



یاری متقابل، عامل تکامل

ایمان گری و همگرایی

فرانسوا کاسس



مجله دانش و فرهنگ، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۰

سرشناسه:	کراپوتکین، پیوتر آلکسی یویچ، ۱۸۴۲-۱۹۲۱ م. [Kropotkin, Petr Alekseevich]
عنوان و نام پدیدآور:	یاری متقابل عامل تکامل / نویسنده پیتر کروپتکین؛ مترجم هومن کاسبی.
مشخصات نشر:	تهران: افکار جدید، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری:	۳۸۵ ص.؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
فروست:	متون کلاسیک آنارشیسم. مجموعه آثار کروپتکین / دبیر مجموعه رضا نساجی؛ ۲.
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۶۳۷۴-۲۵-۵
وضعیت فهرست نویسی:	فیب
یادداشت:	عنوان اصلی: Mutual aid, a factor of evolution. [t.p. ۱۹۲۵]. [۱۹۱۶]
یادداشت:	نمایه.
موضوع:	تعاون [Cooperation]؛ گروه‌های اجتماعی [Social groups]
موضوع:	نهادهای اجتماعی [Social institutions]
شناسه افزوده:	کاسبی، هومن؛ ۱۳۷۱ -، مترجم
شناسه افزوده:	نساجی، رضا، ۱۳۶۴ -
زده بندی کنگره:	HM۱۳۱
زده بندی دیویی:	۳۳۵/۸۳
شماره کتابشناسی ملی:	۵۷۰۵۱۷۹

یاری متقابل: عامل تکامل

متون کلاسیک آنارشیسم - مجموعه آثار کروپتکین - ۳

ترجمه: پتر کروپتکین

مقدمه: هومن کاسبی

رضا نساجی



یاری متقابل: عامل تکامل پیتر کروپتکین

متون کلاسیک آنارشیزم - مجموعه آثار کروپتکین - ۳

مترجم: هومن کاسبی
دبیر مجموعه: رضا نساجی
مدیر تولید: احسان طالبی

دبیر گرافیک: یاسر عزآباد
صفحه آرا: سمانه حسن زاده
چاپ و صحافی: پردیس دانش
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۹
شابک: ۵-۲۵-۶۳۷۴-۶۲۲-۹۷۸

نشانی: تهران، نواب صفوی شمال، نبش آذربایجان، جنب ایستگاه متروی نواب،
برج گردون، ورودی شمال، طبقه ی نهم، واحد ۹۰۳
کدپستی: ۱۳۱۹۶۵۳۸۸۶ تلفن دفتر و دورنگار: ۰۲۱۶۶۳۸۳۳۱۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

 nashreafkar@gmail.com
 @nashrafkar
 nashreafkar
 Fidibo.com/nashreafkar
 Taaghche.ir/nashreafkar

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۹	فصل اول: یاری متقابل در میان جانوران
۵۰	فصل ۲: یاری متقابل در میان جانوران (ادامه)
۹۳	فصل ۳: یاری متقابل در میان وحشیان
۱۳۳	فصل ۴: یاری متقابل در میان ببرها
۱۶۸	فصل ۵: یاری متقابل در شهر قرون وسطی
۲۰۱	فصل ۶: یاری متقابل در شهر قرون وسطی (ادامه)
۲۳۵	فصل ۷: یاری متقابل در میان خودمان
۲۷۱	فصل ۸: یاری متقابل در میان خودمان (ادامه)
۳۰۱	خاتمه
	نمایه

مقدمه

در طول سفرهایی که در جوانی به سیبری شرقی و منچوری^۱ شمالی داشتم، دو وجه از حیات جانوری من را بیش از همه تحت تأثیر قرار داد. یکی از آن‌ها، شدت باورنکردنی تنازع بقا^۲ بود که اکثر گونه‌های^۳ جانوری باید علیه طبیعت نامساعد درگیر آن باشند؛ نابودی عظیم حیات که به صورت دوره‌ای از عوامل طبیعی ناشی می‌شود و متعاقباً ندرت حیات در قلمروی وسیعی که من مشاهده کردم. و دیگر اینکه، حتی در اندک نقاطی که حیات جانوری غرق در وفور بود، نتوانستم آن مبارزه تلخ را برای وسایل معاش در میان حیوانات متعلق به گونه‌ای یکسان پیدا کنم - گرچه مشتاقانه به دنبالش می‌گشتم - که بیشتر داروینیست‌ها^۴ (البته نه همیشه خود داروین^۵) به عنوان خصیصه غالب تنازع بقا و عامل اصلی تطور در نظر می‌گرفتند.

بوران‌های وحشتناکی که بخش شمالی اوراسیا^۶ را در نیمه دوم زمستان درمی‌نوردند و یخبندانی که اغلب به دنبال آن‌ها فرا می‌رسد؛ یخبندان و بوران‌هایی که هر سال در نیمه دوم ماه مه - هنگامی که درختان از پیش کاملاً شکوفه زده و حشرات در همه جا ازدحام کرده‌اند - بازمی‌گردند؛ یخبندان‌های اولیه و گاه بارش

برف سنگین در ژوئیه و اوت، که ناگهان هزاران حشره و همچنین دومین جوجه‌های پرندگان را در مرغزارها از بین می‌برد؛ باران‌های سیل‌آسای ناشی از بادهای موسمی، که در مناطق معتدل‌تر در ماه اوت و سپتامبر می‌بارند و به سیلاب‌ها در مقیاسی منجر می‌شوند که فقط در آمریکا و در آسیای شرقی شناخته شده است و در فلات‌ها نواحی‌ای به وسعت کشورهای اروپایی را به زیر آب می‌برند؛ و سرانجام، بارش برف سنگین در اوایل اکتبر، که در نهایت قلمرویی به وسعت فرانسه و آلمان را برای احشام بی‌استفاده می‌سازد و آن‌ها را هزار هزار نابود می‌کند. شرایطی که تنازع حیات جانوری را در آسیای شمالی شاهد بودم، این‌گونه بود.

این شرایط باعث شد به زودی متوجه اهمیت آن چیزی در طبیعت شوم که داروین «موانع طبیعی در برابر تکثیر بیش از حد»^۱ توصیف می‌کرد؛ در مقایسه با مبارزه میان افراد گونه‌ای یکسان برای وسایل معاش، که شاید در اینجا و آنجا به میزانی محدود ادامه داشته باشد، اما هرگز در اهمیت به پای مورد قبلی نمی‌رسد. از آن‌جا که ندرت حیات و کمبود جمعیت - و نه اضافه جمعیت - ویژگی مشخصه آن بخش عظیم از جهان است که آسیای شمالی می‌نامیم، از آن پس، درباره واقعیت آن رقابت هولناک برای غذا و زندگی درون هر گونه - که باور ایمانی اکثر داروینیست‌ها بود - و در نتیجه، درباره نقش غالبی که این نوع رقابت ظاهراً در تطور گونه‌های جدید ایفا می‌کند، به شک و تردید جدی افتاده‌ام؛ و مطالعات بعدی صرفاً این شک را تأیید کرده است.

از سوی دیگر، هر جا که حیات حیوانی را در وفور دیدم - برای مثال، در دریاچه‌هایی که شمار زیادی از گونه‌ها و میلیون‌ها فرد گرد هم جمع شدند تا فرزندان خود را بزرگ کنند؛ کلنی‌های جوندگان^۲؛ مهاجرت پرندگان که در آن زمان در مقیاسی حقیقتاً آمریکایی در امتداد رود اوسوری^۳ به وقوع می‌پیوست؛ و به‌ویژه

مهاجرت گوزن‌ها که در رود آمور^۱ شاهد آن بودم و در طی آن چندین هزار عدد از این جانوران هوشمند، در حالی که از برف سنگین آتی می‌گریزند، از قلمرویی عظیم گرد هم می‌آمدند تا از آمور، در جایی که باریک‌تر از همه است، رد شوند - در تمام این صحنه‌های حیات جانوری که از پیش چشمان من می‌گذشت، به اندازه‌ای شاهد یاری متقابل و حمایت متقابل بودم که باعث شد آن را ویژگی‌ای با بیشترین اهمیت برای حفظ حیات، حفظ هر گونه و تطور بیشتر آن بپندارم.

و عاقبت، در میان اسب‌ها و احشام نیمه‌وحشی در ترانس بایکال^۲، نشخوارکنندگان^۳ وحشی در همه جا، سنجاب‌ها و... شاهد بودم که وقتی جانوران باید با کمبود غذا در نتیجه یکی از علل فوق‌الذکر مبارزه کنند، کل آن بخش از گونه که متأثر از بلا است، چنان ناتوان و بیمار از آن بوقه آزمایش درمی‌آید که هیچ‌گونه تکاملی را نمی‌توان بر چنین دوره‌هایی از رقابت سخت مبتنی ساخت.

در نتیجه، وقتی بعدها توجهم به رابطه میان داروینیسم و جامعه‌شناسی جلب شد، نمی‌توانستم با هیچ یک از آثار و جزواتی که درباره این موضوع مهم نوشته شده بودند، موافقت کنم. آن‌ها همه تلاش داشتند اثبات کنند که انسان به لطف هوش و دانش برتر خود می‌تواند شدت تنازع بین افراد را کاهش دهد؛ اما هم‌زمان همه تصدیق می‌کردند که مبارزه هر جانور علیه هم‌نوعانش و هر انسان علیه تمام انسان‌های دیگر برای وسایل معاش، «قانون طبیعت» است. با این حال، این دیدگاه را نمی‌توانستم بپذیرم، زیرا بر این باور بودم که اقرار به جنگ داخلی بی‌رحمانه برای حیات درون هر گونه و نیز آن جنگ را شرط پیشرفت دانستن، اقرار به چیزی است که نه تنها هنوز ثابت نشده، بلکه همچنین فاقد تأیید از مشاهده مستقیم است.

در مقابل، سخنرانی «در باب قانون یاری متقابل»^۴ که در ژانویه ۱۸۸۰ در کنگره

1. Amur

3. Ruminant

2. Transbaikai, Trans-Baikai

4. On the Law of Mutual Aid

طبیعت‌گرایان روسیه توسط جانورشناس معروف، پروفسور کسلر^۱ که در آن زمان رئیس دانشگاه سنت پترزبورگ بود، ارائه شد، با افکندن پرتو جدیدی بر کل موضوع من را تحت تأثیر قرار داد. ایده کسلر این بود که علاوه بر قانون مبارزه متقابل، قانون یاری متقابل نیز در طبیعت وجود دارد، که برای موفقیت تنازع بقا و به‌ویژه برای تکامل گونه، به مراتب مهم‌تر از قانون نزاع متقابل است. این گزاره - که در واقع، چیزی جز بسط بیشتر ایده‌هایی نبود که خود داروین در تبار انسان^۲ بیان کرد - برای من چنان صحیح و با اهمیت به نظر رسید که از زمان آشنایی با آن (در سال ۱۸۸۳) شروع به جمع‌آوری مطالب برای گسترش بیشتر آن ایده کردم که کسلر در سخنرانی‌اش فقط به‌طور سردستی مطرح کرده، اما زنده نمانده بود تا گسترش دهد. او در سال ۱۸۸۱ درگذشت. فقط در یک نکته نمی‌توانستم به تمامی بردیدگاه‌های کسلر صحنه بگذارم. کسلر به «احساس فرزند‌پروری» و مراقبت از فرزندان (نک ذیل. فصل ۱) به عنوان منبع تمایلات متقابل در حیوانات اشاره می‌کرد. با این حال، تعیین اینکه این دو احساس واقعاً تا چه حد در تحول غرایز اجتماعی نقش داشته‌اند و اینکه غرایز دیگر تا کجا در همان جهت دست‌اندرکار بوده‌اند، برای من مسئله کاملاً متمایز و بسیار گسترده‌ای به نظر می‌رسد که هنوز به زحمت می‌توانیم موضوع بحث قرار دهیم. تنها وقتی می‌توانیم مطالعه کنیم که چه چیزی در تطور احساسات اجتماعی به احساسات فرزند‌پروری تعلق دارد و چه چیز به «جامعه‌پذیری»^۳ به خودی خود - که خاستگاه دومی آشکارا در قدیمی‌ترین مراحل تطور دنیای جانوری، شاید حتی در «مراحل کلنی» است - که واقعیات یاری متقابل را در دسته‌های مختلف جانوران و اهمیت آن‌ها را برای تطور به‌خوبی مشخص کرده باشیم. در نتیجه، من توجه عمده خود را اول از همه به اثبات اهمیت عامل یاری متقابل در تطور معطوف می‌کنم و وظیفه کشف منشأ غریزه یاری متقابل در طبیعت را به تحقیقات آتی وامی‌گذارم.

1. Karl Fedorovich Kessler

2. *The Descent of Man* (1871)

3. Sociability

اهمیت عامل یاری متقابل - «اگر تنها عمومیت آن را بتوان نشان داد» - از نگاه گوته^۱ که نبوغ طبیعت گرا در او چنان مشهود بود، دور نماند. هنگامی که اکرمان^۲ یک بار - در سال ۱۸۲۷ - به گوته گفت که دو جوجه مسک^۳ کوچولو را که از دست او فرار کرده بودند، روز بعد در لانه سینه سرخ ها^۴ یافت، که به جوجه ها همراه بچه های خودشان غذا می دادند، گوته از این واقعیت بسیار به هیجان آمد. او این اتفاق را تأیید دیدگاه های پان تئستی^۵ خود می دانست و گفت: «اگر درست باشد که غذا دادن به غریبه ها، به عنوان چیزی واجد سرشت یک قانون کلی در سراسر طبیعت روی می دهد؛ آن گاه بسیاری از معماها حل خواهند شد.» او روز بعد به این قضیه بازگشت و با جدیت تمام از اکرمان (که از قرار معلوم یک جانورشناس بود) تقاضا کرد تا مطالعه ویژه ای درباره این موضوع انجام دهد؛ و افزود که به طور مسلم او «به گنجینه بسیار ارزشمندی از نتایج» خواهد رسید (مکالمات^۶، ویراست ۱۸۴۸، مجلد ۳. صص. ۲۱۹، ۲۲۱). متأسفانه این مطالعه هرگز صورت نگرفت، گرچه خیلی امکان دارد که برم^۷، که مطالب چنین غنی ای درباره یاری متقابل میان جانوران در آثار خود انباشته است، از اظهارات گوته الهام گرفته باشد.

چندین اثر مهم در سال های ۱۸۷۲-۱۸۸۶ به انتشار رسید که با هوش و حیات ذهنی جانوران سرو کار دارند (آن ها در یک پاورقی در فصل ۱ این کتاب ذکر شده اند) و سه تا از آن ها به ویژه به موضوع بحث اخیر می پردازند؛ یعنی جوامع حیوانی^۸ اثر اسپیناس^۹ (پاریس، ۱۸۷۷)؛ تنازع برای بقا و اتحاد برای تنازع^{۱۰}، یک سخنرانی از ج. ل. لانسان^{۱۱} (آوریل ۱۸۸۱)؛ و کتاب لودویگ بوشنر^{۱۲} به نام عشق و

1. Johann Wolfgang von Goethe

3. Wren-fledglings

5. Pantheistic

7. Alfred Brehm

9. Alfred Espinas

11. Jean-Louis De Lanessan

2. Johann Peter Eckermann

4. Rothkehlchen / Robin Redbreasts

6. *Gespräche mit Goethe* (1836)8. *Les Sociétés Animales* (1877)10. *La Lutte pour l'existence et l'association pour la lute* (1881)

12. Ludwig Büchner

حیات عاشقانه در دنیای جانوران^۱، که اولین ویراست آن در سال ۱۸۸۲ یا ۱۸۸۳ و ویراست دوم، در حجمی بسیار بیشتر، در سال ۱۸۸۵ به چاپ رسید. هریک از این آثار عالی هستند، اما فضای بسیار برای اثری به جا می‌گذارند که در آن یاری متقابل نه تنها به مثابه استدلالی به نفع خاستگاه پیشانسانی غرایز اخلاقی، بلکه همچنین به عنوان قانون طبیعت و عامل تطور، در نظر گرفته شود. اسپیناس توجه اصلی خود را به جوامع حیوانی (مورچه‌ها، زنبورها) اختصاص داد که بر اساس تقسیم فیزیولوژیک کار بنا شده‌اند. کار او سرشار از نکات قابل تحسین در تمام جهات ممکن است، اما در زمانی نوشته شد که تطور جوامع بشری را هنوز نمی‌توانستند با دانشی بررسی کنند که اکنون داریم. سخنرانی لانسان، بیشتر واجد خصلت برنامه کلی سنجیده‌ای برای کار است که می‌توان طبق آن با آغاز از سنگ‌های دریایی و سپس مروری گذرا بر جهان گیاهان، حیوانات و انسان‌ها، به حمایت متقابل پرداخت. اثربوشنر گرچه برانگیزاننده و غنی از واقعیات است، اما نمی‌توانم با ایده اصلی آن موافق باشم. این کتاب با ستایشی از عشق آغاز می‌شود و تقریباً تمام توضیحات آن به هدف اثبات وجود عشق و همدلی در میان حیوانات هستند. با این حال، تقلیل جامعه‌پذیری جانوران به عشق و همدلی، به معنای کاهش عمومیت و اهمیت آن است، درست همان‌گونه که اخلاق انسانی بر پایه عشق و همدلی شخصی تنها به درک محدودی از احساس اخلاقی در کل کمک کرده است. عشق به همسایه‌ام - که اغلب اصلاً نمی‌شناسمش - باعث نمی‌شود سطلی آب را به دستم بگیرم و به سمت خانه او بشتابم، وقتی می‌بینم آتش گرفته است؛ بلکه احساس یا غریزه‌ای به مراتب گسترده‌تر، حتی اگرچه مبهم‌تر، از همبستگی و جامعه‌پذیری انسانی است که مرا به حرکت درمی‌آورد. درباره جانوران نیز همین طور است. عشق یا حتی همدلی (به معنای واقعی آن) نیست که گله‌ای از نشخوارکنندگان یا اسب‌ها را تحریک

1. *Liebe und Liebes-Leben in der Thierwelt* (1882)

می‌کند تا برای مقاومت در برابر حمله گرگ‌ها حلقه‌ای را شکل دهند؛ عشق نیست که باعث می‌شود گرگ‌ها گروهی را برای شکار تشکیل دهند؛ عشق نیست که بچه گربه‌ها یا بره‌ها را برمی‌انگیزاند تا بازی کنند، یا ده‌ها گونه از پرندگان کوچک، پاییز را با هم بگذرانند؛ و عشق یا هم‌دلی شخصی نیست که موجب می‌شود هزاران گوزن پراکنده در قلمرویی به وسعت فرانسه، در گروهی از گله‌های مجزا متشکل شوند و همگی با هم به سوی نقطه‌ای معین حرکت کنند تا از رودخانه بگذرند. این احساس بی‌نهایت گسترده‌تر از عشق یا هم‌دلی شخصی است؛ غریزه‌ای که به آرامی در میان جانوران و انسان‌ها در طی تطوری بسیار طولانی رشد یافته و به جانوران و انسان‌ها به یکسان آموخته است که چه نیرویی را می‌توانند از اعمال حمایت و یاری متقابل وام بگیرند و چه لذتی را در زندگی اجتماعی بیابند.

اهمیت این تمایز را دانشجوی روان‌شناسی حیوانات و به‌ویژه دانشجوی فلسفه اخلاق انسانی به راحتی درک می‌کنند. عشق، هم‌دلی و ازجان‌گذشتگی به طور مسلم نقش شگرفی در رشد متمدنی احساسات اخلاقی ما ایفا می‌کنند. اما جامعه مبتنی بر عشق یا حتی هم‌دلی نیست. اساس جامعه عبارت است از وجدان همبستگی بشری؛ حتی اگر فقط در مرحله غریزه باشد. شناخت ناخودآگاه نیرویی که هر انسان از اعمال یاری متقابل وام می‌گیرد؛ وابستگی نزدیک سعادت هر فرد به سعادت همگان؛ و حس عدالت‌خواهی یا انصاف^۱، که موجب می‌شود فرد حقوق هر فرد دیگری را برابر با خودش در نظر بگیرد. احساسات اخلاقی باز هم والاتری بر اساس این بنیان گسترده و ضروری پرورش می‌یابند. اما این موضوع در خارج از دامنه کار فعلی قرار دارد و فقط در اینجا به سخنرانی «عدالت و اخلاقیات»^۲، که در پاسخ به فلسفه اخلاق^۳ هاکسلی^۴ ارائه دادم و موضوع مد نظر در آن به تفصیل بررسی می‌شود، اشاره می‌کنم.

1. Equity
3. *Ethics* (1893)

2. Justice and Morality
4. Thomas Henry Huxley

در نتیجه، فکر کردم شاید کتابی در باب یاری متقابل به عنوان قانون طبیعت و عامل تطور، شکاف مهمی را پر کند. هنگامی که هاکسلی در سال ۱۸۸۸، بیانیه «تنازع بقا» خود (تنازع بقا و نسبت آن با انسان^۱) را صادر کرد، که به زعم من بازنمایی بسیار نادرستی از واقعیات طبیعت - بدان سان که آن‌ها را در بیشه و جنگل می‌بینیم - بود، با سردبیر قرن نوزدهم^۲ تماس گرفتم و از او پرسیدم که مهمان‌نوازی نشریه خود را به پاسخ ظریفی به دیدگاه‌های یکی از برجسته‌ترین داروینیست‌ها ارزانی می‌دارد یا خیر؛ و آقای جیمز نولز^۳ با نهایت هم‌دلی از این پیشنهاد استقبال کرد. همچنین در این باره با و. بیتز^۴ صحبت کردم که پاسخ داد: «بله، حتماً؛ داروینیسم حقیقی همان است، وحشتناک است که «آن‌ها» از داروین چه ساخته‌اند. این مقالات را بنویسید و وقتی چاپ شدند، نامه‌ای برای شما می‌فرستم که شاید منتشر کنید.» متأسفانه نوشتن این مقالات تقریباً هفت سال طول کشید، و زمانی که آخرین مقاله به انتشار رسید، بیتز دیگر در قید حیات نبود. پس از بحث درباره اهمیت یاری متقابل در دسته‌های گوناگون جانوران، آشکارا موظف بودم که اهمیت همان عامل را در تطور انسان به بحث بگذارم. این کار ضروری‌تر بود، زیرا شماری از تطورگرایان وجود دارند که شاید از پذیرفتن اهمیت یاری متقابل در بین جانوران خودداری نکنند، اما مانند هربرت اسپنسر^۵، حاضر به پذیرش آن درباره انسان نیستند. برای انسان بدوی - آن‌ها مدعی‌اند - «جنگ هریک علیه همه» قانون زندگی است. در فصول مربوط به وحشیان^۶ و بربرها^۷ بحث می‌شود که آنچه درباره مراحل اولیه رشد بشر می‌دانیم، چقدر از این ادعا، که بارها بدون انتقاد کافی از زمان‌ها^۸ به میل و رغبت تکرار شده است، حمایت می‌کند.

1. *Struggle for Existence and its Bearing upon Man* (1888)2. *Nineteenth Century*

3. James Knowles

4. Henry Walter Bates

5. Herbert Spencer

6. Savages

7. Barbarians

8. Thomas Hobbes

شمار و اهمیت نهادهای یاری متقابل که توسط نبوغ خلاق توده‌های وحشی و نیمه‌وحشی در طول نخستین دورهٔ کلانی^۱ بشریت و متعاقباً در طول دورهٔ اجتماع روستایی^۲ باز هم بیشتر گسترش یافتند و تأثیر شگرفی که این نهادهای اولیه بر رشد متعاقب بشریت تا دوران کنونی داشته‌اند، من را ترغیب کردند تا تحقیقاتم را به دوره‌های تاریخی بعدی نیز بسط دهم؛ به‌ویژه، برای مطالعهٔ جالب‌ترین دوره؛ شهر-جمهوری‌های آزاد قرون وسطی، که عمومیت و تأثیر آن‌ها بر تمدن مدرن ما هنوز به قدر لازم درک نشده است. و در نهایت، تلاش کرده‌ام تا مختصراً نقش شگرفی را نشان دهم که غرایز حمایت متقابل، که بشریت از تطور بسیار طولانی خود به ارث برده است، حتی اکنون در جامعهٔ مدرن ما ایفا می‌کنند؛ جامعه‌ای که ظاهراً متکی بر اصل «هر کس برای خودش، دولت برای همه» است، اما هرگز در تحقق آن موفق نبوده و موفق نخواهد بود.

شاید به این کتاب اعتراض شود که هم جانوران و هم انسان‌ها در آن به وجهی بیش از حد مطلوب بازنمایی می‌شوند؛ بر کیفیات اجتماعی آن‌ها تأکید می‌شود، اما به زحمت از غرایز ضد اجتماعی و خودخواهانهٔ آن‌ها ذکری به میان می‌آوریم. با این حال، این امر اجتناب‌ناپذیر بود. ما اخیراً بسیار از «مبارزهٔ سخت و بی‌رحمانه برای زندگی» شنیده‌ایم که گفته می‌شود توسط هر حیوان علیه تمام حیوانات دیگر، هر «وحشی» علیه تمام دیگر «وحشیان» و هر انسان متمدن علیه تمام هم‌شهری‌هایش صورت می‌پذیرد. این ادعاها چنان به یک مادهٔ ایمانی تبدیل شده‌اند که اول از همه لازم بود تا با مجموعهٔ گسترده‌ای از واقعیت که حیات جانوری و انسانی را از جنبهٔ کاملاً متفاوتی نشان می‌دهند، به مصاف آن‌ها برویم. نشان دادن نقش بسیار مهمی که عادات اجتماعی در طبیعت و در تکامل هر دو گونه‌های جانوری و انسانی ایفا می‌کنند، ضروری بود؛ اثبات اینکه آن‌ها حفاظت بهتری در برابر دشمنان؛ غالب

اوقات، امکاناتی برای کسب غذا (ذخایر زمستانی، مهاجرت و غیره)؛ طول عمر؛ و بنابراین، امکانات بیشتری برای رشد قوای فکری در اختیار حیوانات می‌گذارند و به انسان‌ها علاوه بر همان مزایا، امکان خلق نهادهایی را ارزانی داشته‌اند که بشر را قادر به بقا در مبارزه سخت خود علیه طبیعت و قادر به پیشرفت علی‌رغم تمام فراز و نشیب‌های تاریخ ساخته است. این کتاب در باب قانون «یاری متقابل» است که یکی از عوامل اصلی تطور قلمداد می‌شود، نه تمام عوامل تطور و ارزش مربوطه آن‌ها؛ و نخست این کتاب باید نوشته شود تا دومی بتواند ممکن گردد.

مسئله دلم نمی‌خواهد نقشی را که خودخواهی فرد در تطور بشریت ایفا کرده است، ناچیز بیندارم. با این حال به باور من، این موضوع به بررسی بسیار عمیق‌تری از آنچه تاکنون انجام گرفته است نیاز دارد. در تاریخ بشر، خودخواهی فردی اغلب چیزی کاملاً متفاوت و به مراتب بزرگ‌تر و عمیق‌تر از تنگ‌نظری حقیر و نابخردانه، که دسته‌ای بزرگ از نویسندگان با «فردگرایی» و «خودخواهی» یکسان می‌انگارند، بوده و دائماً هست. افراد تاریخ‌ساز نیز محدود به کسانی نبوده‌اند که مورخان به عنوان قهرمان نمایش داده‌اند. در نتیجه، هدف من این است که اگر شرایط مهیا شود، نقشی را که خودخواهی فرد در تکامل بشر ایفا کرده است، به طور جداگانه موضوع بحث قرار دهم. در اینجا فقط می‌توانم اظهارات کلی ذیل را عنوان کنم: هنگامی که نهادهای یاری متقابل - قبیله، اجتماع روستایی، گیلدها، شهرهای قرون وسطایی^۱ - در سیر تاریخ کم‌کم سرشت ابتدایی خود را از دست دادند، با حمله پدیده‌های انگل‌وار روبه‌رو و بدین ترتیب، به موانعی بر سر راه پیشرفت بدل شدند، شورش افراد علیه این نهادها همیشه دو وجهه متفاوت به خود می‌گرفت. بخشی از کسانی که به پا می‌خاستند، می‌کوشیدند نهادهای قدیمی را تطهیر کنند، یا شکل والاتری از اجتماع را بر اساس اصول یاری متقابل از کار درآورند. برای مثال، آن‌ها

تلاش کردند اصل «گرامت»^۱ را به جای قصاص^۲ و پس از آن، عفو مجرمان، یا آرمان بازوالاتری از برابری را نزد وجدان انسانی به جای «گرامت» مطابق با ارزش طبقاتی معرفی کنند. اما هم‌زمان، بخش دیگری از همان شورشیان فردی تلاش داشتند نهادهای حفاظتی حمایت متقابل را بدون هیچ قصد دیگری غیر از افزایش ثروت و قدرت‌های خودشان درهم شکنند. تراژدی واقعی تاریخ در این منازعه سه جانبه، میان دو دسته از افراد شورشی و طرفداران وضع موجود، نهفته است. اما ترسیم آن منازعه و مطالعه صادقانه نقشی که هریک از این سه نیرو در تطور بشریت ایفا می‌کردند، حداقل مستلزم همان سال‌هایی است که نوشتن این کتاب طول کشید. از آثار تقریباً مرتبط به همین موضوع، که از زمان انتشار مقالات من درباره یاری متقابل در میان جانوران منتشر شده‌اند، باید سخنرانی‌های لوول درباره عروج انسان^۳ اثر هنری دراموند^۴ (لندن، ۱۸۹۴) و خاستگاه و رشد غریزه اخلاقی^۵ اثر ا. ساترلند^۶ (لندن، ۱۸۹۸) را ذکر کنم. هر دو عمدتاً در راستای خطوطی شکل گرفته‌اند که در عشق ... بوشنراتخاذ شده بود؛ و اثر دوم مفصلاً به احساسات فرزندپروری و خانوادگی به عنوان یگانه تأثیر دست‌اندرکار در رشد احساسات اخلاقی پرداخته است. سومین اثری که با انسان سروکار دارد و در قالب مشابهی نوشته شده، اصول جامعه‌شناسی^۷، اثر پروفیسور اف. اچ. گیدینگز^۸، است که اولین ویراست آن در سال ۱۸۹۶ در نیویورک و لندن به انتشار رسید و ایده‌های اصلی آن توسط نویسنده در جزوه‌ای در سال ۱۸۹۴ طرح شده بودند. با این حال، باید وظیفه بحث درباره نقاط ارتباط، شباهت یا واگرایی بین این آثار و اثر خودم را به منتقدان ادبی واگذارم.

فصول مختلف این کتاب نخست در قرن نوزدهم منتشر شدند («یاری متقابل

1. Compensation

2. Lex talionis

3. *The Lowell Lectures on the Ascent of Man* (1894)

4. Henry Drummond

5. *The Origin and Growth of the Moral Instinct* (1898)

6. Alexander Sutherland

7. *The Principles of Sociology; An Analysis of the Phenomena of Association and of Social Organization* (1896)

8. Franklin Henry Giddings

در میان حیوانات»، در سپتامبر و نوامبر ۱۸۹۰؛ «یاری متقابل در میان وحشیان»، در آوریل ۱۸۹۱؛ «یاری متقابل در میان بربرها»، در ژانویه ۱۸۹۲؛ «یاری متقابل در شهر قرون وسطایی» در اوت و سپتامبر ۱۸۹۴؛ و «یاری متقابل میان انسان‌های مدرن» در ژانویه و ژوئن ۱۸۹۶). نخستین قصد من این بود که با گردآوری آن‌ها در قالب کتاب، انبوه مطالب و همچنین بحث دربارهٔ چندین نکتهٔ فرعی را که باید در مقالات از قلم می‌افتادند، در ضمیمه‌ای بگنجانم. با این حال به نظر می‌آمد که این ضمیمه، حجم کتاب را دو برابر خواهد کرد؛ مجبور شدم انتشار آن را رها کنم یا حداقل به تعویق بیاندازم.

از این فرصت برای ابراز نهایت سپاس‌گزاری خودم از آقای جیمز نولز سردبیر قرن نوزدهم خوشحالم، هم برای مهمان‌نوازی محبت‌آمیزی که در نشریهٔ خود به این مقالات، به محض اینکه از ایدهٔ کلی آن‌ها باخبر شد، اعطا کرد و هم برای اجازه‌ای که مهربانانه برای تجدید چاپ آن‌ها به من داد.

براملی، کنت^۱

۱۹۰۲

فصل اول: یاری متقابل در میان جانوران

تنازع بقا. یاری متقابل. قانون طبیعت و عامل اصلی تکامل. بی مهرگان^۱. مورچه ها و زنبورها. پرندگان: گروه های شکار و ماهیگیری. جامعه پذیری. حفاظت متقابل در میان پرندگان کوچک. ماهی خوارها؛ طوطی ها.

مفهوم تنازع بقا به عنوان عامل تطور، که توسط داروین و والاس^۲ به علم معرفی شد، به ما اجازه داده است که طیف بی نهایت گسترده ای از پدیده ها را در تعمیمی عام بگنجانیم که به زودی به اساس فرضیات فلسفی، بیولوژیک و جامعه شناختی ما بدل شد. انواع گوناگونی از واقعیات: انطباق کارکرد و ساختار موجودات ارگانیسم با محیط پیرامونشان؛ تطور فیزیولوژیک و کالبدشناسانه^۳؛ پیشرفت فکری و خود رشد اخلاقی، که سابقاً با دلایل بسیار مختلفی توضیح می دادیم، توسط داروین در یک مفهوم عام تجسم یافتند. ما آن واقعیات را به عنوان تلاش های مستمر - مبارزه علیه شرایط نامساعد - برای رشد افراد، نژادها، گونه ها و جوامع درک کردیم که به بیشترین غنا، تنوع و شدت زندگی منجر می شوند. شاید در بدو امر، خود داروین کاملاً از عمومیت عاملی آگاه نبود که ابتدا فقط برای توضیح سلسله ای از واقعیات

مربوط به انباشت تغییرات فردی در گونه‌های نخستین به آن استناد می‌ورزید. اما او پیش‌بینی کرد که اصطلاحی که به علم معرفی می‌کند، اگر تنها به معنی محدود آن استفاده شود - مبارزه میان افراد جداگانه برای وسایل صرف معاش - یگانه معنای فلسفی و حقیقی خود را از دست می‌دهد. و در همان ابتدای اثر به یاد ماندنی خود، اصرار داشت که این اصطلاح به «معنای وسیع و استعاری خود، از جمله وابستگی یک موجود به دیگری و (مهم‌تر از آن) نه تنها شامل زندگی فردی بلکه همچنین شامل موفقیت در تولید مثل» در نظر گرفته شود.^۱

در حالی که خود داروین برای هدف ویژه خویش عمدتاً از این اصطلاح به معنای محدود آن استفاده می‌کرد. به پیروانش درباره ارتکاب همان خطا (که به نظر می‌رسد خودش یک بار مرتکب شده است) یعنی بیش از حد بها دادن به معنای محدود تنازع بقا هشدار داد. او در تبار انسان^۲ چند صفحه تأثیرگذار را به توضیح معنای صحیح و گسترده آن مفهوم اختصاص داد. وی خاطرنشان کرد که چگونه در جوامع بی‌شمار جانوری، مبارزه میان افراد جداگانه برای وسایل معاش ناپدید می‌شود، چگونه همکاری جای مبارزه را می‌گیرد و چگونه آن جایگزینی به رشد قوای فکری و اخلاقی می‌انجامد که بهترین شرایط را برای بقای گونه تضمین می‌کنند. او به این نکته اشاره کرد که در چنین مواردی، انواع اصلح^۳ از نظر فیزیکی قدرت مندتر یا حيله‌گتر از همه نیستند، بلکه کسانی هستند که یاد می‌گیرند با هم درآمیزند تا برای رفاه اجتماع متقابلاً از همدیگر، قوی و ضعیف به یک اندازه، حمایت کنند. او نوشت: «اجتماعاتی که شامل بیشترین شمار همدل‌ترین اعضا باشند، بهتر از همه شکوفا می‌شوند و بیشترین شمار فرزندان را پرورش می‌دهند» (ویراست دوم، ص. ۱۶۳). بدین ترتیب این اصطلاح، که از برداشت مالتوسی^۴

1. *Origin of Species*, chap. iii.

2. *The Descent of Man, and Selection in Relation to Sex* (1871)

3. Fittest

4. Malthusian

محدود درباره رقابت بین هریک و همه نشأت گرفت، محدودیت خود را در ذهن کسی که طبیعت را می‌شناخت، از دست داد.

متأسفانه این سخنان، که شاید به مبنای پربارترین تحقیقات بدل می‌شدند، تحت الشعاع انبوه واقعیاتی قرار گرفتند که به منظور نشان دادن عواقب رقابت واقعی برای حیات جمع‌آوری شده بودند. علاوه بر این، داروین هرگز تلاش نکرد تا اهمیت نسبی آن دو وجهی را که تنازع بقا در دنیای جانوران تحت آن‌ها ظاهر می‌شود، موضوع بررسی دقیق‌تری قرار دهد و هرگز اثری را که پیشنهاد کرد درباره موانع طبیعی مقابل تکثیر بیش از حد نوشته شود، ننوشت، هر چند آن اثر می‌توانست آزمون حیاتی برای درک مفهوم واقعی مبارزه فردی باشد. نه، در همان صفحات فوق‌الذکر، در میان داده‌هایی که برداشت محدود مالتوسی را از مبارزه رد می‌کردند، خمیرمایه مالتوسی قدیمی از نوبه چشم می‌خورد؛ یعنی در اظهارات داروین درباره ناسازگاری ظاهری حفظ «جسم و ذهن ضعیف» در جوامع متمدن ما (فصل ۵). گویا هزاران نفر از شاعران، دانشمندان، مخترعین و اصلاح‌طلبان ضعیف و رنجور، همراه با هزاران نفر دیگر از به اصطلاح «احمق‌ها» و «شوربخت‌های کندذهن»، گران‌بهایترین اسلحه‌ای نیستند که بشریت در تنازع بقا به وسیله جنگ‌افزارهای فکری و اخلاقی، که خود داروین در همان فصول تبار انسان بر آن‌ها تأکید می‌کرد، از آن‌ها استفاده می‌کند.

همان بلایی به سر نظریه داروین آمد که همیشه به سر نظریاتی حائز اهمیت برای روابط انسانی می‌آید. پیروان داروین به جای گسترش این نظریه مطابق با نکات خود او، آن را باز هم بیشتر محدود کردند. و در حالی که هربرت اسپنسر، با شروع از خطوط مستقل اما با ارتباطی نزدیک، تلاش کرد پژوهش را در باب آن سوال بزرگ که «اصلاح چه کسانی هستند؟» به ویژه در ضمیمه ویراست سوم داده‌های اخلاق^۱

1. *The Data of Ethics* (1879)

وسعت بخشد، پیروان بی‌شمار داروین انگارهٔ تنازع بقا را به تنگ‌ترین حدود آن تقلیل دادند. آن‌ها به تصویری از دنیای جانوری به‌عنوان جهان مبارزهٔ همیشگی میان افراد نیم‌گرسنه و تشنه به خون همدیگر رسیدند. آن‌ها ادبیات مدرن را مملو از عربدهٔ «وای بر مغلوبان» ساختند، چنان که گویی آخرین کلام زیست‌شناسی مدرن همین بود. آن‌ها مبارزهٔ «بی‌رحمانه» برای مزایای شخصی را تا مقام یک اصل زیست‌شناسانه بالا بردند که انسان نیز باید به آن گردن بنهد؛ وگرنه در جهانی مبتنی بر نابودی متقابل از پا در خواهد آمد. صرف‌نظر از اقتصاددان‌هایی که از علم طبیعی چیزی جز چند کلمه از عوام‌پسندان دست دوم نمی‌دانند، باید تشخیص دهیم که حتی شاخص‌ترین هواداران دیدگاه‌های داروین نهایت تلاش خود را برای حفظ این ایده‌های نادرست کردند. در واقع، اگر هاکسلی را فرض بگیریم، که به‌طور مسلم یکی از تواناترین هواداران نظریهٔ تطور قلمداد می‌شود، آیا در مقاله‌ای در باب «تنازع بقا و نسبت آن با انسان» از او نشنیدیم که:

از دیدگاه اخلاق‌گرا، دنیای جانوران حدوداً در همان سطحی قرار دارد که نمایش گلا دیاتورها. با موجودات نسبتاً به‌خوبی رفتار می‌شود و آن‌ها به مبارزه فراخوانده می‌شوند؛ که بدین وسیله قوی‌ترین، تیزپاترین و مکارترین‌ها زنده می‌مانند تا یک روز دیگر را هم بجنگند. هیچ نیازی نیست که تماشاگر رأی منفی بدهد، زیرا هیچ زنهاری داده نمی‌شود.

یا بعداً در همان مقاله، آیا او به ما نگفت که همانند حیوانات، در میان مردان بدوی نیز:

ضعیف‌ترین و احمق‌ترین افراد از میدان به در می‌شوند، در حالی که سرسخت‌ترین و زرنگ‌ترین افراد، کسانی که بیشتر از همه مناسب برای تطابق با شرایطشان بودند، اما نه بهترین از جهات دیگر، زنده می‌ماندند. زندگی یک نبرد آزاد دائمی بود؛ و فراسوی روابط محدود و موقتی خانواده، «وضعیت طبیعی زندگی» عبارت بود از جنگ‌های «هر یک علیه همه».^۱

اینکه واقعیت تا چه حد از این دیدگاه پشتیبانی می‌کند، از شواهدی معلوم خواهد شد که اینجا دربارهٔ دنیای حیوانات و دربارهٔ انسان بدوی به خواننده تسلیم می‌شود. اما شاید فوراً بتوان اظهار کرد که دیدگاه هاکسلی به طبیعت همان قدر داعیهٔ اندکی به عنوان یک استنتاج علمی دارد که دیدگاه متضاد روسو، که در طبیعت فقط عشق، صلح و هماهنگی را می‌دید که با پیشرفت انسان از بین رفته است. در واقع، اولین پیاده‌روی در جنگل، اولین مشاهده در هر جامعهٔ جانوری، یا حتی مطالعهٔ هر کار جدی دربارهٔ حیات جانوری (دوربیژنی^۲، اودوبون^۳ و لوویان^۴؛ مهم نیست کدام) لاجرم طبیعت‌گرا^۵ را به تفکر دربارهٔ نقش حیات اجتماعی در زندگی حیوانات و می‌دارد؛ و مانع می‌شود که او چیزی جز میدان کشتار در طبیعت نبیند، درست همان‌طور که از ندیدن هیچ چیز جز هماهنگی و صلح ممانعت به عمل می‌آورد. روسو^۶ مرتکب این خطا شده بود که نبرد چنگ و دندان را از افکار خود طرد کرد و هاکسلی گرفتار خطای متضاد شد؛ اما نه خوش‌بینی روسو، نه بدبینی هاکسلی را نمی‌توان به عنوان تفسیری بی‌طرفانه از طبیعت پذیرفت.

به محض اینکه حیوانات را مطالعه کنیم - نه فقط در آزمایشگاه‌ها و موزه‌ها،

1. *Nineteenth Century*, Feb. 1888, p. 165.

2. Alcide d'Orbigny

3. John James Audubon

4. François Levaillant

5. Naturalist

6. Jean-Jacques Rousseau

بلکه در بیشه و چمنزار، در مرتع و کوهستان - فوراً متوجه می‌شویم که گرچه میزان زیادی جنگ و نابودی در میان گونه‌های مختلف، به‌ویژه در میان دسته‌های مختلف جانوران جریان دارد، همزمان به همان اندازه یا شاید حتی بیشتر، حمایت متقابل، یاری متقابل و دفاع متقابل در میان جانوران متعلق به گونه‌ای یکسان یا حداقل جامعه مشابه وجود دارد. جامعه‌پذیری همان قدر قانون طبیعت است که مبارزه متقابل. البته برآورد اهمیت عددی نسبی هریک از این سلسله واقعیات، هر چند به شکلی تقریبی، به شدت دشوار خواهد بود. اما اگر سراغ آزمایش غیرمستقیم برویم و از طبیعت بپرسیم: «چه کسانی اصلح هستند: کسانی که دائماً در حال جنگ با یکدیگر هستند یا کسانی که از یکدیگر حمایت می‌کنند؟» فوراً متوجه می‌شویم جانورانی که عادت یاری متقابل را کسب می‌کنند، بی‌تردید اصلح هستند. آن‌ها فرصت بیشتری برای زنده ماندن دارند و در دسته‌های مربوط به خود به بالاترین رشد سازمان هوشی و جسمانی نائل می‌شوند. اگر واقعیات بی‌شماری را که می‌توان در حمایت از این دیدگاه مطرح کرد، به حساب آوریم، می‌توانیم با خیال راحت بگوییم که یاری متقابل به همان اندازه قانون زندگی حیوانات است که مبارزه متقابل؛ اما به احتمال زیاد اهمیت به مراتب بیشتری به عنوان عامل تطور دارد، تا آن‌جا که برای رشد عادات و شخصیت‌هایی مساعد است که حفظ و رشد بیشتر گونه را همراه با بیشترین میزان رفاه و شادمانی زندگی با کمترین اتلاف انرژی برای فرد تضمین می‌کنند.

از میان پیروان علمی داروین، تا جایی که من می‌دانم، نخستین کسی که معنای کامل یاری متقابل را به عنوان قانون طبیعت و عامل اصلی تطور درک کرد، یک جانورشناس مشهور روسی، رئیس دانشگاه سنت پترزبورگ، به نام پروفیسور کسلر بود. او ایده‌های خود را در سخنرانی پروراند که در ماه ژانویه ۱۸۸۰، چند ماه پیش از

وفات خود، در کنگره طبیعت‌گرایان روسیه ارائه داد. اما مانند بسیاری از چیزهای خوبی که فقط به زبان روسی منتشر شده‌اند، آن سخنرانی قابل توجه تقریباً به تمامی ناشناخته باقی مانده است.^۱

او «در مقام یک جانورشناس کهنه‌کار» احساس می‌کرد موظف است تا علیه سوءاستفاده از اصطلاحی - تنازع بقا - که از جانورشناسی وام گرفته شده بود، یا حداقل علیه مبالغه در اهمیت آن اعتراض کند. او گفت جانورشناسی و علمی که با انسان سروکار دارند، دائماً بر آنچه قانون بی‌رحمانه تنازع بقا می‌نامند، اصرار دارند. اما وجود قانون دیگری را که می‌توان به عنوان قانون یاری متقابل توصیف کرد، به فراموشی می‌سپارند، قانونی که حداقل برای جانوران، به مراتب اساسی‌تر از قانون اول است. وی اشاره کرد که چگونه نیاز به تولید مثل ضرورتاً حیوانات را گرد هم می‌آورد و «هرچه افراد بیشتر با همدیگر بمانند، بیشتر از یکدیگر متقابلاً حمایت می‌کنند؛ و فرصت‌های گونه برای زنده ماندن و همچنین پیشرفت بیشتر در رشد فکری آن بیشتر است.» او ادامه داد: «تمام دسته‌های جانوران - و به ویژه عالی‌ترها - یاری متقابل را به عمل می‌گذارند.» او ایده خود را با مثال‌هایی که از زندگی

۱. باصرف نظر از نویسندگان پیشاداروینی مانند توسنل (Alphonse Toussenel)، فی (Antoine Laurent Apollinaire Fée)، و سایرین، چندین اثر شامل نمونه‌های چشمگیر فراوان از یاری متقابل - با این حال، عمدتاً نشان‌دهنده هوش حیوانات - پیش از آن تاریخ به چاپ رسیدند. می‌توانم از این میان به اثر هوزو (Jean-Charles Houzeau)، قوای ذهنی جانوران (*Les Facultés mentales des animaux*)، دو جلدی، بروکسل، ۱۸۷۲؛ اثر بوشنر به نام در باب زندگی فکری حیوانات (*Aus dem Geistesleben der Thiere*)، ویراست دوم، سال ۱۸۷۷؛ و اثر ماکسیمیلیان پرتی (Maximilian Party) (*Ueber das Seelenleben der Tiere*)، لایپزیگ، ۱۸۷۶ اشاره کنم. اسپیناس شاپان ترجمه‌ترین کتاب خود به نام جوامع حیوانی را در سال ۱۸۷۷ منتشر ساخت؛ در آن اثر به اهمیت جوامع حیوانی و دلالت آن‌ها برای حفظ گونه اشاره کرد و به ارزشمندترین بحث درباره منشأ جوامع وارد شد. در واقع، کتاب اسپیناس حاوی تمام آنچه از آن زمان در باب یاری متقابل نوشته شده و به علاوه، بسیاری چیزهای خوب دیگر است. اگر، با وجود این ذکر ویژه‌ای از خطابه کسرمی‌برم، به این دلیل است که یاری متقابل را به سطح یک قانون رساند که در تکامل بسیار مهم‌تر از قانون مبارزه متقابل است. همان ایده‌ها سال بعد (در آوریل ۱۸۸۱) توسط جی. لانسان در یک سخنرانی که در سال ۱۸۸۲ تحت عنوان تنازع برای بقا و اتحاد برای تنازع به انتشار رسید، پروانده شدند. شاهکار جی. رومنس (George Romanes) به نام هوش حیوانات (*Animal Intelligence*) در سال ۱۸۸۲، و به دنبال آن در سال بعد، نظور ذهنی در حیوانات (*Mental Evolution in Animals*) منتشر شد. حدوداً در همان زمان (۱۸۸۳)، بوشنر اثر دیگری را تحت عنوان عشق و حیات عاشقانه در دنیای جانوران منتشر کرد که ویراست دومی از آن در سال ۱۸۸۵ چاپ شد. این ایده، همان‌طور که دیدیم، پا در هوا بود.

سوسک‌های گورکن^۱ و حیات اجتماعی پرندگان و برخی پستانداران گرفته شده است، توضیح می‌دهد. چنان که از یک سخنرانی افتتاحیه کوتاه انتظار می‌رود، نمونه‌ها اندک بودند، اما نکات اصلی به وضوح بیان شدند؛ و پس از ذکر این نکته که یاری متقابل نقش باز هم برجسته‌تری را در تطور انسان ایفا می‌کند، پروفیسور کسلر سخنانش را این‌گونه خاتمه داد:

بدیهی است که من تنازع بقا را منکر نمی‌شوم، اما ادعا می‌کنم که تکامل قلمروی حیوانات - و به ویژه بشریت - با حمایت متقابل بسیار موفقیت‌آمیزتر است تا مبارزه متقابل ... تمام موجودات ارگانیک^۲ دارای دو نیاز اساسی هستند: تغذیه و تکثیر گونه. اولی آن‌ها را به مبارزه و نابودی متقابل هدایت می‌کند، در حالی که نیاز به حفظ گونه آن‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند تا از یکدیگر حمایت کنند. اما من تمایل دارم فکر کنم که در تطور دنیای ارگانیک - در اصلاح متریقی موجودات ارگانیک - حمایت متقابل میان افراد، نقش بسیار مهم‌تری از مبارزه متقابل آن‌ها ایفا می‌کند.^۳

صحت دیدگاه‌های فوق بر بیشتر جانورشناس‌های روسی حاضر در جلسه تأثیر گذاشت. سیورتسوف^۴، که اثرش برای پرنده‌شناسان^۵ و جغرافی‌دانان به خوبی شناخته شده است، از آن‌ها حمایت کرد و با چند مثال دیگر توضیحشان داد. او گونه‌ای شاهین^۶ را ذکر کرد که «سازمان تقریباً ایده‌آلی برای سرقت» دارند و با این حال، روبه افول هستند، در حالی که گونه دیگری از شاهین‌ها که به هم کمک

1. Burying beetles

2. Organic

3. *Memoirs (Trudy) of the St. Petersburg Society of Naturalists*, vol. xi. 1880.

4. Nikolai Alekseevich Severtzov

5. Ornithologists

6. Falcon

می‌کنند، کامیاب می‌شوند. او گفت: «از طرف دیگر، پرنده‌ای اجتماعی مانند اردک را فرض بگیرید. به‌طور کلی سازمان‌دهی ضعیفی دارد، اما حمایت متقابل را به عمل می‌گذارد و چنانچه می‌توان از انواع و گونه‌های بی‌شمار آن قضاوت کرد، تقریباً زمین را زیر تاخت و تاز قرار می‌دهد.»

آمادگی جانورشناسان روسی برای پذیرفتن دیدگاه‌های کسلر کاملاً طبیعی به‌نظر می‌رسد، زیرا تقریباً تمام آن‌ها فرصت مطالعه جهان پرندگان را در مناطق نامسکون پهناور آسیای شمالی و شرق روسیه داشته‌اند و مطالعه چنین مناطقی بدون رسیدن به همان ایده‌ها غیرممکن است. به‌خاطر می‌آورم که همین احساس از دنیای جانوری سیبری بر من عارض شد، وقتی مناطق ویتیم^۱ را به‌همراه جانورشناسی زبده نظیر دوستم پولیاکف^۲ کاوش می‌کردم. ما هر دو به‌تازگی تحت تأثیر منشأ انواع^۳ قرار گرفته بودیم، اما بیهوده به دنبال رقابت شدید میان حیوانات از گونه‌ای یکسان گشتیم که خواندن اثر داروین - حتی پس از در نظر گرفتن اظهارات فصل سوم (ص. ۵۴) - ما را برای دیدن آن مهیا کرده بود. ما شاهد انطباق‌های کافی برای مبارزه اغلب مشترک علیه شرایط نامساعد آب‌وهوا، یا علیه دشمنان گوناگون بودیم و پولیاکف صفحات بسیاری را در باب وابستگی متقابل گوشت‌خواران، نشخوارکنندگان و جوندگان در پراکندگی جغرافیایی آن‌ها نوشت. ما شاهد شماری از واقعیات حمایت متقابل، به‌ویژه در طی مهاجرت‌های پرندگان و نشخوارکنندگان بودیم؛ اما حتی در مناطق آمور و اوسوری، که زندگی حیوانات غرق در فراوانی است، واقعیات رقابت حقیقی و مبارزه میان حیوانات عالی‌تر از گونه‌ای یکسان بسیار به‌ندرت به چشم خورد، گرچه مشتاقانه دنبالشان گشتم. همان تصور در آثار اکثر جانورشناسان روسیه پدیدار می‌شود و احتمالاً توضیح می‌دهد که چرا داروینیست‌های روسی آن‌قدر از ایده‌های کسلر استقبال کردند،

در حالی که ایده‌های مشابه در میان طرفداران داروین در اروپای غربی رواج ندارند. به محض اینکه شروع به مطالعهٔ تنازع بقا در هر دو سویهٔ آن - مستقیم و استعاری - می‌کنیم، اولین چیزی که توجه ما را جلب می‌کند، وفور واقعیات یاری مقابل، نه تنها برای پرورش فرزندان - چنان‌که اغلب تطورگرایان^۱ تصدیق می‌کنند - بلکه همچنین برای ایمنی فرد و تأمین غذای ضروری است. یاری متقابل در بسیاری از شاخه‌های بزرگ قلمروی حیوانات، حاکم است. حتی در میان پست‌ترین حیوانات نیز با یاری متقابل روبه‌رو می‌شویم و باید آماده باشیم که روزی از دانشجویان حیات حوضچه‌های میکروسکوپی^۲، حتی واقعیات حمایت متقابل ناخودآگاه در زندگی میکروارگانیسم‌ها^۳ را بیاموزیم. البته، شناخت ما از زندگی بی‌مهرگان، غیر از موریانه‌ها، مورچه‌ها و زنبورها بسیار محدود است؛ و با این حال، حتی دربارهٔ حیوانات پست‌تر می‌توانیم چند واقعیت از همکاری مسلم را گردآوری کنیم. تجمعات بی‌شمار ملخ‌ها^۴، پروانه‌ها^۵، سوسک‌های ببری^۶، زنجره‌ها^۷ و... عملاً به تمامی کشف نشده‌اند؛ اما صرف واقعیت وجود آن‌ها نشان می‌دهد که باید حول همان اصول تجمعات موقت مورچه‌ها یا زنبورها به هدف مهاجرت تشکیل شده باشند. دربارهٔ سوسک‌ها، ما واقعیات کاملاً مشهودی از کمک متقابل در میان سوسک‌های گورکن^۸ داریم. آن‌ها باید مادهٔ ارگانیکی در حال فساد داشته باشند تا در آن تخم بگذارند و بدین ترتیب، غذای لاروهایشان را تأمین کنند؛ اما آن ماده نباید خیلی سریع فاسد شود. بنابراین، آن‌ها عادت دارند جنازهٔ انواع حیوانات کوچک را که گاهی اوقات در گردش‌های خود پیدا می‌کنند، در زمین دفن کنند. طبق قاعده، آن‌ها منزوی زندگی می‌کنند، اما زمانی که یکی از آن‌ها جسد موش یا پرنده‌ای را کشف کرده است که به سختی می‌تواند دفنش کند، چهار، شش یا

1. Evolutionists

3. Micro-organisms

5. Vanessa

7. Cicada

2. Microscopical pond-life

4. Locust

6. Cicindela

8. Necrophorus

ده سوسک دیگر را برای انجام عملیات از طریق تشریک مساعی صدا می‌زند؛ در صورت لزوم آن‌ها جسد را به زمین نرم مناسبی انتقال می‌دهند و بدون دعوا بر سر اینکه کدام یک از آن‌ها از امتیاز تخم‌گذاری در جسد مدفون بهره‌مند خواهد شد، آن را به روش بسیار محتاطانه‌ای دفن می‌کنند. و هنگامی که گلدیش^۱ پرنده مرده‌ای را به صلیب ساخته شده از دو چوب متصل کرد، یا وزغی^۲ را از یک چوب کاشته شده در خاک آویزان کرد، سوسک‌های کوچک به همان شیوه دوستانه، هوش خود را برای غلبه بر مصنوع انسان روی هم می‌گذارند. همین تشریک مساعی در میان سوسک‌های سرگین غلطان^۳ مشاهده شده است.

حتی در میان جانورانی که در سطوحی تقریباً پست از سازمان قرار دارند، می‌توان نمونه‌های مشابهی را پیدا کرد. برخی از خرچنگ‌های زمینی^۴ هند غربی و آمریکای شمالی در گروه‌های بزرگی درمی‌آمیزند تا به دریا سفر و در آنجا تخم‌گذاری کنند، که هریک از این مهاجرت‌ها نشان از هماهنگی، همکاری و پشتیبانی متقابل دارند. درباره خرچنگ ملوک^۵ بزرگ (*Limulus*)، من (در سال ۱۸۸۲ در آکواریوم برایتون^۶) تحت تأثیر میزان کمک متقابلی قرار گرفتم که این حیوانات دست‌وپا چلفتی قادرند به رفیق نیازمند خود برسانند. یکی از آن‌ها در گوشه‌ای از مخزن به پشت افتاده بود؛ صدف قابل‌مه‌مانند سنگینش مانع از بازگشت آن به موقعیت طبیعی خود می‌شد و اینکه میله‌ای آهنی در آن گوشه قرار داشت، کار را باز هم دشوارتر می‌کرد. رفقای او برای نجاتش آمدند و به مدت یک ساعت تماشا کردم که چطور آن‌ها برای کمک به هم سلولی‌شان تلاش می‌کردند. دوتایی آمدند، دوستشان را از زیر هل دادند و بعد از کوشش‌های شدید موفق شدند او را قائم بلند کنند؛ اما بعد میله آهنی مانع از انجام کار نجات می‌شد و خرچنگ دوباره به سنگینی به پشتش می‌افتاد. پس

1. Johann Gottlieb Gleditsch

3. Dung-beetles

5. Molucca crab

2. Toad

4. Land-crabs

6. Brighton Aquarium

از تلاش‌های بسیار، یکی از یاوران به اعماق مخزن رفت و دو خرچنگ دیگر را با خود آورد که همان کار هل دادن و بلند کردن رفیق بیچاره را با نیروی تازه‌ای شروع کنند. ما بیش از دو ساعت در آکواریوم ماندیم و هنگام رفتن دوباره آمدیم تا نگاهی به مخزن بیاندازیم: کار نجات هنوز ادامه داشت! وقتی آن را دیدم، نتوانستم به مشاهده‌ای که دکتر اراسموس داروین^۱ نقل کرده بود، اعتقاد نیاورم؛ یعنی «خرچنگ معمولی در طول فصل پوست‌اندازی برای مراقبت از خرچنگ سخت‌پوستی که در حال پوست‌انداختن است، نگرهبانی می‌دهد تا مانع از آسیب رساندن دشمنان دریایی به خرچنگ‌های در حال پوست‌اندازی در آسیب‌پذیرترین حالت شود».^۲

واقعیات حاکی از یاری متقابل میان موریانه‌ها، مورچه‌ها و زنبورها، به‌ویژه از طریق آثار رومنس، ل. بوشنرو سرجان لوباک^۳، برای خواننده عمومی چنان شناخته شده است که اظهاراتم را به نکات بسیار اندکی محدود می‌کنم.^۴ اگر لانه مورچه را فرض بگیریم، نه تنها مشاهده می‌کنیم که هر نوع کار - پرورش فرزندان، جست‌وجوی غذا، لانه‌سازی، پرورش شته و... - بر اساس اصول یاری متقابل داوطلبانه انجام می‌شود؛ همچنین باید همراه با فورل^۵ اذعان کنیم که ویژگی اصلی و بنیادین زندگی بسیاری از گونه‌های مورچه، این واقعیت و این الزام برای هر مورچه است که غذای از پیش بلعیده و تا حدی هضم شده را با هر عضو از اجتماع که ممکن است طلب کند، به اشتراک بگذارد. دو مورچه متعلق به دو گونه مختلف

1. Erasmus Darwin

2. George J. Romanes's *Animal Intelligence*, 1st ed. p. 233.

3. Sir John Lubbock

4. Pierre Huber's *Les fourmis indigènes*, Gèneve, 1861; Forel's *Recherches sur les fourmis de la Suisse*, Zurich, 1874, and J. T. Moggridge's *Harvesting Ants and Trapdoor Spiders*, London, 1873 and 1874.

کتاب فوق باید در دستان هر پسر و دختری باشد. همچنین، نک:

Blanchard's *Métamorphoses des Insectes*, Paris, 1868; J. H. Fabre's *Souvenirs entomologiques*, Paris, 1886; Ebrard's *Etudes des mœurs des fourmis*, Gèneve, 1864; Sir John Lubbock's *Ants, Bees, and Wasps* and so on.

5. Auguste Forel

یا دو لانه متخاصم، وقتی گاه به همدیگر برمی‌خورند، از یکدیگر اجتناب می‌کنند. اما دو مورچه متعلق به همان لانه یا همان کلنی^۱ لانه‌ها به یکدیگر نزدیک می‌شوند، چند حرکت با آنتن‌ها رد و بدل می‌کنند و «اگر یکی از آن‌ها گرسنه یا تشنه باشد، به ویژه اگر دیگری معده‌اش پر باشد.. بلافاصله خواهان غذا می‌شود.» بدین ترتیب فردی که از وی درخواست شده است، هرگز امتناع نمی‌کند؛ آرواره‌های خود را می‌گشاید، موقعیت مناسبی می‌گیرد و قطره‌ای از مایع شفاف را قی می‌کند تا مورچه گرسنه لیس بزند. استفراغ غذا برای مورچه‌های دیگری از ویژگی‌های برجسته زندگی مورچه‌ها (در آزادی) است و دائماً هم برای تغذیه رفقای گرسنه و هم برای تغذیه لاروها روی می‌دهد. بنابراین، فورل لوله گوارشی مورچه‌ها را متشکل از دو بخش متفاوت در نظر می‌گیرد که یکی از آن‌ها، بخش پسینی، برای استفاده خاص فرد است و دیگری، بخش قدامی، عمدتاً برای استفاده اجتماع است. اگر مورچه‌ای که معده‌اش پر است، آن قدر خودخواه باشد که از غذا دادن به رفیقش خودداری کند، با او به عنوان دشمن یا حتی بدتر رفتار خواهد شد. اگر امتناع در حالی صورت پذیرد که خویشانش با گونه‌ای دیگری جنگند، حتی با خشمی بیشتر از دشمنان خودشان بر سر فرد حریص می‌ریزند. و اگر مورچه‌ای از غذا دادن به مورچه دیگری از گونه دشمن خودداری نکرده باشد، خویشان دومی با او به عنوان یک دوست رفتار خواهند کرد. تمام این‌ها با دقیق‌ترین مشاهدات و آزمایشات قطعی تأیید شده‌اند.^۲ در آن شاخه عظیم از قلمروی حیوانات که بیش از هزار گونه را در بر می‌گیرد - و چنان پرشمار است که برزیلی‌ها تظاهر می‌کنند برزیل متعلق به مورچه‌ها است نه به انسان‌ها - هیچ رقابتی میان اعضای همان لانه یا کلنی لانه‌ها وجود ندارد. جنگ میان گونه‌های مختلف و قساوت‌های صورت گرفته در زمان جنگ هرچقدر

1. Colony

2. Forel's *Recherches*, pp. 244, 275, 278.

توصیف هوبر (Pierre Huber) از این فرایند ستودنی است. همچنین، نکته‌ای را مربوط به خاستگاه احتمالی این غریزه دربر دارد (نسخه مردمی، صص. ۱۵۸، ۱۶۰).

وحشتناک باشند، یاری متقابل، عادت به از خودگذشتگی و اغلب فداکاری برای رفاه مشترک درون جامعه حکمفرما است. مورچه‌ها و موریانه‌ها «جنگ هابزی»^۱ را انکار کرده و به همین دلیل بهبود یافته‌اند. لانه‌های فوق‌العاده آن‌ها؛ ساختمان‌های آن‌ها، در حجم نسبی برتر از ساخته‌های دست انسان؛ راه‌های هموار و راهروهای طاق‌دار آن‌ها بر روی زمین؛ سالن‌ها و انبارهای عظیم آن‌ها؛ مزارع ذرت آن‌ها؛ برداشت و «تخمیر» جو؛^۲ روش‌های عقلانی آن‌ها برای پرورش تخم و لاروهایشان^۳؛ و بنای لانه‌های ویژه برای پرورش شته‌ها که لینائوس^۴ به نحو شگفت‌انگیزی تحت عنوان «گاو مورچه‌ها» توصیف می‌کرد؛ و سرانجام، شجاعت، شهامت و هوش برتر آن‌ها، تمام این‌ها نتیجه طبیعی یاری متقابل است که آن‌ها در هر مرحله از زندگی پر مشغله و پرهزمت خود اعمال می‌کنند. آن طرز زندگی همچنین ضرورتاً به رشد یکی دیگر از ویژگی‌های اساسی زندگی مورچه‌ها منجر شد: رشد شگرف ابتکار عمل فردی که به سهم خود آشکارا به رشد آن هوش بالا و متنوعی انجامید که برای ناظر انسانی بسیار تأثیرگذارند.^۵

اگر هیچ واقعیت دیگری جز آن‌چه درباره مورچه‌ها و موریانه‌ها می‌دانیم، از حیات جانوری نمی‌دانستیم، می‌توانستیم با خیال راحت نتیجه بگیریم که یاری متقابل (که به اعتماد متقابل، یعنی اولین شرط شجاعت، منجر می‌شود) و ابتکار عمل فردی (نخستین شرط برای پیشرفت هوش) دو عامل بی‌نهایت مهم تراز مبارزه

1. Hobbesian war

۲. کشاورزی مورچه‌ها چنان شگفت‌انگیز است که برای مدتی طولانی محل تردید بوده است. این واقعیت اکنون توسط آقای موگریج (John Traherne Moggridge)، دکتر لینسکوم (Gideon Lincecum)، آقای مک‌کوک (Henry Christopher McCook)، کلنل سایکس (Colonel William Henry Sykes) و دکتر جردون (Thomas Caverhill Jerdon)، آنچنان عالی ارائه شده که جای هیچ تردیدی نیست. خلاصه‌ای عالی از شواهد را در اثر رومنس ببینید. همچنین نک:

Die Pilzgärten einiger südamerikanischer Ameisen by Alf. Möller, in *Schimper's Botan, Mitth, aus den Tropen*, vi. 1893

3. Larva

4. Carl Linnaeus

۵. این اصل دوم یک‌باره به رسمیت شناخته نشد. ناظران پیشین اغلب از پادشاهان، ملکه‌ها، مدیران و غیره صحبت می‌کردند؛ اما از زمانی که هوبر و فورل مشاهدات دقیق خود را منتشر کرده‌اند، هیچ تردیدی درباره دامنۀ آزادی باقی‌مانده برای ابتکار عمل فرد در هر کاری که مورچه‌ها انجام می‌دهند - از جمله جنگ‌های آن‌ها - ممکن نیست.

متقابل در تطور قلمروی حیوانات هستند. در واقع، مورچه بی هیچ یک از ویژگی‌های «محافظتی» ضروری برای حیواناتی که منزوی زندگی می‌کنند، کامیاب می‌شود. رنگ بدنش آن را برای دشمنانش آشکار می‌سازد و لانه‌های مرتفع بسیاری از گونه‌ها در دشت‌ها و جنگل‌ها مشهود است؛ پوستهٔ سختی از مورچه محافظت نمی‌کند؛ و دم و دستگاه نیش‌زنی مورچه، گرچه وقتی صدها نیش به درون گوشت یک حیوان فرو روند، خطرناک می‌شود، اما ارزش زیادی برای دفاع شخصی ندارد. در حالی که تخم و لارو^۱ مورچه‌ها برای شمار زیادی از ساکنان جنگل‌ها لذیذ است. و با این حال، مورچه‌ها در دسته‌های هزارتایی چندان توسط پرندگان یا حتی مورچه‌خواران^۲ نابود نمی‌شوند و اکثر حشرات قوی‌تر از آن‌ها هراس دارند. هنگامی که فورل کیسه‌ای مورچه را در چمنزار تخلیه کرد، متوجه شد که «جیرجیرک‌ها»^۳ گریختند و حفره‌های خود را رها کردند تا مورچه‌ها به یغما ببرند؛ ملخ‌ها و جیرجیرک‌ها در همه جهت پا به فرار گذاشتند؛ عنکبوت‌ها و سوسک‌ها شکار خود را رها کردند که خودشان شکار نشوند؛ حتی لانهٔ زنبورها را مورچه‌ها به دست گرفتند، پس از نبردی که در آن بسیاری از مورچه‌ها برای ایمنی اجتماع هلاک شدند. حتی سریع‌ترین حشرات هم نمی‌توانند فرار کنند؛ و فورل اغلب شاهد بود که پروانه‌ها، پشه‌ها، مگس‌ها و... توسط مورچه‌ها غافلگیر و کشته شدند. نیروی آن‌ها در حمایت متقابل و اعتماد متقابل است. و اگر مورچه - غیر از موریانه‌های باز هم پیشرفته‌تر - برای قابلیت‌های فکری خود در قلعهٔ کل دستهٔ حشرات قرار می‌گیرد؛ اگر شجاعت آن فقط قابل قیاس با شجاع‌ترین مهره‌داران است؛ و اگر مغز آن - با استفاده از کلمات داروین - «یکی از شگفت‌انگیزترین اتم‌های ماده در جهان است، شاید حتی بیشتر از مغز انسان»، به دلیل این واقعیت نیست که در اجتماع مورچه‌ها یاری متقابل به طور کامل جای مبارزهٔ متقابل را گرفته است؟

درباره زنبورها نیز همین امر صادق است. این حشرات کوچک نیز که به راحتی ممکن است به شکار پرندگان فراوان تبدیل شوند؛ عسلشان طرفداران بسیاری در تمام دسته‌های حیوانات از سوسک گرفته تا خرس دارد؛ هیچ کدام از ویژگی‌های محافظتی ناشی از تقلید یا غیره - که بدون آن‌ها حشره‌ای منزوی به زحمت می‌تواند از نابودی تمام و کمال فرار کند - را ندارند؛ و با این حال، آن‌ها به لطف یاری متقابلی که اعمال می‌کنند، به گستره وسیعی که می‌شناسیم و هوشی که تحسین می‌کنیم، دست می‌یابند. با تلاش مشترک، آن‌ها نیروهای فردی خود را چند برابر می‌سازند؛ با توسل به تقسیم موقت کار آمیخته با قابلیت هر زنبور عسل برای انجام هر کار لازم، به میزانی از بهروزی و ایمنی نائل می‌شوند که هیچ حیوان منزوی - هر چقدر هم که قوی یا مسلح باشد - نمی‌تواند هرگز انتظار کسب آن را داشته باشد. آن‌ها گروهی اغلب بسیار موفق‌تر از انسان هستند؛ وقتی او بهره‌گیری از کمک متقابل را که به خوبی برنامه‌ریزی شده باشد، نادیده می‌گیرد. بنابراین، هنگامی که قرار است گروه جدیدی از زنبورها کندو را در جست‌وجوی منزل تازه‌ای ترک کنند، تعدادی از زنبورها به اکتشاف مقدماتی محل می‌روند و اگر منزلگاه مناسبی پیدا کنند - مثلاً یک سبد قدیمی، یا هر چیز دیگری از همان نوع - آن را به تصاحب خود درمی‌آورند، تمیز می‌کنند و گاهی اوقات برای یک هفته تمام از آن حفاظت می‌کنند تا زمانی که گروه به آنجا بیاید و سکنی گزیند. اما چند مهاجر انسانی به دلیل ناآگاهی از نیاز به تشریک مساعی خود در کشورهای جدید هلاک می‌شوند. آن‌ها با ترکیب هوش فردی خود موفق به مقابله با شرایط نامساعد - حتی کاملاً غیرمنتظره و غیرعادی - می‌شوند، مانند زنبورهای نمایشگاه پاریس^۱ که با ماده صمغ‌مانند خود پرده را به صفحه شیشه‌ای نصب شده در دیوار کندویشان چسبانده‌اند. علاوه بر این، آن‌ها هیچ یک از تمایلات خونین و عشق به جنگیدن بی‌فایده را نشان نمی‌دهند که نویسندگان بسیار راحت به حیوانات

نسبت می دهند. نگهبانانی که از ورودی کندو محافظت می کنند، زنبورهای سارق را که برای ورود به کندو تلاش می کنند، بدون شفقت می کشند، اما آن زنبورهای غریبه که اشتباهی به کندو می آیند - به ویژه اگر پربار از گرده بیایند یا افراد جوانی باشند که به آسانی ممکن است گم شوند - بدون اذیت رها می شوند. جنگی بیش از آن چه اکیداً نیاز است، وجود ندارد.

جامعه پذیری زنبورها آموزنده تر است، زیرا غرایز غارت گری و تنبلی همچنان در میان زنبورها نیز وجود دارند و هر بار که شرایط برای رشد آن ها مساعد باشد، دوباره ظاهر می شوند. به خوبی می دانیم همیشه تعدادی زنبور عسل وجود دارد که زندگی دزدانه را به زندگی پرزحمت یک کارگر ترجیح می دهند؛ و هر دو دوره کمبود و ذخیره غنی غیرعادی غذا به افزایش طبقه دزدان منجر می شوند. هنگامی که محصولات ما درو می شوند و چیز اندکی در چمنزارها و مزارع ما برای جمع آوری می ماند، زنبورهای دزد به پدیده ای شایع تبدیل می گردند؛ در حالی که از سوی دیگر، حول و حوش کشت شکر در هند غربی و تصفیه خانه های شکر اروپا، سرقت، تنبلی و اغلب مستی در زنبورها امری کاملاً عادی می شود. بنابراین، می بینیم که غرایز ضد اجتماعی همچنان در میان زنبورها نیز وجود دارند؛ اما انتخاب طبیعی به طور مداوم باید آن ها را از بین ببرد، زیرا در درازمدت، تمرین همبستگی^۱ برای گونه بسیار مفیدتر از آب درمی آید تا رشد افراد دارای تمایلات غارت گری. حيله گرترين و موزي ترين ها به نفع كساني كه مزايای زندگی اجتماعی و حمایت متقابل را درک می کنند، نابود می شوند.

مسلمانان مورچه ها، نه زنبورها، نه حتی موریانه ها، به مفهوم تمرین همبستگی برای گونه والاتری که تجسم کل گونه است، نرسیده اند. از این جهت، آن ها به وضوح به درجه ای از رشد نائل نشده اند که حتی در میان رهبران سیاسی، علمی و مذهبی

خود نمی‌یابیم. غرایز اجتماعی آن‌ها به زحمت از مرزهای کندو یا لانه فراتر می‌رود. با این حال، فورل کلنی‌هایی با حداقل دویست لانه متعلق به دو گونه مختلف (*Formica pressilabris* و *Formica exsecta*) را در کوه تاندر^۱ و سالیو^۲ توصیف کرده است؛ و ادعا می‌کند که هر عضو از این کلنی‌ها تمام اعضای دیگر کلنی را بازمی‌شناسد و همه در دفاع مشترک شرکت می‌کنند؛ در حالی که آقای مک‌کوک^۳ در پنسیلوانیا شاهد ملت کاملی از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ لانه از مورچه‌های تپه‌ساز^۴ بود که همگی در ذکاوت کامل زندگی می‌کردند؛ و آقای بیتس^۵ پشته‌های موریانه را توصیف کرده است که سطوح بزرگی را در مرغ‌زارها^۶ می‌پوشانند؛ برخی از لانه‌ها پناهگاه دو یا سه گونه مختلف هستند و اکثر آن‌ها با راهروها یا دالان‌های طاق‌دار به هم مرتبط می‌شوند.^۷ بنابراین، حتی در میان بی‌مهرگان نیز با گام‌هایی در جهت ادغام شاخه‌های بزرگ‌تر گونه با هدف حفاظت متقابل روبه‌رو می‌شویم.

اکنون به سراغ حیوانات عالی‌تر می‌رویم و نمونه‌های بسیار بیشتری را از کمک متقابل بی‌تردید آگاهانه برای نیل به تمام اهداف ممکن می‌بینیم؛ هرچند احتمالاً فوراً متوجه خواهیم شد که حتی دانش ما از زندگی حیوانات عالی‌تر نیز هنوز بسیار ناقص باقی می‌ماند. شمار زیادی از واقعیت‌ها را ناظران دست اول برهم انباشته‌اند، اما راجع به شاخه‌های زیادی از قلمروی حیوانات تقریباً هیچ چیز نمی‌دانیم. اطلاعات قابل اطمینان درباره‌ی ماهی‌ها بسیار ناچیز است؛ تا حدی به دلیل مشکلات مشاهده و تا حدی به این دلیل که هیچ توجه مناسبی به این موضوع نشده است. درباره‌ی پستانداران، کسلر قبلاً اشاره کرد که درباره‌ی طرز زندگی آن‌ها چقدر اندک می‌دانیم. بسیاری از آن‌ها شب‌زی هستند؛ دیگران خود را در زیرزمین پنهان می‌کنند؛ و آن‌ها نشخوارکنندگانی که زندگی اجتماعی و مهاجرت آن‌ها

۲. Salève: کوهی در فرانسه.

۱. Tendre: کوهی در سوئیس.

3. Henry Christopher McCook

4. Mound-making ant

5. Henry Walter Bates

6. Campo

7. H. W. Bates, *The Naturalist on the River Amazons*, ii. 59 seq.

بیشترین علاقه را به خود جلب می‌کند، به انسان‌ها اجازه نمی‌دهند به گله‌هایشان نزدیک شوند. ما وسیع‌ترین طیف اطلاعات را عمدتاً در باب پرندگان داریم و در عین حال، حیات اجتماعی همان گونه‌ها بسیار ناقص شناخته شده است. با این حال، نباید از نبود واقعیات مطمئن شکایت داشته باشیم، همان‌طور که در ادامه خواهیم دید.

نیازی نیست بر همراهی نروماده برای پرورش فرزندان‌شان، تأمین غذای آن‌ها در طی اولین گام‌هایشان در زندگی یا برای شکار مشترک درنگ کنم. گرچه به هر حال می‌توان ذکر کرد که چنین پیوندهایی حتی در انفرادی‌ترین گوشت‌خواران و درنده‌ترین پرندگان نیز حاکم‌اند؛ و آن‌ها به‌ویژه جالب توجه هستند، زیرا می‌بینیم که احساسات لطیف‌تر حتی در میان بی‌رحم‌ترین حیوانات نیز رشد می‌کند. همچنین، می‌توان افزود که قَلَّتِ اتحادهایی بزرگ‌تر از خانواده در میان گوشت‌خواران و پرندگان شکارچی، گرچه عمدتاً به علت شیوه تغذیه آن‌ها است، همچنین می‌تواند تا حدی پیامد تغییرات ناشی از رشد سریع بشریت در دنیای جانوران باشد. به هر حال، شایان توجه است که برخی گونه‌ها زندگی کاملاً منزوی در مناطق پرجمعیت دارند، در حالی که همان گونه‌ها یا نزدیک‌ترین بستگان آن‌ها در کشورهای نامسکون اجتماع‌پذیر هستند. گرگ‌ها، روباه‌ها و چند پرنده شکارچی را می‌توان به عنوان مثال‌های مد نظر ذکر کرد.

با این حال، اتحادهایی که به فراسوی پیوندهای خانوادگی گسترش نمی‌یابند، برای ما از اهمیت نسبتاً اندکی برخوردارند، به‌ویژه وقتی شمار جمع‌ها را برای مقاصد کلی‌تر همچون شکار، حفاظت متقابل و حتی بهره‌مندی ساده از زندگی می‌دانیم. اودوبون قبلاً ذکر کرده است که عقاب‌ها گاه‌گاه برای شکار با هم همراه می‌شوند و توصیف او از دو عقاب طاس^۱ نروماده که در می‌سی‌سی‌پی شکار می‌کنند، به دلیل

قدرت تصویرپردازی آن معروف است. اما یکی از جامع‌ترین مشاهدات از این نوع به سیورتسوف تعلق دارد. او در هنگام مطالعه جانداران استپ‌های روسیه، یک بار عقابی متعلق به یک گونه کاملاً اجتماع‌پذیر (عقاب دم سفید)^۱ را دید که در هوا اوج می‌گیرد؛ پرنده به مدت نیم ساعت حلقه‌های عریض خود را در سکوت ترسیم می‌کرد و ناگهان صدای گوش‌خراشی از آن شنیده شد. اندکی بعد، عقاب دیگری که به آن نزدیک می‌شد، فریادش را پاسخ گفت؛ و به دنبال آن، عقاب سوم، چهارم و... تا اینکه نه یا ده عقاب به هم پیوستند و به زودی ناپدید شدند. بعد از ظهر، سیورتسوف به جایی رفت که دیده بود عقاب‌ها به آن سو پرواز می‌کنند؛ او پنهانی در یکی از پستی و بلندی‌های استپ به آن‌ها نزدیک شد و کشف کرد که در اطراف جنازه‌اسبی جمع شده‌اند. سالخوردگان که طبق قاعده پیش از همه غذا را شروع می‌کنند - قواعد نزاکت آن‌ها چنین است - از پیش بر پشته‌های محل نشسته و مشغول تماشا بودند، در حالی که جوان‌ترها غذا را ادامه می‌دادند و با گروهی از کلاغ‌ها احاطه شده بودند. سیورتسوف از این مشاهده و مشاهدات مشابه نتیجه گرفت که عقاب‌های دم سفید برای شکار با هم متحد می‌شوند؛ وقتی همگی تا ارتفاع بالایی اوج گرفته‌اند، اگر ده عدد باشند، قادرند منطقه‌ای را به وسعت حداقل بیست و چهار مایل مربع بررسی کنند؛ و به محض اینکه هر کدام چیزی را کشف کند، به دیگران هشدار می‌دهد.^۲ البته می‌توان ادعا کرد که فریاد غریزی ساده عقاب اول یا حتی حرکات آن، همان تأثیر دعوت چند عقاب به شکار را می‌داشت، اما در این نمونه، شواهد قوی به نفع هشدار متقابل وجود دارد؛ زیرا ده عقاب پیش از فرود به سمت شکار گرد هم آمدند و سیورتسوف بعداً از چندین فرصت برای اطمینان خاطر از اینکه عقاب‌های دم سفید همیشه برای خوردن

1. White-tailed eagle / *Haliaeetus albicilla*

2. N. Syevertoff, *Periodical Phenomena in the Life of Mammalia, Birds, and Reptiles of Voronije*, Moscow, 1855.

جنازه جمع می‌شوند، برخوردار بود. برخی از آن‌ها (ابتدا جوان‌ترها) همیشه در حالی که دیگران غذا می‌خورند، به تماشا می‌نشینند. در واقع، عقاب دم‌سفید - یکی از شجاع‌ترین و بهترین شکارچیان - پرنده‌ای کاملاً اجتماع‌پذیر است و به گفتهٔ برم، وقتی در اسارت نگه داشته شود، به زودی به نگه‌دارندگان خود دلبسته خواهد شد.

«جامعه‌پذیری» یکی از ویژگی‌های مشترک بسیاری از انواع دیگر پرنده‌های شکارچی است. زغن برزیلی^۱، یکی از «خیره‌سرتین» دزدها، در عین حال پرنده‌ای جامعه‌پذیر است. تجمعات شکار آن‌ها را داروین و دیگر طبیعت‌گرایان توصیف کرده‌اند؛ و واقعیت این است که وقتی یکی از آن‌ها شکاری را به چنگ می‌آورد که بیش از حد بزرگ است، پنج یا شش دوست را با هم صدا می‌زند تا آن را حمل کنند. پس از روزی شلوغ، زمانی که این زغن‌ها برای استراحت شبانه خود به درخت یا بوته‌ها باز می‌گردند، همیشه در گروه‌هایی به دور هم جمع می‌شوند که گاهی اوقات از فواصل ده مایلی و یا بیشتر نزد هم آمده‌اند. و اغلب چندین لاشخور^۲ دیگر به آن‌ها می‌پیوندند، به خصوص کرکس^۳ که به گفتهٔ دوربیژنی «دوستان حقیقی آن‌ها» هستند. در قاره‌ای دیگر، در بیابان‌های ماورای خزر^۴، آن‌ها بنا به گفتهٔ زارودنی^۵ همان عادت لانه‌سازی گروهی را دارند. لاشخور اجتماعی^۶، یکی از قدرتمندترین لاشخورها، نام خود را از عشق به جامعه گرفته است. آن‌ها در گروه‌های پرشمار زندگی می‌کنند و به طور قطع از جامعه لذت می‌برند؛ تعدادی از آن‌ها در پروازهای مرتفعشان برای ورزش به هم می‌پیوندند. لوویلان می‌گوید: «آن‌ها در رفاقت بسیار خوبی زندگی می‌کنند و در غاری یکسان، گاهی اوقات تا

1. Brazilian Kite

3. Percnpters

5. Zaroudnoi [Zarudnyi], N.

2. Vulture

4. Transcaspian

6. Sociable vulture

سه لانه نزدیک به هم پیدا می شود.^۱ لاشخورهای سیاه برزیلی^۲ به همان اندازه یا شاید حتی بیشتر از غراب‌ها^۳ جامعه‌پذیر هستند.^۴ لاشخورهای کوچک مصری^۵ در رفاقت نزدیکی به سر می‌برند. آن‌ها گروهی در هوا بازی می‌کنند، برای گذراندن شب گرد هم می‌آیند، صبح همگی با هم برای جست‌وجوی غذا می‌روند و هرگز کوچک‌ترین نزاعی در میان آن‌ها به وجود نمی‌آید. شواهد برم، که فرصت‌های فراوان برای مشاهده حیات آن‌ها در اختیار داشت، از همین قرار است. شاهین گلوقرمز^۶ نیز در گروه‌های پرشمار در جنگل‌های برزیل یافت می‌شود و دلیجه‌ها^۷، زمانی که اروپا را ترک کرده و در فصل زمستان به مرغزارها و جنگل‌های آسیا رسیده‌اند، در جوامع پرشماری جمع می‌شوند. آن‌ها در استپ‌های جنوب روسیه چنان جامعه‌پذیر هستند (یا بودند) که نوردمان^۸ آن‌ها را در گروه‌های پرشمار با شاهین‌های دیگر (*Falco tinnunculus*, *F. cesulon* و *F. subbeteo*) می‌دید که هر روز زیبا در حدود ساعت چهار بعد از ظهر دور هم جمع می‌شدند و تا اواخر شب از ورزش لذت می‌بردند. آن‌ها همه با هم در خطی کاملاً مستقیم به سمت نقطه‌ای معین پرواز می‌کردند و با رسیدن به آن، بلافاصله در همان خط بازمی‌گشتند تا همان پرواز را تکرار کنند.^۹

پروازهای دسته‌جمعی به منظور لذت صرف از پرواز، در میان انواع پرندگان بسیار معمول است. چ. دیکسون^{۱۰} می‌نویسد: «به‌ویژه در منطقه هامبر»، پرواز

1. A. Brehm, *Life of Animals*, iii. 477.

تمام نقل قول‌ها براساس ویراست فرانسوی هستند.

2. Urubu' vultures of Brazil

3. Rook

4. Bates, p. 151.

5. Little Egyptian vultures

6. Red-throated falcon

7. Kestrel / *Tinnunculus cenchris*

8. Alexander von Nordmann

9. *Catalogue raisonné des oiseaux de la faune pontique*, in Démidoff's *Voyage*; abstracts in Brehm, iii. 360.

پرندگان شکارچی اغلب در طول مهاجرت‌های خود با هم همراه می‌شوند. یک گله، که اچ. سیبوم (H. Seebohm) در حال گذر از پیرنه دیده بود، گروهی عجیب از «هشت زغن، یک ماهی‌خوار و یک باز» را به نمایش می‌گذاشت.

10. Charles Dixon

11. Humbe

گستردهٔ تلیله‌های شکم سیاه^۱ اغلب در اواخر ماه اوت بر فراز پهنه‌های گل به چشم می‌خورد، و در طول زمستان باقی می‌ماند... حرکات این پرندگان جالب‌تر از همه است، زیرا دستهٔ گسترده‌ای از آن‌ها با همان دقت جوخه‌های تعلیم‌دیده چرخ می‌زند و متفرق یا جمع می‌شود. در میان آن‌ها انواع بسیار عجیبی از تلیله‌های کوچک^۲ و تلیله‌های سفید^۳ و ابچلیک‌های طوقی^۴ پراکنده هستند.^۵

در اینجا، شمارش تجمعات مختلف پرندگان برای شکار کاملاً غیرممکن می‌نماید؛ اما به‌طور مسلم گروه‌های ماهیگیری پلیکان‌ها^۶ به دلیل نظم و هوش قابل توجهی که این پرندگان دست‌وپا چلفتی به نمایش می‌گذارند، شایان توجه است. آن‌ها همیشه در گروه‌های پرشمار به ماهیگیری می‌روند و پس از انتخاب خلیجی مناسب، نیم‌دایره‌ای عریض در مقابل ساحل تشکیل می‌دهند، آن را با شنا به سمت ساحل می‌بندند و تمام ماهی‌هایی را که تصادفاً در این دایره محصور می‌شوند، به دام می‌اندازند. در رودخانه‌ها و کانال‌های باریک، آن‌ها حتی به دو طرف تقسیم می‌شوند که هر کدام از آن‌ها نیم‌دایره‌ای را ترسیم می‌کند؛ و هر دو به سمت یکدیگر شنا می‌کنند، درست مثل دو جناح از انسان‌ها که دو تور دراز را به دنبال خود می‌کشند و باید پیشروی کنند تا تمام ماهی‌هایی را که در هنگام تلاقی آن دو جناح میان تورها قرار می‌گیرند، به دام بیندازند. وقتی شب فرا می‌رسد، آن‌ها به استراحت‌گاه خود پرواز می‌کنند - همیشه برای هر گله یکسان است - و هیچ‌کس تا به حال آن‌ها را ندیده است که برای تصاحب خلیج یا استراحت‌گاه با هم بجنگند. در آمریکای جنوبی، آن‌ها در گله‌های چهل تا پنجاه هزار نفره جمع می‌شوند که پاره‌ای از آن‌ها از خواب لذت می‌برند، در حالی که دیگران کشیک می‌دهند و عده‌ای دیگر دوباره به ماهیگیری می‌روند.^۷

1. Dunlins

2. Stint

3. Sanderling

4. Ringed-plovers

5. *Birds in the Northern Shires*, p. 207

6. Pelican

7. Max. Perty, *Ueber das Seelenleben der Thiere* (Leipzig, 1876) pp. 87, 103

و در نهایت، بی‌انصافی خواهد بود، اگر ذکری از آن گنجشک‌های خانگی بسیار بدنام به میان نیاورم، که چگونه هر غذایی را که پیدا می‌کند، وفادارانه با تمام اعضای جامعه‌ای که به آن تعلق دارد شریک می‌شود. این واقعیت نزد یونانیان شناخته و به پسینیان منتقل شده است که چگونه سخنوری یونانی زمانی اعلام کرد (از حافظه نقل قول می‌کنم): «در همین حال که با شما صحبت می‌کنم، گنجشکی آمده است تا به گنجشک‌های دیگر بگوید که یک برده کیسه‌ای ذرت را بر زمین انداخته است و آن‌ها همگی به آنجا می‌روند تا از دانه‌ها تغذیه کنند.» به علاوه، مایهٔ خشنودی است که این مشاهدهٔ معتبر را اخیراً در کتاب کوچکی از آقای گورنی^۱ پیدا می‌کنیم که تردیدی ندارد گنجشک‌های خانگی همیشه به یکدیگر خبر می‌دهند که کجا غذا برای دزدیدن هست. او می‌گوید: «هنگامی که یک پشته خرمن در حیاط کوبیده می‌شود، گنجشک‌های حیاط همیشه معدهٔ خود را پر از دانه می‌کنند.»^۲ درست است که گنجشک‌ها در حفاظت از قلمرویشان در برابر تهاجم بیگانگان بسیار انگشت‌نما هستند؛ در نتیجه گنجشک‌های باغ لوکزامبورگ^۳ به تلخی با تمام گنجشک‌های دیگری مبارزه می‌کنند که شاید تلاش دارند از گشت در باغ و بازدیدکنندگان آن لذت ببرند؛ اما درون اجتماعات خودشان به طور کامل حمایت متقابل را به اجرا می‌گذارند، گرچه گاهی اوقات نزاع‌هایی حتی در بین بهترین دوستان نیز وجود دارد.

شکار و تغذیهٔ مشترک در دنیای پرندگان چنان به عادت تبدیل شده است که به زحمت نقل قول بیشتری نیاز است: آن را باید واقعیتی اثبات شده در نظر گرفت. نیروی حاصل از چنین اتحادهایی بسیار بدیهی است. قوی‌ترین پرندگان شکارچی، رویارو با اتحاد کوچک‌ترین پرندگان خانگی، عاجز و ناتوان هستند.

1. John Henry Gurney

2. G. H. Gurney, *The House-Sparrow* (London, 1885), p. 5

3. Jardin du Luxembourg

حتی عقاب‌ها - حتی قدرتمندترین و تیزپنجه‌ترین عقاب‌ها، و عقاب رزمی^۱ که به قدر کافی قدرتمند است تا یک خرگوش صحرایی^۲ یا یک بزکوهی^۳ جوان را در جنگال‌های خود حمل کند - مجبور هستند طعمه خود را به گروه‌هایی از زغن‌های گدا واگذارند که به محض اینکه طعمه‌ای خوب را در اختیار عقاب می‌بینند، سایه به سایه دنبالش می‌کنند. زغن‌ها قوش ماهی خوار^۴ تیزپا را نیز تعقیب می‌کنند و ماهی‌ای را که گرفته است، می‌ربایند؛ اما هیچ کس تا به حال ندیده است که زغن‌ها بر سر تصاحب شکاری که بدین ترتیب دزدیده‌اند، با هم بجنگند. در جزیره کرگولن^۵، دکتر کوئز^۶ دید که سارهای افریقایی^۷ - مرغ دریایی صیادان سیل^۸ - مرغان نوروزی^۹ را دنبال می‌کنند تا آن‌ها را به استفراغ غذای خود وادارند، در حالی که از سوی دیگر، مرغان نوروزی و چلچله‌های دریایی^{۱۰} با هم متحد می‌شوند تا مرغ دریایی را به محض اینکه به محل اقامت آن‌ها نزدیک می‌شود - به ویژه در زمان لانه‌سازی - دور کنند.

هدهدها^{۱۱}ی کوچک اما بسیار تیزبال، جسورانه به پرندگان شکارچی حمله می‌کنند. «دیدن آن‌ها در حال حمله به یک سنقر^{۱۲}، زغن، کلاغ یا عقاب، یکی از سرگرم‌کننده‌ترین نمایش‌هاست. فرد اطمینان آن‌ها را از پیروزی احساس می‌کند و خشم پرنده شکارچی را می‌بیند. در چنین شرایطی آن‌ها کاملاً از یکدیگر حمایت می‌کنند و شجاعت آن‌ها با بالا رفتن تعدادشان افزایش می‌یابد.»^{۱۳} هدهده به خوبی شایسته نام «مادر خوب» است که یونانیان به آن دادند، زیرا هرگز در حفاظت از دیگر پرندگان آبی در برابر حملات دشمنانشان ناکام نمی‌ماند. حتی

1. Martial eagle

4. Fishing-hawk

7. Buphagus

11. Dr. Elliot Coues, *Birds of the Kerguelen Island*, in Smithsonian Miscellaneous Collections, vol. xiii. No. 2, p. 11

13. Buzzard

2. Hare

5. Kerguelen

8. Seal

12. Northern lapwing / *Vanellus cristatus*

14. Brehm, iv. 567

3. Antelope

6. Dr. Elliott Coues

9. Gull 10. Tern

دم جنبانک‌های سفید^۱ کوچک، که در باغ‌های خود به خوبی می‌شناسیم و کل طول بدنشان به زحمت به هشت اینچ می‌رسد، قرقی^۲ را مجبور می‌کنند شکار خود را رها کند. برم نوشت: «من اغلب شجاعت و چابکی آن‌ها را تحسین می‌کردم و اطمینان دارم که شاهین به تنهایی توانایی گرفتن هریک از آن‌ها را دارد... وقتی گروهی از دم جنبانک‌ها یک پرندۀ شکارچی را وادار به عقب‌نشینی می‌کنند، فریادهای پیروزی‌شان در هوا طنین‌انداز می‌شود و بعد از هم جدا می‌شوند.» بدین ترتیب، آن‌ها برای نیل به هدف خاص تعقیب دشمنشان گرد هم می‌آیند؛ درست همان‌طور که می‌بینیم، با شنیدن این خبر که پرندۀ ای شب‌زی در طول روز ظاهر شده است، کل جمعیت پرندگان جنگل برمی‌آشوبند و همه با هم - پرندگان شکارچی و آوازخوانان کوچک بی‌آزار - عازم تعقیب غریبه می‌شوند و آن را مجبور می‌کنند به مخفیگاه خود بازگردد.

چه تفاوت شگرفی میان نیروی زغن، سنقر یا قرقی، و پرندگان کوچکی همچون دم جنبانک دشت^۳ است؛ و در عین حال، این پرندگان کوچک با عمل مشترک و شجاعت‌شان، برتر از سارقان تیزبال و مسلح از آب درمی‌آیند! در اروپا، دم جنبانک‌ها نه تنها پرندگان شکارچی را که ممکن است برای آن‌ها خطرناک باشند، بلکه قوش ماهی‌خوار را نیز تعقیب می‌کنند، «بیشتر برای تفریح نه برای زیان رساندن»؛ در حالی که در هند، بنا بر شهادت دکتر جردون^۴، زاغچه‌ها^۵ زغن گاویندا^۶ را «صرفاً برای سرگرمی» تعقیب می‌کنند. پرنس وید^۷ شاهد بود که عقاب برزیلی^۸ را گله‌های بی‌شماری از توکان‌ها^۹ و کاسکی‌ها^{۱۰} (پرندۀ ای که تقریباً شبیه به غراب است) احاطه کرده‌اند و آن را مسخره می‌کنند. او اضافه می‌کند که «عقاب

1. White wagtails / Motacilla alba
3. Meadow-wagtail
5. Jackdaw
7. Prince Maximilian of Wied-Neuwied
9. Toucan

2. Sparrow-hawk
4. Thomas Caverhill Jerdon
6. Gowinda-kite
8. Urubitinga
10. Cassique

معمولاً این اهانت‌ها را بسیار آرام تحمل می‌کند، اما گاه‌به‌گاه یکی از این طنازها را می‌گیرد.» در تمام چنین مواردی، پرندگان کوچک، گرچه از نظر زور بسیار پست‌تر از پرندۀ شکارچی هستند، اما با عمل مشترک خود برتری می‌یابند.^۱

با این حال، چشم‌گیرترین آثار زندگی مشترک برای امنیت فرد، لذت بردن از زندگی و رشد ظرفیت‌های فکری آن، در دو خانواده بزرگ از پرندگان دیده می‌شود؛ یعنی ماهی‌خوارها^۲ و طوطی‌ها. ماهی‌خوارها بسیار جامعه‌پذیر هستند و نه تنها با هم‌نوعان خود، بلکه همچنین با بیشتر پرندگان آبی در عالی‌ترین روابط زندگی می‌کنند. احتیاط و همچنین هوش آن‌ها واقعاً حیرت‌انگیز است؛ در یک لحظه شرایط جدید را درک می‌کنند و بر همان اساس دست به عمل می‌زنند. نگهبانان آن‌ها همیشه در اطراف گله‌ای که در حال تغذیه یا استراحت است، گشت می‌زنند؛ و شکارچیان به خوبی می‌دانند که نزدیک شدن به آن‌ها چقدر دشوار است. اگر انسان موفق به غافل‌گیری آن‌ها شده باشد، هرگز به همان مکان باز نخواهند گشت، بدون آنکه ابتدا یک دیده‌بان واحد و بعد گروهی از دیده‌بان‌ها را بفرستند؛ و وقتی گروه شناسایی برگردد و گزارش دهد که هیچ خطری وجود ندارد، گروه دومی از دیده‌بان‌ها برای تأیید اولین گزارش فرستاده می‌شود، پیش از اینکه تمام گله به راه بیفتد. ماهی‌خوارها پیوند رفاقت واقعی با گونه‌های خویشاوند می‌بندند؛ و هیچ پرندۀ‌ای وجود ندارد که در اسارت وارد چنین دوستی واقعی با انسان شود، غیر از طوطی که همچنین جامعه‌پذیر و بسیار هوشمند است. برم از تجربه شخصی گسترده‌ای نتیجه می‌گیرد: «ماهی‌خوار در انسان نه یک ارباب

۱. درباره گنجشک‌های خانگی، یکی از ناظرین نیوزیلند به نام آقای تی. دابلیو. کیرک (T. W. Kirk) حمله این پرندگان «خیره‌سرها» به قوشتی «بیچاره» را توصیف می‌کند: «او یک روز سروصدایی بسیار غیرمعمول را شنید، مثل این که تمام پرندگان کوچک در حومه شهر وارد نزاع بزرگی شده بودند. به بالا نگاه کرد و قوش بزرگی را دید (C. gouldi - نوعی مردارخوار) که گله‌ای از گنجشک‌ها بر سرش ریخته بودند. آن‌ها دسته‌دسته و یک‌باره از همه‌سودائماً به او ضربه می‌زدند. قوش بیچاره کاملاً ناتوان بود. در نهایت، قوش با نزدیک شدن به بوته‌ای به درون آن شتافت و در آنجا باقی ماند، در حالی که گنجشک‌ها در گروه‌هایی اطراف بوته جمع شدند و چهچهه و سروصدایی دائمی راه انداختند» (سخنرانی نزد موسسه نیوزلند؛ طبیعت، ۱۰ اکتبر، ۱۸۹۱).

بلکه یک دوست می‌بیند و تلاش می‌کند این موضوع را ابراز کند. «ماهی خوار از اوایل صبح تا اواخر شب دائماً در فعالیت است؛ اما فقط چند ساعت در صبح را به کار جست‌وجوی غذا، به‌ویژه سبزیجات، اختصاص می‌دهد. تمام باقی روز وقف زندگی اجتماعی می‌شود. «تکه‌های کوچکی از چوب یا سنگ‌های کوچک را برمی‌دارد، آن‌ها را به هوا می‌اندازد و سعی می‌کند آن‌ها را بگیرد؛ گردنش را خم می‌کند، بال‌هایش را باز می‌کند، می‌رقصد، می‌جهد، می‌دود و تلاش می‌کند از هر طریق، حال و هوای خوش خود را ابراز کند و همیشه باشکوه و زیبا باقی می‌ماند.»^۱ از آنجا که در جامعه زندگی می‌کند، تقریباً هیچ دشمنی ندارد؛ گرچه برم که گه‌گاه یکی از آن‌ها را افتاده در دام یک کروکودیل می‌دید، نوشت که به جز کروکودیل هیچ دشمن دیگری برای ماهی خوار نمی‌شناسد. این جانور با احتیاط مثال‌زدنی خود از تمام آن‌ها اجتناب می‌کند و طبق قاعده به سنین بسیار پیری می‌رسد. جای تعجب نیست که ماهی خوار برای حفظ گونه نیاز به پرورش فرزندان متعدد ندارد؛ معمولاً فقط دو تخم می‌گذارد. درباره‌ی هوش برتر آن، کافی است بگوئیم که تمام ناظران در تصدیق اینکه توانایی‌های فکری آن‌ها را بسیار به یاد انسان می‌اندازد، متفق‌القول هستند.

همان‌طور که می‌دانیم، دیگر پرنده‌ی شدیداً جامعه‌پذیر، یعنی طوطی، به دلیل رشد هوش خود در قلعه‌ی جهان‌پرندگان قرار می‌گیرد. برم طرز زندگی طوطی را چنان ستودنی خلاصه کرده است که کاری بهتر از ترجمه‌ی عبارت ذیل از دستم بر نمی‌آید:

به جز در فصل جفت‌گیری، آن‌ها در جوامعی یا دسته‌های بسیار پرشمار زندگی می‌کنند. مکانی را در جنگل برای اقامت در آنجا برمی‌گزینند و هر روز صبح سفرهای شکاری خود را از آنجا شروع

1. Brehm, iv. 671 seq.

می‌کنند. اعضای هر دسته وفادارانه به یکدیگر دلبسته می‌مانند و بخت نیک یا بد را مشترکاً با هم سهیم می‌شوند. آن‌ها همگی با هم بامدادان به مزرعه، باغ یا درختی عزیمت می‌کنند تا از میوه‌ها تغذیه کنند. نگهبانانی را برای نظارت بر ایمنی کل دسته مستقر می‌سازند و به هشدارهای آن‌ها توجه می‌کنند. در صورت خطر، همگی به پرواز درمی‌آیند، متقابلاً از یکدیگر حمایت می‌کنند و همه به‌طور همزمان به استراحت‌گاه خود باز می‌گردند. در یک کلام، آن‌ها همیشه در وحدت نزدیک با هم زندگی می‌کنند.

آن‌ها از مصاحبت پرندگان دیگر نیز بهره می‌برند. در هند، زاغ‌ها^۱ و کلاغ‌ها از شعاع چندین مایلی دور جمع می‌شوند تا شب را در ملازمت با طوطی‌ها در بیشه‌های بامبو بگذرانند. هنگامی که طوطی‌ها شروع به شکار می‌کنند، شگفت‌انگیزترین هوش، احتیاط و توانایی مقابله با شرایط را نشان می‌دهند. به عنوان مثال، دسته‌ای از کاکادوهای^۲ سفید را در استرالیا فرض بگیرید. پیش از شروع به غارت مزرعه ذرت، نخست گروهی را برای شناسایی می‌فرستند که مرتفع‌ترین درختان را در مجاورت مزرعه اشغال می‌کند، در حالی که دیده‌بانان دیگر بر درخت‌های واسط میان مزرعه و جنگل قرار می‌گیرند و سیگنال‌ها را انتقال می‌دهند. اگر گزارش «همه چیز مرتب است» باشد، جمعی از کاکادوها از باقی گروه جدا می‌شوند، در هوا به پرواز درمی‌آیند و سپس به سمت نزدیک‌ترین درختان به مزرعه پرواز می‌کنند. آن‌ها نیز به مدت طولانی دور و اطراف را زیر نظر می‌گیرند و تنها آن‌گاه برای پیشروی کلی علامت می‌دهند، که پس از آن کل دسته فوراً مشغول به کار می‌شود و مزرعه را در یک چشم به هم زدن به یغما می‌برد. مهاجران استرالیایی

بزرگ‌ترین مشکلات را برای برهم زدن احتیاط طوطی‌ها دارند؛ اما اگر انسان با تمام هنر و سلاح خود موفق به کشتن تعدادی از آن‌ها شود، کاکادوها چنان محتاط و مراقب می‌شوند که از این پس تمام استراتژی‌ها را بی‌نتیجه می‌گذارند.^۱

بی‌تردید همین زندگی در جامعه است که طوطی‌ها را قادر می‌سازد به سطح بسیار بالایی از هوش و احساسات تقریباً بشری که در آن‌ها می‌شناسیم، نائل شوند. هوش بالای آن‌ها بهترین طبیعت‌گرایان را برانگیخته است تا یکی از گونه‌ها یعنی طوطی خاکستری^۲ را به عنوان «مرد پرنده» توصیف کنند. دربارهٔ دلبستگی متقابل آن‌ها، می‌دانیم که وقتی یکی از طوطی‌ها توسط شکارچی کشته می‌شود، دیگران با ضجه‌های گلایه‌آمیز بر بالای جسد رفیقشان پرواز می‌کنند و به گفتهٔ اودوبون «خودشان قربانی دوستی‌شان می‌شوند»؛ و زمانی که دو طوطی اسیر، گرچه متعلق به دو گونهٔ مختلف، پیوند دوستی متقابل بسته‌اند، مرگ تصادفی یکی از آن دو دوست گاهی اوقات به مرگ دوست دیگر از غم و اندوه منجر می‌شود. به همان اندازه، آشکار است که آن‌ها در جوامع خود، محافظتی بی‌نهایت بیشتر از آن چیزی را می‌یابند که احتمالاً می‌توانستند در هر گونه رشد آرمانی چنگ و دندان پیدا کنند. پرندگان شکارچی یا پستانداران اندکی جرأت دارند به طوطی‌ها حمله کنند، مگر به گونه‌های کوچک‌تر. و حق کاملاً با برم است؛ وقتی دربارهٔ طوطی‌ها، همان‌طور که دربارهٔ ماهی‌خوارها و میمون‌های اجتماعی، می‌گویید که آن‌ها به زحمت دشمنی جز انسان دارند. و می‌افزاید: «بسیار احتمال دارد که طوطی‌های بزرگ‌تر عمدتاً به سن پیری برسند، به جای اینکه از چنگال هر دشمنی بمیرند.»

تنها انسان، به لطف سلاح‌ها و هوش باز هم برتر خود که همچنین از اتحاد حاصل می‌شود، تا حدی موفق به نابودی آن‌ها شده است. بنابراین، طول عمر بسیار آن‌ها نتیجهٔ حیات اجتماعی آن‌ها به نظر می‌آید. آیا نمی‌توانیم همین حرف را دربارهٔ

1. R. Lendenfeld, in *Der zoologische Garten*, 1889.

2. Grey parrot

حافظه شگفت‌انگیز آن‌ها بگوییم، که همچنین احتمالاً حیات اجتماعی و طول عمر بالا همراه با بهره‌مندی کامل از قوای ذهنی و جسمی تا سنین پیری برای رشد آن مساعد بوده‌اند؟

همان‌طور که از جملات فوق دیده می‌شود، «جنگ هریک علیه همه» یگانه قانون طبیعت نیست. یاری متقابل همان‌قدر قانون طبیعت است که مبارزه متقابل؛ و آن قانون باز هم آشکارتر خواهد شد، وقتی برخی دیگر از اتحادهای پرندگان و پستانداران را تحلیل کنیم. چند نکته درباره اهمیت قانون یاری متقابل برای تطور قلمروی حیوانات در صفحات قبل ذکر شده است؛ اما وقتی پس از ارائه چند مثال دیگر قادر باشیم که نتایج خود را فوراً از آن‌ها استخراج کنیم، فحوای آن‌ها هر چه بهتر پدیدار خواهد گشت.

فصل دوم: یاری متقابل در میان جانوران (ادامه)

مهاجرت پرندگان. جمع‌های تولیدمثل. انجمن‌های پاییزی. پستانداران: شمار اندک گونه‌های غیراجتماعی. گروه‌های شکار گرگ‌ها، شیرها و غیره. جوامع جوندگان؛ نشخوارکنندگان؛ میمون‌ها. یاری متقابل در تنازع بقا. استدالات داروین برای اثبات تنازع بقا درون گونه. موانع طبیعی در برابر تکثیر بیش از حد. نابودی فرضی حلقه‌های میانجی. حذف رقابت در طبیعت.

به محض اینکه بهار به ناحیه معتدل بازمی‌گردد، هزاران و هزاران پرنده که در مناطق گرم‌تر جنوب پراکنده شده‌اند، در دسته‌های پرشمار گرد هم می‌آیند و سرشار از نیرو و شادمانی، به سمت شمال می‌شتابند تا فرزندان خود را بزرگ کنند. هریک از پرچین‌های ما، هربیشه، هر صخره اقیانوس و هریک از دریاچه‌ها و تالاب‌هایی که در جای جای امریکای شمالی، اروپای شمالی و آسیای شمالی به چشم می‌خورند، در آن موقع از سال قصه معنای یاری متقابل برای پرندگان را به ما می‌گویند؛ چه نیرو، انرژی و محافظتی به هر موجود زنده اعطا می‌کند، هر چقدر که ممکن است در غیر این صورت، ضعیف و بی‌دفاع باشند. به عنوان مثال، یکی از دریاچه‌های بی‌شمار استپ‌های روسیه و سیبری را فرض بگیرید. سواحل آن مملو از هزاران

پرنده آبی است که حداقل به گروهی از گونه‌های مختلف تعلق دارند و همه در صلح کامل می‌زیند؛ همگی از یکدیگر محافظت می‌کنند.

تا فاصله چند صد یاردی از ساحل، آسمان پر از مرغان نوروزی و چلچله‌های دریایی است، همانند دانه‌های برف در روزی زمستانی. هزاران آبچلیک و تیزبال^۱ در سراسر ساحل می‌دوند، دنبال غذا می‌گردند، سوت می‌زنند و صرفاً از زندگی لذت می‌برند. علاوه بر این، تقریباً در هر موج، اردکی پس و پیش می‌رود، در حالی که در ارتفاع بالاتر متوجه گله‌هایی از اردک‌های کاسارکی^۲ می‌شوید. زندگی پربرکت در همه جا در جوش و خروش است.^۳

و این هم از دزدها؛ قوی‌ترین و حيله‌گرترین‌ها، که «سازمان‌دهی آرمانی‌ای برای دزدی و سرقت دارند.» و فریادهای گرسنه، عصبانی و ملال‌بار آن‌ها را برای ساعات متوالی می‌شنوید، وقتی در صدد فرصتی برای قاپیدن یکی از افراد بی‌حفاظ از میان این انبوه موجودات زنده هستند، اما به محض اینکه نزدیک می‌شوند، حضور آن‌ها را ده‌ها تن از نگهبانان داوطلب علامت می‌دهند و صدها مرغ نوروزی و چلچله دریایی عازم تعقیب دزد می‌شوند. دزد که از گرسنگی به جنون آمده است، به زودی اقدامات احتیاطی معمول خود را رها می‌کند: ناگهان به وسط انبوه زندگان هجوم می‌برد؛ اما از هر طرف به او حمله می‌کنند و دوباره مجبور به عقب‌نشینی می‌شود. از ناامیدی محض به جان اردک‌های وحشی می‌افتد؛ اما اگر دزد یک عقاب دریایی باشد، پرنده‌گان اجتماعی باهوش به سرعت در گله‌ای جمع می‌شوند و می‌روند؛ اگر شاهین باشد، به درون دریاچه شیرجه می‌زنند؛ یا اگر زغن باشد، ابری از غبار و

1. Sand courser

2. Casarki

3. Syevertoff's *Periodical Phenomena*, p. 251.

آب بلند می‌کنند و مهاجم را سردرگم می‌سازند.^۱ و در حالی که زندگی با جوش و خروش در دریاچه ادامه دارد، دزد با فریادهای خشم دور می‌شود و به دنبال مردار یا پرنده‌ای جوان یا موشی صحرایی^۲ می‌گردد که هنوز عادت نکرده است به موقع از هشدارهای رفقای خود اطاعت کند. دزدی مجهز به سلاح آرمانی، رویاروی با زندگی‌ای پربرکت، باید به سرریزهای آن زندگی قانع باشد.

در مناطق شمالی‌تر، در مجمع‌الجزایر شمالگان^۳،

می‌توانید در امتداد ساحل تا مسافت چندین مایل سفر کنید و تمام برآمدگی‌ها، تمام صخره‌ها و زوایای دامنه کوه را تا ارتفاع دویست تا پانصد فوتی، به معنای واقعی کلمه پوشیده از پرندگان دریایی ببینید، که سینه‌های سفیدشان در برابر سنگ‌های تیره چنان خودنمایی می‌کند که گویا ذرات گچ بر سنگ‌ها پاشیده شده است. به عبارتی، آسمان دور و نزدیک پر از ماکیان^۴ است.^۵

هر یک از این «کوه-پرندگان»، تصویری زنده از یاری متقابل و همچنین تنوع نامحدود شخصیت‌های فردی و خاص است که از زندگی اجتماعی ناشی می‌شود. مرغ صدف‌گیر^۶ به دلیل آمادگی خود برای حمله به پرندگان شکارچی مشهور است. بارج^۷ به دلیل گوش به زنگ بودنش شناخته شده است و به آسانی به رهبر پرندگان آرام‌تر بدل می‌شود. سنگ‌گردان^۸، زمانی که با رفقای متعلق به گونه‌ای

1. Seyfferlitz, quoted by Brehm, iv. 760.

2. Rat

3. Arctic archipelagoes

4. Fowl

5. *The Arctic Voyages of A. E. Nordenskjold*, London, 1879, P. 135

همچنین نک: توصیفات قدرتمند آقای دیکسون از جزایر سنت کیلدا (St. Kilda) (به نقل از سیبوم). و تقریباً تمام سفرنامه قطب شمال.

6. Oyster-catcher

7. Barge

8. Turnstone

پرانرژی‌تر احاطه می‌گردد، پرنده‌ای نسبتاً ترمسو است؛ اما وظیفه خود می‌داند که در هنگام احاطه با پرندگان کوچک‌تر، مراقب امنیت اجتماع باشد. در اینجا قوهای سلطه‌گر را دارید؛ در آنجا، گاک‌های^۱ بسیار جامعه‌پذیر که نزاع میان آن‌ها نادر و کوتاه است؛ گیلومات‌های^۲ قطبی جذاب که دائماً یکدیگر را نوازش می‌کنند؛ مادر غاز خودخواه که یتیمان رفیقی مقتول را رد کرده است؛ و در کنار او، ماده دیگری که یتیمان هرکسی را به فرزندخواندگی می‌پذیرد و اینک در محاصره پنجاه یا شصت جوان در آب حرکت می‌کند. او چنان هدایت و نوازششان می‌کند که گویا همگی از نسل خودش هستند. پهلوبه پهلوی پنگوئن‌ها، که تخم یکدیگر را به سرقت می‌برند، مرغان باران^۳ را دارید که روابط خانوادگی‌شان آن قدر «دلبرانه و تأثیرگذار» است که حتی شکارچیان پرشور از تیراندازی به ماده‌ای که با جوجه‌هایش احاطه شده است، عقب می‌کشند؛ یا اردک شمالی^۴، که در میان آن‌ها (مانند اردک‌های مخملی^۵ یا کوروپا‌های^۶ ساوانا^۷) چندین ماده با هم در یک لانه تخم می‌گذارند؛ یا کبک‌ها^۸ که به نوبت بر دودکش مشترکی می‌نشینند. طبیعت فی‌نفسه تنوع است و انواع و اقسام ممکن شخصیت‌ها را ارائه می‌دهد - از فروترین تا فراترین - و به همین دلیل است که نمی‌توان با هیچ ادعای جامعی به تصویرش کشید. افزون بر آن، از دیدگاه اخلاقی نیز نمی‌توان او را قضاوت کرد، زیرا دیدگاه‌های اخلاق‌گرا خودشان نتیجه - عمدتاً ناخودآگاه - مشاهده طبیعت هستند.

دور هم جمع شدن در زمان لانه‌سازی در اکثر پرندگان آن قدر متداول است که فکر نمی‌کنم مثال دیگری لازم باشد. درختان ما مزین به گروه‌هایی از لانه کلاغ‌ها هستند؛ پرچین‌های ما پراز لانه پرندگان کوچک‌تر هستند؛ خانه‌های رعیتی ما به

1. Kittiwake-gull

3. Dotterel

5. Velvet-duck

7. Savannahs

2. Guillemot

4. Eider-duck

6. Coroya

8. Covey

کلنی پرستوها^۱ سرپناه می‌دهد؛ برج‌های قدیمی ما پناهگاه صدها پرنده شب‌زی هستند؛ و شاید صفحات بسیاری را بتوان با دلرباترین توصیفات از صلح و هماهنگی پرکرد که تقریباً در تمام این اتحادهای لانه‌سازی غالب است. بدیهی است که ضعیف‌ترین پرندگان در تجمعات خود تحت چه حفاظتی قرار می‌گیرند. آن ناظر فوق‌العاده، دکتر کوئز، برای مثال، شاهد لانه‌سازی پرستوهای صخره‌زی^۲ کوچک در مجاورت بی‌واسطه شاهین چمنزار^۳ بود. لانه شاهین بر بالای یکی از مناره‌های سفالی قرار داشت که در دره‌های کلرادو^۴ چنان رایج هستند، در حالی که کلنی پرستوها درست زیر آن لانه ساخته بود. پرندگان کوچک صلح‌جو هیچ ترسی از همسایه درنده‌خوی خود نداشتند؛ هرگز به آن اجازه ندادند که به کلنی آن‌ها نزدیک شود. بلافاصله آن را محاصره کرده و تعقیب می‌کردند، به‌طوری که مجبور بود فوراً محل را ترک کند.^۵

وقتی دوره لانه‌سازی به پایان می‌رسد، زندگی در جوامع بازمی‌ایستد؛ آن‌گاه در قالب جدیدی آغاز می‌گردد. جوجه‌های جوان در انجمن‌های جوانان، که به‌طور کلی شامل چندین گونه است، جمع می‌شوند. حیات اجتماعی در آن هنگام عمدتاً به دلیل نفس خودش صورت می‌پذیرد؛ پاره‌ای به جهت امنیت، اما عمدتاً برای لذت حاصل از آن. بنابراین، در جنگل‌هایمان جوامعی را می‌بینیم

1. Swallow

2. Cliff-swallow

3. Falco polyargus / Prairie falcon

4. Colorado

5. Elliot Coues, in Bulletin U.S. Geol. Survey of Territories, iv. No. 7, pp. 556, 579, etc.

در میان مرغان نوروزی (*Larus argentatus*)، پلیاکف در مردابی در شمال روسیه شاهد بود که محوطه لانه‌سازی تعداد زیادی از این پرندگان همیشه تحت مراقبت یک نر بود که با نزدیک شدن خطر به کلنی هشدار می‌داد. تمام پرندگان در چنین اتفاقی برمی‌خاستند و با نیروی زیادی به دشمن حمله می‌کردند. مادگانی که دارای پنج یا شش لانه با هم بر هر برآمدگی مرداب بودند، نظم خاصی را هنگام ترک لانه خود در جست‌وجوی غذا حفظ می‌کردند. جوجه‌ها هرگز تنها گذاشته نمی‌شدند، زیرا در غیر این صورت کاملاً بی‌حفاظ بودند و به راحتی به طعمه پرندگان درنده‌خو تبدیل می‌شدند.

"Family Habits among the Aquatic Birds", in *Proceedings of the Zool. Section of St. Petersburg Soc. of Nat.*, Dec. 17, 1874.

که کمرکولیان^۱ جوان، همراه با چرخ‌ریسک‌ها^۲، سهره‌ها^۳، سسک‌ها^۴، دارخزک‌ها^۵ یا برخی دارکوب‌ها^۶ تشکیل داده‌اند.^۷ در اسپانیا، پرستو در مفارقت با دلیجه‌ها، مرغان مگس‌خوار^۸ و حتی کبوترها دیده می‌شود. در غرب دور آمریکا، چکاوک‌های شاخدار^۹ جوان در جوامع بزرگ همراه با چکاوک دیگر (اهل اسپراگ^{۱۰})، غزلاغ^{۱۱}، گنجشک ساوانا و چندین گونه از دانه‌خواران^{۱۲} و پنجه‌بلندها^{۱۳} زندگی می‌کنند.^{۱۴} در واقع، توصیف گونه‌هایی که منزوی زندگی می‌کنند، بسیار آسان‌تر است تا صرفاً نام بردن گونه‌هایی که به انجمن‌های پاییزی پرندگان جوان می‌پیوندند؛ نه برای اهداف شکار و لانه‌سازی، بلکه صرفاً برای لذت بردن از زندگی در جامعه و گذراندن وقت خود در بازی و ورزش، پس از اختصاص روزی چند ساعت به پیدا کردن غذای روزانه‌شان.

و در نهایت، ما آن نمایش شگرف یاری متقابل را میان پرندگان - مهاجرت آن‌ها - داریم که جرأت ندارم حتی در این جا به آن موضوع وارد شوم. کافی است بگویم پرندگانی که ماه‌ها در دسته‌های کوچک پراکنده در سراسر قلمرویی پهناور زندگی کرده‌اند، هزاران هزاران گرد هم می‌آیند؛ در مکانی خاص، برای چندین روز متوالی، پیش از شروع مهاجرت دور هم جمع می‌شوند و آشکارا جزئیات سفر را موضوع بحث قرار می‌دهند. برخی گونه‌ها هر روز بعد از ظهر از پروازهای آماده‌سازی برای مسیر طولانی لذت می‌برند. همه منتظر هم‌نوعان تنبل‌ترشان می‌مانند و در نهایت در جهت معینی که به خوبی برگزیده شده است - ثمره انباشت تجربه

1. *Sitta caesia* / Nuthatcher

2. Tit-mouse

3. Chaffinche

4. Wren

5. Tree-creeper

6. Wood-pecker

7. Brehm Father, quoted by A. Brehm, iv. 34 seq. See also White's *Natural History of Selborne*, Letter XI.

8. Fly-catcher

9. Horned lark

10. Sprague

11. Skylark

12. Buntings

13. Longspurs

14. Dr. Coues, *Birds of Dakota and Montana*, in *Bulletin U.S. Survey of Territories*, iv. No. 7.

جمعی - رهسپار می‌شوند، در حالی که قوی‌ترین‌ها در رأس گروه پرواز می‌کنند و به یکدیگر در آن امر خطیر دل‌داری می‌دهند. آن‌ها در دسته‌های بزرگ متشکل از پرندگان بزرگ و کوچک از دریاها عبور می‌کنند و هنگامی که بهار سال بعد برمی‌گردند، عازم همان مکان می‌شوند و در اکثر موارد هریک از آن‌ها همان لانه‌ای را که سال پیش ساخته یا تعمیر کرده بود، تصاحب می‌کند.^۱

این موضوع بسیار وسیع است و هنوز بسیار ناقص محل مطالعه قرار گرفته است؛ تصاویر چشمگیر بسیاری از عادات یاری متقابل، فرع بر واقعیت اصلی مهاجرت، ارائه می‌دهد - که هر کدام با این حال مستلزم مطالعه ویژه‌ای است - و به همین دلیل در اینجا باید از ورود به جزئیات بیشتر خودداری کنم. فقط می‌توانم سرسری به گردهمایی‌های سرزنده و پرشمار پرندگان اشاره کنم که همیشه در همان مکان، پیش از اینکه سفر طولانی خود را به سمت شمال یا جنوب آغاز کنند، به وقوع می‌پیوندند. و همین طور، گردهمایی‌هایی که در شمال شاهد هستیم، بعد از اینکه پرندگان به محل تخم‌گذاری شان در ینیسی^۲ یا در شهرستان‌های شمالی انگلستان رسیده‌اند. برای چند روز متوالی - گاهی اوقات یک ماه - آن‌ها هر روز صبح به مدت یک ساعت، پیش از پرواز در جست‌وجوی غذا، دور هم جمع می‌شوند؛ شاید برای بحث درباره جایی که قرار است لانه‌شان را بسازند.^۳ و اگر در طول مهاجرت، صفوف آن‌ها گرفتار طوفان شود، پرندگانی از متنوع‌ترین گونه‌ها را بلای مشترک دور هم جمع خواهد کرد. پرندگانی که دقیقاً مهاجر نیستند، بلکه به آرامی با گردش فصول به سمت شمال و جنوب حرکت می‌کنند، نیز این سفرهای

۱. اغلب به این نکته اشاره شده است که پرندگان بزرگ‌تر ممکن است گاهی اوقات در هنگام عبور از مدیترانه برخی از پرندگان کوچک‌تر را با خود حمل کنند، اما این واقعیت همچنان مشکوک است. از سوی دیگر، مطمئناً برخی از پرندگان کوچک‌تر برای مهاجرت به پرندگان بزرگ‌تر می‌پیوندند. این واقعیت چندین بار ذکر شده است، و اخیراً ل. بوکسبام (L. Buxbaum) در رانهیم (Raunheim) آن را تأیید کرده است. او چندین گروه ماهی‌خوار را دید که چکاوک‌هایی در میان و در دو طرف ستون‌های مهاجرت آن‌ها پرواز می‌کردند (Der Zoologische Garten, 1886, p.133).

2. Yenisei

۳. اچ. سیبوم و ج. دیکسون هر دو این به عادت اشاره می‌کنند.

طولانی را به طور گله‌ای انجام می‌دهند. آن‌ها به جای مهاجرت در انزوا، به منظور تضمین مزایای غذا یا پناهگاه بهتر که در منطقه‌ای دیگر یافت می‌شود، برای هر فرد مجزا، همیشه منتظر یکدیگر می‌مانند و پیش از اینکه مطابق با فصل به سمت شمال یا جنوب حرکت کنند، در گله‌ها جمع می‌شوند.^۱

اکنون به سراغ پستانداران می‌رویم و نخستین چیزی که نظر ما را جلب می‌کند، تفوق عددی قاطع گونه‌های اجتماعی بر گوشت‌خواران اندکی است که زندگی اجتماعی ندارند. فلات‌ها، رشته‌کوه‌های آلپ و استپ‌های دنیای قدیم و جدید، مملو از گله‌های گوزن^۲، بزکوهی، غزال^۳، گوزن زرد^۴، بوفالو^۵، بزهای وحشی و گوسفند هستند که تمامی آن‌ها حیواناتی جامعه‌پذیرند. هنگامی که اروپایی‌ها به آمریکا مهاجرت کردند، انبوهی چنان پرجمعیت از بوفالوها را در آنجا یافتند که پیشگامان وقتی ستونی از بوفالوهای مهاجر از مسیری می‌گذشتند که آن‌ها دنبال می‌کردند، باید از پیشروی باز می‌ایستادند؛ عبور این ستون متراکم گاهی اوقات تا دو سه روز به طول می‌انجامید. و وقتی روس‌ها سیبری را تصاحب کردند، آنجا را چنان در ازدحام انبوه گوزن‌ها، بزهای کوهی، سنجاب‌ها و دیگر جانوران اجتماعی یافتند که فتح سیبری چیزی نبود جز هیئت شکاری که دوست سال به طول انجامید؛ در حالی که چمنزارهای آفریقای شرقی هنوز پوشیده از رمه‌هایی متشکل از گورخر، بزکوهی آفریقایی^۶ و دیگر انواع بزکوهی است.

اندکی قبل، نهرهای کوچکی در امریکای شمالی و سیبری شمالی مملو

۱. این واقعیت برای هر طبیعت‌گرایی میدانی محرز است و با ارجاع به انگلستان می‌توان چندین مثال را در کتاب چارلز دیکسون به نام در میان پرندگان در استان‌های شمالی (*Among the Birds in Northern Shires*) یافت. کاهسره‌ها (*chaffinches*) در طول زمستان در گله‌های وسیع می‌رسند؛ و در حدود همان زمان، یعنی در ماه نوامبر، گله‌هایی از سهره‌های سرسیاه (*bramblings*) می‌آیند؛ باسترک‌ها (*redwing*) نیز مکرراً در همان مناطق در «گروه‌های بزرگ مشابه» پدیدار می‌شوند و غیره (صص ۱۶۵-۱۶۶).

2. Deer

3. Gazelle

4. Fallow deer

5. Buffalo

6. Hartebeest

از کلنی‌های سگ آبی^۱ بودند، و تا قرن هفدهم کلنی‌های مشابهی در روسیه شمالی ازدحام کرده بودند. اراضی مسطح چهار قاره بزرگ همچنان پوشیده از کلنی‌های بی‌شمار موش‌ها، سنجاب‌های زمینی^۲، موش خرماها^۳ و دیگر جوندگان هستند. در عرض‌های جغرافیایی پایین‌تر آسیا و آفریقا، جنگل‌ها هنوز زیست‌گاه خانواده‌های پرشماری از فیل‌ها، کرگدن‌ها و جوامع بی‌شماری از میمون‌ها هستند. در منتهی‌الیه شمالی، گوزن‌های شمالی^۴ در رمه‌های بی‌شمار جمع می‌شوند؛ در حالی که در مناطق باز هم شمالی‌تر، رمه‌هایی را از گاو عنبر^۵ و دسته‌های بی‌شماری را از روباه‌های قطبی پیدا می‌کنیم. گله‌های فوک‌ها^۶ و شیرماهی‌ها^۷ به سواحل اقیانوس روح می‌بخشند؛ گروه‌هایی از بالن‌های^۸ اجتماعی در آب‌های آن؛ و حتی در اعماق فلات بزرگ آسیای میانه، رمه‌هایی را از اسب وحشی، الاغ وحشی، شتر وحشی و گوسفند وحشی می‌یابیم. تمام این پستانداران در جوامع و ملت‌هایی گاه بالغ بر صدها هزار فرد زندگی می‌کنند، گرچه اکنون پس از سه قرن تمدن باروت، فقط بقایایی^۹ را از اجتماعات انبوه قدیم می‌یابیم. در مقایسه با آن‌ها، شمار گوشت‌خواران چقدر ناچیز است! و بنابراین، چقدر دیدگاه کسانی نادرست است که از دنیای حیوانات طوری سخن می‌گویند که گویا هیچ چیز در آن دیده نمی‌شود، جز شیرها و کفتارهایی که دندان‌های خونین خود را در گوشت قربانیان خود فرو می‌برند! می‌توان تصور کرد که کل زندگی انسان نیز چیزی جز توالی کشتارهای جنگی نیست.

اتحاد و یاری متقابل در میان پستانداران حکم فرما هستند. ما عادات اجتماعی را حتی در میان گوشت‌خواران نیز می‌یابیم و فقط می‌توانیم گربه‌سانان (شیرها، ببرها، پلنگ‌ها و غیره) را به عنوان شاخه‌ای نام ببریم که اعضای آن قاطعانه انزوا

1. Beaver

2. Ground-squirrel

3. Marmot

4. Reindeer

5. Musk-ox

6. Seal

7. Morse

8. Cetacean

9. Débris

را به جامعه ترجیح می‌دهند و تنها به‌ندرت حتی در گروه‌های کوچک مشاهده می‌شوند. و با این حال، حتی در میان شیرها «شکار گروهی فعالیتی بسیار متداول است»^۱ دو قبیله^۲ زبادها^۳ و راسوها^۴ را نیز می‌توان با زندگی منزوی توصیف نمود، اما واقعیت این است که در طول قرن گذشته، راسوهای معمولی بیشتر از حال حاضر جامعه‌پذیر بودند. در آن زمان، در گروه‌های بزرگ‌تری در اسکاتلند و در کانتون اونتروالدن^۵ سوئیس دیده می‌شدند. قبیله بزرگ سگ‌ها بسیار جامعه‌پذیر است و اتحاد به هدف شکار را می‌توان خصیصه قابل توجه گونه‌های پرشمار آن در نظر گرفت. در واقع، معروف است که گرگ‌ها در دسته‌هایی برای شکار جمع می‌شوند؛ و چودی^۶ توصیفی عالی به‌جا گذاشت از اینکه چگونه آن‌ها شکل نیم‌دایره به خود می‌گیرند؛ گاوی را که در سرایش کوه می‌چرد، محاصره می‌کنند؛ و ناگهان با عوعویی بلند ظاهر می‌شوند و آن را به درون مغاک هل می‌دهند.^۷ اودوبون نیز در دهه سی مشاهده کرد که گرگ‌های لابرادور^۸ به‌طور گروهی شکار می‌کنند. یک دسته از آن‌ها انسان را تا کابینش دنبال می‌کند و سگ‌ها را می‌کشد. در طول زمستان‌های شدید، گله گرگ‌ها چنان پرشمار می‌شود که خطری برای اقامت‌گاه‌های انسان به‌شمار می‌آید، همان‌طور که در حدود چهل پنجاه سال پیش در فرانسه چنین بود. در استپ‌های روسیه آن‌ها هرگز به اسب‌ها حمله نمی‌کنند، مگر به‌صورت گروهی؛ و با این حال باید نبردهای تلخی را ادامه دهند که در طی آن اسب‌ها (بنا به شهادت کول^۹) گاهی اوقات حالت جنگ‌تهاجمی به خود می‌گیرند و در چنین مواردی، اگر گرگ‌ها به سرعت عقب‌نشینی نکنند، خطر محاصره توسط اسب‌ها و کشته شدن زیر سم آنان را به جان می‌خرند. گرگ‌های چمنزار^{۱۰} به این معروف‌اند

1. S. W. Baker, *Wild Beasts*, etc., vol. i. p. 316.

3. Viverridae / Civet

5. Unterwalden

7. Tschudi, *Thierleben der Alpenwelt*, p. 404.

9. Kohl

10. *Cams latrans* / Prairie-wolf

2. Tribe

4. Mustelidae / Weasel

6. Johann Jakob von Tschudi

8. Labrador

که وقتی بوفالویی را گاه جدا مانده از رمه‌اش دنبال می‌کنند، در گروه‌های بیست تا سی نفره همراه می‌شوند.^۱ شغال‌ها^۲ که شجاع‌تر از همه هستند و می‌توان یکی از باهوش‌ترین نمایندگان سگ‌سانان در نظر گرفت، همیشه گروهی شکار می‌کنند. وقتی به این ترتیب متحد می‌شوند، هیچ ترسی از گوشت‌خواران بزرگ‌تر ندارند.^۳ درباره سگ‌های وحشی آسیا^۴، ویلیامسن^۵ شاهد بود که گروه‌های بزرگ آن‌ها به تمام حیوانات بزرگ‌تر، غیر از فیل‌ها و کرگدن‌ها، حمله می‌کردند و قدرتشان بر خرس‌ها و ببرها می‌چربید. گفتارها^۶ همیشه در جوامع زندگی می‌کنند و گروهی به شکار می‌روند. سازمان‌های شکار سگ‌های وحشی افریقایی^۷ را کامینگ^۸ بسیار می‌ستاید. نه، حتی روباه‌ها که طبق قاعده در کشورهای متمدن ما در انزوا زندگی می‌کنند، به هدف شکار با هم جمع شده‌اند.^۹ روباه قطبی یکی از جامعه‌پذیرترین حیوانات است، یا لااقل در زمان اشتلر^{۱۰} بود؛ و هنگامی که توصیف اشتلر را از جنگی می‌خوانیم که خدمه بدبخت برینگ^{۱۱} علیه این حیوانات کوچک باهوش راه انداختند، نمی‌دانیم از چه چیز بیشتر حیرت کنیم: از هوش خارق‌العاده روباه‌ها و یاری متقابلی که در کشف مواد غذایی پنهان شده در زیر سنگ‌ها، یا ذخیره شده برستون، به نمایش گذاشتند (یکی از روباه‌ها از آن بالا می‌رود و غذا را برای رفقای خود پایین می‌اندازد)، یا شقاوت انسان، که از گروه‌های پرشمار روباه‌ها به ناامیدی رسیده است. حتی برخی خرس‌ها در جاهایی که تحت مزاحمت انسان نبوده است، در جوامع زندگی می‌کنند. بدین ترتیب، اشتلر شاهد خرس سیاه کامچاکا^{۱۲} در گروه‌های پرشمار بود و خرس‌های قطبی گاهی اوقات در گروه‌های

1. Houzeau's *Études*, ii. 463.

2. Jackal

۳. برای گروه‌های شکار آن‌ها، نک:

Sir E. Tennant's *Natural History of Ceylon*, quoted in Romanes's *Animal Intelligence*, p. 432.

4. Kholzun / Dholes

5. William Crawford Williamson

6. Hyena

7. Painted Iycaon

8. Gumming.

9. See Emil Hüter's letter in L. Büchner's *Liebe*.

10. Georg Wilhelm Steller

11. Behring

12. Kamtchatka

کوچک دیده می‌شوند. حتی حشره‌خوارهای^۱ کم‌هوش نیز همیشه جمع را رد نمی‌کنند.

با این حال، به‌ویژه در جوندگان، سم‌داران^۲ و نشخوارکنندگان است که اعمال بسیار توسعه‌یافته یاری متقابل را می‌یابیم. سنجاب‌ها تا حد زیادی فردگرا هستند. هریک از آن‌ها لانه را تحت خود را می‌سازد و آذوقه خود را انباشت می‌کند. تمایلات آن‌ها در جهت زندگی خانوادگی است؛ و برم‌متوجه شد که خانواده سنجاب‌ها هرگز به اندازه وقتی که دو جوجه از همان سال می‌توانند با والدین خود در گوشه دوردستی از جنگل به هم پیوندند، سعادت‌مند نیست. و با این حال، آن‌ها روابط اجتماعی را حفظ می‌کنند. ساکنین لانه‌های جداگانه در تعامل نزدیک باقی می‌مانند و در زمان کمیاب شدن مخروط‌های کاج در جنگل‌های محل سکونت‌شان، گروهی مهاجرت می‌کنند. سنجاب‌های سیاه غرب دور آشکارا جامعه‌پذیر هستند. غیر از چند ساعت که هرروز به جست‌وجوی غذا اختصاص داده می‌شود، آن‌ها زندگی خود را در بازی در دسته‌های متعدد می‌گذرانند. و وقتی در یک منطقه با سرعتی بیش از حد رو به ازدیاد می‌روند، در گروه‌هایی تقریباً به پرشماری ملخ‌ها جمع می‌شوند و با تاراج جنگل‌ها، مزارع و باغ‌ها به سمت جنوب حرکت می‌کنند؛ در حالی که روباه‌ها، خزها^۳، شاهین‌ها و پرندگان شکارچی شب‌زی، ستون‌های انبوه آن‌ها را دنبال و از افراد عقب‌مانده تغذیه می‌کنند. سنجاب زمینی - جنسی بسیار مشابه - باز هم جامعه‌پذیرتر است. سنجاب زمینی تمایل به احتکار دارد و در راهروهای زیرزمینی خود مقادیر زیادی از ریشه‌ها و دانه‌های خوراکی را که معمولاً در پاییز توسط انسان غارت می‌شوند، ذخیره می‌کند. به‌گفته برخی از ناظران، این گونه باید از لذات یک فرد خسیس بوهایی برده باشد. و با این حال، جامعه‌پذیر باقی می‌ماند. سنجاب زمینی همیشه در روستاهای بزرگ زندگی می‌کند و وقتی

اودوبون برخی از سکونت‌گاه‌های آن‌ها را در زمستان گشود، چندین نفر را در یک آپارتمان یافت؛ آن‌ها انبار آن را باید با تلاش مشترک پر کرده باشند.

قبیله بزرگ موش خرماها - که شامل سه جنس بزرگ *Arctomys*، *Cynomys* و *Spermophilus* می‌شود - باز هم جامعه پذیرتر و باهوش‌تر است. آن‌ها نیز ترجیح می‌دهند هر کدام اقامتگاه خودشان را داشته باشند؛ اما در روستاهای بزرگ زندگی می‌کنند. آن دشمن مخوف محصولات زراعی روسیه جنوبی - سوسلیک^۱ - که انسان به تنهایی هر ساله ده میلیون از آن‌ها را از بین می‌برد، در کلنی‌های پرشمار زندگی می‌کند. و در حالی که انجمن‌های استانی روسیه با حرارت درباره وسایل خلاص شدن از شر این دشمن جامعه بحث می‌کنند، هزاران تن از سوسلیک‌ها به لذت بخش‌ترین طریق از زندگی بهره می‌برند. بازی آن‌ها چنان دلربا است که هیچ ناظری نمی‌تواند از ادای ستایش به آن‌ها و ذکر کنسرت‌های ملودیک ناشی از سوت‌های تیزرها و سوت‌های ماخولیایی ماده‌ها خودداری کند، پیش از این که - ناگهان با بازگشت به وظایف شهروندی خود - شروع به ابداع شیطانی‌ترین وسایل برای نابودی این دزدان کوچک کند. انواع و اقسام پرندگان درنده‌خو و جانوران شکارچی، ناتوان از آب درآمده‌اند؛ آخرین کلام علم در این جنگ، تلقیح کلر است! روستاهای سگ‌های چمنزار در آمریکا یکی از زیباترین مناظر هستند. تا آنجا که چشم کار می‌کند، پشته‌های خاک را در چمنزار می‌بینیم و بر هر کدام از آن‌ها یک سگ چمنزار ایستاده که مشغول گفت‌وگوی سرزنده‌ای با همسایگانش به وسیله پارس‌های کوتاه است. به محض اینکه نزدیک شدن انسان علامت داده می‌شود، همگی در یک لحظه به درون لانه‌هایشان شیرجه می‌زنند؛ گویی همه با تردستی غیب شده‌اند. اما اگر خطر رفع شود، این موجودات کوچک به زودی از نو سرو کله‌شان پیدا می‌شود. کل خانواده‌ها از دالان‌هایشان بیرون می‌آیند و در لذت

بازی غرق می‌شوند. جوان‌ها یکدیگر را می‌خراشند؛ یکدیگر را به ستوه می‌آورند؛ و در حالی که شق و رق ایستاده‌اند، خوش‌اندامی خود را به نمایش می‌گذارند. در این ضمن، بزرگ‌ترها مراقب می‌مانند. آن‌ها به دیدن یکدیگر می‌روند؛ و پیاده‌روهای کوفته شده که تمام تپه‌های آن‌ها را به هم وصل می‌کند، شاه‌دی بر فراوانی دیدارها است. به سخن کوتاه، بهترین طبیعت‌گرایان برخی از بهترین صفحات خود را در توصیف تجمعات سگ‌های چمن‌زار آمریکا، موش خرماهای دنیای قدیم و موش خرماهای قطبی مناطق آلیپو نوشته‌اند. و با این حال، باید دربارهٔ موش خرماها همان نکته‌ای را که هنگام صحبت از زنبورها به زبان آوردم، بیان کنم. آن‌ها غرایز ستیزه‌جویانهٔ خود را حفظ کرده‌اند و این غرایز در اسارت دوباره ظاهر می‌شوند. اما در تجمعات بزرگ آن‌ها، رودرروی طبیعت آزاد، غرایز غیراجتماعی هیچ فرصتی برای رشد ندارند؛ و نتیجهٔ کلی عبارت است از صلح و آرامش.

حتی حیوانات خشنی همچون موش‌های صحرایی، که در انبارهای ما دائماً با هم می‌جنگند، به قدر کافی باهوش هستند که هنگام غارت خوراک ما دعوا نکنند؛ بلکه در عملیات‌های غارت، مهاجرت‌ها و حتی تغذیهٔ بیمارانشان به یکدیگریاری برسانند. نوتریاها^۱ یا موش‌های آبی^۲ کانادا بسیار جامعه‌پذیر هستند. اودوبون ناچار بود «اجتماعات صلح‌آمیز آن‌ها را که فقط باید در صلح‌رها می‌شدند تا از شادمانی لذت ببرند» بستاید. آن‌ها مانند تمام حیوانات جامعه‌پذیر، پرجنب‌وجوش و بازیگوش هستند؛ به راحتی با گونه‌های دیگر در می‌آمیزند؛ و به درجهٔ بسیار بالایی از رشد فکری دست یافته‌اند. آن‌ها در روستاهایشان که همیشه بر سواحل دریاچه‌ها و رودخانه‌ها قرار گرفته است، تغییر سطح آب را به حساب می‌آورند. خانه‌های گنبدی آن‌ها که از رس کوبیده همراه با نی ساخته شده است، گوشه‌های مجزایی برای فضولات ارگانیک دارد؛ راهروهایشان در زمستان به خوبی کفپوش می‌شوند؛ گرم

هستند؛ و با این حال، به خوبی تهویه می‌شوند. چنان که مشهور است، سگ‌های آبی از همدلانه‌ترین شخصیت برخوردار هستند. سدها و روستاهای شگفت‌انگیز آن‌ها که چندین نسل در آن بدون هیچ دشمنی، جز سمر و انسان، زندگی می‌کنند و می‌میرند، به طرز شگفت‌آوری نشان می‌دهد که یاری متقابل چه سودی می‌تواند برای امنیت گونه، رشد عادات اجتماعی و تکامل هوش داشته باشد؛ و به تبع آن برای تمام کسانی که به حیات جانوران علاقه دارند، آشنا است. اجازه بدهید فقط به این نکته اشاره کنم که ویژگی‌هایی را از پیش در سگ‌های آبی، موش‌های آبی و برخی جوندگان دیگر می‌یابیم که وجه ممیزه اجتماعات انسانی نیز خواهند بود؛ یعنی کار مشترک.

من در سکوت از دو خانواده بزرگ می‌گذرم که موش دوپا^۱، چین‌چیل^۲، ویسکاچه^۳ و توشکان^۴ یا خرگوش زیرزمینی روسیه جنوبی را در بر می‌گیرند، گرچه تمام این جوندگان کوچک را می‌توان مثال‌هایی از لذات حاصل از حیات اجتماعی حیوانات دانست.^۵ دقیقاً لذات؛ زیرا گفتنش بسیار دشوار است که چه چیز حیوانات را دور هم جمع می‌کند؛ نیاز به حفاظت متقابل، یا صرفاً لذت از احساس احاطه شدن با هم‌نوعانشان. در هر صورت، خرگوش‌های صحرایی معمولی ما که برای زندگی مشترک در جوامع جمع نمی‌شوند و حتی از احساسات شدید والد و فرزندی برخوردار نیستند، نمی‌توانند بدون گرد آمدن برای بازی

1. Jerboa

2. Chinchilla

3. Biscacha

4. Tushkan

۵. درباره ویسکاچه، توجه به این نکته بسیار جالب است که این حیوانات کوچک بسیار اجتماعی نه تنها در هر روستا به طور صلح‌آمیز با هم زندگی می‌کنند، بلکه کل روستاها شبانه به دیدار همدیگر می‌روند. بدین ترتیب، جامعه‌پذیری به کل گونه بسط می‌یابد؛ نه تنها به جامعه‌ای خاص، یا به یک ملت، چنان که در مورچه‌ها شاهد هستیم. هنگامی که کشاورزی یکی از نقب‌های ویسکاچه را از بین می‌برد و ساکنین را زیر کپه‌ای خاک دفن می‌کند، ویسکاچه‌های دیگر - بنا به گفته هادسن (Hudson) - از دوردست می‌آیند تا آن‌هایی را که زنده زنده دفن شده‌اند، نجات دهند (ص ۳۱۱). این واقعیت که در لا پلاتا (La Plata) بسیار شناخته شده است، توسط نویسنده تأیید می‌شود.

زندگی کنند. دیتریش وینکل^۱، که از جمله آشناترین کسان با عادات خرگوش‌های صحرایی تلقی می‌شود، آن‌ها را بازیکنانی پرشور توصیف می‌کند که چنان از بازی سرمست می‌شوند که دیده شده یک خرگوش صحرایی، روباهی در حال نزدیک شدن را با هم‌بازی اشتباه گرفته است.^۲ خرگوش‌ها^۳ در جوامع زندگی می‌کنند و زندگی خانوادگی آن‌ها کاملاً بر اساس تصویر خانواده پدرسالار قدیمی بنا شده است؛ جوانانی که در اطاعت مطلق از پدر و حتی پدربزرگ نگه داشته می‌شوند.^۴ و در اینجا، نمونه‌ای را از دو گونه بسیار نزدیک به هم داریم که نمی‌توانند یکدیگر را تحمل کنند؛ نه به این دلیل که تقریباً از غذای مشابهی تغذیه می‌کنند - توضیحی که اغلب در موارد مشابه داده می‌شود - بلکه احتمالاً بیشتر به این دلیل که خرگوش صحرایی پرشور و آشکارا فردگرا نمی‌تواند با آن موجود آرام، بی سرو صدا و سربه‌زیر - یعنی خرگوش - دوست شود. خلق و خوی آن‌ها به قدری متفاوت است که مانعی در برابر دوستی قرار می‌دهد.

در خانواده بزرگی از اسب‌ها، شامل اسب و الاغ وحشی آسیا، گورخر، گوراسب^۵، سیمارون‌های^۶ پامپاس^۷ و اسب‌های نیمه‌وحشی مغولستان و سیبری نیز زندگی در جوامع سیطره دارد. آن‌ها همگی در گروه‌های پرشماری متشکل از نژادهای بسیار زندگی می‌کنند که هر کدام از آن‌ها از تعدادی مادیان تحت رهبری یک نرینه تشکیل می‌شود. این ساکنان بی‌شمار دنیای قدیم و جدید که به‌طور کلی برای مقاومت، هم در برابر دشمنان پرشمار خود و هم در برابر شرایط نامساعد آب‌وهوا، به شکل بدی سازمان یافته‌اند، اگر به دلیل روحیه اجتماعی آن‌ها نبود، بسیار زود از سطح زمین ناپدید می‌شدند. وقتی یک جانور شکارچی به آن‌ها نزدیک می‌شود،

1. Dietrich de Winckell

2. Handbuch für Jäger und Jagdberechtigte, quoted by Brehm, ii. 223.

3. Rabbit

4. Buffon's *Histoire Naturelle*

5. Mustang

6. Cimarron

7. Pampas

چندین نژاد فوراً با هم متحد می‌شوند؛ جانور را دفع و گاهی اوقات تعقیب می‌کنند: نه گرگ و نه خرس، نه حتی شیر، نمی‌توانند اسب یا حتی گورخر را تا زمانی که از رمه جدا نشده است، بگیرند. هنگامی که خشکسالی سبب سوختن علف در چمنزار می‌شود، آن‌ها در رمه‌هایی گاه بالغ بر ۱۰،۰۰۰ اسب قوی جمع می‌شوند و مهاجرت می‌کنند. و هنگامی که بوران در استپ‌ها می‌خروشد، هر نژاد نزدیک به هم باقی می‌ماند و به دره‌ای محفوظ عزیمت می‌کند. اما اگر اعتماد ناپدید شود یا گروه را وحشت فراگیرد و پراکنده شود، اسب‌ها از بین می‌روند و بازماندگان پس از طوفان، نیمه‌جان از خستگی پیدا می‌شوند. وحدت، سلاح اصلی آن‌ها در تنازع بقا، و انسان، دشمن اصلی آن‌ها است. پیش از افزایش شمار انسان، نیاکان اسب خانگی ما (*Equus Przewalskii*)، نامی که پولیاکف بر آن گذاشت) ترجیح داده‌اند عازم وحشی‌ترین و صعب‌العبورترین فلات‌ها در دامنه تبت شوند و آنجا در محاصره گوشت‌خواران، تحت اقلیمی به بدی مناطق شمالگان، اما در منطقه‌ای غیر قابل دسترس برای انسان، به زندگی خود ادامه دهند.^۱

مثال‌های چشمگیر فراوانی از زندگی اجتماعی را می‌توان از زندگی گوزن شمالی و به‌ویژه، آن شاخه بزرگ از نشخوارکنندگان که ممکن است شامل شوکاها^۲، گوزن زرد، بزهای کوهی، غزال‌ها، مارال‌ها^۳ - و در واقع، کل سه خانواده پرشمار آنتلوپیدها^۴، کاپریدها^۵ و اوویدها^۶ - بشود، اخذ نمود. مراقبت آن‌ها از ایمنی رمه‌های خود در برابر حملات گوشت‌خواران؛ اضطرابی که تمام افراد در رمه‌ای

۱. درباره اسب‌ها، شایان توجه است که گورخر کوآگا (*quagga zebra*) هرگز با گورخر معمولی (*dauw zebra*) همراه نمی‌شود، اما، نه تنها با شتر مرغ‌ها، که نگهبانان بسیار خوبی هستند، بلکه با غزال‌ها، گونه‌های مختلف بزکوهی و گوزن‌های یالدار (*gnu*) نیز بسیار تفاهم دارد. به این ترتیب، نمونه‌ای از ناسازگاری متقابل میان کوآگا و گورخر داریم که نمی‌توان با رقابت برای غذا توضیح داد. این واقعیت که کوآگا همراه با نشخوارکنندگانی زندگی می‌کند که از همان علف تغذیه می‌کنند، آن فرضیه را زیر سؤال می‌برد. و ما باید به دنبال ناسازگاری بگردیم؛ همانند نمونه خرگوش صحرائی و خرگوش. از جمله نک: شکار گروهی (*Big Game Shooting*) اثر کلایو فیلپس-وولی (*Clive Phillips-Wolley*)، که حاوی مثال‌هایی عالی از گونه‌های گوناگونی است که در آفریقا با هم زندگی می‌کنند

2. Roebuck
5. Caprides

3. Ibex
6. Ovides

4. Antelopides

از شوکاها نشان می‌دهند تا زمانی که تمام آن‌ها عبور دشوار از صخره‌های سنگی را به پایان برسانند؛ پذیرفتن یتیمان؛ غم و اندوه غزالی که جفتش یا حتی رفیق همجنسش کشته شده است؛ بازی‌های جوانان، و بسیاری از ویژگی‌های دیگر را می‌توان ذکر کرد. اما شاید چشمگیرترین مثال از حمایت متقابل را مهاجرت‌های گاه‌به‌گاه گوزن زرد در اختیار ما بگذارد؛ مانند هنگامی که در امور شاهد آن بودم. وقتی سرراهم از ماورای بایکال به مرغن^۱، از فلات مرتفع و خط‌الرأس مرزی آن، یعنی خینقان بزرگ^۲، عبور کردم و به علاوه چمنزارهای مرتفع را در مسیرم تا امور زیر پا گذاشتم، می‌توانستم یقین حاصل کنم که این مناطق عمدتاً نامسکون چقدر خالی از گوزن‌های زرد هستند.^۳ دو سال بعد، در حال سفر به امور بودم و در اواخر اکتبر، به کران پایینی آن دره خوش‌منظره رسیدم که امور پیش از اینکه به اراضی پست وارد شود و به سونگاری^۴ بریزد، در دوس-آلین^۵ (خینقان کوچک) ایجاد می‌کند. قزاق‌ها را در روستاهای آن دره با بیشترین هیجان یافتم، زیرا هزاران گوزن زرد از امور در باریک‌ترین نقطه می‌گذشتند تا به اراضی پست برسند. برای چندین روز متوالی، قزاق‌ها در مسافت حدوداً ۴۰ مایلی رودخانه، گوزن‌ها را در حال عبور از امور، که از پیش در آن حجم عظیمی از یخ شناور بود، سلاخی می‌کردند. هر روز هزاران عدد کشته می‌شدند و مهاجرت با این حال ادامه می‌یافت. چنین مهاجرتی هرگز قبل یا بعد از آن دیده نشد و احتمالاً بارش زودهنگام و سنگین برف در خینقان بزرگ باعث آن شده بود؛ اجبار گوزن‌ها تا به تلاش ناامیدانه‌ای برای رسیدن به اراضی پست در شرق کوهستان دوس^۶ دست بزنند. به راستی، چند روز بعد، دوس-آلین نیز زیر دو یا سه پا برف عمیق مدفون شد. اکنون، وقتی

1. Merghen

2. Great Khingan

۳. شکارچی تونگوسی ما که قرار بود ازدواج کند و از این رو، میل داشت تا جایی که می‌تواند پوست خزیه دست آورد، تمام روز بر پشت اسب در جست‌وجوی گوزن تپه‌ها را طی می‌کرد. تلاش‌های او حتی به اندازه یک گوزن زرد که هر روز کشته می‌شد، پاداش نیافت؛ در حالی که او شکارچی‌ای عالی بود.

4. Sungari

5. Dousse-alin

6. Dousse

قلمروی وسیعی را تصور می‌کنیم (تقریباً به بزرگی بریتانیای کبیر) که گروه‌های پراکنده از گوزن‌ها باید از آنجا برای مهاجرتی که تحت فشار شرایط استثنایی انجام شد، جمع شده باشند؛ و مشکلاتی را درک می‌کنیم که باید پیش از رسیدن تمام گوزن‌ها به ایده مشترکی برای از عبور از جنوب امور - جایی که باریک‌تر از همه است - برطرف شوند، ناچار به تحسین بسیار آن میزان از جامعه‌پذیری هستیم که این حیوانات باهوش به نمایش گذاشتند. از چشمگیری این واقعیت چیزی کسرنمی‌شود، اگر به خاطر داشته باشیم که بوفالوهای امریکای شمالی همان قدرت‌های گروهی را به نمایش می‌گذاشتند. شاهد چرای آن‌ها در شمار فراوان در دشت‌ها بودیم، اما این تعداد از بی‌نهایت گروه کوچک تشکیل می‌شد که هرگز با هم در نمی‌آمیختند. و با این حال، وقتی ضرورت ایجاب می‌کرد، تمام گروه‌ها هر چقدر که در قلمرویی پهناور پراکنده شده باشند، گرد هم می‌آمدند و آن ستون‌های عظیم را شکل می‌دادند که بالغ بر صدها هزار نفر هستند (و در یکی از صفحات پیشین ذکر شد).

همچنین، باید لااقل چند کلمه درباره «خانواده‌های مرکب»^۱ فیل‌ها، دلبستگی متقابل آن‌ها، راه و روش استادانه آن‌ها در پست‌های نگهبانی، و احساسات همدلی که چنین حیاتی از حمایت متقابل نزدیک پرورانده است، بگویم.^۲ می‌توانم احساسات اجتماعی آن مخلوقات بدنام یعنی گرازهای وحشی^۳ را ذکر کنم و کلامی ستایش‌آمیز برای قدرت اتحاد آن‌ها در هنگام حمله حیوانی شکارچی

1. Compound families

۲. طبق گفته ساموئل دابلیو. بیکر (Samuel White Baker)، فیل‌ها در گروه‌هایی بزرگ‌تر از «خانواده مرکب» با هم می‌آمیزند. او نوشته است: «اغلب در بخشی از سیلان که با عنوان پارک کانتری (Park Country) شناخته می‌شود، شاهد ردی از فیل‌ها در تعداد زیاد بوده‌ام. آن‌ها آشکارا گله‌های قابل توجهی بوده‌اند که در عقب‌نشینی عمومی از منطقه‌ای که ناامن در نظر می‌گرفتند، به هم پیوسته‌اند: (حیوانات وحشی و راه‌های آنان، مجلد ۱، ص. ۱۰۲) (Wild Beasts and their Ways).

3. Wild boar

بیابم.^۱ به علاوه، اسب آبی^۲ و کرگدن نیز در اثری مربوط به جامعه پذیری جانوران، جایگاهی را اشغال می کنند. چندین صفحه قابل توجه را می توان به جامعه پذیری و دلبستگی متقابل فوک ها و گرازماهی ها^۳ اختصاص داد؛ و در نهایت، باید عالی ترین احساسات موجود را در میان بالن های جامعه پذیر ذکر کرد. اما هنوز باید چند کلمه درباره جوامع میمون ها بگویم که از جذابیتی اضافی برخوردارند؛ زیرا حلقه پیوندی هستند که ما را به جوامع انسان های بدوی می رسانند.

به زحمت لازم به گفتن است که آن پستاندارانی که در صدر دنیای جانوران قرار دارند و ساختار و هوش آن ها بیش از همه به انسان نزدیک است، بسیار جامعه پذیر هستند. بدیهی است که باید آماده باشیم تا انواع و اقسام شخصیت ها و عادات را در شاخه ای چنین بزرگ از قلمروی حیوانات ببینیم که شامل صدها گونه می شود. اما روی هم رفته، باید گفت که جامعه پذیری، کنش مشترک و حفاظت متقابل و رشد اعلاای احساساتی که حاصل ضروری حیات اجتماعی هستند، وجه مشخصه اکثر میمون ها و بوزینه ها^۴ محسوب می شوند. از کوچک ترین گونه ها تا بزرگ ترین آن ها، جامعه پذیری قاعده ای است که فقط چند استثنا بر آن می شناسیم. بوزینه های شبزی زندگی منزوی را ترجیح می دهند؛ کاپوچین ها^۵ (*Cebus capucinus*)، مونوها^۶ و میمون های جاززن^۷ فقط در خانواده های کوچک زندگی می کنند؛ و ای. آر. والاس هرگز اورانگوتان ها^۸ را به صورتی غیر از منزوی یا در گروه های بسیار کوچک سه یا چهار نفره ندیده است، در حالی که به نظر می رسد گوریل ها هرگز به هیچ گروهی نمی پیوندند. اما تمام انواع باقی مانده از

۱. خوک ها نیز در هنگام حمله گرگ ها همین کار را می کنند (هاسن، همان).

2. Hippopotamus

3. Walruse

4. Ape

5. Capuchin

6. Mono

7. Howling monkey

8. Orang-outan

قبیلۀ میمون‌ها - شامپانزه‌ها^۱، ساجوها^۲، ساکی‌ها^۳، ماندریل‌ها^۴، بابون‌ها^۵ و غیره - در بالاترین حد جامعه‌پذیری هستند. آن‌ها در گروه‌های بزرگی زندگی می‌کنند و حتی به گونه‌های دیگر غیر از خودشان ملحق می‌شوند. اکثر آن‌ها در هنگام انزوا بسیار بسیار ناراحت هستند. فریادهای پریشانی هریک از اعضای گروه بلافاصله کل گروه را دور هم جمع می‌کند؛ و جسورانه حملات اکثر گوشت‌خواران و پرندگان شکارچی را دفع می‌کنند. حتی عقاب‌ها هم جرأت ندارند به آن‌ها حمله کنند. آن‌ها مزارع ما را همیشه گروهی به یغما می‌برند، در حالی که سالخوردگان مراقب ایمنی اجتماع هستند. تیتی‌های^۶ کوچک، که چهره‌های شیرین کودکانه‌شان توجه هومبالت^۷ را بسیار جلب کرده بود، در هنگام بارندگی یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و از هم محافظت می‌کنند، در حالی که دم خود را به دور گردن رفقای لرزان‌شان پیچیده‌اند. چندین گونه بیشترین دلسوزی را برای مجروحینشان به نمایش می‌گذارند، و رفیقی مجروح را در طی عقب‌نشینی - تا زمانی که از مرگ او مطمئن و از بازگرداندنش به زندگی ناتوان نباشند - رها نمی‌کنند. بدین ترتیب، جیمز فوربز^۸ در اثر خود به نام خاطرات شرقی^۹ یک نمونه از چنین مقاومتی را در طلب جسد مرده یک میمون ماده از هیئت شکار خود روایت کرد، به طوری که کاملاً می‌فهمیم چرا «شاهدین این صحنه خارق‌العاده، هرگز دوباره در برابریکی از نژاد میمون‌ها دست به اسلحه نبردند.»^{۱۰} در برخی از گونه‌ها، چندین نفر برای برگرداندن سنگ به منظور جست‌وجوی تخم مورچه‌ها در زیر آن همکاری می‌کنند. هامادریاها^{۱۱} نه تنها نگهبانی می‌دهند، بلکه دیده شده است که زنجیره‌ای برای انتقال ضایعات به مکانی امن می‌سازند. شجاعت آن‌ها نیز زبانزد است. توصیف

1. Chimpanzee

2. Sajou

3. Saki

4. Mandrill

5. Baboon

6. Tee-tee

7. Alexander von Humboldt

8. James Forbes

9. *Oriental Memoirs* (1813)10. Romanes's *Animal Intelligence*, p. 472.

11. Hamadrya

برم از نبردی که کاروان او پیش از این پیوسته باید متحمل می‌شد تا هامادریاها به آن‌ها اجازه ادامه مسافرت را در دره منسا^۱ در ایسینیا^۲ دهند، به اثری کلاسیک بدل شده است.^۳ بازیگوشی بوزینه‌های دم‌دار و دلبستگی متقابلی که در خانواده‌های شامپانزه حاکم است، نیز برای خواننده عمومی آشناست. و اگر در بین عالی‌ترین بوزینه‌ها، دو گونه را بیابیم - یعنی اورانگوتان و گوریل - که جامعه پذیر نیستند، باید به خاطر داشته باشیم که هر دو - که محدود به مناطق بسیار کوچکی هستند، یکی در قلب آفریقا و دیگری در دو جزیره بورنئو^۴ و سوماترا^۵ - تمام نشانه‌ها را دارند که آخرین بازمانده‌های گونه‌هایی سابقاً بسیار پرشمارتر هستند. حداقل به نظر می‌رسد که گوریل در دوران‌های قدیم اجتماعی بوده است، اگر بوزینه‌هایی که در سفرنامه (پریپلوس)^۶ ذکر شده‌اند، واقعاً گوریل باشند.

بدین ترتیب، حتی از بررسی مختصر فوق می‌بینیم که در دنیای حیوانات، زندگی در جوامع به هیچ‌وجه استثنا نیست؛ بلکه قاعده و قانون طبیعت است و در پیشرفته‌ترین مهره‌داران به کمال رشد خود می‌رسد. آن دسته از گونه‌هایی که منزوی یا فقط در خانواده‌های کوچک زندگی می‌کنند، نسبتاً اندک هستند و شمار آن‌ها محدود است. نه، بسیار محتمل به نظر می‌رسد که غیر از چند استثنا، پرندگان و پستاندارانی که اکنون جماعت دوست نیستند، پیش از آنکه انسان بر روی زمین تکثیر شود، جنگی دائمی علیه آن‌ها بیفروزد یا منابع پیشین غذای آنان را از بین ببرد، در جوامع زندگی می‌کردند. نکته به جای اسپیناس همین بود: «ما برای مردن دور هم جمع نمی‌شویم»؛ و هوزو^۷ که دنیای جانوری بخش‌هایی از امریکا را، در زمانی که تحت تأثیر انسان نبودند، می‌شناخت، به همین نکته اشاره کرد.

1. Mensa

2. Abyssinia

3. Brehm, i. 82; Darwin's *Descent of Man*, ch. iii.

هیئت اکتشافی کوزلوف (Petr Kuzmich Kozloff) در سال ۱۸۹۹-۱۹۰۱ نیز باید در تبت شمالی نبرد مشابهی را ادامه می‌داد.

4. Borneo

5. Sumatra

6. *Periplus*

7. Jean-Charles Houzeau

اتحاد در دنیای جانوران در تمام سطوح تطور یافت می‌شود؛ و مطابق با ایدهٔ بزرگ هربرت اسپنسر، که به طرزی چنان درخشان در کلنی‌های حیوانات^۱ پری‌یه^۲ بسط می‌یابد، کلنی‌ها منشأ تطور در قلمروی جانوران هستند. اما به همان نسبت که در نردبان تطور بالا می‌رویم، می‌بینیم که اتحاد بیش از پیش آگاهانه‌تر می‌گردد. خصلت صرفاً فیزیکی خود را از دست می‌دهد و دیگر صرفاً غریزی نیست، بلکه معقول می‌گردد. اتحاد در مهره‌داران عالی‌تر، دوره‌ای است، یا برای ارضای خواست معینی به آن توسل جسته می‌شود؛ گسترش گونه، مهاجرت، شکار یا دفاع متقابل. حتی گاه‌به‌گاه می‌شود، وقتی پرندگان علیه دزد با هم متحد می‌شوند، یا پستانداران تحت فشار شرایط استثنایی برای مهاجرت همکاری می‌کنند. در این نمونهٔ اخیر، به انحرافی داوطلبانه از خلق و خوی عادی زندگی تبدیل می‌شود. این آمیزش گاهی در دو یا چند درجه ظاهر می‌شود: نخست، خانواده؛ سپس، گروه؛ و در نهایت، اتحاد گروه‌ها، که معمولاً پراکنده هستند، اما در صورت نیاز وحدت می‌یابند (چنانچه دربارهٔ گاومیش‌ها^۳ و دیگر نشخوارکنندگان دیدیم). به علاوه، اتحاد اشکال بالاتری به خود می‌گیرد، که استقلال بیشتری را برای فرد تضمین می‌کند، بدون اینکه فرد از مزایای زندگی اجتماعی محروم شود. در بیشتر جوندگان، هر فرد دارای اقامت‌گاه خودش است که وقتی تنها بودن را ترجیح می‌دهد، می‌تواند به آن پناه ببرد؛ اما این لانه‌ها در روستاها و شهرها قرار می‌گیرند، تا مزایا و لذات زندگی اجتماعی را برای تمام ساکنان تضمین کنند. و در نهایت، در چندین گونه همچون موش‌های صحرایی، خرگوش‌های صحرایی، موش خرماها و غیره، حیات اجتماعی علی‌رغم تمایلات منازعه‌جویانه یا خودمدارانهٔ فرد منزوی حفظ می‌شود. بدین ترتیب، برخلاف مورچه‌ها و زنبورها، حیات اجتماعی توسط ساختار فیزیولوژیک افراد تحمیل نشده است؛ بلکه به دلیل مزایای یاری متقابل یا لذات

1. *Les colonies animales et la formation des organismes* (1898)

2. Edmond Perrier

3. Bison

آن پرورش می‌یابد. و البته این امر با تمام درجه‌بندی‌های ممکن و بیشترین تنوع شخصیت‌های فردی و خاص ظاهر می‌شود؛ تنوع جوانبی که زندگی اجتماعی به خود می‌گیرد، پیامد عمومیت آن و برای ما مدرک دیگری از این عمومیت است.^۱

جامعه‌پذیری - یعنی نیاز جانور به همراهی با همانندش - عشق به جامعه برای خود جامعه، همراه با «لذت زندگی»، تازه دارد توجه لازم را از جانورشناسان دریافت می‌کند.^۲ در حال حاضر، می‌دانیم که تمام حیوانات - در ابتدا، مورچه‌ها؛ در ادامه، پرندگان؛ و در خاتمه، عالی‌ترین پستانداران - شیفته بازی، کشتی گرفتن، دویدن به دنبال یکدیگر، تلاش برای گرفتن یکدیگر، اذیت کردن یکدیگر و غیره هستند. در حالی که بسیاری از بازی‌ها چونان مدرسه‌ای برای آموزش رفتار مناسب جوانان در زندگی بزرگسالی هستند، بازی‌های دیگری وجود دارند که غیر از اهداف فایده‌گرایانه خود، همراه با رقص و آواز، صرفاً جلوه‌ی مازاد نیروها هستند؛ «لذت زندگی» و میل به برقراری ارتباط به طریقی با افراد دیگر از همان گونه یا دیگر گونه‌ها. به طور خلاصه، جلوه‌های جامعه‌پذیری به معنای حقیقی، که ویژگی متمایز تمام دنیای جانوری است.^۳ چه احساس ترس باشد که با ظهور پرنده شکارچی تجربه می‌شود؛ چه «موج شعف»، که وقتی حیوانات در سلامت و به‌ویژه جوان هستند، فوران می‌کند؛ و یا صرفاً میل به بیرون ریختن مازاد تأثرات و قدرت حیاتی؛ ضرورت انتقال تأثرات، بازی، گپ زدن، یا به سادگی احساس مجاورت با دیگر موجودات خویشاوند در طبیعت فراگیر می‌شود و به اندازه هر کارکرد فیزیولوژیک دیگری،

۱. عجیب‌ترین است که در مقاله فوق‌الذکر از هاکسلی، نقل قول ذیل از یکی از جملات مشهور روسو را بخوانیم: «نخستین انسان‌هایی که صلح متقابل را جایگزین جنگ متقابل کردند - انگیزه‌ای که آنان را به برداشتن این گام مجبور کرد، هر چه باشد - جامعه را خلق کردند» (قرن نوزدهم، فوریه ۱۸۸۸، ص. ۱۶۵). جامعه توسط انسان خلق نشده است؛ مقدم بر انسان است.

۲. چنین مونوگراف‌هایی مانند فصل در باب «موسیقی و رقص در طبیعت» که در اثر هادسن (William Henry Hudson) به نام طبیعت‌گرا در لا پلاتا (*Naturalist on the La Plata*) داریم؛ و اثر کارل گراس (Carl Gross) به نام بازی جانوران (*Play of Animals*)، از پیش پرتوی قابل توجهی بر یک غریزه کاملاً جهان‌شمول در طبیعت افکنده‌اند.

۳. نه تنها گونه‌های پرشماری از پرندگان عادت دارند دور هم جمع شوند - در بسیاری از نمونه‌ها، همیشه در همان مکان - تا از اجرای رقص و شیطنت لذت ببرند، بلکه تجربه دابلیو. اچ. هادسن این است که تقریباً تمام پستانداران و پرندگان (احتمالاً در واقع هیچ استثنایی وجود ندارد) گه‌گاه از اجراهای کم‌ویش منظم یا ثابت، با یا بدون صدا، یا منحصرأ متشکل از صدا، لذت می‌برند (ص. ۲۶۴).

ویژگی متمایز حیات و تأثیرپذیری است. این نیاز در پستانداران - به خصوص در میان جوانانشان - و باز هم بیشتر در میان پرندگان به رشد بالایی دست می‌یابد و بیان زیبایی کسب می‌کند؛ اما در تمام طبیعت شیوع می‌یابد. نیازی که بهترین طبیعت‌گرایان، از جمله پی‌یر هوبر، حتی در میان مورچه‌ها کاملاً شاهد آن بوده‌اند؛ و آشکارا همان غریزه‌ای است که ستون‌های بزرگ پروانه‌ها را، که قبلاً به آن اشاره شد، گرد هم می‌آورد.

البته عادت گرد هم آمدن برای رقص، و تزئین اماکنی که پرندگان رقص خود را بنا به عادت در آنجا انجام می‌دهند، از صفحاتی که داروین در تبار انسان (ف. ۱۳) به این موضوع اختصاص داده مشهور است. بازدیدکنندگان باغ‌های جانورشناسی لندن^۱، آلاچیق مرغ آلاچیق^۲ را نیز می‌شناسند. اما به نظر می‌رسد که این عادت رقص بسیار گسترده‌تر از آن چیزی باشد که قبلاً تصور می‌شد. آقای دابلیو. هادسن در شاهکار خود دربارهٔ لا پلاتا، که باید در نسخهٔ اصلی خواند، جالب‌ترین توصیف را از رقص‌های پیچیده‌ای که شمار زیادی از پرندگان اجرا می‌کنند، ارائه می‌دهد: آبچلیک‌ها، جاکاناها^۳، هدهدها و... .

عادت آواز دسته‌جمعی، که در چندین گونه از پرندگان وجود دارد، به همان مقوله از غرایز اجتماعی تعلق دارد. این عادت، چشم‌گیرتر از همه در کبک هندی^۴ رشد یافته است، که انگلیسی‌ها بی‌مسماترین اسم «جیغ‌زن کاکل‌دار»^۵ را به آن داده‌اند. این پرندگان گاهی اوقات در گله‌های عظیم جمع می‌شوند، و در چنین مواردی آن‌ها گاه همگی با هم آواز می‌خوانند. دابلیو. اچ. هادسن آن‌ها را یک بار در تعداد بی‌شماری یافت که در اطراف یک دریاچه دشت در گله‌های مشخص، با حدود ۵۰۰ پرنده در هر گله، جمع شده بودند.

1. London Zoological Gardens

2. Satin bower-bird

3. Jacana

4. Chauna Chavarria / Chakar

5. Crested screamer

او می‌نویسد: «اکنون یک گله در نزدیکی من شروع به آواز خواندن کرد و سرود قدرتمند خود را سه یا چهار دقیقه ادامه داد؛ هنگامی که آن‌ها بازایستادند، گله بعدی قطعه را ادامه داد؛ سپس گله بعدی و... تا اینکه بار دیگر نت‌های گله‌ها در ساحل مقابل، قدرتمند و واضح از روی آب به گوش رسید؛ آن‌گاه گذشت، ضعیف و ضعیف‌تر شد، تا اینکه دوباره صدا به من نزدیک شد و به کنار من رسید.»

در موقعیتی دیگر، همان نویسنده شاهد بود که تمام دشت از گله‌ای بی‌انتها از چاکارها، نه به ترتیب دقیق، بلکه پراکنده در جفت‌ها و گروه‌های کوچک پوشیده شده است. حدود ساعت ۹ شب، «ناگهان تمام انبوه پرندگانی که مرداب را در شعاع چند مایلی پوشانده بودند، در ترانه عصرگاهی عظیمی به صدا درآمدند... کنسرتی بود که به خوبی ارزش صد مایل سواری را برای شنیدن آن داشت.»^۱ می‌توان اضافه کرد که مانند تمام جانوران جامعه‌پذیر، چاکار به آسانی رام و خیلی به انسان وابسته می‌شود. به ما گفته می‌شود که «آن‌ها پرندگان نرم‌خویی هستند، و بسیار به ندرت نزاع می‌کنند»، اگر چه به خوبی از سلاح‌های سهمگین برخوردار هستند. زندگی در جوامع، این سلاح‌ها را بی‌فایده می‌سازد.

چندین مثال در صفحات پیشین نشان داده است که زندگی در جوامع، قدرتمندترین سلاح در تنازع بقا به معنای وسیع کلمه است و می‌توان این امر را با هر میزان از شواهد نشان داد؛ اگر شواهد بیشتری لازم باشد. زندگی در جوامع، ضعیف‌ترین حشرات، پرندگان و پستانداران را قادر می‌سازد در برابر مخوف‌ترین پرندگان و جانوران شکارچی مقاومت کنند و از خود محافظت نمایند؛ طول عمر دراز را میسر می‌کند؛ گونه را قادر می‌سازد تا فرزندان خود را با حداقل اتلاف انرژی بزرگ کند و

۱. برای گروه کریمون‌ها، به برم مراجعه کنید.

شمار خود را علی‌رغم نرخ تولد بسیار آهسته حفظ نماید؛ و حیوانات جماعت‌دوست را قادر می‌سازد در جست‌وجوی منازل جدید مهاجرت کنند. بنابراین، در حالی که به‌طور کامل می‌پذیریم که زور، چابکی، رنگ‌های استتار، حيله‌گری و تاب آوردن گرسنگی و سرما که داروین و والاس ذکر کرده‌اند، کیفیات بسیاری هستند که فرد یا گونه را تحت شرایط خاص اصلح می‌سازند، مدعی هستیم که تحت هر شرایطی جامعه‌پذیری بزرگ‌ترین مزیت در تنازع بقا است. گونه‌هایی که خواسته یا ناخواسته آن را رها می‌کنند، محکوم به افول هستند؛ در حالی که حیواناتی که بهترین نحوه درآمیختن را می‌دانند، بیشترین بخت را برای زنده ماندن و تطور افزون‌تر دارند، هرچند ممکن است از نظر هریک از قوایی که داروین و والاس برشمرده‌اند، غیر از قوه تعقل، نسبت به دیگران پست‌تر باشند. عالی‌ترین مهره‌داران - و به‌ویژه بشر - بهترین اثبات این مدعا هستند. در حالی که هر داروینیستی با داروین موافق است که قوه تعقل، قدرتمندترین سلاح در تنازع بقا و قدرتمندترین عامل برای تطور بیشتر است، همچنین اعتراف می‌کند که هوش قوه‌ای بسیار اجتماعی است. زبان، تقلید و انباشت تجربه، عناصر بسیاری از رشد هوش هستند که حیوانات غیر اجتماعی از آن محروم‌اند. بنابراین، در صدر هر کدام از دسته‌های حیوانات - یعنی مورچه‌ها، طوطی‌ها و میمون‌ها - ترکیب بیشترین جامعه‌پذیری را با بیشترین رشد هوش می‌یابیم. بدین ترتیب، جامعه‌پذیرترین حیوانات اصلح هستند و جامعه‌پذیری، عامل اصلی تطور به‌نظر می‌آید، هم مستقیماً با تضمین بهروزی گونه در عین کاهش اتلاف انرژی؛ و هم به‌طور غیرمستقیم با حمایت از رشد هوش.

به‌علاوه، بدیهی است که زندگی در جوامع بدون رشد متناظر احساسات اجتماعی و به‌ویژه، حس جمعی معینی از عدالت‌خواهی که به عادت تبدیل می‌شود، مطلقاً غیرممکن است. اگر هر فرد دائماً از مزایای شخصی خود سوءاستفاده کند؛ بدون دخالت دیگران به نفع فردی که از او سوءاستفاده شده،

هیچ‌گونه زندگی اجتماعی ممکن نیست، و احساسات عدالت‌خواهی کم‌وبیش در تمام حیوانات جماعت‌دوست گسترش می‌یابند. پرستوها یا ماهی‌خوارها از هر فاصله‌ای که آمده باشند، هر کدام به لانه‌ای بازمی‌گردند که پارسال ساخته یا تعمیر کرده‌اند. اگر گنجشک تنبلی قصد تصاحب لانه‌ای را داشته باشد که رفیقش در حال ساختن است، یا حتی اگر چند پرکاه از آن بدزدد، گروه علیه رفیق تنبل مداخله می‌کند؛ و آشکار است که بدون چنین قاعده‌دخالتی، هیچ‌گونه اتحادی برای لانه‌سازی در میان پرندگان نمی‌توانست وجود داشته باشد. گروه‌های مجزای پنگوئن‌ها دارای استراحت‌گاه‌های جداگانه و محل ماهیگیری جداگانه هستند و برای کسب آن‌ها نمی‌جنگند. گله‌گاوها در استرالیا دارای نقاط خاصی هستند که هر گروه برای استراحت به آن عزیمت می‌کند، هرگز از آن منحرف نمی‌شود و...^۱ ما مشاهدات مستقیم فراوان از صلح و آرامشی در اختیار داریم که در اتحادهای لانه‌سازی پرندگان، روستاهای جوندگان و رمه‌های گیاهخواران غالب است؛ در حالی که از سوی دیگر، جانوران جامعه‌پذیر اندکی را می‌شناسیم که به اندازه موش‌های صحرایی در انبارهای ما این چنین دائماً با هم نزاع کنند، یا مانند شیرماهی‌ها که برای تصاحب مکانی آفتابی در ساحل می‌جنگند. به این ترتیب، جامعه‌پذیری بر مبارزه فیزیکی حد می‌نهد و فضایی برای رشد احساسات بهتر اخلاقی باقی می‌گذارد. توسعه‌عالی عشق والدین در تمام دسته‌های جانوران، حتی شیرها و ببرها، به طور کلی محرز است. درباره پرندگان و پستانداران جوانی که پیوسته در مصاحبت همدیگر می‌بینیم، همدلی - نه عشق - در تجمعات آن‌ها به رشد بیشتری نائل می‌شود. صرف نظر از واقعیات حقیقتاً تأثیرگذار از دلبستگی و شفقت متقابل ثبت شده درباره حیوانات اهلی و حیواناتی که در اسارت نگهداری می‌شوند، شماری از واقعیات موثق را از شفقت میان حیوانات وحشی در آزادی

1. Haygarth, *Bush Life in Australia*, p. 58.

داریم. ماکس پرتی^۱ و ال. بوشنر شماری از این واقعیت‌ها را ارائه کرده‌اند.^۲ روایت جی. جی. وود^۳ از راسویی که برای بلند کردن و حمل یکی از رفقای مجروحش آمده بود، از محبوبیت شایسته‌ای برخوردار است.^۴ مشاهدات کاپیتان استنسبری^۵ در سفر خود به یوتا، که داروین نقل کرده است، نیز همین‌طور؛ او شاهد بود که پلیکانی نابینا را پلیکان‌های دیگر با ماهی‌هایی که باید از فاصله سی مایلی آورده می‌شد، تغذیه می‌کردند. و به خوبی هم این کار را می‌کردند.^۶ و اچ. ای. ودل^۷ در طول سفر خود به بولیوی و پرو، بیش از یک بار شاهد بود که وقتی رمة شترهای بی‌کوهان را شکارچیان با حرارت تعقیب می‌کردند، نرینه‌هایی قدرتمند مشغول پوشش دادن عقب‌نشینی رمة بودند و عقب می‌ماندند تا از عقب‌نشینی حفاظت کنند. تمام جانورشناسان میدانی دائماً واقعیاتی را از شفقت در حق رفقای مجروح ذکر کرده‌اند. چنین واقعیاتی کاملاً طبیعی هستند. شفقت نتیجه ضروری زندگی اجتماعی است. اما شفقت همچنین به معنای پیشرفت قابل توجهی در هوش و حساسیت عمومی است و نخستین گام در جهت رشد احساسات اخلاقی و الاثر به حساب می‌آید. آن نیز به سهم خود عامل مهمی در تطور بیشتر است.

اگر دیدگاه‌هایی که در صفحات پیشین بسط یافته‌اند، صحیح باشند، این سؤال ضرورتاً مطرح می‌شود که تا کجا با نظریه تنازع بقا که داروین، والاس و پیروان آن‌ها تدوین کرده‌اند، سازگار هستند؟ اکنون به اختصار به این سوال مهم پاسخ خواهیم داد. اول از همه، هیچ طبیعت‌گرایی تردید ندارد که ایده تنازع بقا که در

1. Maximilian Perty

۲. تنها چند نمونه نقل می‌شود: گورکن مجروحی را یک گورکن دیگر که ناگهان در صحنه ظاهر شد، با خود حمل کرد؛ دیده شده است که موش‌های صحرایی به زوج ناینبایی غذا می‌دهند (زندگی روانی حیوانات، ص. ۶۴)؛ برم خودش شاهد بود که دو کلاغ در درختی توخالی به یک کلاغ سوم که زخمی شده بود، غذا می‌دهند که زخم آن متعلق به چندین هفته پیش بود (دوست خانوادگی، ۱۸۷۴، ۷۱۵؛ بوشنر، عشق، ۲۰۳)؛ آقای بلیت (Edward Blyth) شاهد بود که کلاغ‌های هندی به دویا سه نفر از رفقای کور خود غذا می‌دهند؛ و...

3. John George Wood

4. *Man and Beast*, p. 344.

5. Captain Howard Stansbury

6. Utah

7. L. H. Morgan, *The American Beaver*, 1868, p. 272; *Descent of Man*, ch. iv.

8. Hugh Algernon Weddell

طبیعت ارگانیگ جریان دارد، بزرگ‌ترین تعمیم قرن ما است. زندگی یعنی مبارزه؛ و در آن مبارزه، اصلح جان به در می‌برد. اما پاسخ به این سوالات که «این مبارزه عمدتاً با چه سلاحی‌هایی انجام می‌شود؟» و «چه کسی در مبارزه اصلح است؟» با توجه به اهمیتی که به دو جنبهٔ مختلف مبارزه داده می‌شود، بسیار تفاوت خواهد داشت: جنبهٔ مستقیم، مبارزه برای غذا و ایمنی در میان افراد جداگانه؛ و مبارزه‌ای که داروین به‌عنوان «استعاری» توصیف می‌کرد، یعنی مبارزهٔ اغلب جمعی علیه شرایط نامساعد. هیچ کس انکار نمی‌کند که درون هر گونه، میزانی از رقابت واقعی برای غذا - حداقل در دوره‌های معینی - وجود دارد. اما سوال این است که آیا رقابت به حدی که داروین یا حتی والاس تصدیق می‌کرد، روی می‌دهد؛ و آیا رقابت، نقشی را که در تطور حیوانات به آن منسوب می‌شود، ایفا کرده است یا خیر. ایدهٔ غالب در کار داروین به‌طور مسلم ایدهٔ رقابت واقعی است که درون هر گروه جانوری برای غذا، ایمنی و امکان تولیدمثل جریان دارد. او اغلب از مناطقی سخن می‌گوید که تا آخرین حد ظرفیت‌شان مملو از حیات جانوری هستند؛ و ضرورت رقابت را از آن اضافهٔ جمعیت نتیجه می‌گیرد. اما وقتی در کار او دنبال مدارک واقعی از آن رقابت می‌گردیم، باید اعتراف کنیم که آن‌ها را به قدر کافی قانع‌کننده نمی‌یابیم. اگر به پاراگرافی تحت عنوان «شدیدترین تنازع بقا میان افراد و انواع از گونه‌ای یکسان» مراجعه کنیم، هیچ نشانی را از آن غنای شواهد و مثال‌ها نمی‌یابیم که به دیدنشان در همهٔ نوشته‌های داروین عادت کرده‌ایم. مبارزه میان افراد از گونهٔ یکسان را حتی یک مثال واحد نیز تحت آن عنوان نشان نداده است: این مبارزه مسلم فرض شده و رقابت میان گونه‌های جانوری نزدیک به هم نیز فقط با پنج نمونه نشان داده شده؛ که حداقل یکی از آن‌ها (مربوط به دو گونه از باسترک‌ها)

اکنون مشکوک از آب درآمد است.^۱ اما زمانی که به دنبال جزئیات بیشتر می‌گردیم تا مطمئن شویم کاهش یک گونه واقعاً تا چه حد منوط به افزایش گونه‌های دیگر است، داروین با خوش‌رویی معمول خود به ما می‌گوید:

به شکل مبهمی می‌توانیم ببینیم که چرا رقابت میان اشکال هم‌خانواده که تقریباً جایگاه یکسانی را در طبیعت اشغال می‌کنند، باید شدیدتر از همه باشد؛ اما احتمالاً در هیچ یک از موارد نمی‌توانیم دقیق بگوییم که چرا یک گونه بر گونه دیگری در نبرد بزرگ زندگی پیروز شده است.

والاس که همان واقعیات را تحت عنوان اندکی اصلاح شده‌ای نقل می‌کند («اغلب شدیدترین تنازع بقا میان حیوانات و گیاهان نزدیک به هم») نکته ذیل را اظهار می‌نماید که وجه کاملاً متفاوتی به واقعیات فوق‌الذکر می‌بخشد. او می‌گوید:

در برخی موارد، بدون تردید جنگی واقعی میان آن دو در کار است که قوی‌تر ضعیف‌تر را می‌کشد؛ اما به هیچ وجه ضروری نیست. شاید مواردی وجود داشته باشد که گونه‌ی ضعیف‌تر از لحاظ فیزیکی، بتواند با قدرت تکثیر سریع‌تر، مقاومت بهتر در

۱. گفته می‌شود یکی از گونه‌های پرستور که موجب کاهش گونه دیگری از پرستور آمریکای شمالی شده است؛ افزایش اخیر مرغ داروش (Mistle thrush) در اسکاتلند موجب کاهش باسترک خواننده (song-thrush) شده است؛ موش صحرایی قهوه‌ای جای موش صحرایی سیاه را در اروپا گرفته است؛ در روسیه موسک کوچک در همه جا هم‌نوع بزرگ‌تر خود را از میدان به در کرده است؛ و در استرالیا، زنبور عسل (hive-bee) وارداتی به سرعت زنبورهای بی‌نیش (stingless bee) کوچک را از بین می‌برد. دو نمونه دیگر، اما مربوط به حیوانات اهلی، در پاراگراف قبل ذکر شده است. ای. آر. والاس در حین یادآوری همین واقعیات، در پاورقی مربوط به باسترک‌های اسکاتلندی اشاره می‌کند: «با این حال، پروفیسور ای. نیوتن (Alfred Newton) به من اطلاع می‌دهد که این گونه‌ها به شکلی که در اینجا بیان شده است، با هم تداخل ندارند» (داروین‌یسم: ص ۳۴). می‌دانیم که موش صحرایی قهوه‌ای به دلیل عادات دوزیستی خود معمولاً در بخش‌های تحتانی اقامت‌گاه انسان (انبارهای زیرزمینی، فاضلاب و...)، و همچنین در کناره کانال‌ها و رودخانه‌ها می‌ماند؛ همچنین مهاجرت‌های دور و درازی را در گروه‌های بی‌شمار انجام می‌دهد. بالعکس، موش صحرایی سیاه ترجیح می‌دهد که در خود خانه‌های ما، زیر کف، و همچنین در اصطبل‌ها و طویله‌هایمان بماند. بنابراین، بسیار بیشتر در معرض دید است که توسط انسان از بین برود؛ و ما نمی‌توانیم با هر گونه احتمال قریب به یقین ادعا کنیم که موش صحرایی قهوه‌ای موجب نابودی یا گرمسنگی کشیدن موش صحرایی سیاه شده است و نه انسان.

برابر تغییرات اقلیمی، یا حيله‌گری بیشتر خود در گریز از حملات دشمنان مشترک، چیره شود.

در چنین مواردی، آن چه به عنوان رقابت توصیف می‌شود، ممکن است اصلاً رقابت نباشد. یک گونه تسلیم می‌شود، نه به این دلیل که توسط گونه دیگر از بین رفته یا گرسنگی کشیده است، بلکه چون خودش را به خوبی با شرایط جدید وفق نمی‌دهد، در حالی که دیگری وفق می‌یابد. اصطلاح «تنازع بقا» دوباره به معنای استعاری خود استفاده می‌شود و ممکن است هیچ معنای دیگری نداشته نباشد. ارزش رقابت واقعی بین افرادی از گونه یکسان، که در جای دیگری با مثال گاوهای آمریکای جنوبی در دوره خشکسالی نشان داده شده است، به دلیل اینکه از میان حیوانات اهلی اخذ شده است، خدشه‌دار می‌گردد. گاو میش‌ها در شرایط مشابه برای اجتناب از رقابت، مهاجرت می‌کنند. مبارزه میان گیاهان هرچقدر شدید باشد - و این به وضوح اثبات شده است - لاجرم باید گفته‌والاس را تکرار کنیم که «گیاهان در جایی که می‌توانند زندگی می‌کنند»، در حالی که حیوانات تا حد زیادی قدرت انتخاب اقامتگاه‌شان را دارند. به طوری که دوباره از خودمان می‌پرسیم، رقابت واقعاً تا چه اندازه درون هر گونه جانوری وجود دارد؟ این فرض بر چه اساسی استوار است؟ همان نکته را باید درباره استدلال غیرمستقیم به نفع رقابت شدید و تنازع بقا درون هر گونه بیان کرد؛ که شاید از «نابودی انواع انتقالی» که ورد زبان داروین بود، نشأت می‌گیرد. می‌دانیم که داروین به مدت طولانی دل مشغول مشکلی بود که در نبود زنجیره‌ای طولانی از اشکال میانجی میان گونه‌های نزدیک به هم می‌دید؛ و راه حل این مشکل را در نابودی فرضی اشکال میانجی یافت.^۱ با این حال، مطالعه

۱. «اما ممکن است اصرار شود که وقتی چندین گونه نزدیک به هم در قلمروی یکسانی ساکن هستند، مسلماً در حال حاضر باید اشکال انتقالی فراوانی را پیدا کنیم... طبق نظریه من، این گونه‌های هم‌خانواده از والدین مشترکی سرچشمه می‌گیرند؛ در طول فرآیند اصلاح، هریک با شرایط زندگی منطقه خودش انطباق یافته و شکل اصلی والدینش و تمام گونه‌های انتقالی میان حالات گذشته و حال خود را جایگزین و ویران نموده است. (منشأ انواع، هفتمین ویرایش. ص. ۱۳۴)؛ همچنین ص. ۱۳۷، ۲۹۶ (تمام پاراگراف «در باب انقراض»).

دقیق فصول مختلفی که داروین و والاس درباره این موضوع صحبت می‌کنند، به زودی ما را به این نتیجه می‌رساند که کلمه «نابودی»^۱ به معنای نابودی واقعی نیست؛ همان نکته‌ای که داروین درباره عبارت «تنازع بقا» مطرح نمود، آشکارا راجع به کلمه «نابودی» نیز صدق می‌کند. به هیچ وجه نمی‌توان آن را به معنای مستقیمش درک کرد، بلکه باید «به معنای استعاری خود» فرض گرفته شود.

اگر از این فرض شروع کنیم که منطقه‌ای معین تا حد کامل ظرفیتش مملو از حیوانات است و در نتیجه، رقابت شدیدی برای وسایل صرف معاش میان تمام ساکنین جریان دارد - که هر حیوان مجبور به مبارزه علیه تمام هم‌نوعانش به منظور دریافت غذای روزانه خود است - آن‌گاه، مطمئناً ظهور نوع جدید و موفق در بسیاری از موارد (هرچند نه همیشه) به معنای ظهور افرادی است که قادرند بیش از سهم عادلانه خود را از وسایل معاش قبضه کنند؛ و نتیجه این خواهد بود که آن افراد موجب می‌شوند هم صور متعلق به والدین که از تغییرات جدید برخوردار نیستند و هم صور میانجی که به همان میزان از تغییرات جدید بهره‌برده‌اند، گرسنگی بکشند. شاید در ابتدا، داروین ظهور انواع جدید را از این نظر درک می‌کرد؛ حداقل استفاده مکرر از کلمه «نابودی» چنین گمانی را منتقل می‌کند. اما هم او و هم والاس طبیعت را خیلی خوب می‌شناختند و به هیچ وجه تصور نمی‌کردند که این تنها مسیر ممکن و ضروری امور است.

اگر شرایط فیزیکی و بیولوژیک منطقه‌ای معین، وسعت منطقه‌ای که توسط گونه‌ای معین اشغال شده است و عادات تمام اعضای آن گونه بدون تغییر باقی بماند؛ آن‌گاه ظهور ناگهانی نوع جدیدی ممکن است به معنای گرسنگی و نابودی تمام افرادی باشد که به قدر کافی از ویژگی جدیدی که مشخصه نوع جدید است، برخوردار نیستند. اما چنین ترکیبی از شرایط دقیقاً همان چیزی است که در طبیعت نمی‌بینیم. هر گونه به طور پیوسته تمایل دارد که اقامت‌گاه خود را گسترش

دهد؛ مهاجرت به اماکن جدید همان قدر در حلزون‌های کندرو قاعده است که در پرندگان چابک؛ تغییرات فیزیکی دائماً در هر ناحیه مشخص جریان دارد؛ و انواع جدید در میان حیوانات، در شمار زیادی از موارد - شاید در اکثر موارد - نه حاکی از رشد سلاح‌های جدید برای ربودن غذا از دهان هم‌نوعان - غذا تنها یکی از صد شرط گوناگون وجود است - بلکه همان طور که خود والاس در پاراگراف جذابی در باب «واگرایی شخصیت‌ها» (داروین‌یسم، ص ۱۰۷) نشان می‌دهد، حاکی از شکل‌گیری عادات جدید، نقل مکان به اقامتگاه‌های جدید، یا عادت به مواد غذایی جدید است. در چنین مواردی، هیچ نابودی و هیچ رقابتی وجود نخواهد داشت؛ سازگاری جدید به معنای رهایی از رقابت است، اگر اصلاً وجود داشته باشد؛ و در عین حال، پس از مدتی، پیوندهای میانجی در نتیجه بقای صرف کسانی که برای شرایط جدید اصلح هستند، غایب خواهند بود؛ به همان اندازه مسلم که در فرضیه نابودی صور متعلق به والدین. لازم به افزودن نیست که اگر همراه با اسپنسر، تمام لامارکی‌ها و خود داروین به تأثیر اصلاح‌گر محیط پیرامون بر گونه اقرار کنیم، باز ضرورت کمتری برای نابودی اشکال میانجی باقی می‌ماند.

اهمیت مهاجرت و انزوای متعاقب گروه‌های حیوانات برای پیدایش انواع جدید و نهایتاً گونه‌های جدید را - که موریتس واگنر^۱ به آن اشاره کرده است - خود داروین کاملاً به رسمیت شناخته است. تحقیقات بعدی فقط بر اهمیت این عامل تأکید کرده و نشان داده‌اند که چگونه مساحت ناحیه اشغال شده توسط گونه‌ای خاص - که داروین با دلایل کافی برای ظهور انواع جدید چنان مهم در نظر می‌گرفت - را می‌توان با انزوای بخش‌هایی از گونه به تبع تغییرات زمین‌شناسی محلی یا موانع محلی درآمیخت. ورود به بحث درباره این مسئله گسترده در اینجا غیرممکن است، اما چند نکته برای نشان دادن اقدام مشترک این گونه‌ها کفایت خواهد کرد. محرز است که بخش‌هایی از یک گونه معین اغلب به نوع جدیدی از غذا عادت می‌کنند.

به عنوان مثال، وقتی مخروط در جنگل های صنوبر کمیاب می شود، سنجاب ها به جنگل های شاه درخت^۱ نقل مکان می کنند و این تغییر غذا آثار فیزیولوژیکی شناخته شده خاصی بر سنجاب ها دارد. اگر این تغییر عادات به طول نینجامد - اگر سال آینده مخروط ها دوباره در جنگل های صنوبر تیره فراوان شوند - بدیهی است که هیچ نوع جدیدی از سنجاب ها به وجود نخواهد آمد. اما اگر خصوصیات فیزیکی بخشی از ناحیه وسیعی که سنجاب ها اشغال کرده اند، شروع به تغییر کند - مثلاً به دلیل اقلیم معتدل تر یا خشکسالی، که هر دو موجب افزایش جنگل های کاج نسبت به درختان صنوبر می شوند - و اگر برخی شرایط دیگر برای تشویق سنجاب ها به سکونت در حواشی منطقه خشک با هم دمساز شوند؛ آن گاه نوع جدیدی خواهیم داشت، یعنی گونه جدید اولیه ای از سنجاب ها، بدون وجود هیچ چیزی که سزاوار نام انهدام در میان سنجاب ها باشد. هر ساله سهم بیشتری از سنجاب های نوع جدید و سازگارتر باقی خواهد ماند و پیوندهای میانجی در طی زمان می میرند، بدون اینکه از سوی رقبای مالتوسی گرسنگی کشیده باشند. این جریان دقیقاً همان چیزی است که در طول تغییرات فیزیکی بزرگی که در نواحی وسیع آسیای میانه روی می دهند، شاهد هستیم؛ به دلیل خشکسالی که از دوره یخبندان در آنجا حکمفرما است.

اگر خواهیم مثال دیگری بزنیم، زمین شناسان ثابت کرده اند که اسب وحشی کنونی^۲ به آرامی در اواخر دوره سوم یا چهارم تطور یافته است، اما نیاکان آن در طی این توالی اعصار به ناحیه محدود و معینی از جهان منحصر نبودند. آن ها در سراسر هر دو جهان قدیم و جدید سرگردان بودند و به احتمال زیاد بعد از گذشت زمان به مراتبی بازگشتند که در طی مهاجرت های خود ترک گفته بودند.^۳ در نتیجه، اگر اکنون در آسیا تمام پیوندهای میانجی میان اسب وحشی کنونی و اجداد

1. Fir-tree

2. Equus Przewalski

۳. به گفته مادام ماری پاولف (Madame Marie Pavloff)، که مطالعات ویژه ای درباره این موضوع انجام داده است، آن ها از آسیا به آفریقا مهاجرت کردند، مدتی در آنجا ماندند و بعد به آسیا برگشتند. این مهاجرت دوگانه تأیید شده باشد یا نه، واقعیت گسترش قبلی نیاکان اسب ما در سراسر آسیا، آفریقا و آمریکا محل چون و چرا نیست.

آسیایی پسا-ترشیاری^۱ آن را نمی‌یابیم، اصلاً به این معنا نیست که تمام پیوندهای میانجی نابود شده‌اند. تاکنون هیچ انهدامی صورت نگرفته است. شاید حتی هیچ مرگ و میر استثنایی در میان گونه‌های نیایی رخ نداده باشد؛ افرادی که به گونه‌ها و انواع میانجی تعلق داشتند، در مسیر عادی رخدادها مرده‌اند - اغلب در میان غذای فراوان - و بقایای آن‌ها در سراسر جهان مدفون شده‌اند.

به سخن کوتاه، اگر این موضوع را به دقت ملاحظه کنیم و با دقت نوشته‌های خود داروین را دربارهٔ این موضوع دوباره بخوانیم، می‌بینیم که اگر اصلاً کلمهٔ «انهدام» دربارهٔ انواع انتقالی استفاده شود، باید به معنای استعاری آن باشد. داروین عبارت «رقابت» را نیز دائماً (به عنوان مثال، پاراگراف «در باب انقراض») به عنوان تصویر یا بیان بلاغی استفاده کرده است، نه به قصد انتقال ایدهٔ رقابت واقعی میان دو بخش از گونه‌ای یکسان برای وسایل معاش. به هر حال، غیاب اشکال میانجی به هیچ وجه استدلالی به نفع رقابت نیست.

در واقع، استدلال اصلی به نفع رقابت شدیدی که دائماً درون هر گونهٔ جانوری برای وسایل معاش جریان دارد - به بیان پروفیسور گده^۲ - «استدلال حسابی»^۳ است که از مالتوس^۴ وام گرفته شده است.

اما این استدلال اصلاً چنین چیزی را ثابت نمی‌کند. می‌توانیم شماری از روستاها را در جنوب شرقی روسیه نیز فرض بگیریم، که ساکنان آن از غذای فراوان بهره‌مند هستند، اما هیچ گونه امکانات بهداشتی ندارند؛ و می‌بینیم که در هشتاد سال گذشته، نرخ تولد شصت در هزار بوده است، در حالی که جمعیت اکنون همان چیزی است که ۸۰ سال پیش بود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که رقابت وحشتناکی میان ساکنین وجود داشته است. اما حقیقت این است که سال به سال جمعیت به این دلیل ساده ثابت باقی می‌ماند که یک سوم از نوزادان پیش

1. Post-Tertiary

2. Patrick Geddes

3. Arithmetical argument

4. Thomas Robert Malthus

از رسیدن به ششمین ماه زندگی خود فوت می‌کردند؛ نیمی از آن‌ها در چهار سال بعد نیمه‌جان بودند؛ و از هر صد نوزاد، فقط حدود هفده نفر به بیست‌سالگی می‌رسیدند. تازه‌واردان پیش از اینکه بزرگ شوند تا رقیب هم باشند، از دنیا می‌رفتند. مسلم است که اگر دربارهٔ انسان‌ها قضیه چنین باشد، دربارهٔ حیوانات حتی بیشتر صدق می‌کند. در دنیای پرندگان، ویرانی تخم‌ها در چنان مقیاس عظیمی جریان دارد که در اوایل تابستان تخم‌ها غذای اصلی چندین گونه هستند؛ صرف نظر از طوفان‌ها، سیلاب‌هایی که میلیون‌ها لانه را در آمریکا از بین می‌برند و تغییرات ناگهانی آب‌وهوا که برای پستانداران جوان مرگبار هستند. هر طوفان، هر سیلاب، هر بازدید موش از لانهٔ پرنده و هر تغییر ناگهانی دما، آن رقبایی را که در نظریه چنان وحشتناک به نظر می‌آیند، به فنا می‌دهد.

به نظر می‌رسد که واقعیات مربوط به افزایش بسیار سریع اسب‌ها و گاوها در آمریکا؛ خوک‌ها و خرگوش‌ها در زلاندنو؛ و حتی حیوانات وحشی وارد شده از اروپا (که تعداد آن‌ها توسط انسان پایین نگه داشته می‌شود، نه توسط رقابت) در تعارض با نظریهٔ اضافه جمعیت باشند. اگر اسب‌ها و گاوها می‌توانند در آمریکا چنان به سرعت تکثیر شوند، به سادگی ثابت می‌کند که بوفالوها و سایر نشخوارکنندگان در آن زمان در دنیای جدید هر چقدر هم که بی‌شمار بودند، جمعیت گیاه‌خواران به مراتب کمتر از آن چیزی بود که چمنزارها می‌توانستند در خود جای دهند. اگر میلیون‌ها مهاجم بدون اینکه جمعیت سابق چمنزارها از گرسنگی بمیرند، برای خود غذای کافی یافته‌اند، باید در عوض نتیجه بگیریم که اروپایی‌ها در آمریکا با کمبود گیاه‌خواران روبه‌رو شدند نه مازاد. و دلایل خوبی برای این باور داریم که وضعیت طبیعی امور در سراسر جهان عبارت است از کمبود جمعیت حیوانات، با فقط اندکی استثنای موقت برای این قاعده. شمار واقعی حیوانات در منطقه‌ای معین، نه با بیشترین ظرفیت غذایی منطقه، بلکه با وضعیت آن منطقه تحت نامطلوب‌ترین شرایط تعیین می‌شود. به طوری که تنها به همین دلیل، رقابت

به زحمت می‌تواند وضعیتی عادی باشد؛ اما علل دیگری نیز مداخله می‌کنند تا جمعیت حیوانات را حتی کمتر از آن استاندارد پایین کاهش دهند. اگر اسب‌ها و گاوهای را فرض بگیریم که سراسر زمستان در استپ‌های ماورای بایکال می‌چرند، آن‌ها را در پایان زمستان بسیار خسته و کوفته می‌یابیم. اما آن‌ها نه به این دلیل که غذای کافی برای تمام آن‌ها وجود ندارد - چمن‌های مدفون در زیر ورقه نازکی از برف در همه جا فراوان است - بلکه به دلیل دشواری در آوردن غذا از زیر برف خسته می‌شوند. این مشکل برای تمام اسب‌ها یکسان است. علاوه بر این، روزهای یخ‌زدگی در اوایل بهار معمول هستند؛ و اگر چندین روز به صورت متوالی وضع چنین باشد، اسب‌ها باز هم خسته‌تر می‌شوند. اما بعد، بوران فرامی‌رسد که باعث می‌شود حیواناتی که از پیش ضعیف هستند، به مدت چند روز بدون غذا بمانند؛ و تعداد بسیار زیادی از آن‌ها می‌میرند. تلفات در فصل بهار چنان شدید است که اگر این فصل سردتر از حد معمول باشد، حتی با نسل جدید جبران نمی‌شود؛ بیشتر به این دلیل که تمام اسب‌ها فرسوده‌اند و کره‌های جوان در وضعیت ضعیف‌تری متولد می‌شوند. بنابراین، شمار اسب‌ها و گاوها همیشه پایین‌تر از آن چیزی است که در غیر این صورت می‌بود؛ تمام سال غذا برای پنج یا ده برابر حیوانات وجود دارد و با این حال، جمعیت آن‌ها بسیار آهسته افزایش می‌یابد. اما به محض اینکه مالک بوریات^۱ ذخیره‌ای اندک از علف خشک در استپ به دست می‌آورد و آن را در طول ایام یخبندان یا بارش برف سنگین‌تر در اختیار همه می‌گذارد، بلافاصله شاهد افزایش رمة خود است. از آنجا که تقریباً تمام حیوانات گیاه‌خوار آزاد و بسیاری از جوندگان در آسیا و آمریکا در شرایط بسیار مشابهی هستند، می‌توانیم با خیال راحت بگوییم که شمار آن‌ها به واسطه رقابت پایین نگاه داشته نمی‌شود؛ آن‌ها در هیچ زمان از سال نمی‌توانند برای غذا بجنگند، و اگر هرگز به چیزی قریب به اضافه جمعیت نائل شوند، علت امر در آب‌وهوا است نه در رقابت.

به نظر می‌رسد که اهمیت موانع طبیعی در برابر تکثیر بیش از حد - و به‌ویژه اهمیت آن‌ها برای فرضیه رقابت - هرگز محل توجه لازم قرار نگرفته است. موانع یا لاقط برخی از آن‌ها ذکر شده‌اند، اما عمل آن‌ها به ندرت با جزئیات موضوع مطالعه قرار گرفته است. با این حال، اگر عمل موانع طبیعی را با رقابت مقایسه کنیم، باید فوراً تشخیص دهیم که دومی اصلاً قابل مقایسه با سایر موانع نیست. بدین ترتیب، آقای بیتس به شمار واقعاً حیرت‌آور مورچه‌های بالدار اشاره می‌کند که در هنگام مهاجرت از بین می‌روند. اجساد مرده یا نیمه‌جان مورچه‌های آتش^۱ که در طول طوفان به رودخانه افتاده بودند، «در خطی با یک یا دو اینچ عرض و ارتفاع کپه شده بودند، خطی که بی‌وقفه تا مایل‌ها دورتر در لبه آب ادامه می‌یافت.»^۲ به این ترتیب، هزاران مورچه در بطن طبیعتی از بین می‌روند که می‌تواند تا صد برابر تعداد مورچه‌هایی را که اکنون زنده هستند، تأمین کند. دکتر آلتوم^۳، جنگل‌شناس آلمانی که کتاب بسیار جالبی راجع به حیوانات آسیب‌رسان برای جنگل‌های ما نوشت، واقعیات بسیاری را نیز ارائه می‌کند که اهمیت شگرف موانع طبیعی را نشان می‌دهند. او می‌گوید که توالی طوفان‌ها یا آب‌وهوای سرد و مرطوب در هنگام کوچ بید کاج^۴، آن را به مقادیر باورنکردنی از بین می‌برد. در طول بهار ۱۸۷۱ تمام این بیدها همزمان ناپدید شدند، که احتمالاً با سرمای چند شب متوالی کشته شده بودند.^۵ مثال‌های مشابه بسیاری را درباره حشرات گوناگون می‌توان از نقاط مختلف اروپا نقل کرد. دکتر آلتوم همچنین به پرندگان - دشمنان بیدهای کاج - و تعداد بسیار بالای تخم‌های آنان که توسط روباه‌ها از بین می‌رود، اشاره می‌کند؛ اما اضافه می‌کند که قارچ‌های انگلی^۶ که به صورت دوره‌ای به بید هجوم می‌آورند،

1. *Myrmica saevissima* / *Formica de fuego*

2. *The Naturalist on the River Amazons*, ii. 85, 95.

3. Johann Bernard Theodor Altum

4. *Bombyx pini* / Pine-moth

5. Dr. B. Altum, *Waldbeschädigungen durch Thiere und Gegenmittel* (Berlin, 1889), pp. 207 seq.

6. Parasitic fungi

دشمنی به مراتب وحشتناک‌تر از هر پرنده هستند، زیرا فوراً بید را در نواحی بسیار وسیعی از بین می‌برند. درباره گونه‌های مختلف موش (*Mus sylvaticus*, *Arvico-* *A. agrestis* و *la arvalis*)، همان نویسنده فهرستی طولانی را از دشمنان آن‌ها ارائه می‌دهد، اما اظهار می‌کند: «با این حال، مخوف‌ترین دشمن موش‌ها نه حیوانات دیگر، بلکه تغییرات ناگهانی آب‌وهوا است که تقریباً هر ساله رخ می‌دهد.» تناوب یخ‌بندان و هوای گرم، آن‌ها را در مقادیری شماری از بین می‌برد؛ «فقط یک تغییر ناگهانی می‌تواند هزاران موش را به چند عدد کاهش دهد.» از سوی دیگر، زمستان گرم یا زمستانی که به تدریج فرامی‌رسد، علی‌رغم تمام دشمن‌ها موجب تکثیر آن‌ها به ابعاد تهدیدآمیزی می‌شود؛ در سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ مازدا از همین قرار بود.^۱ بنابراین، درباره موش‌ها، رقابت در مقایسه با آب‌وهوا، عامل کاملاً بی‌اهمیتی به نظر می‌آید. واقعیات دیگری در همین رابطه راجع به سنجاب‌ها نیز ارائه شده‌اند.

درباره پرندگان، مشهور است که آن‌ها چقدر از تغییرات ناگهانی آب‌وهوا رنج می‌برند. بوران‌های دیر هنگام در دشت‌های انگلستان همان قدر برای حیات پرندگان مخرب هستند که در سبیری؛ و چ. دیکسون شاهد بود که باقره‌های^۲ قرمز در طی زمستان‌های بی‌نهایت سخت بسیار تحت فشار هستند و بنابراین گروه گروه دشت‌ها را ترک می‌کنند. او می‌افزاید: «در واقع، ما در خیابان‌های شفیلد^۳ به آن‌ها برخورده‌ایم. هوای دائماً مرطوب تقریباً به همان اندازه برای آن‌ها مرگبار است.» از سوی دیگر، بیماری‌های مسری که دائماً به جان اکثر گونه‌های جانوری می‌افتند، آن‌ها را در چنان شماری نابود می‌کنند که تلفات را اغلب حتی با سریع‌ترین تکثیر حیوانات نمی‌توان تا سال‌ها جبران کرد. بنابراین، در حدود شصت سال پیش، سوسلیک‌ها در نتیجه یک اپیدمی در منطقه سارپتا^۴ در جنوب شرقی

1. Dr. B. Altum, *ut supra*, pp. 13 and 187.
3. Sheffield

2. Grouse
4. Sarepta

روسیه به ناگهان ناپدید شدند؛ و تا سال‌ها هیچ سوسلیکی در آن منطقه دیده نشد. سال‌ها طول کشید تا آن‌ها مانند قبل پرشمار شوند.^۱

واقعیات مشابهی را می‌توان کرور کرور ارائه کرد که همگی تمایل به کاهش اهمیتی دارند که به رقابت اعطا می‌شود. البته می‌توان با واژگان داروین پاسخ داد که با این حال، هر موجود ارگانیکی «در دوره‌ای از زندگی خود، در طی فصلی از سال، در طول هر نسل یا در فواصل زمانی آن، باید برای زندگی مبارزه کند و متحمل نابودی‌های عظیم شود» و اصلح از این دوره‌های تنازع بقای سخت، جان به در می‌برد. اما اگر تصور دنیای جانوری منحصراً یا حتی عمدتاً مبتنی بر بقای اصلح در طول دوره‌های بلایا باشد؛ و اگر انتخاب طبیعی در عمل خود به دوره‌های خشکسالی شدید، تغییرات ناگهانی دما یا سیلاب‌ها محدود باشد، پس روی در دنیای جانوری حکم فرما خواهد بود. کسانی که در قحطی یا شیوع بیماری وبا، آبله یا دیفتری زنده می‌مانند، قوی‌ترین، سالم‌ترین یا باهوش‌ترین نیستند، چنان‌چه در کشورهای غیرمتمدن شاهد هستیم. هیچ پیشرفتی نمی‌تواند براساس بقای آن‌ها باشد؛ به‌ویژه زیرا بازماندگان معمولاً با وضعیت سلامتی معیوب از بوتۀ آزمایش بیرون می‌آیند، مانند اسب‌های ماورای بایکال فوق‌الذکر؛ کلاغ‌های قطب شمال؛ و یا ساخلوی قلعه که مجبور به زندگی برای چند ماه با نیمی از جیره شده است، اما با وضعیت سلامتی در هم شکسته از این تجربه بیرون می‌آید و در نتیجه، مرگ‌ومیر کاملاً غیرعادی از خود نشان می‌دهد. تمام آن‌چه انتخاب طبیعی می‌تواند در زمان وقوع فاجعه انجام دهد، مستثنی کردن افرادی است که بیشترین استقامت را برای انواع و اقسام محرومیت‌ها دارند. در میان اسب‌ها و گاوهای سیبری، اوضاع به همین منوال است. آن‌ها مقاوم هستند؛ می‌توانند در صورت نیاز از غان قطبی تغذیه کنند و در برابر سرما و گرسنگی پایداری می‌کنند. اما هیچ اسب سیبری قادر

1. A. Becker in the *Bulletin de la Société des Naturalistes de Moscou*, 1889, p. 625.

به حمل نیمی از باری نیست که اسب اروپایی با سهولت حمل می‌کند؛ هیچ گاو سبیری نصف مقدار شیر گاو جرسی را نمی‌دهد؛ و هیچ یک از بومیان کشورهای غیرمتمدن نمی‌توانند با اروپایی‌ها قابل مقایسه باشند. آن‌ها ممکن است گرسنگی و سرما را بهتر تحمل کنند، اما نیروی فیزیکی آن‌ها بسیار پایین‌تر از اروپایی است که به خوبی تغذیه شده باشد و پیشرفت فکری آن‌ها نیز به شکل مایوسانه‌ای آهسته است. «عدو نمی‌تواند سبب خیر شود»، چنان که چرنیشفسکی^۱ در جستار قابل توجهی در باب داروینیسم نوشت.^۲

خوشبختانه، رقابت در دنیای حیوانات یا بشریت حکمفرما نیست. در میان حیوانات به دوره‌های استثنایی محدود می‌شود، و انتخاب طبیعی، زمینه‌های بهتری برای فعالیت خود پیدا می‌کند. حذف رقابت به وسیله یاری متقابل و حمایت متقابل، شرایط بهتری را می‌آفریند.^۳ در نبرد بزرگ برای زندگی - برای حداکثر سرشاری و غنای زندگی با حداقل اتلاف انرژی - انتخاب طبیعی دائماً در پی شیوه‌هایی دقیقاً برای اجتناب از رقابت تا جای ممکن است. مورچه‌ها در لانه‌ها و ملت‌ها با هم درمی‌آمیزند؛ ذخایر خود را پر می‌کنند؛ دام و احشام^۴ خود را پرورش می‌دهند؛ و بدین ترتیب، از رقابت اجتناب می‌کنند. انتخاب طبیعی، گونه‌هایی را از خانواده مورچه‌ها برمی‌گزیند که بهتر از همه می‌دانند چطور از رقابت و عواقب ناخواسته زیان‌آور آن دوری کنند. اکثر پرندگان ما در هنگام فرار سیدن زمستان به آهستگی به سمت جنوب حرکت می‌کنند، یا در جوامع بی‌شماری جمع می‌شوند و سفرهایی طولانی را انجام می‌دهند؛ و به این ترتیب، از رقابت جلوگیری

1. Nikolay Gavrilovich Chernyshevsky

2. *Russkaya Mysl*, Sept. 1888: "The Theory of Beneficency of Struggle for Life, being a Preface to various Treatises on Botany, Zoology, and Human Life", by an Old Transformist.

۳. یکی از شایع‌ترین شیوه‌هایی که انتخاب طبیعی وارد عمل می‌شود، انطباق برخی افراد یک گونه با شیوه تا حدی متفاوت زندگی است، که بدین وسیله، قادرند جایگاه‌های نصاب نشده در طبیعت را تصرف کنند (منشأ انواع، ص. ۱۴۵). به عبارت دیگر، جلوگیری از رقابت.
۴. شته‌ها، م

می‌کنند. بسیاری از جوندگان وقتی زمان رقابت فرامی‌رسد، به خواب می‌روند؛ در حالی که دیگر جوندگان برای زمستان غذا انبار می‌کنند و برای دریافت حفاظت لازم در هنگام کار در روستاهای بزرگ جمع می‌شوند. گوزن شمالی، زمانی که گل‌سنگ‌های^۱ درون قاره خشک هستند، به سمت دریا مهاجرت می‌کند. بوفالوها برای یافتن غذای کافی از قاره‌ی عظیمی عبور می‌کنند. سگ‌های آبی وقتی در یک رودخانه پرشمار می‌گردند، به دو دسته تقسیم می‌شوند - سالخوردگان از رودخانه پایین می‌روند و جوان‌ها به بالا - و از رقابت اجتناب می‌ورزند. و هنگامی که حیوانات نه می‌توانند به خواب روند نه مهاجرت کنند، نه غذا انبار کنند نه خودشان مانند مورچه‌ها غذای خود را رشد دهند، کاری را می‌کنند که چرخ‌ریسک‌ها انجام می‌دهند؛ آنچه والاس (داروینیس، ف. ۵). چنان دلربا توصیف کرده است: به انواع جدید غذا روی می‌آورند؛ و بدین ترتیب، دوباره از رقابت جلوگیری می‌کنند. «رقابت نکنید! رقابت همیشه برای گونه زیان‌آور است و شما منابع کافی برای اجتناب از آن دارید!» گرایش طبیعت همین است که همیشه به‌طور کامل متحقق نمی‌شود، اما همیشه حضور دارد. اسم رمزی است که از پیشه، جنگل، رودخانه و اقیانوس به گوش ما می‌رسد. «بنابراین با هم متحد شوید؛ یاری متقابل را به عمل بگذارید! مطمئن‌ترین وسیله برای بخشیدن حداکثر ایمنی به هریک و به همگان، بهترین تضمین وجود و پیشرفت جسمانی، فکری و اخلاقی همین است.» این چیزی است که طبیعت به ما می‌آموزد؛ و همان کاری است که تمام حیواناتی که به بالاترین موقعیت در دسته‌ی مربوط به خود نائل شده‌اند، انجام داده‌اند. به علاوه، همان کاری است که انسان - بدوی‌ترین انسان - انجام می‌داده است؛ و به همین دلیل، انسان به موقعیتی رسیده است که اکنون در آن قرار داریم، چنان‌که در فصول بعدی مختص به یاری متقابل در جوامع بشری خواهیم دید.

فصل سوم: یاری متقابل در میان وحشیان

جنگ فرضی هریک علیه همه. منشأ قبیله‌ای جامعهٔ انسانی. ظهور دیرهنگام خانوادهٔ مجزا. بوشمن‌ها^۱ و هانتات‌ها^۲. استرالیایی‌ها، پاپواها^۳. اسکیموها^۴، آلیوت‌ها^۵. دشواری فهم ویژگی‌های زندگی وحشی برای اروپایی. برداشت دایاک^۶ از عدالت. قانون عرفی^۷.

نقش شگرفی را که یاری متقابل و حمایت متقابل در تطور دنیای حیوانات ایفا می‌کنند، به‌طور خلاصه در فصول پیشین موضوع تحلیل قرار داده‌ایم. اکنون باید به نقشی که همان عوامل در تطور بشریت ایفا می‌کنند، نگاهی اجمالی داشته باشیم. شاهد بودیم که گونه‌های حیوانی که در انزوا زندگی می‌کنند، چقدر اندک هستند؛ و آن‌هایی که برای دفاع متقابل، برای شکار و ذخیرهٔ غذا، برای پرورش فرزندان‌شان، یا صرفاً برای لذت بردن از زندگی مشترک در جوامع زندگی می‌کنند، چقدر بی‌شمار هستند. همچنین دیدیم که گرچه نبردهای فراوانی میان دسته‌های مختلف حیوانات یا گونه‌های مختلف و یا حتی قبیله‌های مختلف از گونه‌ای یکسان جریان دارد، صلح و حمایت متقابل درون قبیله یا گونه حاکم است؛ و آن

1. Bushman
4. Eskimo
6. Dayak

2. Hottentot
5. Aleout
7. Common law

3. Papua

گونه‌هایی که به بهترین نحو می‌دانند چگونه با هم درآمیزند و از رقابت اجتناب کنند، بهترین بخت زنده ماندن و تکامل بیشتر را دارند. آن‌ها کامیاب می‌شوند، در حالی که گونه‌های غیراجتماعی افول می‌یابند.

بدیهی است که اگر انسان‌ها یک استثنا بر قاعده‌ای چنین عام باشند، کاملاً مخالف با تمام آن چیزی است که از طبیعت می‌دانیم: اگر مخلوقی به بی‌دفاعی انسان در ابتدای زندگی، باید حفاظت خود و مسیر خود به پیشرفت را نه در حمایت متقابل مانند دیگر حیوانات، بلکه در رقابت بی‌امان برای کسب مزایای شخصی بدون توجه به منافع گونه بیابد. برای ذهنی که به ایده وحدت در طبیعت عادت کرده است، چنین گزاره‌ای به غایت ناپذیرفتنی به نظر می‌رسد. و با این حال، علی‌رغم اینکه نامحتمل و غیرفلسفی است، هرگز حامی و پشتیبان کم نیاورده است. همیشه نویسنده‌هایی بودند که دیدگاه بدبینانه‌ای در برابر بشر اتخاذ می‌کردند. آن‌ها از طریق تجربیات محدود خودشان، کم‌ویش به شکلی سطحی به این باور رسیده بودند؛ دانش آن‌ها از تاریخ در حد چیزی بود که وقایع‌نگاران^۱ همیشه مشغول به جنگ، بی‌رحمی و ستم می‌گویند؛ و اندکی افزون بر آن. بنابراین، آن‌ها نتیجه گرفتند که بشریت چیزی جز تجمع^۲ مستی از موجودات نیست که همیشه حاضرند با یکدیگر بجنگند و فقط با مداخله مرجع اقتدار از چنین کاری بازداشته می‌شوند.

هابز همان موضع را اتخاذ کرد. در حالی که برخی از پیروان قرن هجدهمی او تلاش در اثبات این داشتند که بشریت در هیچ دوره‌ای از وجود خود - نه حتی در بدوی‌ترین شرایط آن - در وضعیت جنگ دائمی زندگی نکرده است؛ انسان‌ها حتی در «وضعیت طبیعی»^۳ جامعه‌پذیر بوده‌اند و تمام وحشت‌های اوایل حیات تاریخی بشریت را کمبود دانش برای آن به ارمغان آورده است، نه تمایلات طبیعی

بد انسان؛ اما ایده هابز بالعکس این بود که به اصطلاح «وضعیت طبیعی» چیزی جز نبرد دائمی میان افراد نیست، که به طور تصادفی و صرفاً با هوی و هوس وجود حیوانی خود دور هم جمع شده‌اند. حقیقت دارد که علم از زمان هابز پیشرفت کرده است و زمینی امن‌تر از حدس و گمان‌های هابز یا روسو برای ایستادن روی آن داریم. اما فلسفه هابزی همچنان دارای ستاینندگان فراوان است؛ و همین اخیراً مکتبی از نویسندگان سربرآورده‌اند که با تصاحب واژگان داروین به جای ایده‌های اصلی او، آن را به استدلالی در دفاع از دیدگاه‌های هابز درباره انسان بدوی بدل کردند و حتی موفق شدند به آن‌ها ظاهری علمی ببخشند. همان‌طور که می‌دانیم، هاکسلی رهبری این مکتب را به دست گرفت و در مقاله‌ای که در سال ۱۸۸۸ نوشت، انسان‌های بدوی را مانند نوعی ببر یا شیر نمایاند که از تمام مفاهیم اخلاقی محروم است؛ برای زندگی تا پای جان می‌جنگد؛ و در «نبرد مستمر آزاد» می‌زید. با نقل قول از واژگان خود او: «فراسوی روابط محدود و موقت خانواده، وضعیت عادی زندگی عبارت بود از جنگ هابزی هریک علیه همه.»^۱

بارها اظهار شده است که خطای اصلی هابز - و نیز فیلسوفان قرن هجدهم - این تصور بود که نوع بشر زندگی خود را به شکل خانواده‌های کوچک جدا افتاده، مانند خانواده‌های «محدود و موقت» گوشت‌خواران بزرگ‌تر، آغاز کرد. در حالی که در واقع اکنون به قطع یقین می‌دانیم که ماجرا از این قرار نیست. البته ما هیچ شواهد مستقیمی درباره شیوه زندگی اولین موجودات انسان‌گونه نداریم. هنوز حتی درباره زمان اولین ظهور آن‌ها به نتیجه نرسیده‌ایم، که زمین‌شناسان در حال حاضر تمایل دارند رد آن‌ها را در دوره‌های پلیوسن^۲ یا حتی میوسن^۳ از دوران ترشیاری ببینند. اما روش غیرمستقیمی داریم که به ما اجازه می‌دهد پرتویی از نور حتی بر آن دوران بسیار کهن بیفکنیم. تحقیق دقیق‌تری درباره نهادهای اجتماعی

1. *Nineteenth Century*, February 1888, p. 165.

2. Pliocene

3. Miocene

پست‌ترین نژادها در طی چهل سال گذشته انجام گرفته، و در میان نهادهای فعلی اقوام بدوی، آثاری از نهادهای باز هم قدیمی‌تر آشکار شده است که مدت‌ها پیش ناپدید شده‌اند؛ با این حال، آثار تردیدناپذیری از وجود پیشین خود را به جا گذاشتند. بدین ترتیب، علم کاملی مختص به جنین‌شناسی نهادهای انسانی در دستان باخوفن^۱، مک‌لنن^۲، مورگان^۳، ادوین تیلور^۴، مین^۵، پست^۶، کووالفسکی^۷، لوباک و سایرین، بسط و گسترش یافته است. آن علم بدون چون و چرا ثابت کرده است که نوع بشر، زندگی خود را به شکل خانواده‌های کوچک منزوی آغاز نکرد.

خانواده به هیچ‌وجه نه شکلی بدوی از سازمان، بلکه فراورده بسیار مؤخری از تطور انسان است. تا جایی که می‌توانیم در دیرینه - قوم‌شناسی^۸ نوع بشر به عقب بازگردیم، می‌بینیم که انسان‌ها در جوامع زندگی می‌کنند؛ در قبایلی مشابه با عالی‌ترین پستانداران. تطوری بسیار آهسته و طولانی مدت لازم بود تا این جوامع را به سازمان کلانی یا طایفه‌ای^۹ برساند، که به سهم خود بایستی دستخوش تطور دیگر و همچنین بسیار طولانی مدتی می‌شد، تا نخستین جوانه‌های خانواده چندهمسری^{۱۰} یا تک‌همسری^{۱۱} بتوانند ظاهر شوند. بدین ترتیب، جوامع، دسته‌ها یا قبایل - نه خانواده‌ها - شکل بدوی سازمان بشریت و اولین اسلاف آن بودند. قوم‌شناسی بعد از تحقیقات طاقت‌فرسایش به همین نتیجه رسیده است. در این حین، صرفاً به چیزی دست یافته است که جانورشناس می‌توانست پیش‌بینی کند. هیچ یک از پستانداران عالی، صرف‌نظر از اندکی از گوشت‌خواران و چند گونه بی‌تردید رو به افول از بوزینه‌ها (اورانگوتان‌ها و گوریل‌ها)، در خانواده‌های کوچک منزوی و جدا افتاده در جنگل‌ها زندگی نمی‌کنند. سایرین همه در جوامع زندگی

1. Johann Jakob Bachofen

3. Lewis Henry Morgan

5. Sir Henry James Sumner Maine

7. Vladimir Onufrievich Kovalevsky

9. Gentile

10. Polygamous

2. John Ferguson McLennan

4. Edward Burnett Tylor

6. Albert Hermann Post

8. Palaeo-ethnology

11. Monogamous

می‌کنند. داروین به خوبی می‌فهمید که بوزینه‌های منزوی هرگز نمی‌توانستند به موجودات انسان-گونه رشد پیدا کنند؛ و تمایل داشت که انسان را از تبار گونه‌ای نسبتاً ضعیف اما اجتماعی مانند شامپانزه‌ها در نظر بگیرد، نه گونه‌ای قوی‌تر اما غیراجتماعی مانند گوریل.^۱ بدین ترتیب، جانورشناسی و دیرینه‌قوم‌شناسی بر سر این موضوع با هم موافق‌اند که دسته و نه خانواده، اولین شکل حیات اجتماعی است. نخستین جوامع انسانی به سادگی حاصل رشد بیشتر جوامعی بودند که گوهر حیات حیوانات عالی‌تر را تشکیل می‌دهند.^۲

اگر اینک به سراغ شواهد ایجابی برویم، می‌بینیم که اولین ردپاهای انسان که به تاریخ دوره یخبندان^۳ یا اوایل دوره پس از یخبندان برمی‌گردد، شواهد اشتباه‌ناپذیری از زندگی انسان در جوامع حتی در آن زمان فراهم می‌آورد. یافته‌های مجزای آلات سنگی، حتی از عصر پارینه‌سنگی، بسیار نادر هستند؛ بالعکس، هر جا که ابزارهای سنگی کشف می‌شود، به‌طور مسلم ابزارهای دیگری هم پیدا می‌شوند؛ در اکثر موارد در مقادیر بسیار زیاد. دورانی که انسان‌ها در غارها یا زیر سنگ‌های گه‌گاه بیرون‌زده، همراه با پستاندارانی که اکنون منقرض شده‌اند، زندگی می‌کردند و به زحمت موفق به ساختن ناشیانه‌ترین انواع تبرهای سنگی می‌شدند، از پیش مزایای زندگی در جوامع را می‌دانستند. در دره‌های انشعاب‌های رود دوردوین^۴، سطح سنگ‌ها در برخی از نقاط به‌تمامی پوشیده از غارهایی است که

1. *The Descent of Man*, end of ch. ii. pp. 63 and 64 of the 2nd edition.

۲. با وجود این، انسان‌شناسانی که کاملاً بر دیدگاه‌های فوق درباره انسان صحنه می‌گذارند، گاهی اوقات اشاره می‌کنند که بوزینه‌ها در خانواده‌های چند همسری تحت رهبری دیرینه‌ای قدرتمند و حسود زندگی می‌کنند. من نمی‌دانم که آن ادعا تا چه حد بر اساس مشاهدات جامع است. اما قطعه‌ای از زندگی حیوانات اثر برم را که گاهی اوقات به آن ارجاع داده می‌شود، به زحمت می‌توان چندان جامع دانست. آن قطعه در توصیف کلی اواز میمون‌ها به چشم می‌خورد؛ اما توصیفات مفصل‌تر از گونه‌های جداگانه یا با آن در تناقض هستند یا آن را تأیید نمی‌کنند. حتی درباره گنون‌ها (Guenon, cercopithecques)، برم تصدیق می‌کند که آن‌ها تقریباً همیشه در دسته‌ها، بسیار و به ندرت در خانواده‌ها زندگی می‌کنند (نسخه فرانسوی، ص ۵۹). درباره گونه‌های دیگر، شمار دسته‌های آن‌ها که همیشه شامل نرینه‌های بسیار می‌شود، «خانواده چند همسری» را بیشتر محل تردید می‌سازد. آشکارا مشاهدات بیشتری لازم است.

3. Glacial

4. Dordogne

محل سکونت انسان‌های عصر سنگی بودند.^۱ گاهی اوقات، غارنشین‌ها در چند طبقه بالایی هم قرار می‌گرفتند و به‌طور مسلم کلنی‌های لانه‌سازی پرستوها را بسیار بیشتر از کنام گوشت‌خواران به ذهن متبادر می‌سازند. دربارهٔ ابزارهای سنگی که در آن غارها کشف شدند، با استفاده از واژگان لوباک «بدون اغراق می‌توان گفت که آن‌ها بی‌شمار هستند.» همین امر دربارهٔ سایر اماکن پارینه‌سنگی صادق است. همچنین از تحقیقات لارته^۲ به‌نظر می‌رسد که ساکنین منطقهٔ اورینیاک^۳ در جنوب فرانسه در هنگام دفن مردگان خود در خوراک‌های قبیله‌ای سهم می‌شدند. به‌طوری که حتی در آن عصر بسیار کهن، انسان‌ها در جوامع زندگی می‌کردند و نطفه‌های عبادت قبیله‌ای را دارا بودند.

همین موضوع دربارهٔ اواخر عصر حجر به مراتب بیشتر به اثبات می‌رسد. آثار انسان نوسنگی^۴ در مقادیر بی‌شماری یافت شده است، به‌طوری که می‌توانیم شیوهٔ زندگی او را تا حد زیادی بازسازی کنیم. وقتی یخچال (که احتمالاً از مناطق قطبی به سمت جنوب تا میانهٔ فرانسه، میانهٔ آلمان و میانهٔ روسیه گسترش یافته و کانادا و همچنین مساحت زیادی از آن‌چه را که در حال حاضر ایالات متحده است، می‌پوشاند) شروع به ذوب شدن کرد، سطوح آزاد شده از یخ ابتدا با باتلاق‌ها و مرداب‌ها و بعداً با دریاچه‌های بی‌شمار پوشیده شدند.^۵ دریاچه‌ها تمام فرورفتگی‌های دره‌ها را پر کردند، پیش از این که آب‌هایشان مجاری دائمی‌ای را حفر کنند که در طول دوران بعدی به رودخانه‌های ما بدل شدند. و هر جا که در اروپا، آسیا یا آمریکا، سواحل دریاچه‌های حقیقتاً بی‌شمار آن دوره را که نام صحیحش

1. Lubbock, *Prehistoric Times*, fifth edition, 1890.

2. Édouard Lartet

3. Aurignac

4. Neolithic

۵. وسعت این یخچال را اکثر زمین‌شناسانی که به‌ویژه دربارهٔ عصر یخبندان مطالعه کرده‌اند، تأیید می‌کنند. انجمن نقشه‌برداری زمین‌شناسی روسیه از پیش این دیدگاه را دربارهٔ روسیه اتخاذ کرده است و اکثر متخصصان آلمانی دربارهٔ آلمان مدعی آن هستند. وقتی زمین‌شناسان فرانسوی در مجموع بیشتر به رسوبات یخبندان توجه کنند، انجماد بخش اعظم فلات مرکزی فرانسه را به رسمیت خواهند شناخت.

دوره دریاچه‌ای^۱ است، کاوش می‌کنیم، آثاری از انسان نوسنگی می‌یابیم. آن‌ها به قدری پرشمار هستند که از تراکم نسبی جمعیت در آن زمان انگشت به دهان می‌مانیم. «زیستگاه‌های» انسان نوسنگی در شیب‌هایی که اکنون نشان‌دهنده سواحل دریاچه‌های قدیمی هستند، نزدیک به یکدیگر قرار دارند. و در هر کدام از این زیستگاه‌ها، ابزارهای سنگی چنان پرشماری به چشم می‌خورند که درباره مدت زمانی که قبایل نسبتاً متعدد در آنجا سکونت داشتند، جای هیچ تردیدی نیست. باستان‌شناسان کارگاه‌های زیادی برای ساخت ابزارآلات سنگی کشف کرده‌اند که گواهی است بر شمار کارگرانی که سابقاً دور هم جمع می‌شدند.

آثار دوره‌ای پیشرفته‌تر که از پیش با استفاده از سفال متمایز می‌گردد، در پخت-انباشت‌های^۲ دانمارک یافت می‌شوند. به خوبی می‌دانیم که آن‌ها به شکل کپه‌هایی با پنج تا ده فوت ضخامت، عرض ۱۰۰ تا ۲۰۰ فوت و طول ۱۰۰۰ فوت یا بیشتر ظاهر می‌شوند و در سراسر بخش‌هایی از ساحل دریا چنان رایج هستند که تا مدت‌ها پدیده‌های طبیعی تلقی می‌شدند. و در عین حال، آن‌ها «حاوی هیچ چیز غیر از آن چیزی نیستند که به طریقی محل استفاده انسان بوده است» و چنان مملو از محصولات مهارت بشری هستند که لوباک در طول اقامتی دو روزه در میلگارد^۳، بیش از ۱۹۱ قطعه از ابزارآلات سنگی و چهار تکه سفال از زیر خاک درآورد.^۴ اندازه و گستردگی پخت‌انباشت‌ها ثابت می‌کند که سواحل دانمارک برای نسل‌ها و نسل‌ها محل سکونت صدها قبیله کوچک بودند. این قبایل به طور مسلم همان قدر صلح‌آمیز با هم زندگی می‌کردند که قبیله‌های فوئزی^۵، که پخت‌انباشت‌های مشابهی را می‌انبارند و در زمانه خود ما زندگی می‌کنند.

سکونت‌گاه‌های دریاچه‌های سوئیس، که نمایان‌گر پیشرفت بسیار بیشتری در

1. Lacustrine period

۲. Shell-heap: تپه‌ماهرهایی که حاوی پوسته، استخوان و دیگر پسماندهایی هستند که مکان اقامت انسان را نشان می‌دهند.

3. Milgaard

4. Prehistoric Times, pp. 232 and 242.

5. Fuegian

تمدن هستند، شواهد هر چه بهتری از زندگی و کار در جوامع به دست می‌دهند. معلوم است که حتی در طول عصر حجر، سواحل دریاچه‌های سوئیس مملو از روستاهای متوالی بودند که هر کدام از آن‌ها از چندین کلبه تشکیل می‌شد و بر سکویی با پشتیبانی ستون‌های بی‌شمار در دریاچه بنا شده بود. در حدود بیست و چهار روستا، عمدتاً متعلق به عصر حجر، در امتداد سواحل دریاچه لمان^۱ کشف شد؛ سی و دو تا در دریاچه کنستانس^۲؛ چهل و شش تا در دریاچه نوشاتل^۳؛ و غیره. هریک از آن‌ها شاهی بر میزان نیروی کار شگرفی هستند که به طور مشترک توسط قبیله و نه خانواده صرف می‌شد. حتی ادعا شده است که زندگی ساکنان دریاچه باید به شکلی قابل توجه عاری از جنگ بوده باشد. و بنابراین، احتمالاً چنین بوده است، به ویژه اگر به حیات آن مردم بدوی که تا حال حاضر در روستاهای مشابهی بنا شده بر پایه ستون‌ها در سواحل دریا زندگی می‌کنند، توجه کنیم.

بدین ترتیب، حتی از نکات اجمالی فوق دیده می‌شود که روی هم رفته دانش ما از انسان ابتدایی اندک نیست؛ و تا اینجا در مخالفت با فرضیات هابزی است نه در دفاع از آن‌ها. به علاوه، می‌توان این دانش را تا حد زیادی با مشاهدات مستقیم از قبایل بدوی تکمیل نمود که در حال حاضر در همان سطح از تمدن قرار می‌گیرند که ساکنان اروپا در دوران ماقبل تاریخ قرار داشتند.

آن قبایل بدوی که اکنون می‌یابیم - چنان که گاه ادعا می‌شود - نمونه‌هایی منحط از بشریت نیستند که سابقاً از تمدن عالی‌تری برخوردار بوده باشند. این موضوع را ادوین تیلور و لویاک به قدر کافی اثبات کرده‌اند. با این حال، استدلال ذیل را می‌توان به استدلال‌های از پیش مخالف با نظریه انحطاط^۴ اضافه کرد. صرف نظر از قبایل اندکی که در ارتفاعات صعب‌العبور تجمع کرده‌اند، «وحشیان»

1. Lake Lemman
3. Lake of Neuchâtel

2. Lake of Constance
4. Degeneration theory

بازنمود کمربندی هستند که ملل کم‌ویش متمدن را در خود محصور می‌کند. آن‌ها کران‌های قاره‌های ما را اشغال می‌کنند که اکثر آن‌ها هنوز سرشت اوایل دوره پس از یخبندان را حفظ کرده‌اند یا تا همین اواخر واجد آن بودند. اسکیموها و خویشاوندانشان در گرینلند، آمریکای شمالگان و سبیری شمالی این‌گونه هستند؛ و در نیمکره جنوبی، استرالیایی‌ها، پاپواها، فوئزی‌ها و تا حدی بوشمن‌ها؛ در حالی که درون ناحیه متمدن، مردم بدوی مشابه فقط در هیمالیا، ارتفاعات استرالاسیا^۱ و فلات‌های برزیل یافت می‌شوند. در حال حاضر، باید به خاطر داشت که عصر یخبندان در سراسر سطح زمین یک باره به پایان نرسیده است و هنوز در گرینلند ادامه دارد. بنابراین، در زمانی که مناطق ساحلی اقیانوس هند، مدیترانه یا خلیج مکزیک از پیش از اقلیم گرم‌تری برخوردار بودند و به جایگاه تمدن‌های عالی‌تری بدل شدند، قلمروهای پهناوری در اروپای مرکزی؛ سبیری و آمریکای شمالی؛ و همچنین در پاتاگونیا^۲، آفریقای جنوبی و استرالاسیای جنوبی، در اوایل دوره پسایخبندان باقی ماندند که آن‌ها را برای ملل متمدن نواحی حاره^۳ یا زیر حاره دسترس‌ناپذیر می‌ساخت. آن‌ها در آن زمان همان چیزی بودند که تایگاهای^۴ وحشتناک شمال غرب سبیری اکنون هستند؛ و جمعیت آن‌ها، دسترس‌ناپذیر و نیالوده به تمدن، خصوصیات انسان دوره پسایخبندان را حفظ می‌کرد. بعدها، وقتی آب‌وهوای خشک، این مناطق را برای کشاورزی مناسب‌تر ساخت، مهاجران متمدن‌تر به آنجا هجوم آوردند؛ و در حالی که بخشی از ساکنان قبلی آنجا در مهاجران جدید جذب می‌شدند، دیگران به مکان‌هایی دورتر مهاجرت کردند و در جایی که اکنون می‌یابیمشان، سکونت گزیدند. سرزمین‌هایی که آن‌ها اکنون در آنجا ساکن هستند، در رابطه با خصوصیات فیزیکی خود هنوز در دوره یخبندان به

سر می‌برند یا تا همین اواخر بوده‌اند؛ هنرها و ابزارآلات آن‌ها متعلق به عصر نوسنگی است؛ و با وجود تفاوت‌های نژادی خود و فواصلی که آن‌ها را از هم جدا می‌کند، طرز زندگی و نهادهای اجتماعی آن‌ها واجد شباهت چشمگیری است. بنابراین، فقط می‌توانیم آن‌ها را پاره‌هایی از جمعیت اوایل پسایخبندان در منطقهٔ اکنون متمدن در نظر بگیریم.

به محض اینکه شروع به مطالعهٔ مردم بدوی می‌کنیم، اولین چیزی که ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، پیچیدگی سازمان روابط ازدواج است که تحت لوای آن زندگی می‌کنند. در اکثر آن‌ها، خانواده، به معنایی که ما به آن نسبت می‌دهیم، به زحمت در نطفه‌های خود یافت می‌شود. اما به هیچ وجه تجمع سستی از زنان و مردان نیستند که به طرزی نامنظم در متابعت از هوس‌های دمدمی خود دور هم جمع شوند. تمام آن‌ها تحت سازمان خاصی هستند، که توسط مورگان در ابعاد کلی آن به عنوان سازمان «طایفه‌ای»^۱ یا کلان توصیف شده است.^۲

اگر بخواهم موضوع را تا جای ممکن کوتاه و مختصر بگویم، شکی نیست که بشریت در سرآغازهای خود از مرحله‌ای گذشته است که می‌توان با عنوان «ازدواج اشتراکی» توصیفش کرد؛ یعنی کل قبیله دارای شوهران و همسران مشترکی بدون

1. Gentile

2. Bachofen, *Das Mutterrecht*, Stuttgart, 1861; Lewis H. Morgan, *Ancient Society, or Researches in the Lines of Human Progress from Savagery through Barbarism to Civilization*, New York, 1877; J. F. MacLennan, *Studies in Ancient History*, 1st series, new edition, 1886; 2nd series, 1896; L. Fison and A. W. Howitt, *Kamilaroi and Kurnai*, Melbourne.

این چهار نویسنده - چنان‌که ژیروتولون (Giraud Teulon) به درستی بیان کرده است - با شروع از واقعیات و ایده‌های کلی متفاوت و به پیروی از روش‌های متفاوت، به نتیجه‌ای یکسان رسیده‌اند. ما انگارهٔ خانوادهٔ مادری و نسب مادری را به باخوفن مدیونیم؛ سیستم خویشاوندی، مالایی (Malayan) و تورانی (Turanian) و طرح بسیار نیوگ آمیزی از مراحل اصلی تطور انسان را به مورگان؛ قانون یرون همسری را به مک‌لنن؛ و تصویر یا طرح‌واره از جوامع زناشویی در استرالیا را به فیسون و هوویت. تمام این چهار نفر در نهایت، همان واقعیت خاستگاه قبیله‌ای خانواده را اثبات می‌کنند. هنگامی که باخوفن برای اولین بار در اثر دوران‌ساز خود، توجهات را به خانوادهٔ مادری جلب کرد، و مورگان سازمان کلانی را توصیف نمود - که هر دو در گسترش تقریباً عمومی این اشکال هم نظر بودند و ادعا می‌کردند که قوانین ازدواج در بنیان گام‌های پیاپی تطور بشر قرار دارند - متهم به اغراق شدند. با این حال، دقیق‌ترین تحقیقات که از آن زمان توسط فرجی از دانشجویان قانون باستان صورت گرفته‌اند، اثبات کرده‌اند که تمام نژادهای بشر حاوی آثار عبور از مراحل مشابه رشد قوانین ازدواج هستند، مانند آنچه اکنون در میان برخی وحشیان شاهد هستیم. نک: آثار پست، دارگون، کووالفسکی، لویاک و پیرون متعدد آن‌ها: لیپرت (Julius Lippert)، ماک (Johann Richard Mucke) و غیره.

اعتنای چندان به هم‌خونی^۱ هستند. اما این نیز مسلم است که در دوره‌ای بسیار اولیه، برخی محدودیت‌ها بر آن مقاربت آزاد تحمیل می‌شدند. به زودی، ازدواج درونی میان پسران یک مادر و خواهران، نوه‌ها و خاله‌های او ممنوع شد. بعداً میان پسران و دختران همان مادر ممنوع شد و باز هم محدودیت‌های بیشتری به دنبال آمدند. ایده طایفه^۲ یا کلان‌تطور یافت که تجسم تمام اخلاف احتمالی از یک نیا بود (یا تمام کسانی که در یک گروه گرد هم می‌آمدند) و ازدواج درون کلان کاملاً ممنوع شد. هنوز «اشتراکی» باقی ماند، اما همسر یا شوهر باید از کلان دیگری آورده می‌شد. وقتی طایفه‌ای بیش از حد پرشمار و به چندین ایل^۳ تقسیم می‌شد، هریک از آن‌ها به دسته‌هایی تقسیم می‌شدند (معمولاً چهارتا) و ازدواج فقط میان برخی دسته‌های مشخص مجاز بود. اکنون در میان استرالیایی‌های کامیلاروی زبان^۴ همین مرحله را می‌یابیم. نخستین جوانه‌های خانواده در بطن سازمان کلان به ظهور رسید. زنی که در جنگ از کلان دیگری به اسارت گرفته شده بود و سابقاً به کل طایفه تعلق داشت، در دوره‌ای مؤخر می‌توانست با تعهدات خاصی به قبیله نزد غاصب بماند. او می‌تواند پس از آن که خراج معینی به کلان پرداخت، زن را به کلبه جداگانه‌ای ببرد؛ و بدین ترتیب، خانواده‌ای مجزا درون طایفه تشکیل می‌شد که ظهور آن آشکارا مرحله کاملاً جدیدی را از تمدن می‌گشود.

در حال حاضر، اگر توجه کنیم که این سازمان پیچیده در میان انسان‌هایی گسترش یافت که در پایین‌ترین درجه شناخته شده از توسعه قرار داشتند؛ و خودش را در جوامعی حفظ کرد که افزون بر اقتدار عقاید عمومی هیچ اقتدار دیگری را نمی‌شناختند، به یک باره می‌بینیم که غرائز اجتماعی باید چه ریشه‌های عمیقی در طبیعت بشر، حتی در پایین‌ترین سطوح آن، داشته باشند. یک وحشی که قادر

1. Consanguinity
3. Gente

2. Gens
4. Kamilaroi

است تحت لوای چنین سازمانی زندگی کند و آزادانه به قواعدی گردن بنهد که دائماً با امیال شخصی او در کشاکش هستند، به طور مسلم، حیوان دوپایی عاری از اصول اخلاقی با سوداهای لگام گسیخته نیست. اما اگر قدمت شگرف سازمان کلان را در نظر بگیریم، واقعیت باز هم چشمگیرتر می شود. اکنون محرز است که سامی های^۱ بدوی، یونانی های هومر^۲، رومیان ماقبل تاریخ، آلمان های تاکیتوس^۳، سلت های^۴ اولیه و اسلوونیایی های^۵ اولیه، همگی دوره سازمان کلانی خودشان را به تقریب مشابه با استرالیایی ها، سرخ پوستان^۶، اسکیموها و دیگر ساکنان «کمر بند وحشیان»^۷ داشته اند. بنابراین، باید اقرار کنیم که یا تطور قوانین ازدواج در میان تمام نژادهای انسانی در راستای خطوط یکسانی ادامه داشت، یا پیشینه های قواعد کلانی در میان اسلاف مشترک سامی ها، آریایی ها^۸، پلینزی ها^۹ و غیره - پیش از اینکه تفکیک آن ها به نژادهای جداگانه به وقوع بپیوندد - گسترش یافته بودند؛ و این قواعد تاکنون در میان نژادهایی حفظ شده اند که مدت ها پیش از نیای مشترک خود جدا گشتند. با این حال، هر دو بدیل به یک اندازه به ماندگاری چشمگیر این نهاد اشاره می کنند؛ چنان پایدار که هیچ حمله منفردی نمی توانست آن را در خلال هزاران سالی که وجود داشته است، در هم بشکند. پایداری سازمان کلانی نشان می دهد که بازنمایی بشریت بدوی به مثابه تجمعی نامنظم از افراد چقدر اشتباه است؛ افرادی که فقط از سوداهای فردی خود فرمان می برند و از نیروی شخصی و

1. Semites

2. Homer

3. Publius Cornelius Tacitus

4. Celts

5. Slavonians

6. Red Indians

7. Savage girdle

۸. درباره سامی ها و آریایی ها، به ویژه نک:

Prof. Maxim Kovalevsky's *Primitive Law* (in Russian), Moscow, 1886 and 1887.

همچنین سخنرانی هایی که او در استکهلم ارائه داد، مروری ستودنی را بر کل این مسئله نشان می دهد:

Tableau des origines et de l'évolution de la famille et de la propriété, Stockholm, 1890.

همچنین نک:

A. Post, *Die Geschlechtsgenossenschaft der Urzeit*, Oldenburg, 1875.

9. Aryans

10. Polynesians

حیله‌گری خود علیه تمام دیگر نمایندگان آن گونه سوءاستفاده می‌کنند. فردگرایی^۱ لگام‌گسیخته پدیده‌ای مدرن است، اما وجه مشخصه بشریت بدوی نیست.^۲ اکنون به سراغ وحشی‌های موجود می‌رویم و می‌توانیم بررسی خود را با بوشمن‌ها آغاز کنیم که در سطح بسیار پایینی از توسعه قرار دارند؛ به راستی چنان پایین که دارای هیچ مسکنی نیستند و در گودال‌های حفر شده در خاک می‌خوابند که گاهی اوقات با تخته‌هایی محافظت می‌شوند. می‌دانیم که وقتی اروپایی‌ها در قلمروی آن‌ها سکنی گزیدند و گوزن‌ها را نابود کردند، بوشمن‌ها شروع به دزدیدن گاوهای مهاجران کردند و جنگی خانمان‌برانداز بر سر همین مسئله علیه آن‌ها برافروخته شد که از فرط رعب و وحشت نمی‌توان در اینجا بازگو کرد. پانصد بوشمن در سال ۱۷۷۴ سلاخی شدند، سه هزار نفر در سال ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ توسط ائتلاف کشاورزان^۳ و ... آن‌ها مانند موش مسموم شدند، توسط شکارچیان کمین کرده پشت لاشه جانوران سلاخی شدند و هر جا که به چشم آمدند، به قتل رسیدند.^۴ به طوری که دانش ما از بوشمن‌ها، که عمدتاً از همان افرادی که آن‌ها را نابود کردند، به دست ما رسیده، ضرورتاً محدود است. اما هنوز هم می‌دانیم که وقتی اروپایی‌ها از راه رسیدند، بوشمن‌ها در قبایل کوچک (یا کلان‌ها) زندگی می‌کردند و گاه با هم متحد می‌شدند؛ آن‌ها عادت داشتند اشتراکی شکار کنند و غنیمت را بدون نزاع

1. Individualism

۲. ورود به بحث درباره منشأ محدودیت‌های ازدواج در اینجا غیرممکن خواهد بود. فقط بگذارید به این نکته اشاره کنم که تقسیم به گروه‌هایی مشابه با هاواییایی (Hawaiian) مورگان، در میان پرندگان وجود دارد؛ جوجه‌های کوچک جدا از والدین خود با هم زندگی می‌کنند. احتمالاً تقسیم‌بندی مشابهی را در میان برخی از پستانداران نیز می‌توان یافت. درباره ممنوعیت روابط میان برادران و خواهران، بیشتر احتمال دارد که نه از گمانه‌زنی‌ها درباره اثرات نامطلوب هم‌خونی، که واقعاً نامحتمل به نظر می‌رسد، بلکه برای اجتناب از زودرسی بسیار آسان ازدواج‌های مشابه به وجود آمده باشد. احتمالاً به دلیل همزیستی نزدیک آن‌ها به ضرورتی الزام‌آور بدل شده است. همچنین، باید خاطرنشان کنم که در بحث راجع به منشأ رسوم جدید در مجموع، باید به خاطر داشته باشیم که وحشیان، مانند ما، «متفکران» و عالمان خود را دارند - جادوگران، پزشکان، پیامبران و غیره - که دانش و ایده‌هایشان بر توده‌ها تفوق دارد. از آنجا که در اتحادیه‌های مخفی خود متحد هستند (یکی دیگر از ویژگی‌های تقریباً جهان‌شمول) مسلماً قادرند نفوذ قدرتمندی را اعمال نمایند و آداب و رسومی را اجرا کنند که فایده آن‌ها ممکن است هنوز برای اکثریت قبیله محرز نشده باشد.

3. Farmers' Alliance

4. Col. Collins, in Philips' *Researches in South Africa*, London, 1828. Quoted by Waitz, ii. 334.

تقسیم می‌کردند؛ هرگز مجروحین خود را رها نمی‌کردند و عاطفه قدرتمندی در برابر رفقایشان نمایش می‌دادند. لیختن‌اشتاین^۱ داستان تأثیرگذاری دربارهٔ یک بوشمن تعریف می‌کند که تقریباً در رودخانه غرق شده بود، اما رفقایش نجاتش دادند. آن‌ها جامه‌های خردار خود را برای پوشاندن او از تن درآوردند در حالی که خودشان از سرما می‌لرزیدند؛ او را خشک کردند و کنار آتش مالش دادند؛ و بدن او را به روغن گرم آغشتند تا اینکه او را به زندگی برگرداندند. و در روایت یوهان فن در والت^۲، وقتی بوشمن‌ها مردی را می‌دیدند که با آن‌ها خوش‌رفتاری می‌کرد، سپاس‌گزاری خود را با تأثیرگذارترین دلبستگی به آن مرد ابراز می‌نمودند.^۳ هم بورچل^۴ و هم موفات^۵، آن‌ها را به عنوان افرادی خیرخواه، بی‌غرض، وفادار به وعده‌هایشان و حق‌شناس بازنمایی کردند^۶، تمام کیفیت‌هایی که فقط می‌توانستند با تمرین درون قبیله پرورش یابند. دربارهٔ عشق آن‌ها به فرزندان، کافی است بگوییم که وقتی یک اروپایی آرزوی به بردگی گرفتن یک زن بوشمن را داشت، فرزند او را می‌دزدید: مادر مسلماً خودش را به بردگی می‌داد تا در سرنوشت فرزندش شریک شود.^۷

همان آداب اجتماعی، وجه مشخصهٔ هانتنت‌ها^۸ است که تنها اندکی توسعه‌یافته‌تر از بوشمن‌ها هستند. لوباک آن‌ها را به عنوان «کشیف‌ترین حیوانات» توصیف می‌کند و آن‌ها واقعاً کشیف هستند. خزی که از گردن آویزان می‌کنند و می‌پوشند تا پاره پوره شود، تمام لباس آن‌هاست؛ و آلونک آن‌ها چند تخته است که

1. Martin Hinrich Carl Lichtenstein

2. Johan van der Walt

3. Lichtenstein's *Reisen im südlichen Afrika*, ii. pp. 92, 97. Berlin, 1811.

4. William John Burchell

5. John Smith Moffat

6. Waitz, *Anthropologie der Naturvölker*, ii. pp. 335 seq. See also Fritsch's *Die Eingeboren Afrika's*, Breslau, 1872, pp. 386 seq.; and *Drei Jahre in Süd-afrika*. Also W. Bleck, *A Brief Account of Bushmen Folklore*, Capetown, 1875

7. Elisée Reclus, *Geographic Universelle*, xiii. 475.

8. Hottentot

به هم وصل شده و بدون هیچ گونه مبلمان داخلی با حصیر پوشانده شده است. گرچه گاو و گوسفند نگه می داشتند و ظاهراً استفاده از آهن را پیش از آشنایی با اروپایی ها بلد بودند، اما هنوز یکی از پایین ترین پله های نردبان انسانی را اشغال می کنند. در عین حال، کسانی که آن ها را می شناختند، جامعه پذیری و آمادگی آن ها را برای یاری به یکدیگر بسیار می ستودند. اگر چیزی به یک هانتنت داد شود، فوراً آن را میان تمام افراد حاضر تقسیم می کند؛ عادتى که از قرار معلوم داروین را بسیار در میان فوزی ها متأثر ساخت. او نمی تواند تنها غذا بخورد؛ و هر چقدر هم که گرسنه باشد، کسانی را که از کنارش می گذرند، به سهم شدن در غذای خود دعوت می کند. هنگامی که کولبن^۱ شگفتی خود را از این بابت ابراز کرد، این جواب را گرفت: «آداب معاشرت هانتنت این گونه است.» اما فقط آداب هانتنت نیست؛ این عادت در میان «وحشی ها» بسیار عمومیت دارد. کولبن که هانتنت ها را خوب می شناخت و در سکوت از نقایص آن ها نمی گذشت، نمی توانست اخلاقیات قبیله ای آن ها را به قدر کافی تحسین کند.

او نوشت: «کلام آن ها مقدس است.» آن ها «هیچ چیز از فساد و بی ایمانی اروپا» نمی دانند. «در آسایش خاطر عظیمی زندگی می کنند و به ندرت در جنگ با همسایگان خود به سر می برند.» «سراپا مهربانی و حسن نیت در برابر یکدیگر [هستند]... یکی از بزرگ ترین لذات هانتنت ها به طور مسلم در هدایا و ادای احترام آن ها به یکدیگر نهفته است.» «صداقت؛ سخت گیری و سرعت عمل در اجرای عدالت؛ و نجابت هانتنت ها، چیزهایی است که آن ها بر تمام یا اکثر ملت های جهان تفوق دارند.»^۲

1. Peter Kolben

2. P. Kolben, *The Present State of the Cape of Good Hope*, translated from the German by Mr. Medley, London, 1731, vol. i. pp. 59, 71, 333, 336, etc.

تاشار^۱، بارو^۲ و مودی^۳ به طور کامل شهادت کولبن را تأیید می‌کنند. اجازه دهید فقط به این نکته اشاره کنم که وقتی کولبن نوشت «آن‌ها به طور مسلم نسبت به یکدیگر دوستانه‌ترین، آزادمنش‌ترین و نیک‌خواه‌ترین افراد هستند که تاکنون بر روی زمین ظاهر شده است» (مجلد ۱، ۳۳۲)، جمله‌ای را به قلم درآورد که از آن پس در توصیف وحشیان به طور پیوسته به چشم می‌خورد. وقتی اروپایی‌ها برای اولین بار با نژادهای بدوی ملاقات می‌کردند، معمولاً کاریکاتوری از زندگی آن‌ها ترسیم می‌کردند؛ اما زمانی که انسانی باهوش برای مدت زمان طولانی‌تر در میان آن‌ها مانده است، عموماً آن‌ها را به عنوان «مهربان‌ترین» یا «متین‌ترین» نژاد بر روی زمین توصیف می‌کند. دقیقاً همین کلمات را بالاترین مراجع درباره استیاک‌ها^۴، سمویدها^۵، اسکیموها، دایاک‌ها، آلیوت‌ها، پاپواها و... به کار برده‌اند. همچنین به خاطر می‌آورم که آن‌ها را راجع به تانگوس‌ها^۶، چوکچی‌ها^۷، سوها^۸ و چندین نژاد دیگر خوانده‌ام. فراوانی این ستایش‌های والا، خود از پیش به اندازه چندین جلد کتاب حرف برای گفتن دارد.

بومیان استرالیا در سطح بالاتری از توسعه نسبت به برادران آفریقایی جنوبی خود قرار ندارند. آلونک‌های آن‌ها دارای همان خصوصیات است؛ تخته‌های اغلب ساده، تنها حفاظ آن‌ها در برابر بادهای سرد است. آن‌ها در غذای خود بیش از همه بی‌تفاوت هستند؛ اجساد را می‌خورند که به طرز وحشتناکی فاسد شده‌اند و در مواقع کمیابی به آدم‌خواری متوسل می‌شوند. هنگامی که اولین بار این منطقه توسط اروپاییان کشف شد، آن‌ها هیچ ابزارآلاتی جز از سنگ یا استخوان نداشتند؛ و این‌ها از خام‌ترین شمایل برخوردار بودند. برخی قبایل حتی هیچ قایقی نداشتند و چیزی از تجارت پایاپای نمی‌دانستند. و با این حال، زمانی که آداب و رسوم آن‌ها

1. Tachart

3. Barrow

4. Moodie, quoted in Waitz's *Anthropologie*, ii. 335 seq.

5. Ostyaks

6. Samoyeds

7. Tunguses

8. Tchuktchis

9. Sioux

با دقت مطالعه شد، ثابت شد آنها تحت لوای همان سازمان کلانی دقیقی که در صفحات پیشین ذکر کرده‌ام، زندگی می‌کنند.^۱

سرزمینی که آنها ساکن هستند، معمولاً بین طوایف یا کلان‌های مختلف تقسیم می‌شود؛ اما قلمروهای شکار و ماهیگیری هر کلان به صورت مشترک نگهداری می‌شود و محصول ماهیگیری و شکار به کل کلان تعلق دارد؛ ابزار ماهیگیری و شکار نیز همین‌طور.^۲ وعده‌های غذایی به طور مشترک صرف می‌شوند. مانند بسیاری از وحشیان دیگر، آنها به مقررات خاص دربارهٔ فصولی که می‌توان برخی صمغ‌ها و علف‌ها را جمع‌آوری کرد، احترام می‌گذارند.^۳ دربارهٔ اخلاقیات آنها در مجموع، بهترین کاری که می‌توانیم بکنیم، رونوشت از پاسخ‌های ذیل است که لومپهولتز^۴، مبلغی که مدتی در کوئینزلند شمالی^۵ ساکن بود، به سؤالات انجمن انسان‌شناسی پاریس^۶ داد:

احساس دوستی در میان آنها شناخته شده و خیلی قدرتمند است. مردم ضعیف معمولاً حمایت می‌شوند؛ از افراد بیمار به خوبی مراقبت می‌شود؛ آنها هرگز رها یا کشته نمی‌شوند. این قبایل آدم‌خوار هستند، اما به ندرت اعضای قبیلهٔ خودشان

۱. بومیان ساکن شمال سیدنی که به زبان کامیلاروی صحبت می‌کنند، از این جهت به دلیل شاهکار لوریمرفیسون (Lorimer Fison) و ای. دابلیو. هرویت (Alfred William Howitt)، کامیلاروی و کورنای (Kamilaroi and Kurnai)، ملبورن، ۱۸۸۰، معروف‌تر از همه هستند. همچنین نک:

A. W. Howitt's "Further Note on the Australian Class Systems," in *Journal of the Anthropological Institute*, 1889, vol. xviii. p. 31

که گسترهٔ وسیع سازمان مشابهی را در استرالیا نشان می‌دهد.

2. *The Folklore, Manners, etc., of Australian Aborigines*, Adelaide, 1879, p. II.

3. *Grey's Journals of Two Expeditions of Discovery in North- West and Western Australia*, London, 1841, vol. ii. pp. 237, 298.

4. Carl Sofus Lumholtz

5. North Queensland

6. Paris Anthropological Society

7. *Bulletin de la société d'Anthropologie*, 1888, vol. xi. p. 652. I abridge the answers.

را می‌خورند (فکر می‌کنم فقط در صورتی که او بر اصول مذهبی قربانی شده باشد)؛ آن‌ها فقط غریبه‌ها را می‌خورند. والدین فرزندان خود را دوست دارند، با آن‌ها بازی و نوازششان می‌کنند. مقبولیت عمومی نثار نوزادان می‌شود. به‌خوبی با سالخوردگان رفتار می‌شود و هرگز به قتل نمی‌رسند. بدون مذهب؛ بدون بت؛ بدون ترس، مگر ترس از مرگ؛ بدون ازدواج چندهمسری. نزاع‌هایی که درون قبیله روی می‌دهند، به‌وسیلهٔ دوئل با شمشیر و سپر چوبی حل و فصل می‌شوند. بدون برده؛ بدون هیچ‌گونه کشاورزی؛ بدون سفال؛ و بدون لباس، غیر از پیش‌بندی که گاهی اوقات زنان می‌پوشند. این کلان متشکل از دویست نفر است، که به چهار دسته از زنان و چهار دسته از زنان تقسیم می‌شوند؛ ازدواج فقط درون دسته‌های معمول مجاز است و نه هرگز درون خاندان‌ها.^۱»

برای پاپواها که خیلی شبیه به مردم فوق هستند، ما شهادت جی. ال. بینک^۲ را داریم که از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۳ در گینه نو، عمدتاً در خلیج جیلوینک^۳، اقامت داشت. عصارهٔ پاسخ‌های او به همان پرسشگر در ذیل می‌آید:^۴

آن‌ها جامعه‌پذیر و شادمان هستند؛ خیلی می‌خندند. بیشتر کمرو هستند تا شجاع. دوستی در میان اشخاص متعلق به قبایل مختلف نسبتاً قوی است و درون قبیله باز هم قوی‌تر. دوستان اغلب بدهی دوست خود را پرداخت می‌کنند، با این ضمانت که

1. Gen

2. G. L. Bink

3. Geelwink Bay

4. *Bulletin de la société d'Anthropologie*, 1888, vol. xi. p. 386.

وی آن را بدون بهره به فرزندان وام‌دهنده خواهد پرداخت. آن‌ها از بیماران و سالخورده‌گان مراقبت می‌کنند؛ افراد مسن هرگزرها نمی‌شوند و به هیچ‌وجه به قتل نمی‌رسند؛ مگر اینکه برده‌ای باشد که برای مدت طولانی بیمار بوده است. اسرای جنگی گاهی اوقات خورده می‌شوند. به کودکان بسیار مهر و محبت می‌شود. اسرای جنگی پیر و ضعیف کشته می‌شوند، دیگران به عنوان برده به فروش می‌رسند. آن‌ها هیچ‌گونه مذهب، خدا، بت یا مرجع اقتداری ندارند؛ پیرترین مرد در خانواده کار قضاوت را به عهده دارد. در موارد زنای محارم جریمه پرداخت می‌شود و بخشی از آن به اجتماع (نگوریا)^۱ تعلق می‌گیرد. خاک در تملک اشتراکی است، اما محصول به کسانی تعلق دارد که کشت کرده‌اند. آن‌ها سفال‌گری می‌کنند و از تجارت پایاپای اطلاع دارند؛ رسم بر این گونه است که تاجر به آن‌ها اجناسی را می‌دهد، سپس آن‌ها به خانه‌های خود باز می‌گردند و اجناس بومی لازم برای تاجر را می‌آورند؛ اگر نتوانند چیزی پیدا کنند، کالاهای اروپایی بازگردانده می‌شوند.^۲ آن‌ها شکارچی سر هستند و با چنین کاری انتقام خون^۳ را می‌گیرند. فینش^۴ می‌گوید: «گاهی اوقات، این امر به راجای ناموتوت^۵ محول می‌شود، که آن را با اعمال جریمه خاتمه می‌دهد.»

1. Negoria

۲. در میان پاپوهای خلیج کیمانی (Kalmani) همین فعالیت مرسوم است که آوازه زیادی برای صداقت دارند. فینش می‌گوید: «هرگز اتفاق نمی‌افتد که پاپو به قولش وفا نکند»، در گینه نو ساکنان آن (Negulnea und seine Bewohner)، برمن، ۱۸۶۵، ص. ۸۲۹.

3. Blood-revenge

3. Rajah of Namototte

5. Barla

2. Otto Finsch

4. Nicholas Miklouho-Maclay

6. Balai

هنگامی که با پاپوها به خوبی رفتار شود، بسیار مهربان هستند. وقتی میکلوهو-مکلی^۲ به همراه یک مرد دیگر در ساحل شرقی گینه نو فرود آمد، به مدت دو سال در میان قبایلی که آدم خواری شان گزارش شده بود، اقامت داشت و آن‌ها را با افسوس ترک کرد. او دوباره بازگشت تا یک سال دیگر را در میان آن‌ها بماند و هرگز از هیچ کشمکشی شکایت نکرد. درست است که قاعده او این بود که هرگز - به هیچ بهانه - چیزی نگویید که حقیقت ندارد، یا قولی ندهد که نتواند پایش بایستد. این موجودات بیچاره، که حتی نمی‌دانند چطور آتش درست کنند و به دقت آن را در کلبه‌های خود نگه‌داری می‌کنند، تحت لوای کمونیسم بدوی بدون هیچ رئیسی زندگی می‌کنند و درون روستاهایشان هیچ منازعه‌ای ندارند که ارزش گفتن داشته باشد. آن‌ها به طور مشترک و فقط به قدر کافی کار می‌کنند تا غذای همان روز را به دست بیاورند؛ فرزندان خود را به طور مشترک بزرگ می‌کنند؛ و عصرها تا جایی که می‌توانند شیک و پیک می‌کنند و می‌رقصند. مانند تمام وحشیان، آن‌ها شیفته رقص هستند. هر روستا دارای بارلاه، یا بالای^۳ - «خانه طویل»، یا «خانه بزرگ» - برای مردان مجرد، برای گردهمایی‌های اجتماعی و برای بحث درباره امور مشترک است؛ بار دیگر ویژگی‌ای که در اکثر ساکنان جزایر اقیانوس آرام، اسکیموها، سرخپوستان و غیره مشترک است. تمام گروه‌های روستا با هم در دوستی و رفاقت به سر می‌برند و جملگی به همدیگر سر می‌زنند.

متأسفانه، عداوت‌ها غیر معمول نیستند؛ نه در نتیجه «تراکم منطقه»، یا «رقابت شدید» و مصنوعات مشابه یک قرن سوداگرانه، بلکه عمدتاً در نتیجه خرافات. به محض اینکه هر کس بیمار می‌شود، دوستان و بستگانش دور هم جمع می‌شوند و به دقت بحث می‌کنند که چه کسی ممکن است علت بیماری باشد. تمام دشمنان احتمالی در نظر گرفته می‌شوند؛ هر کس به مراعات کوچک خود اعتراف می‌کند؛ و در نهایت، علت واقعی کشف می‌شود. دشمنی از روستای

همسایه موجب این بلا شده است و تصمیم برای حمله به آن روستا گرفته می‌شود. بنابراین، عداوت‌ها حتی میان روستاهای ساحلی نسبتاً مکرر هستند، گذشته از کوه‌نشین‌های آدم‌خواری که جادوگران و دشمنان واقعی قلمداد می‌شوند، گرچه با آشنایی نزدیک‌تر معلوم می‌شود که آن‌ها دقیقاً همانند همسایگان خود در ساحل دریا هستند.^۱

می‌توان صفحات چشمگیر بسیاری دربارهٔ هماهنگی نوشت که در روستاهای ساکنان پولنزی جزایر اقیانوس آرام غالب است. اما آن‌ها متعلق به مرحلهٔ پیشرفته‌تری از تمدن هستند. بنابراین، اکنون مثال‌های خود را از شمال دور خواهیم گرفت. با این حال، باید پیش از ترک نیمکرهٔ جنوبی اشاره کنم که به نظر می‌رسد حتی فوئزی‌ها، که آوازه‌شان خیلی بد بوده است، وقتی آن‌ها را کم‌کم بهتر می‌شناسیم، در پرتوی بسیار بهتری ظاهر می‌شوند. چند مبلغ فرانسوی که در میان آن‌ها اقامت داشته‌اند «از هیچ گونه بدخواهی شکایت نمی‌کنند.» آن‌ها در کلان‌هایشان، از جمله ۱۲۰ تا ۱۵۰ نفر، همان کمونیسم ابتدایی پاپواها را به اجرا می‌گذاشتند؛ آن‌ها همه چیز را مشترکاً سهیم می‌شوند و با سالخوردگان خود بسیار خوب رفتار می‌کنند. صلح میان این قبایل غالب است.^۲

در اسکیموها و نزدیک‌ترین همسایگان‌شان یعنی تلینکت‌ها^۳، کولوش‌ها^۴ و آلیوت‌ها، یکی از نزدیک‌ترین مثال‌ها را از آن چیزی می‌یابیم که ممکن است انسان در طول دورهٔ یخبندان بوده باشد. ابزارآلات آن‌ها به زحمت با انسان پارینه‌سنگی^۵

1. *Izvestia of the Russian Geographical Society*, 1880, pp. 161 seq.

چند کتاب راهنمای سفر، بینش بهتری دربارهٔ جزئیات کوچک زندگی روزمرهٔ وحشیان به دست می‌دهد تا این خرده‌ریزها از دفترچه یادداشت‌های مکتبی.

2. L. F. Martial, in *Mission Scientifique au Cap Horn*, Paris, 1883, vol. i, pp. 183-201.

3. Thlinkets

2. Koloshes

3. Paleolithic

۴. هیئت اکتشافی کاپیتان هولم (Gustav Frederik Holm) به گرینلند شرقی.

۵. در استرالیا مشاهده شده است که کل کلان‌ها تمام همسران خود را مبادله می‌کرده‌اند تا بلایی را دفع کنند (پست، مطالعاتی در باب تاریخ توسعه قوانین خانواده (*Entwicklungsgeschichte des Famtlienrechts*), ۱۸۹۰، ص. ۳۴۲). اخوت بیشتر، دفاع خاص آن‌ها علیه بلایا است.

6. Long house

تفاوت دارد و برخی از قبایل آن‌ها هنوز ماهیگیری بلد نیستند: آن‌ها صرفاً با نوعی زوبین به ماهی نیزه می‌زنند.^۱ آن‌ها استفاده از آهن را بلدند، اما آن را از اروپایی‌ها دریافت می‌کنند یا در کشتی‌های شکسته می‌یابند. سازمان اجتماعی آن‌ها از نوعی بسیار بدوی است، هرچند که قبلاً از مرحله «ازدواج اشتراکی» حتی تحت محدودیت‌های طایفه‌ای عبور کرده‌اند. آن‌ها در خانواده زندگی می‌کنند، اما پیوندهای خانوادگی اغلب شکسته می‌شوند؛ شوهران و همسران اغلب مبادله می‌شوند.^۲ با این حال، خانواده‌ها در کلان‌ها متحد باقی می‌مانند و چطور می‌تواند غیر از این باشد؟ چطور می‌توانند مبارزه سخت برای زندگی را تاب آورند، مگر اینکه نیروهای خود را به نزدیکی با هم درآمیزند؟ بنابراین، همین کار را می‌کنند و پیوندهای قبیله‌ای در جایی که تنازع بقا سخت‌تر از همه است، یعنی در شمال شرق گرینلند، نزدیک‌تر از همه هستند. «خانه طویل»^۳ منزلگاه معمول آن‌ها است، و چندین خانواده در آن ساکن‌اند که با پرده‌هایی از خرزنده از همدیگر جدا شده‌اند، و معبر مشترکی در جلوی خانه دارند. گاهی اوقات، خانه به شکل صلیب است و در این صورت، آتش مشترکی در مرکز خانه نگهداری می‌شود. هیئت اکتشافی آلمانی که یک سال زمستان را نزدیک به یکی از آن «خانه‌های طویل» سپری کرد، می‌توانست اطمینان دهد که در سراسر آن زمستان طولانی «هیچ منازعه‌ای موجب برهم زدن صلح نشد، هیچ مشاجره‌ای درباره استفاده از این فضای محدود برنخاست.» ملامت یا حتی کلمات نامهربانانه نوعی سوءرفتار قلمداد می‌شوند؛ اگر تحت روال قانونی، یعنی ذم‌نامه^۴، تولید نشده باشند.^۵ همزیستی و وابستگی نزدیک به یکدیگر، برای حفظ آن احترام عمیق به منافع اجتماع که مشخصه زندگی اسکیموها است، تا قرن‌های متوالی کافی هستند. حتی در اجتماعات بزرگ‌تر اسکیموها، «افکار

1. Nith-song

2. Dr. H. Rink, *The Eskimo Tribes*, p. 26 (*Meddelelser om Grönland*, vol. xi. 1887).

عمومی به مسند قضاوت واقعی شکل می‌دادند و مجازات عمومی عبارت است از شرمساری متخلف در نگاه مردم.^۱

زندگی اسکیموها مبتنی بر کمونیسم است. آنچه توسط شکار و ماهیگیری به دست می‌آید، متعلق به کلان است. اما در چندین قبیله، به ویژه در غرب، مالکیت خصوصی تحت تأثیر دانه‌مارکی‌ها به نهادهای آن‌ها نفوذ می‌کند. با این حال، آن‌ها وسیلهٔ اصیلی برای کاستن دردهای ناشی از انباشت شخصی ثروت، که خیلی زود وحدت قبیله‌ای آن‌ها را از بین خواهد برد، در اختیار دارند. وقتی یکی از مردان ثروتی به هم زده باشد، افراد کلان خود را به جشن بزرگی دعوت و پس از خورد و خوراک بسیار، تمام ثروت خود را در میان آن‌ها توزیع می‌کند. در رودخانهٔ یوکون^۲، دال^۳ شاهد بود که خانواده‌ای آلیوتی به همین ترتیب، ۱۰ اسلحه، ده دست لباس خز، ۲۰۰ رشته مهره، چندین پتو، ده خز گرگ، ۲۰۰ پوست سگ آبی و ۵۰۰ پوست سمور را پخش می‌کردند. سپس لباس‌های مهمانی خود را درآوردند، هدیه دادند، و بعد از پوشیدن لباس‌های کهنه و ژنده، کلامی چند خطاب به هم‌قبیله‌ای‌هایشان بیان کردند. آن‌ها گفتند که گرچه اکنون فقیرتر از همگی آن‌ها هستند، دوستی آن‌ها را به دست آورده‌اند.^۴ به نظر می‌رسد که این‌گونه توزیع ثروت‌ها عادت منظمی در اسکیموها باشد، و در فصل خاصی پس از نمایش تمام آنچه در طول سال به دست آمده است، روی می‌دهد.^۵

۱. دکتر رینک (Hinrich Johannes Rink)، همان، ص. ۲۴. اروپایی‌هایی که در احترام به قوانین رومی رشد می‌کنند، به ندرت قادر به درک نیروی اقتدار قبیله‌ای هستند. دکتر رینک می‌نویسد: «نه استثنا بلکه قاعده این است که مردان سفیدپوستی که به مدت ۱۰ یا ۲۰ سال در میان اسکیموها مانده‌اند، بدون هیچ افزونهٔ واقعی به دانش خود از ایده‌های سنتی که وضعیت اجتماعی آن‌ها براساس آن استوار شده است، بازمی‌گردند. مرد سفیدپوست، چه مبلغ باشد چه تاجر، در این عقیدهٔ جزمی خود راسخ است که مبتذل‌ترین اروپایی بهتر از برجسته‌ترین بومی است» (قبایل اسکیمو، ص. ۳۱).

2. Yukon

5. William Healey Dall

3. Dall, *Alaska and its Resources*, Cambridge, U.S., 1870.

۴. دال آن را در آلاسکا شاهد بود؛ یاکوبسن (Johan Adrian Jacobsen) در ایگنیتوک (Ignitok) در مجاورت تنگهٔ برینگ (Bering) دید؛ گیلبرت اسپروت (Gilbert Sproat) آن را در میان سرخپوستان ونکوور ذکر می‌کند؛ و دکتر رینک، که نمایشگاه‌های دوره‌ای فوق‌الذکر را توصیف می‌کند، می‌افزاید: «فایدهٔ اصلی انباشت ثروت شخصی عبارت است از بازتوزیع دوره‌ای آن». او همچنین به «تخریب اموال برای همان هدف» (حفظ برابری) اشاره می‌کند (همان، ص. ۳۱).

به نظر من، این توزیع‌ها نهادی بسیار قدیمی را هم عصر با نخستین ظهور ثروت شخصی آشکار می‌سازند؛ آن‌ها باید وسیله‌ای برای برقراری مجدد برابری میان اعضای کلان باشند، پس از اینکه با ثروتمند شدن عده‌ای اندک مختل گشته است. بازتوزیع دوره‌ای زمین و واگذاری دوره‌ای تمام بدهی‌ها که در طول تاریخ در بسیاری از نژادهای مختلف (سامی‌ها، آریایی‌ها و غیره) رخ می‌داد، شاید بقایای آن رسم قدیمی باشد. عادت دفن کردن تمام دارایی شخصی مرده همراه با او، یا از بین بردن آن‌ها بر سر قبرش - عادت‌ی که در میان تمام نژادهای بدوی می‌یابیم - باید از همین خاستگاه بوده باشد. در واقع، در حالی که هر چیزی که شخصاً به مرده تعلق دارد، بر سر قبرش سوزانده یا شکسته می‌شود، اما هیچ چیز از آنچه به طور مشترک با قبیله به او تعلق داشت، همچون قایق‌ها یا ابزارآلات اشتراکی ماهیگیری، نابود نمی‌شود. نابودی صرفاً بر سر اموال خصوصی می‌آید. در دوران بعد، این عادت به مراسمی مذهبی بدل می‌شود: تفسیری عرفانی دریافت می‌کند و زمانی که افکار عمومی به تنهایی عاجز از اجرای تشریفات عمومی آن است، توسط مذهب تحمیل می‌شود. و در نهایت، با مدل‌های ساده سوزاندن اموال مرده (مانند چین) یا صرفاً انتقال اموال او به قبر و برگرداندن آن‌ها به خانه او پس از پایان مراسم خاکسپاری جایگزین می‌شود؛ عادت‌ی که هنوز در اروپایی‌ها درباره شمشیر، صلیب و سایر نشان‌های تمایز عمومی غالب است.

استاندارد بالای اخلاقیات قبیله‌ای اسکیموها اغلب در ادبیات عمومی ذکر شده است. با وجود این، اظهارات ذیل در باب آداب معاشرت آلیوت‌ها - تقریباً شبیه به اسکیموها - اخلاقیات وحشیان را در کل بهتر نشان خواهند داد. آن‌ها توسط یکی از قابل توجه‌ترین مردان - مبلغ روسی، وانیامینوف^۱ - پس از ده سال اقامت در میان آلیوت‌ها نوشته شدند. آن‌ها را عمدتاً با واژگان خود او جمع‌بندی می‌کنم:

1. John Yevseyevich Popov-Veniaminov

(او نوشت) استقامت ویژگی اصلی آن‌هاست. بی‌اغراق عظیم است. نه تنها هر روز صبح در دریای یخ‌زده حمام می‌کنند؛ و در حالی که باد منجمد را در ریه‌هایشان فرو می‌برند، برهنه در ساحل می‌ایستند؛ بلکه استقامت آن‌ها، حتی زمانی که با مواد غذایی ناکافی مشغول کار سخت هستند، از حد تصور فراتر می‌رود. در طول کمبود طولانی مدت غذا، مردم آلیوت ابتدا نگران فرزندان‌شان هستند؛ تمام آنچه را که دارند به آن‌ها می‌دهند و خودشان روزه می‌گیرند. آن‌ها تمایلی به دزدی ندارند؛ حتی نخستین مهاجران روس نیز این را اظهار کرده بودند. نه اینکه هرگز سرقت نکنند؛ هر آلیوت اعتراف می‌کند که گاهی اوقات چیزی را به سرقت برده است، اما همیشه چیزی بی‌ارزش. کل قضیه بسیار کودکانه است. دلبستگی والدین به فرزندان‌شان تأثیرگذار است، گرچه هرگز در کلمات یا نوازش‌ها بیان نمی‌شود. بسیار سخت می‌توان یک فرد آلیوت را مجبور کرد که قولی بدهد؛ اما همین که قول دهد، فارغ از هر اتفاقی که بیفتد، پای آن می‌ایستد. (یکی از آلیوت‌ها هدیه‌ای از ماهی خشک برای وانیامینوف درست کرد، اما در گیرودار عزیمت در ساحل جا گذاشته شد. او آن را به خانه برد. ماه ژانویه موقعیت بعدی برای او بود که آن هدیه را برای مبلغ ارسال کند، و اردوگاه آلیوت‌ها در ماه نوامبر و دسامبر گرفتار کمبود شدید مواد غذایی شد. اما مردم گرسنه هرگز به ماهی‌ها دست نزدند و در ماه ژانویه آن را به مقصد فرستادند.) کدهای اخلاقی آن‌ها هم متنوع و هم شدید است.

آن چه شرم آور تلقی می شود، عبارت است از: وحشت از مرگ اجتناب ناپذیر؛ درخواست عفو از دشمن؛ مردن بدون اینکه حتی یک دشمن را کشته باشند؛ محکومیت به سرقت؛ غرق کردن یک قایق در اسکله؛ ترس از رفتن به دریا در آب و هوای طوفانی؛ از پا افتادن نخستین کس به دلیل کمبود مواد غذایی در سفری طولانی؛ نشان دادن حرص و طمع در هنگام تقسیم غنائم (که در آن صورت هر کس سهم خودش را به آدم طماع می بخشد تا او را شرمسار سازد)؛ افشای اسرار مردم نزد همسر؛ تقدیم نکردن بهترین جانور شکاری به شریک خود (وقتی در یک هیئت شکار دو نفره هستند)؛ رجز خواندن از افعال خود، به ویژه افعال نوآورانه؛ ملامت هر کس به تمسخر؛ التماس کردن؛ نوازش کردن همسر خود در حضور دیگران و رقصیدن با او؛ معامله شخصی (فروش همیشه باید از طریق شخص ثالث، که قیمت را تنظیم می کند، صورت بگیرد). همچنین، برای یک زن شرم آور است که خیاطی، رقص و انواع کارهای زنانه را بلد نباشد، و در حضور غریبه ها شوهر و فرزندان را نوازش، یا حتی با شوهرش صحبت کند.^۱

اخلاقیات آلیوتی این گونه است، که می توان با حکایات و افسانه های آن ها نیز بیشتر نشان داد. اجازه دهید همچنین اضافه کنم که در هنگام نوشتن وانیامینوف (در سال ۱۸۴۰)، تنها یک قتل از قرن گذشته تا آن زمان در جمعیت ۶۰،۰۰۰ نفری اتفاق افتاده و در میان ۱۸۰۰ آلیوتی، به مدت چهل سال حتی یک تخلف از قانون نیز مشاهده نشده بود. به نظر عجیب نخواهد رسید، اگر اشاره کنیم که سرزنش، تحقیر و استفاده از کلمات رکیک در زندگی آلیوت ها مطلقاً ناشناخته هستند. حتی فرزندان شان هرگز دعوا نمی کنند و به همدیگر دشنام نمی دهند. تمام آن چه

1. Veniaminoff, *Memoirs relative to the District of Unalashka* (Russian), 3 vols. St. Petersburg, 1840.

عصاره ای به زبان انگلیسی از کتاب فوق در اثر دال به نام آلاسکا (Alaska) ارائه شده است. توصیف مشابهی از اخلاقیات استرالیایی را می توان در اثر ذیل یافت:

Nature, xiii. p. 639.

شاید بگویند، این است که «مادرت خیاطی بلد نیست» یا «پدرت تو یک چشمش کور است»^۱

با این حال، بسیاری از ویژگی‌های زندگی وحشی برای اروپایی‌ها معما باقی می‌ماند. رشد بسیار بالای همبستگی قبیله‌ای و احساسات نیکی را که مردم بدوی در برابر یکدیگر نشان می‌دهند، می‌توان با هر میزان از شواهد قابل اتکا نشان داد. و با این حال، به همان اندازه مسلم است که همان وحشیان دست به نوزادکشی می‌زنند؛ در برخی موارد سالخورده‌گان خود را رها می‌کنند؛ و کورکورانه از قواعد انتقام خون اطاعت می‌کنند. پس باید همزیستی واقعیاتی را که برای ذهن اروپایی در نگاه اول بسیار متناقض به نظر می‌رسد، توضیح دهیم. تازه ذکر کرده‌ام که چگونه پدر آلیوت برای روزها و هفته‌ها گرسنگی می‌کشد و هر چیز قابل خوردن را به کودکش می‌دهد؛ و چگونه مادر بوشمن به برده تبدیل می‌شود تا به دنبال فرزند خود برود؛ و می‌توانم صفحاتی را با مثال‌هایی از روابط واقعاً مهرآمیز موجود میان وحشیان و فرزندان آن‌ها پر کنم. مسافران دائماً آن‌ها را اینجا و آنجا ذکر می‌کنند. در اینجا، شما درباره‌ی عشق شیفته‌وار یک مادر می‌خوانید؛ آنجا پدری را می‌بینید که وحشیانه در میان جنگل می‌دود و کودک خود را که توسط مار گزیده شده است، بر شانه‌هایش حمل می‌کند؛ یا مبلغی به شما درباره‌ی اندوه والدین در هنگام از دست دادن کودکی که چند سال پیش خودش از قربانی شدن در هنگام تولد نجات داده بود، می‌گوید؛ مطلع می‌شوید که مادران «وحشی» معمولاً از فرزندان خود تا سن چهار سالگی مراقبت می‌کنند؛ و در هبریدس نو^۲، در هنگام مرگ کودکی به‌ویژه محبوب، مادر یا خاله او خود را می‌کشد تا در دنیای دیگر از او مراقبت کند^۳؛ و

۱. قابل توجه‌تر از همه این است که چندین نویسنده (میدندورف Alexander von Middendorff، شرنگ Alexander von Schrenk، او. فینچ Otto Finsch)، استیاک‌ها و سمویدها را تقریباً با همان کلمات توصیف کردند. حتی زمانی که مست هستند، نزاع‌های آن‌ها بی‌اهمیت است؛ «برای صد سال فقط یک قتل در توندرا صورت گرفته است»؛ «فرزندان آن‌ها هرگز دعوا نمی‌کنند»؛ «هر چیزی، حتی غذا و جین، ممکن است برای سال‌ها در توندرا جا بماند، و هیچ کس به آن دست نخواهد زد»؛ و غیره. گیلبرت اسپروت «هرگز شاهد دعوایی میان دو بومی هشیار» از سرخپوستان آت (Aht) جزیره ونکوور نبود. «نزاع در میان کودکان آن‌ها نیز نادر است» (رینک، همان). و غیره.

2. New Hebrides

۳. جیل (William Gill)، نقل‌شده در انسان‌شناسی، (Anthropologie)، اثر گرلاند (Georg Cornelius Karl Gerland) و وایتز (Georg Waitz)، ص. ۶۴۱. همچنین نک، صص. ۶۳۶-۶۴۰، که واقعیات فراوانی از عشق والدین و فرزند نقل شده است.

واقعیات مشابه بسیاری را شاهد هستیم؛ به طوری که وقتی می‌بینیم همین والدین بامحبت دست به کودک‌کشی می‌زنند، ناگزیر تصدیق می‌کنیم که این عادت (تغییرات پنهانی آن هرچه باشند) از فشار ناب ضرورت، به عنوان تعهدی به قبیله و وسیله‌ای برای پرورش کودکان از پیش در حال رشد، نشأت گرفته است. وحشیان قاعدتاً چنانکه برخی از نویسندگان انگلیسی بیان کرده‌اند؛ «بی قید و بند تولید مثل نمی‌کنند.» برعکس، آن‌ها انواع و اقسام اقدامات را برای کاهش نرخ تولد انجام می‌دهند. مجموعه‌ای از محدودیت‌ها که اروپاییان قطعاً گزاف خواهند یافت، به این منظور تحمیل و به شدت اطاعت می‌شوند. اما با این وجود، مردم بدوی نمی‌توانند تمام فرزندان خود را بزرگ کنند. با این حال، گفته شده است به محض اینکه آن‌ها موفق به افزایش وسایل معاش عادی خود بشوند، فوراً عمل کودک‌کشی را رها می‌کنند. به طور کلی، والدین با بی‌میلی از آن تعهد پیروی می‌کنند و به محض اینکه از دستشان برآید، به انواع و اقسام مصالحه‌ها برای نجات جان نوزاد خود متوسل می‌شوند. همان‌طور که دوستم الی رکلو^۱ به خوبی خاطرنشان کرده است، آن‌ها روزهای خوش‌یمن و بدیمن را ابداع می‌کنند و فرزندان متولد شده در روزهای خوش‌یمن را معاف می‌دارند؛ آن‌ها سعی می‌کنند حکم را برای چند ساعت به تعویق اندازند؛ و سپس می‌گویند که اگر طفل یک روز زندگی کرده باشد، باید تمام عمر طبیعی خود را بزند.^۲ آن‌ها گریه بچه‌های کوچک را از جنگل می‌شنوند و ادعا می‌کنند که شنیدن آن‌ها برای قبیله بدبیاری به بار می‌آورد؛ و از آنجا که هیچ پرورشگاه یا مهدکودکی برای خلاص شدن از کودکان ندارند، هریک از آن‌ها رویارو با ضرورت اجرای این حکم بی‌رحمانه پا پس می‌کشد؛ آن‌ها ترجیح می‌دهند کودک را در جنگل رها کنند تا اینکه جان او را با خشونت بگیرند. جهالت، نه بی‌رحمی، موجب حفظ کودک‌کشی می‌شود؛ و به جای اشاعه اخلاقیات در میان وحشیان از

1. Élie Reclus, *Primitive Folk*, London, 1891.

2. Gerland, *loc. cit.* v. 636.

طریق وعظ و خطابه، بهتر بود مبلغین مسیحی از الگوی وانیامینوف پیروی کنند که تا سنین پیری خود هر سال در قایقی درب و داغان از دریای اختوسک^۱ می‌گذشت، یا در میان چوکچی‌ها با سگ سفر می‌کرد و نان و ابزار آلات ماهیگیری در اختیار آنان می‌گذاشت. بدین ترتیب، او واقعاً کودک‌کشی را متوقف کرده بود.

درباره آن‌چه ناظران سطحی به عنوان والدین‌کشی توصیف می‌کنند، نیز همین موضوع صادق است. هم‌اینک دیدیم که عادت رها کردن سالخوردگان آن قدر که برخی نویسندگان ادعا کرده‌اند، گسترده نیست. در این باره بسیار مبالغه شده است، اما گاهی اوقات تقریباً در میان تمام وحشیان دیده می‌شود؛ و در چنین مواردی دارای خاستگاه مشابه با کودک‌کشی است. هنگامی که یک «وحشی» احساس می‌کند باری بردوش قبیله‌اش است؛ زمانی که هر روز صبح سهم غذای او از دهان بچه‌ها گرفته می‌شود؛ و بچه‌ها به اندازه پدران‌شان مقاوم نیستند (آن‌ها وقتی گرسنه‌اند گریه می‌کنند)؛ هنگامی که هر روز باید در میان سواحل سنگی یا جنگل‌های بکر برشانه‌های جوان‌تران حمل شوند (هیچ‌گونه درشکه مخصوص ناتوان‌ها، یا بی‌نوایانی که آن را در سرزمین‌های وحشی بگردانند، وجود ندارد)؛ او شروع به تکرار آن چیزی می‌کند که دهقانان روسی قدیمی تا به امروز می‌گویند: «دارم جای بقیه را تنگ می‌کنم؛ وقتش رسیده است که بازنشسته شوم!» (*Tchujoi vek zayedayu, Pora na pokoi*) و بازنشسته می‌شود. همان کاری را می‌کند که سرباز در اتفاق مشابه انجام می‌دهد. زمانی که رستگاری گروهان او به پیشروی بیشتر آن گروهان بستگی دارد و او دیگر نمی‌تواند حرکت کند و می‌داند که اگر عقب بماند باید بمیرد، آن سرباز از بهترین دوستش درخواست می‌کند که پیش از ترک اردوگاه برای آخرین بار خدمتی به او برساند. دوستش با دستان لرزان گلوله‌ای در بدن رو به موت او خالی می‌کند.

وحشیان نیز چنین می‌کنند. پیرمرد خودش می‌خواهد بمیرد؛ خود خویشتن بر این وظیفه آخر در برابر اجتماع اصرار می‌کند و رضایت قبیله را به دست می‌آورد؛ او قبر خود را می‌کند و خویشاوندان را به آخرین سورچرانی دعوت می‌کند. پدرش همین کار را انجام داده است؛ حالا نوبت او است و او با نشانه‌های عاطفی از خویشاوندان خود جدا می‌شود. وحشی، مرگ را بخشی از وظایف خود در برابر اجتماعش قلمداد می‌کند و در نتیجه، نه تنها از نجات یافتن امتناع می‌ورزد (چنان‌که موفات گفته است)، بلکه وقتی زنی که قرار بود بر قبر شوهرش قربانی شود، توسط مبلغین مسیحی نجات یافت و به جزیره‌ای برده شد؛ شبانه فرار کرد، از دریاچه وسیعی گذشت و شناکنان به قبیله‌اش بازگشت تا بر سر قبر بمیرد.^۱ این مسئله برای آن‌ها به موضوعی مذهبی تبدیل شده است. اما وحشیان قاعداً چنان بی‌میل به گرفتن جان کسی غیر از در نبرد هستند که هیچ یک از آن‌ها ریختن خون فرد را بر خودش تقبل نمی‌کند؛ و به انواع و اقسام حيله‌های جنگی متوسل می‌شوند که غالباً به گونه‌ای غلط تفسیر شده است. در اکثر موارد، آن‌ها پیرمرد را پس از اینکه مقداری بیشتر از سهم غذای عادی به او داده‌اند، در جنگل رها می‌کنند. هیئت‌های اکتشافی قطب شمال نیز همین کار را کرده‌اند، وقتی دیگر نمی‌توانند رفقای ناتوان خود را حمل کنند. «چند روز دیگر زندگی کن! شاید فرجی بشود!»

وقتی اهل علم اروپای غربی به این واقعیات برمی‌خورند، به هیچ وجه قادر نیستند آن‌ها را تاب آورند؛ نمی‌توانند آن‌ها را با رشد والای اخلاقیات قبیله‌ای آشتی دهند؛ و ترجیح می‌دهند بردقت ناظران کاملاً قابل اتکا شبهه بیفکنند، به جای اینکه سعی کنند وجود موازی این دورشته از واقعیات را توضیح بدهند: نوعی

1. Erskine, quoted in Gerland and Waitz's *Anthropologie*, v. 640.

اخلاقیات والای قبیله‌ای همراه با رها کردن والدین و نوزادان. اما اگر قرار باشد همین اروپایی‌ها به یک وحشی بگویند که مردمی بسیار مهربان، شیفته فرزندانشان و چنان احساساتی که با دیدن شبیه‌سازی یک بداقبالی بر روی صحنه می‌گریند، در اروپا در یک وجبی زاغه‌هایی زندگی می‌کنند که کودکان در آنجا از کمبود مطلق غذا می‌میرند، وحشی نیز منظور آن‌ها را نخواهد فهمید. به خاطر می‌آورم که چطور بیهوده تلاش کردم که به برخی از دوستان تانگوس، تمدن فردگرایی خودمان را بفهمانم: آن‌ها نمی‌توانستند درک کنند و به خارق‌العاده‌ترین پیشنهادات توسل می‌جستند. واقعیت این است که یک وحشی که با ایده‌های همبستگی قبیله‌ای در هر چیز خوب و بد بزرگ می‌شود، عاجز از درک یک اروپایی «اخلاقی» است که هیچ چیز از آن همبستگی نمی‌داند، همان قدر که اروپایی متوسط قادر نیست وحشی را درک کند. اما اگر دانشمند ما در میان قبیله‌ای نیمه‌گرسنه زندگی کرده بود که تمام غذای لازم فرد برای چند روز آتی را در اختیار ندارد، احتمالاً می‌توانست انگیزه‌هایشان را درک کند. همین‌طور وحشی نیز اگر در میان ما اقامت داشت و تحصیلات ما را دریافت می‌کرد، ممکن بود بی‌تفاوتی اروپایی ما را در برابر همسایگانمان، و کمیسیون‌های سلطنتی^۱ ما را برای جلوگیری از «خرید و فروش کودک» درک کند. دهقانان روسی می‌گویند، «خانه‌های سنگی باعث قلب سنگی می‌شوند.» اما او نخست باید در خانه‌ای سنگی زندگی کند.

اظهارات مشابهی باید درباره‌ی آدم‌خواری صورت گیرد. با در نظر گرفتن تمام واقعیاتی که در طول مشاجره‌ای اخیر در باب این موضوع در انجمن انسان‌شناسی پاریس ارائه شد - و بسیاری از اظهارات گاه و بی‌گاه پراکنده در سراسر ادبیات «وحشیان» - باید تصدیق کنیم که آن عمل بنا به ضرورت محض به وجود آمده بود؛

اما بعداً از طریق خرافات و مذهب، به ابعادی که در فیجی^۱ یا مکزیک کسب کرد، گسترش یافت. واقعیت این است که تا به امروز وحشیان بسیاری مجبور به خوردن اجساد در پیشرفته‌ترین حالت فساد می‌شوند و برخی از آن‌ها در صورت کمبود مطلق مجبور به نبش قبر و تغذیه از اجساد انسانی، حتی در طول یک بیماری همه‌گیر، بوده‌اند. این واقعیت‌ها مسلم هستند. اما اگر در حال حاضر خودمان را به شرایطی منتقل کنیم که انسان باید در طول دوره یخبندان، در آب و هوایی سرد و مرطوب، بدون چیزی جز اندکی غذای مرطوب در اختیار خود، با آن شرایط روبه‌رو می‌شد؛ اگر ویرانی‌های وحشتناکی را در نظر بگیریم که اسکوروی^۲ هنوز در میان بومیان مبتلا به سوء تغذیه به بار می‌آورد؛ و به یاد داشته باشیم که گوشت و خون تازه تنها چیزهایی هستند که آن‌ها برای اعاده سلامتی می‌شناسند، باید اقرار کنیم انسان که قبلاً جانوری دانه‌خوار بود، در طول دوره یخبندان گوشت‌خوار گشت. او در آن زمان گوزن به تعداد کافی می‌یافت، اما گوزن‌ها اغلب در مناطق قطبی مهاجرت می‌کنند و گاهی اوقات به مدت چندین سال سرزمینی را تمام و کمال ترک می‌گویند. در چنین رخدادهایی، آخرین منابع غذایی انسان ناپدید شدند. در طول چنین آزمون‌های دشواری، حتی اروپاییان به آدم‌خواری متوسل شده‌اند و وحشیان نیز به آن دست می‌یازیدند. تا زمان حال، آن‌ها گاهی اوقات اجساد مرده‌های خودشان را می‌خورند؛ در آن زمان باید اجساد کسانی را می‌خوردند که در حال احتضار بودند. سال‌خوردگان با این باور می‌مردند که با مرگشان برای آخرین بار به قبیله خدمت می‌کنند. به همین دلیل است که برخی از وحشیان آدم‌خواری را دارای خاستگاه الهی بازمی‌نمایند؛ به عنوان چیزی که رسولی از آسمان دستورش را داده است. اما بعداً خصلت ضروری خود را از دست داد و در مقام خرافات باقی ماند. دشمنان باید خورده شوند تا شجاعت آنان به ارث برده شود؛ و در

دورانی باز مؤخرتر، چشم یا قلب دشمن به همین منظور خورده می‌شد؛ در حالی که در میان دیگر قبایل که از پیش دارای کشیش‌های متعدد و اساطیر توسعه‌یافته بودند، خدایان شرور و تشنه به خون انسان اختراع شدند و قربانیان انسانی از سوی کشیش‌ها برای خشنود کردن خدایان لازم بودند. آدم‌خواری در این مرحله مذهبی از وجود خود، نفرت‌انگیزترین خصائل خود را به دست آورد. مکزیک مثال مشهوری است؛ و در فیجی، جایی که پادشاه می‌تواند هریک از رعایای خود را بخورد، کاست قدرتمندی را از کشیش‌ها، الهیاتی پیچیده^۱ و رشد کامل حکومت مطلقه را نیز می‌یابیم. آدم‌خواری ناشی از ضرورت در دوره بعد به نهادی مذهبی بدل شد و مدت‌ها پس از آن که در میان قبایلی ناپدید گشت که به‌طور مسلم در دوره‌های پیشین انجامش می‌دادند، اما به سطح الهیاتی تطور نائل نشدند، در آن شکل مذهبی به حیات خود ادامه داد. همین مطلب را باید درباره نوزادکشی و رها کردن والدین نیز مطرح کرد. گاهی آن‌ها نیز به عنوان بازمانده دوران قدیم در قالب سنت مذهبی از گذشته حفظ می‌شوند.

مطلب را با اشاره به رسم دیگری، که همچنین منبع خطاآمیزترین نتیجه‌گیری‌ها است، خاتمه می‌دهم. منظورم عمل انتقام خون است. تمام وحشی‌ها تحت این تأثیر هستند که خون ریخته شده را باید با خون انتقام گرفت. اگر کسی کشته شده است، قاتل باید بمیرد؛ و اگر کسی زخمی شده باشد، خون متجاوز باید ریخته شود. هیچ استثنایی برای این قاعده وجود ندارد، حتی برای حیوانات؛ بنابراین خون شکارچی در هنگام بازگشت وی به روستا، هنگامی که خون یک حیوان را ریخته است، ریخته می‌شود. برداشت وحشیان از عدالت این‌گونه است؛ برداشتی که هنوز در اروپای غربی درباره قتل غلبه دارد. حالا هنگامی که هر دو متجاوز و قربانی به

1. W. T. Pritchard, *Polynesian Reminiscences*, London, 1866, P- 363-

قبیله‌ای یکسان تعلق دارند، قبیله و شخص قربانی مسئله را حل و فصل می‌کنند.^۱ اما زمانی که متجاوز متعلق به قبیله دیگری است و آن قبیله به دلیلی از پرداخت غرامت اجتناب می‌ورزد، آن‌گاه قبیله قربانی تصمیم می‌گیرد که خودش انتقام بگیرد. مردم بدوی اعمال هر کس را به عنوان امری قبیله‌ای وابسته به تأیید قبیله در نظر می‌گیرند و به راحتی کلان را مسئول اعمال هر شخص تصور می‌کنند. بنابراین، ممکن است انتقام مد نظر از تمام اعضای کلان یا بستگان متجاوز گرفته شود.^۲ با وجود این، اغلب ممکن است اتفاق بیفتد که تلافی جویی بسیار فراتر از جرم برود. در تلاش برای وارد آوردن جراحت، ممکن است متجاوز را به قتل برسانند، یا بیشتر از آن چه قصد داشتند، زخمی‌اش کنند، و همین دلیل برای عداوتی جدید می‌شود، به طوری که قانون‌گذاران^۳ بدوی با دقت مقرر کردند که انتقام جویی به چشم در ازای چشم، دندان در ازای دندان و خون به ازای خون محدود شود.^۴

با این حال، قابل توجه است که در اکثر مردم بدوی، این‌گونه عداوت‌ها بی‌نهایت نادرتر از آن چیزی هستند که انتظار می‌رود؛ گرچه در برخی از آن‌ها ممکن است به ابعاد غیرعادی نائل شود، به ویژه در کوه‌نشین‌هایی که توسط مهاجمان بیگانه به ارتفاعات رانده شده‌اند؛ همچون کوه‌نشین‌های قفقاز؛ و به ویژه ساکنین

۱. با این حال، قابل توجه است که درباره حکم مرگ، هیچ کس قبول نمی‌کند که مأمور اعدام باشد. هر کس سنگی را می‌اندازد یا باتبر ضربه‌ای وارد می‌کند که با دقت مراقب است ضربه‌ای مرگبار نباشد. در دوران بعد، کشیش با چاقویی مقدس به قربانی ضربه خواهد زد. بعد، وظیفه پادشاه خواهد بود، تا اینکه تمدن درخیم مزدور را اختراع کند. نک: اظهارات عمیق باستین (Adolf Bastian) درباره این موضوع در کتاب انسان در تاریخ (*Der Mensch in der Geschichte*)، مجلد ۳، انتقام جویی، ص. ۱-۲۶. پروفیسور ای. نایس (Ernest Nys) به من گفته است که باقیمانده این عادت قبیله‌ای در اعدام‌های نظامی تا زمانه خودمان جان به در برده است. در اواسط قرن نوزدهم عادت بر این بود که تفنگ دوازده سرباز که برای تیرباران قربانی محکوم فراخوانده شده بودند، با یازده گلوله ساچمه‌ای و یک گلوله مشقی پر شود. از آنجا که سربازان هرگز نمی‌دانستند گلوله مشقی به کدام یک از آن‌ها افتاده است، هر کسی می‌تواند وجدان ناراحت خود را با فکر کردن به اینکه او یکی از قاتلان نیست، آرام کند.

۲. در آفریقا و دیگر نقاط نیز این عادت گسترده است که اگر سرقتی انجام شده باشد، کلان بعدی باید معادل چیزی را که به سرقت رفته، بازگرداند و سپس خودش به دنبال دزد بگردد.

A. H. Post, *Afrikanische Furisprudenz*, Leipzig, 1887, vol. i. p. 77.

3. Legislator

۴. به کتاب ذیل مراجعه کنید که حاوی بسیاری نکات بااهمیت درباره این موضوع است:

Prof. M. Kovalevsky's *Modern Customs and Ancient Law* (Russian), Moscow, 1886, vol. ii.

بورنشو، دایاک‌ها. در دایاک‌ها - اخیراً به ما گفته شده است - عداوت‌ها تا آن جا پیش رفته‌اند که مرد جوان پیش از اینکه سریکی از دشمنان را به دست آورد، نه می‌توانست ازدواج کند نه به بزرگسالی برسد. این عمل ناخوشایند به طور کامل در یک اثر انگلیسی مدرن توصیف شده است.^۱ با این حال به نظر می‌رسد که این توصیفات، مبالغه‌ای خام باشند. علاوه بر این، وقتی با خبر شویم که «شکارچی سر» فرضی را به هیچ‌وجه سودای شخصی بر نمی‌انگیزد، «شکار سر» دایاک‌ها جنبه کاملاً متفاوتی به خود می‌گیرد. او به فرمان آنچه تعهد اخلاقی در برابر قبیله‌اش در نظر می‌گیرد، عمل می‌کند، درست همان طور که قاضی اروپایی در اطاعت از همان اصل آشکارا اشتباه «خون در ازای خون»، قاتل محکوم را به مأمور اعدام تحویل می‌دهد. هم دایاک و هم قاضی، اگر همدلی آن‌ها را به عفو قاتل سوق دهد، حتی احساس ندامت خواهند کرد. به همین دلیل است که تمام کسانی که دایاک‌ها را می‌شناسند، آن‌ها را همدلانه‌ترین افراد به تصویر می‌کشند؛ غیر از قتل‌هایی که به انگیزه برداشت شخصی از عدالت مرتکب می‌شوند. بنابراین، کارل بوک^۲، همان نویسنده‌ای که چنین تصویر وحشتناکی از شکار سر ارائه داده است، می‌نویسد:

درباره اخلاقیات، مجبورم جایگاه والایی در نردبان تمدن به دایاک‌ها اختصاص دهم ... دزدی و سرقت کاملاً در میان آن‌ها ناشناخته است. آن‌ها همچنین بسیار صادق هستند ... اگرچه همیشه «تمام حقیقت» را دریافت نمی‌کردم، دست‌کم همواره

1. Borneo

2. See Carl Bock, *The Head-Hunters of Borneo*, London, 1881.

با این حال، به گفته سر هیولاو (Sir Hugh Law)، که به مدت طولانی فرماندار بورنئو بود: «شکار سر» که در این کتاب شرح داده شده، به شدت اغراق‌آمیز است. در مجموع، خبررسان من دقیقاً با همان واژگان همدلانه‌ای درباره دایاک‌ها صحبت می‌کند که آیدا فایفر (Ida Laura Pfeiffer). اجازه دهید اضافه کنم که ماری کینگزلی (Mary Kingsley) در کتاب خود درباره آفریقای غربی با همان واژگان همدلانه درباره فن‌ها (Fans) حرف می‌زند؛ کسانی که سابقاً به عنوان «وحشتناک‌ترین آدم‌خواران» بازنمایی شده بودند.

3. Carl Alfred Bock

چیزی جز حقیقت از آن‌ها نمی‌شنیدم. کاش می‌توانستم همین را راجع به مالایاها^۲ بگویم (صص. ۲۰۹ و ۲۱۰).

شهادت آیدا فایفر بر شهادت بوك به طور کامل صحه می‌گذارد. او نوشت: «کاملاً متوجه شدم که بسیار مایهٔ خشنودی من است که بیشتر در میان آن‌ها وقت بگذرانم. معمولاً آن‌ها را صادق، نیک و محتاط یافتم ... بسیار بیشتر از هر ملت دیگری که می‌شناسم.»^۳ اشتولتس^۲ تقریباً از همان زبان در هنگام صحبت از آن‌ها استفاده می‌کرد. دایاک‌ها معمولاً فقط یک همسر دارند و به خوبی با او رفتار می‌کنند. آن‌ها بسیار جامعه‌پذیر هستند و هر روز صبح کل کلان برای ماهیگیری، شکار یا باغبانی در گروه‌های بزرگ بیرون می‌رود. روستاهای آن‌ها از کلبه‌های بزرگی تشکیل می‌شود که ده‌ها خانواده در هریک از آن‌ها سکونت دارند و گاهی اوقات چندین صد نفر که در آرامش با هم زندگی می‌کنند. آن‌ها احترام زیادی به همسرشان نشان می‌دهند و شیفتهٔ فرزندانشان هستند؛ و هنگامی که یکی از آن‌ها بیمار می‌شود، زنان به نوبت از او پرستاری می‌کنند. آن‌ها طبق قاعده در خوردن و نوشیدن خود بسیار میانه‌رو و معتدل هستند. دایاک در زندگی روزمرهٔ واقعی خود این‌گونه است.

اگر مثال‌های بیشتری از زندگی وحشیان داده شود، تکرار مکررات و خسته‌کننده خواهد بود. (هر کجا که برویم همان آداب اجتماعی، و همان روحیهٔ همبستگی را می‌یابیم. و هنگامی که تلاش می‌کنیم به ظلمات اعصار گذشته نفوذ کنیم، همان زندگی قبیله‌ای، و همان اتحاد انسان‌ها را هر چقدر هم که بدوی باشند، برای حمایت متقابل می‌یابیم.) بنابراین، داروین وقتی کیفیات اجتماعی انسان را عامل اصلی برای تطور بیشتر او می‌دانست، کاملاً حق داشت. و کسانی که داروین را مبتذل می‌سازند، وقتی خلاف این را ادعا می‌کنند کاملاً بر خطا هستند.

1. Malays

2. Ida Pfeiffer, *Meine zweite Weltreise*, Wien, 1856, vol. I. pp. 116 seq. See also Milller and Temminch's *Dutch Possessions in Archipelagic India*, quoted by Elisée Reclus, in *Géographie Universelle*, xiii.

3. Friedrich Stoltze

(او نوشت که) قدرت و سرعت اندک انسان، کمبود سلاح‌های طبیعی در او و غیره، در وهله نخست با قوای فکری او جبران می‌شوند (که او در صفحه دیگری اشاره کرد که عمدتاً یا حتی منحصر برای منفعت اجتماع به دست آمده‌اند)؛ و ثانیاً با کیفیات اجتماعی او، که باعث می‌شدند به هموعانش یاری برساند و از آن‌ها کمک بگیرد.^۱

در قرن گذشته، «وحشی» و «زندگی [او] در وضعیت طبیعی»، آرمانی گشتند. اما اکنون اهل علم به کران مخالف رفته‌اند، به‌ویژه به این دلیل که برخی از آن‌ها در اشتیاق برای اثبات خاستگاه حیوانی انسان، اما ناآگاه نسبت به جنبه‌های اجتماعی حیات جانوران، تمام ویژگی‌های «حیوانی» قابل تصور را به وحشی نسبت دادند. با این حال، بدیهی است که این اغراق‌ها حتی غیرعلمی‌تر از آرمانی‌سازی روسوهستند. وحشی یک آرمان فضیلت یا آرمان «وحشی‌گری» نیست. اما انسان بدوی یک کیفیت دارد که به واسطه ضروریات مبارزه سخت او برای بقا به وجود آمده و حفظ شده است: او وجود خودش را با وجود قبیله خویش همسان می‌انگارد. و بدون آن کیفیت، بشریت هرگز نمی‌توانست به سطحی نائل شود که اکنون کسب کرده است.

همان‌طور که قبلاً گفته شده است، مردم بدوی چنان زندگی خود را با حیات قبیله همسان می‌انگاشتند که هریک از اعمال آن‌ها، هرچند ناچیز، به عنوان امری قبیله‌ای در نظر گرفته می‌شد. کل رفتار آن‌ها توسط مجموعه‌ای نامتناهی از قواعد نامکتوب نزاکت تنظیم می‌شود که ثمره تجربه مشترک آن‌ها درباره آن چیزی است که نیک یا بد - یعنی سودمند یا مضر برای قبیله خودشان - به شمار می‌آید. البته

1. *Descent of Man*, second ed., pp. 63, 64.

استدلال‌هایی که گاهی اوقات اُس و اساس قواعد نزاکت آن‌ها هستند، به شدت مهم‌اند. بسیاری از آن‌ها از خرافات نشأت می‌گیرند؛ و روی هم‌رفته انسان وحشی در هر کاری که می‌کند، فقط عواقب بی‌واسطهٔ اعمال خود را می‌بیند؛ او نمی‌تواند عواقب غیرمستقیم و نهانی آن‌ها را پیش‌بینی کند؛ و بنابراین، به سادگی موجب تشدید نقصی می‌شود که بنّام^۱ به دلیل آن قانون‌گذاران متمدن را ملامت می‌کرد. اما، مهم‌ل یا نه، وحشی از مقررات قانون عرفی اطاعت می‌کند، حال هر چقدر که ممکن است ناخوشایند باشند. او حتی کورکورانه‌تر از انسان‌های متمدن که از تجویزهای قانون مکتوب اطاعت می‌کنند، از آن مقررات فرمان می‌برد. قانون عرفی او مذهب اوست؛ عادت زندگی او است. ایدهٔ کلان همیشه در ذهن او حضور دارد؛ و کف نفس و از خودگذشتگی به نفع کلان، پیشامدی روزمره است. اگر وحشی از یکی از قواعد کوچک ترقبیله تخطی کرده باشد، با تمسخر زنان روبه‌رو می‌شود. اگر تخلف سهمگین باشد، روز و شب با ترس از اینکه بلایی بر قبیله‌اش نازل کرده باشد، شکنجه می‌شود. اگر بر حسب تصادف هریک از اعضای کلان خودش را مجروح ساخته و بدین ترتیب، بزرگ‌ترین جنایت را مرتکب شده باشد، کاملاً بیچاره می‌شود: به جنگل فرار می‌کند و آمادهٔ ارتکاب خودکشی است، مگر این که قبیله با وارد آوردن دردی فیزیکی به او و ریختن مقداری از خون خودش، او را از گناه مبرا سازد.^۲ درون قبیله همه چیز مشترک است؛ هر لقمه غذا در میان همه حاضران تقسیم می‌شود؛ و اگر وحشی در جنگل تنها باشد، شروع به خوردن نمی‌کند، مگر اینکه ابتدا سه مرتبه با صدای بلند، هر کسی را که ممکن است صدایش را بشنود به سهم شدن در غذای خود دعوت کند.^۳

به سخن کوتاه، قاعدهٔ «هریک برای همه!» درون قبیله تفوق دارد، تا زمانی

1. Jeremy Bentham

2. See Bastian's *Mensch in der Geschichte*, iii. p. 7. Also Grey, *loc. cit.* ii. p. 238.

3. Miklukho-Maclay, *loc. cit.*

همین عادت در میان هانتت‌ها (Hottentots) حکمفرما است.

که خانواده جداگانه موجب تجزیه قبیله نشده باشد. اما این قاعده به قبیله‌ها یا کلان‌های همسایه بسط نمی‌یابد، حتی زمانی که برای حفاظت متقابل هم‌پیمان می‌شوند. هر قبیله یا کلان وحدتی مجزا است. درست مانند پستانداران و پرندگان، سرزمین به‌طور تقریبی در میان قبایل مجزا تقسیم شده است و غیر از مواقع جنگ، به مرزها احترام گذاشته می‌شود. فرد در هنگام ورود به قلمروی همسایگان خود باید نشان دهد که هیچ نیت بدی ندارد. هر چه آمدن خود را با صدای بلندتری اعلام کند، اعتماد بیشتری به دست می‌آورد؛ و اگر وارد خانه‌ای شود، باید تبر خود را در هنگام ورود بر زمین بگذارد. اما هیچ قبیله‌ای ملزم نیست که غذای خود را با دیگران سهیم شود؛ ممکن است این کار را انجام دهد یا ندهد. بنابراین، زندگی وحشیان به دو مجموعه اقدامات تقسیم می‌شود و تحت دو جنبه اخلاقی مختلف قرار می‌گیرد: روابط درون قبیله و روابط با بیگانگان؛ و (مانند قوانین بین‌المللی ما) قانون «بین-قبیله‌ای» بسیار با قانون عرفی متفاوت است. بنابراین، وقتی نوبت به جنگ می‌رسد، منجرکننده‌ترین قساوت‌ها را می‌توان برخوردار از تحسین قبیله تلقی نمود. این برداشت دوگانه از اخلاقیات، از خلال کل‌تطور نوع بشر می‌گذرد و خودش را تا به امروز حفظ می‌کند. ما اروپایی‌ها پیشرفت‌هایی - در هر صورت، نه چندان شگرف - را برای ریشه‌کن کردن آن مفهوم دوگانه از اخلاق تحقق بخشیده‌ایم؛ اما همچنین باید گفت، در حالی که تا حدی ایده‌های همبستگی خود را - حداقل در ساحت نظر - به ملت و تا حدی به ملل دیگر نیز بسط داده‌ایم؛ اما پیوندهای همبستگی را درون ملل خودمان و حتی درون خانواده‌های خودمان سست کرده‌ایم.

ظهور خانواده‌ای مجزا در بطن کلان، ضرورتاً وحدت مستقر را مختل می‌سازد. خانواده جداگانه به معنای مالکیت جداگانه و انباشت ثروت است. ما دیدیم که چگونه اسکیموها دردسرهای آن را مرتفع می‌کنند و پیگیری نهادهای مختلف در طی اعصار (اجتماعات روستا، گیلدها و...) که توده‌ها از آن طریق در حفظ

وحدت قبیله - علی‌رغم عوامل دست‌اندرکار در تجزیه آن - کوشش داشتند، یکی از جالب‌ترین مطالعات است. از سوی دیگر، نخستین مقدمات دانش نیز که در عصری بسیار دیرین به منصب ظهور رسیدند، وقتی خودشان را با سحر و جادو درآمیختند به قدرت در دستان فردی بدل شدند که می‌توانست از آن‌ها علیه قبیله استفاده کند. آن‌ها به دقت محرمانه نگاه داشته می‌شدند و فقط در انجمن‌های مخفی جادوگران، شمن‌ها و کاهنان که در میان تمام وحشیان می‌یابیم، به اعضا منتقل می‌شدند. همزمان، جنگ‌ها و تهاجم‌ها موجب پدیداری اقتدار نظامی و همچنین کاست‌های جنگ‌جویان شدند که اتحادیه‌ها یا باشگاه‌هایشان قدرت عظیمی کسب کردند. با این حال، در هیچ دوره‌ای از حیات بشر، جنگ‌ها وضعیت عادی زندگی نبودند. در حالی که جنگ‌جویان یکدیگر را به هلاکت می‌رساندند و کاهنان، قتل‌عام‌های آنان را تجلیل می‌کردند، توده‌ها به زندگی روزمره خود ادامه می‌دادند و رنج روزانه خود را تعقیب می‌کردند. دنبال کردن زندگی توده‌ها یکی از جالب‌ترین مطالعات است؛ مطالعه ابزارهایی که از طریق آن‌ها سازمان اجتماعی خودشان را حفظ می‌کردند که مبتنی بر برداشت‌های خودشان از انصاف، یاری متقابل و حمایت متقابل بود. در یک کلام، قانون عرفی؛ حتی زمانی که به ددمنشانه‌ترین حکومت مذهبی یا مطلقه در دولت گردن می‌نهادند.

فصل چهارم: یاری متقابل در میان بربرها

مهاجرت‌های بزرگ. پیدایی ضرورت سازمان جدید. اجتماع روستایی. کار اشتراکی. رویه قضایی^۱. قانون بیناقبیله‌ای. مثال‌هایی از زندگی هم‌عصران ما. بوریات‌ها. کابیل‌ها^۲. کوه‌نشین‌های قفقاز. دودمان‌های^۳ آفریقایی.

امکان ندارد که انسان بدوی را مطالعه کنید، بدون آنکه عمیقاً تحت تأثیر آن جامعه‌پذیری‌ای قرار گیرید که از اولین گام‌های خود در زندگی نمایش داده است. ردهایی از جوامع انسانی در یادگارهای هردو عصر پارینه‌سنگی و نوسنگی یافت می‌شوند؛ و وقتی به مشاهده وحشی‌ها می‌نشینیم که آداب زندگی آن‌ها هنوز متعلق به انسان‌های نوسنگی است، آن‌ها را در پیوند نزدیکی با هم از طریق سازمان کلانی بسیار باستان می‌یابیم که آنان را قادر به ترکیب نیروهای ضعیف فردی خود، بهره بردن از زندگی مشترک، و پیشرفت می‌سازد. انسان در طبیعت استثنا نیست. او نیز تابع اصل بزرگ «یاری متقابل» است که بهترین بخت زنده ماندن را به کسانی اعطا می‌کند که در تنازع بقا بیشترین حمایت را از یکدیگر به عمل می‌آورند. این‌ها نتایجی بودند که در فصول پیشین به آن‌ها رسیدیم.

با این حال، به محض اینکه به سراغ مرحله بالاتری از تمدن می‌آییم و به تاریخ مراجعه می‌کنیم که از پیش حرفی برای گفتن درباره آن مرحله دارد، از مبارزات و تضادهایی که آشکار می‌سازد سردرگم می‌شویم. به نظر می‌رسد که پیوندهای قدیمی به طور کامل گسسته باشند. شاهد جنگ هستیم؛ دودمان علیه دودمان، قبایل علیه قبایل و افراد علیه افراد. به دلیل این نزاع پرهرج و مرج نیروهای خصمانه، ابنای بشر به کاست‌ها^۱ تقسیم شده، به بندگی خودکامگان درآمده، در قالب دولت‌ها از هم جدا شده‌اند، و همواره آماده جنگ با یکدیگر هستند. فیلسوف بدبین با این تاریخ بشریت در دستان خود، پیروزمندانه نتیجه می‌گیرد که جنگ و ظلم در ذات طبیعت انسانی هستند. و غرایز جنگ طلبانه و غارت‌گرانه انسان را تنها با اقتداری قدرتمند می‌توان درون حدود معینی محدود کرد؛ که صلح را برقرار می‌سازد و به این ترتیب، فرصتی در اختیار اندک افراد شریف می‌گذارد تا حیات بهتری را برای بشریت در زمانه آتی فراهم کنند.

با این حال، به محض اینکه زندگی روزمره انسان در طول آن دوره تاریخی، در معرض تحلیل دقیق‌تری قرار می‌گیرد - و اخیراً بسیاری از دانش‌جویان صبور درباره همان نهادهای اولیه چنین کاری را انجام داده‌اند - یک باره در وجه کاملاً متفاوتی ظاهر می‌شود. با کنار گذاشتن ایده‌های پیش‌داورانه اکثر مورخان و دلبستگی آشکار آن‌ها به سویه‌های دراماتیک تاریخ، شاهد هستیم که اسناد و مدارکی که آن‌ها بنا به عادت پی می‌گیرند، در بخشی از حیات انسانی که به نبردها اختصاص یافته است، اغراق می‌کند و حالات صلح‌آمیز آن را ناچیز نشان می‌دهد. روزهای روشن و آفتابی، در بحبوحه بادهای و طوفان‌ها از نظر دور داشته می‌شوند. حتی در دوران خودمان، سوابق پرباری که در مطبوعات، دادگاه‌های قانون، ادارات حکومتی و حتی داستان و شعرمان برای مورخ آینده مهیا می‌سازیم، از همین یک سویگی رنج می‌برند. آن‌ها دقیق‌ترین توصیفات را از هر جنگ؛ هر نبرد و کشمکش؛ هر منازعه و

کنش خشونت‌آمیز؛ و هر نوع رنج فردی به نسل بعد تحویل می‌دهند، اما به زحمت ردپایی از اعمال بی‌شمار حمایت و از خودگذشتگی متقابل بر خود دارند که هر کدام از ما از تجربه خودش می‌شناسد. آن‌ها به ندرت به آن چیزی توجه می‌کنند که ذات زندگی روزمره ما را می‌سازد؛ یعنی غرایز و آداب اجتماعی ما.

پس تعجبی ندارد که سوابق گذشته چنین ناقص بودند. وقایع‌نگاران قدیم هرگز در ثبت جنگ‌های کوچک و مصیبت‌های وارد بر هم‌عصرانشان درنماندند، اما هیچ توجهی به زندگی توده‌ها نداشتند؛ اگرچه در حالی که عده‌اندکی درگیر جنگ بودند، توده‌ها عمدتاً به صورت مسالمت‌آمیز به کار خود ادامه می‌دادند. اشعار حماسی، کتیبه‌های آثار تاریخی و معاهدات^۱ صلح؛ تقریباً تمام اسناد تاریخی واجد خصلتی مشابه هستند. آن‌ها به نقض صلح می‌پردازند، نه به خود صلح. به طوری که نیک‌خواه‌ترین مورخ، ناخودآگاه تصویری کژدیسه را از دورانی که تلاش دارد به تصویر بکشد ترسیم می‌کند.

و اکنون مجبوریم برای بازگرداندن نسبت واقعی بین وحدت و تضاد، به تحلیل دقیقی از هزاران واقعیت کوچک و نشانه‌های ضعیف وارد شویم که تصادفاً در یادگارهای گذشته حفظ شده‌اند؛ آن‌ها را با کمک قوم‌شناسی تطبیقی^۲ تفسیر کنیم؛ و پس از شنیدن حرف‌های بسیار درباره‌ آنچه سابقاً انسان‌ها را تقسیم می‌کرد، نهادهایی را که در گذشته به آنان وحدت می‌بخشیدند، آجر به آجر بازسازی کنیم. در آینده‌ای نزدیک باید تاریخ را در راستای خطوط جدیدی بازنویسی کرد، تا این دو جریان زندگی انسانی را به حساب آورد، و نقش هر کدام از آن‌ها را در تطور درک کند. اما در این ضمن می‌توانیم از کارهای مقدماتی شگرفی بهره ببریم که اخیراً در جهت احیای ویژگی‌های اصلی جریان دوم انجام گرفته‌اند؛ جریانی که چنین مغفول مانده است. می‌توانیم مثال‌هایی را از زندگی توده‌ها در دوره‌های معروف‌تر تاریخ، برای نشان دادن نقشی که حمایت متقابل در آن دوره‌ها ایفا

می‌کرد، بیاوریم؛ و به این ترتیب، می‌توانیم (به منظور ایجاز و اختصار) از بازگشت تا دوران باستان مصر، یا حتی یونان و روم صرف نظر کنیم. زیرا در واقع، تطور بشریت از خصلت سلسله‌ای لاینقطع برخوردار نبوده است. چندین بار تمدن در منطقه‌ای معین با نژادی معین به نقطه پایان رسید؛ و در جای دیگری، میان نژادهای دیگری از نو آغاز شد. اما در هر شروع تازه، دوباره با همان نهادهای کلانی که در میان وحشی‌ها دیده‌ایم، آغاز گشت. به طوری که اگر آخرین سرآغاز تمدن خودمان را در نظر بگیریم، وقتی در قرون نخست عصر ما، در میان کسانی که رومیان «بربر» می‌نامیدند، از نو شروع شد، تمام نردبان تطور را که از طوایف آغاز می‌شود و در نهادهای زمان خودمان پایان می‌یابد، پیش چشم خواهیم داشت. صفحات ذیل به این مثال‌ها اختصاص می‌یابند.

اهل علم هنوز درباره دلایلی که حدود دوهزار سال پیش کل ملت‌ها را از آسیا به اروپا راند و به مهاجرت‌های بزرگ بربرها منجر شد که به امپراطوری روم غربی پایان دادند، به نتیجه‌ای نرسیده‌اند. با این حال، وقتی جغرافی‌دان به ویرانه‌های شهرهای پرجمعیت در بیابان‌های آسیای میانه می‌اندیشد، یا بسترهای قدیمی رودخانه‌های اکنون ناپدید شده و خطوط گسترده دریاچه‌هایی را که اکنون به اندازه حوضچه‌های صرف کاهش یافته‌اند، دنبال می‌کند، طبیعتاً یک علت به فکر او خطور خواهد کرد. این دلیل، خشکسالی است: خشکسالی کاملاً اخیر، که همچنان با سرعتی ادامه می‌یابد که قبلاً حاضر به پذیرش آن نبودیم.^۱ انسان در برابر آن ناتوان بود؛ هنگامی که ساکنان شمال غربی مغولستان و ترکستان شرقی دیدند

۱. آثاری شماری از دریاچه‌های پسا-پلیوسن (post-pliocene) که اکنون ناپدید شده‌اند، در سراسر آسیای مرکزی، غربی و شمالی یافت می‌شود. صدف‌هایی از همان گونه که در حال حاضر در دریای خزر یافت می‌شود، در سطح خاک تا نیمه راه دریاچه آرال (Lake Aral) در شرق پراکنده شده‌اند و در رسوبات اخیر در شمال تا غازان (Kazan) یافت می‌شوند. آثاری از خلیج‌های خزر، که قبلاً بستر قدیمی رود آمو (AMU) تصور می‌شدند، در قلمروی ترکمن‌ها به چشم می‌خورند. مسلماً باید استنتاجاتی به نفع نوسانات موقتی و دوره‌ای صورت بگیرد. با این حال، خشکسالی آشکار است و با سرعتی غیرمنتظره پیشرفت می‌کند. حتی در مناطق نسبتاً مرطوب جنوب غربی سیبری، تحقیقات قابل اعتماد متوالی که اخیراً توسط یادرینتسف (Nicholai Yadrintseff) منتشر شده‌اند، نشان می‌دهند که روستاها در آنچه هشتاد سال پیش کف یکی از دریاچه‌های گروه چانی (Tchany, Lake Chany) بود، رشد کرده‌اند؛ در حالی که دریاچه‌های دیگر از همان گروه، که حدود پنجاه سال پیش صدها مایل مربع را می‌پوشاندند، اکنون صرفاً حوضچه‌های آبریز هستند. به طور خلاصه، خشکسالی شمال غرب آسیا با ضرباهنگی ادامه می‌یابد که باید به جای واحدهای زمان زمین‌شناختی که سابقاً از آن‌ها صحبت می‌کردیم، با مقیاس قرون اندازه‌گیری شود.

که آب دارد آن‌ها را ترک می‌کند، هیچ راهی را پیش روی خود گشوده نمی‌دیدند، مگر اینکه از دره‌های وسیع منتهی به اراضی پست پایین بیایند و ساکنین دشت‌ها را به سمت غرب برانند.^۱ بدین ترتیب، دودمان‌ها یکی پس از دیگری به اروپا افکنده شدند؛ امری که دیگر دودمان‌ها را مجبور ساخت در جست‌وجوی منزلگاه‌های جدید و کم‌ویش دائمی، برای قرن‌های متوالی به سمت شرق و غرب مدام در نقل مکان باشند. در طول این مهاجرت‌ها نژادها با هم درمی‌آمیختند - بومی‌ها با مهاجرین، آریایی‌ها با اورال-آلتائی‌ها^۲ - و تعجبی نداشت اگر نهادهای اجتماعی که آن‌ها را در سرزمین مادری خود به هم پیوند می‌داد، در جریان قشربندی نژادها که در اروپا و آسیا به وقوع پیوست، کاملاً در هم بشکند. اما آن‌ها در هم نشکستند؛ صرفاً دستخوش تغییراتی شدند که شرایط جدید زندگی ایجاب می‌کرد.

وقتی توتن‌ها^۳، سلت‌ها، اسکاندیناوی‌ها^۴، اسلوونیایی‌ها و دیگران برای نخستین بار با رومی‌ها ارتباط برقرار کردند، در وضعیت انتقالی سازمان اجتماعی بودند. اتحادیه‌های کلان، مبتنی بر خاستگاه مشترک فرضی یا واقعی، آن‌ها را برای هزاران سال متوالی کنار هم نگه داشته بود. اما این اتحادیه‌ها فقط تا جایی می‌توانستند به هدف خود پاسخ گویند که هیچ خانواده مجزایی درون خاندان‌ها یا خود کلان وجود نداشته باشد. با این حال، بنا به دلایل فوق‌الذکر، خانواده پدرسالار جداگانه به‌طور آهسته اما پیوسته درون کلان‌ها گسترش یافت و در درازمدت آشکارا به معنای انباشت فردی ثروت و قدرت و انتقال موروثی هر دو بود. مهاجرت مکرر بربرها و جنگ‌های حاصله فقط باعث شد که تقسیم طوایف به خانواده‌های جداگانه تسریع شود، در حالی که پراکندگی دودمان‌ها و درآمیختن آن‌ها با غریبه‌ها، امکانات منحصر به فردی برای فروپاشی نهایی آن اتحادها که مبتنی بر خویشاوندی بودند، فراهم نمود. بنابراین، بربرها در موضعی قرار گرفتند که یا انحلال کلان‌های خود را به

۱. بدین ترتیب، تمدن‌هایی به‌طور کامل ناپدید شده بودند؛ همان‌طور که در حال حاضر، اکتشافات قابل توجهی در مغولستان درباره ارخون (Orkhon) و در فرونشست لوکچون (Lukchun) - توسط دیمیتری کلمنتز (Dmitri Clements) - ثابت کرده است.

2. Ural-Altayans

3. Teuton

4. Scandinavians

تجمعات سست خانوادگی شاهد باشند - که ثروتمندترین آن‌ها، به‌ویژه در صورت ترکیب کارکردهای قدسی یا آوازه نظامی با ثروت، موفق به تحمیل اقتدار خود بر دیگران می‌شدند - یا شکل جدیدی را از سازمان براساس اصلی جدید بیابند.

بسیاری از دودمان‌ها هیچ نیرویی برای مقاومت در برابر تجزیه نداشتند؛ آن‌ها از هم پاشیدند و به تاریخ پیوستند. اما آن‌هایی که نیرومندتر بودند، تجزیه نشدند. آن‌ها با سازمانی جدید - اجتماع روستایی^۱ - از بوتۀ آزمایش درآمدند که تا پانزده قرن بعد یا بیشتر آن‌ها را کنار هم نگه داشت. مفهوم قلمرویی مشترک که با تلاش‌های مشترک به تصاحب درآمده یا حفاظت شده است، بسط و گسترش یافت و جای مفاهیم در حال ناپدید شدن را از تبار مشترک گرفت.خدایان مشترک به تدریج خصلت نیاکانی خود را از دست دادند و از خصلت ارضی محلی برخوردار شدند. آن‌ها به خدایان یا قدیسان منطقه‌ای معین تبدیل شدند؛ «زمین» با ساکنین خود همسان انگاشته می‌شد. اتحادیه‌های ارضی به جای اتحادیه‌های همخون قدیم رشد کردند، و این سازمان جدید آشکارا مزایای بسیاری را تحت شرایط معین ارائه می‌داد. اجتماع روستایی با سلب تمام حقوق مداخله از خود درباره اتفاقاتی که درون محدوده خانواده روی می‌دهند، استقلال خانواده را به رسمیت می‌شناخت و حتی بر آن تأکید می‌کرد؛ آزادی بسیار بیشتری به ابتکار عمل شخصی می‌بخشید؛ اصولاً با وحدت میان انسان‌هایی از تبار مخالف خصومت نداشت؛ و هم‌زمان انسجام ضروری کنش و اندیشه را حفظ می‌کرد، در حالی که به قدر کافی قدرتمند بود تا با گرایش‌های سلطه‌گراقلیت‌های جادوگران، کاهنان و جنگجویان حرفه‌ای یا برجسته مخالفت ورزد. در نتیجه، اجتماع روستایی به سلول اصلی سازمان آینده بدل گشت؛ و در بسیاری از ملل تا به حال این خصلت را حفظ کرده است.

اکنون این موضوع معلوم است و به ندرت محل تردید قرار می‌گیرد که اجتماع روستایی از ویژگی‌های خاص اسلوونیایی‌ها یا حتی توتن‌های باستان نبود. این نظام

طی دوره‌های ساکسون^۱ و نورمن^۲ در انگلستان غالب شد و تا قرن گذشته تا حدودی جان به دربرد^۳؛ در شالوده سازمان اجتماعی اسکاتلند قدیم، ایرلند قدیم و ولز قدیم قرار داشت. مالکیت و تخصیص اشتراکی زمین‌های زراعی توسط انجمن^۴ روستا، در فرانسه از قرون اول عصر ما تا دوران تورگو^۵ ماندگار بود؛ او انجمن‌های روستا را «بیش از حد پرسرو صدا» یافت و به همین دلیل آن‌ها را لغو کرد. اجتماع روستایی از حاکمیت روم در ایتالیا جان به دربرد و پس از سقوط امپراطوری روم احیا شد. در میان اسکاندیناوی‌ها، اسلوونیایی‌ها، فنلاندی‌ها (در پیتایا^۶ و همچنین احتمالاً کیلا-کونت^۷)، کورها^۸ و لیوها^۹ حکمروا بود. در هند - گذشته و حال، آریایی و غیرآریایی - این نظام از طریق آثار دوران ساز سرهنری مین شناخته شده است. الفینستن^{۱۰} آن را در میان افغان‌ها توصیف کرده است. ما همچنین اجتماع روستایی را در اولوز^{۱۱} مغول‌ها، تادرات^{۱۲} کابیل‌ها، دسا^{۱۳} ی جاوهایی‌ها، کوتا^{۱۴} یا توف^{۱۵} ی مالایی‌ها، و تحت عناوین مختلف در ابیسنیا و سودان در آفریقای داخلی، میان بومیان هر دو آمریکا، و در تمام قبایل کوچک و بزرگ مجمع‌الجزایرهای اقیانوس آرام می‌یابیم.

به سخن کوتاه، حتی یک نژاد بشری یک ملت را نیز نمی‌شناسیم که دوران اجتماعات روستایی را نگذرانده باشد. این واقعیت به تنهایی نظریه‌ای را که مطابق با آن، اجتماع روستایی در اروپا پدیده‌ای بنده‌وار بوده است، مردود می‌شمارد. اجتماع روستایی مقدم بر سرواژ است و حتی انقیاد بنده‌وار نیز عاجز از گسستن آن

1. Saxon

2. Norman

۳. اگرمن از عقاید نامس (Erwin Nasse)، کووالفسکی (Vladimir Onufrievich Kovalevsky) و وینوگرادف (Sir Paul Gavrillovitch Vinogradoff) (فقط نامی از متخصصان مدرن) پیروی می‌کنم و نه عقاید آقای سیبوم - نام آقای دنمان راس (Denman Ross) را فقط می‌توان به دلیل حسن ختام به میان آورد - نه فقط به دلیل دانش عمیق و هماهنگی دیدگاه‌های این سه نویسنده، بلکه همچنین بابت دانش کامل آن‌ها از اجتماع روستایی در مجموع است؛ دانشی که کمبود آن در اثر قابل توجه آقای سیبوم بسیار احساس می‌شود. همین نکته به میزانی باز هم بیشتر درباره ظریف‌ترین نوشته‌های فوستل دو کولانژ (Fustel de Coulanges) صدق می‌کند که عقاید و تفاسیر پرشور او از متون قدیمی، منحصر به خودش هستند.

4. Folkmote

5. Anne Robert Jacques Turgot

6. Pittäyä, Pitäjää

7. Kihla-kunta

8. Coures

9. Lives

10. William Elphinstone

11. Oulous

12. Thaddart

13. Dessa

14. Kota

15. Tofa

بود. اجتماع روستا مرحله‌ای جهان‌شمول از تطور و نتیجه طبیعی سازمان کلان بود، حداقل در تمام آن دودمان‌هایی که نقشی در تاریخ ایفا کرده‌اند یا هنوز می‌کنند.^۱ اجتماع روستا پدیده‌ای طبیعی بود و بنابراین هم‌شکلی مطلق در ساختار آن امکان نداشت. معمولاً اتحاد میان خانواده‌هایی بود که از تبار مشترک قلمداد می‌شدند و مالک قلمروی معینی به‌طور مشترک بودند. اما در برخی از دودمان‌ها و تحت شرایط خاص، خانواده‌ها پیش از اینکه جوانه‌های تازه‌ای به شکل خانواده‌های جدید بزنند، بسیار پرشمار می‌شدند؛ پنج، شش یا هفت نسل همچنان در زیر یک سقف یا درون همان محدوده زندگی می‌کردند، به‌طور اشتراکی صاحب خانوار و دام مشترک خود بودند و در اجاق مشترک غذای خود را می‌پختند. آن‌ها در چنین مواردی آن چیزی را حفظ می‌کردند که قوم‌شناسی به عنوان «خانواده پیوسته»^۲ یا «خانواده تقسیم نشده»

۱. ادبیات درباره اجتماع روستایی چنان وسیع است که فقط چند اثر را می‌توان نام برد. آثار سرهنری مین، آقای سیبوم و کتاب والیس باستان (*Das alte Wallis*) (بن، ۱۸۵۹) اثر والتر، منابع مشهور مردمی اطلاعات درباره اسکاتلند، ایرلند و ونز هستند. برای فرانسه، تک:

P. Viollet, *Précis de L'histoire du droit français: Droit privé*, 1886.

و چندین نمونه از تک‌نگاری‌های او در

Bibl. de l'École des Chartes; Babeau, Le Village sous l'ancien régime (the mir in the eighteenth century), third edition, 1887; Bonnemère, Doniol, etc.

درباره ایتالیا و اسکاندیناوی، آثار اصلی در کتاب مالکیت بدوی (*Primitive Property*) نوشته لاولیه (Emile de Laveleye)، نسخه آلمانی از ک. بوشر (Karl Bücher)، نام برده شده‌اند.

راجع به فنلاندی‌ها، نک:

Rein's Föreläsningar, i. 16; Koskinen, *Finnische Geschichte*, 1874. و چندین تک‌نگاری دیگر

برای لایوها و کورها، نک:

Prof. Lutchitzky in *Severnyi Vestnik*, 1891

برای توتن‌ها، علاوه بر آثار مشهور مورر، رودلف سُم (Rudolf Sohm) در پادشاهی‌های آلمانی قدیم (*Altdeutsche Reichs- und Gerichts-Verfassung*)، همچنین دان (Felix Dahn) در دوران پیشاتاریخ: مهاجرت‌ها، مطالعاتی در اقوام لمباردی (*Urzeit, Völkerwanderung, Langobardische Studien*)، و یلهلم آرنولد (Wilhelm Arnold)، پانسن و غیره.

برای هند، علاوه بر هنری مین و آثاری که او نام می‌برد، نک: روستای آریایی (*Aryan Village*) از سرجان فیر (John Budd Phear) درباره روسیه و اسلوونیای جنوبی، نک: کاولین (Konstantin Kavelin)، پاسکینوف (Aleksandr Sergeevich Posnikov)، سوکولفسکی (Vasily Grigorievich Sokolovsky)، کووالفسکی، افیمنکو (Aleksandra Iakovlevna Efimenko)، ایوانیشف (Nikolai Dmitrievich Ivanishev)، کلاوز (Alexander Augustovich Klaus) و غیره. (شاخص کتاب‌شناختی فراوان تا سال ۱۸۸۱ در مجموعه اطلاعات درباره اجتماع (*Sbornik svedeniy ob obschinye*) از انجمن جغرافیای روسیه).

برای نتایج کلی، علاوه بر مالکیت بدوی لاولیه، جامعه باستان (*Ancient Society*) اثر مورگان (Lewis Henry Morgan)، تاریخ فرهنگی (*Kulturgeschichte*) اثر لپپرت، پست، دارگون و غیره، همچنین نک: سخنرانی‌های آقای کووالفسکی:

Tableau des origines et de l'évolution de la famille et de la propriété, Stockholm, 1890

باید به تک‌نگاری‌های خاص بسیاری اشاره کرد؛ عناوین آن‌ها را می‌توان در فهرست‌های فوق‌العاده‌ای یافت که پ. ویولت (Paul Viollet) در حق خصوصی (*Droit privé*) و حق عمومی (*Droit public*) ارائه کرده است.

برای تژادهای دیگر، به یادداشت‌های بعدی نگاه کنید.

2. Joint family

می‌شناسد؛ آنچه هنوز هم در سراسر چین، در هند، در زادروگا^۱ی اسلوونیای جنوبی، و گاهی اوقات در آفریقا، آمریکا، دانمارک، شمال روسیه و غرب فرانسه می‌یابیم.^۲ در سایر دودمان‌ها، یا در شرایط دیگر که هنوز به خوبی مشخص نشده‌اند، خانواده‌ها به همان ابعاد نائل نمی‌شدند؛ نوه‌ها، و گاهی اوقات پسران، به محض ازدواج خانواده را ترک می‌گفتند و هر کدام از آن‌ها سلول جدید خودشان را آغاز می‌کرد. اما مشترکاً یا نه، دور هم یا پراکنده در جنگل، خانواده‌ها در اجتماعات روستایی متحد می‌ماندند؛ چندین روستا در قبایل جمع می‌شدند؛ و قبایل در فدراسیون‌ها به هم می‌پیوستند. سازمان اجتماعی که در میان به اصطلاح «بربرها» گسترش یافت، این گونه بود؛ زمانی که شروع به اقامت کم یا بیش دائمی در اروپا کردند.

تطوری بسیار طولانی لازم بود تا طوایف یا کلان‌ها، وجود خانواده پدرسالار مجزا را در کلبه‌ای جداگانه به رسمیت بشناسند؛ اما حتی پس از آن که به رسمیت شناخته شد، کلان طبق قاعده، هیچ‌گونه توارث مالکیت شخصی را تأیید نمی‌کرد. چند چیز که ممکن بود شخصاً به فرد تعلق داشته باشند، یا سر قبر او تخریب یا همراه با او دفن می‌شدند. برعکس، اجتماع روستایی به طور کامل انباشت خصوصی ثروت را درون خانواده و انتقال موروثی آن را به رسمیت شناخت. اما ثروت منحصرأ در قالب دارایی منقول تصور می‌شد؛ از جمله، دام، ابزارآلات، سلاح و خانه مسکونی که - «مانند تمام چیزهایی که می‌توان با آتش نابود کرد» - متعلق به همان مقوله بود.^۳ درباره مالکیت خصوصی بر زمین، اجتماع روستایی به هیچ‌وجه چنین

1. Zadruga

۲. مراجع مختلف تمایل دارند که خانوار مشترک را مرحله‌ای واسطه میان کلان و اجتماع روستایی در نظر بگیرند؛ و تردیدی نیست که در بسیاری موارد اجتماعات روستایی از خانواده‌های تقسیم نشده رشد کرده‌اند. با این حال، من خانوار مشترک را واقعیتی از یک مرتبه متفاوت در نظر می‌گیرم. ما آن را درون طوایف می‌یابیم؛ از سوی دیگر، نمی‌توانیم تأیید کنیم که خانواده‌های مشترک در هر دوره بدون تعلق به یک طایفه یا جامعه روستایی، یا یک کلان وجود داشته‌اند. از نظر من، اجتماعات روستایی اولیه به آرامی و مستقیم از طوایف نشأت گرفته‌اند؛ و با توجه به شرایط نزادی و محلی، از چندین خانواده مشترک، یا هر دو خانواده‌های مشترک و خانواده‌های ساده، یا (به ویژه درباره شهرک‌های جدید) فقط خانواده‌های ساده، تشکیل می‌شوند. اگر این دیدگاه درست باشد، ما نباید حق برقراری این سلسله را داشته باشیم؛ طایفه، خانواده مرکب، اجتماع روستا. زیرا دومین عضو این سلسله دارای همان ارزش قوم‌شناختی دو عضو دیگر نیست.

3. Stobbe, *Beitrag zur Geschichte des deutschen Rechtes*, p. 62.

چیزی را به رسمیت نمی‌شناخت و نمی‌توانست بشناسد، و طبق قاعده اکنون نیز به رسمیت نمی‌شناسد. زمین، دارایی مشترک قبیله یا کل دودمان بود، و خود اجتماع روستایی فقط تا زمانی سهم خود را از اراضی قبیله‌ای در تملک داشت که قبیله ادعای بازتوزیع تقسیمات روستا را نمی‌کرد.

پاکسازی جنگل‌ها و تفکیک مراتع عمدتاً توسط اجتماعات یا حداقل با کار مشترک چندین خانواده - همیشه با رضایت اجتماع - انجام می‌شد، و قطعه زمین‌های پاک شده را هر خانواده به مدت چهار، دوازده یا بیست سال نگاه می‌داشت. پس از آن مدت، زمین به عنوان بخشی از اراضی زراعی تحت مالکیت مشترک قلمداد می‌شد. مالکیت خصوصی یا تملک «برای همیشه»، همان قدر با اصول و مفاهیم مذهبی اجتماع روستایی ناسازگار بود که با اصول طایفه؛ به طوری که تأثیر طولانی مدت قانون روم و کلیسای مسیحی - که به زودی اصول رومی را پذیرفت - لازم بود تا عادت دادن بربرها به ایده مالکیت خصوصی در زمین امکان پذیر گردد.^۱ و با این حال، حتی زمانی که چنین مالکیت یا تملکی برای مدت زمان نامحدود به رسمیت شناخته شد، صاحب املاک جداگانه همچنان شریک در زمین‌های هرز، جنگل‌ها و چراگاه‌ها باقی می‌ماند. علاوه بر این، ما پیوسته به ویژه در تاریخ روسیه شاهد هستیم که وقتی چند خانواده که به طور جداگانه عمل می‌کنند، اراضی متعلق به قبایلی بیگانه را به تصاحب خود درآورده بودند، به زودی با یکدیگر متحد می‌شدند و یک اجتماع روستایی را تشکیل می‌دادند که در نسل سوم یا چهارم کم‌کم مدعای اجتماع خاستگاه^۲ را داشت.

سلسله کاملی از نهادها که پاره‌ای از آن‌ها از دوره کلان به ارث رسیدند، بر اساس مالکیت مشترک زمین در طی قرون متوالی توسعه یافته‌اند. قرون بسیاری

۱. آثار کمی از مالکیت خصوصی در زمین که در اوایل دوره بربرها به چشم می‌خورند، در دودمان‌هایی یافت شده‌اند - باتاویایی‌ها (Batavians)، فرانک‌ها در گل - که برای مدتی تحت نفوذ امپراطوری روم بوده‌اند. بنگرید:

Inama-Sternegg's *Die Ausbildung der grossen Grundherrschaften in Deutschland*, Bd. i. 1878. Also, Bessler, *Neubuch nach dem alteren deutschen Recht*, pp. 11-12, quoted by Kovalevsky, *Modern Custom and Ancient Law*, Moscow, 1886, i. 134.

2. Community of origin

لازم بود بگذرد تا بربرها تحت سلطه دولت‌هایی سازمان‌یافته طبق الگوی رومی یا بیزانسی^۱ قرار گیرند. اجتماع روستایی نه تنها اتحادیه‌ای برای تضمین سهم عادلانه هر کس در زمین مشترک؛ بلکه اتحادیه‌ای برای زراعت مشترک؛ حمایت متقابل در تمام اشکال ممکن؛ حفاظت در برابر خشونت؛ و رشد بیشتر دانش، پیوندهای ملی و مفاهیم اخلاقی بود، و هر تغییر در آموزش قضایی و نظامی، یا آداب اقتصادی، باید در انجمن‌های روستا، قبیله یا کنفدراسیون تصمیم گرفته می‌شد. اجتماع همان استمرار طایفه بود و تمام کارکردهای آن را به ارث برد. اجتماع روستایی - یا میر^۲ - اونیورسیتاس^۳ بود؛ یک جهان فی‌نفسه.

شکار مشترک، ماهی‌گیری مشترک و زراعت مشترک در باغ‌ها یا کاشت درختان میوه، در طوایف قدیمی حکمفرما بود. کشاورزی مشترک در اجتماعات روستایی بربر به قاعده بدل شد. درست است که شواهد مستقیم به این منظور نادر هستند و در ادبیات دوران باستان فقط قطعه‌هایی را از دیودوروس^۴ و جولیوس سزار^۵ درباره ساکنان جزایر لیپاری^۶، یکی از قبایل سلت-ایبری^۷ و سوئوها^۸ داریم. اما برای اثبات اینکه کشاورزی مشترک در میان برخی از قبایل توتن، فرانک‌ها و اسکاتلندی‌ها، ایرلندی‌ها و ولزی‌های قدیم به عمل گذاشته می‌شد، شواهد کم نداریم.^۹ درباره بقایای مؤخرتر همین عمل (یعنی کشاورزی اشتراکی)، شواهد به‌راستی بی‌شمار هستند. حتی در فرانسه کاملاً رومی، کشاورزی مشترک در حدود بیست و پنج سال پیش در موریان (بریتانی)^{۱۰} معمول بود.^{۱۱} سیوار^{۱۲} - یا گروه مشترک^{۱۳} - ولز قدیم، و

1. Byzantine

۲. Mir: اجتماع روستایی در رومیه.

۳. Universita: واژه‌ای لاتین به معنای کل، جهان، گیتی.

4. Diodorus Siculus

5. Gaius Julius Caesar

6. Lipari Islands

7. Celt-Iberian

8. Sueves

9. Maurer's *Markgenossenschaft*; Lamprecht's „Wirthschaft und Recht der Franken zur Zeit der Volksrechte," in *Histor. Taschenbuch*, 1883; Seebohm's *The English Village Community*, ch. vi, vii, and ix.

10. Morbihan (Brittany)

11. Letoumeau, in *Bulletin de la Soc. d'Anthropologie*, 1888, vol. xi. p. 476.

12. Cyvar

13. Joint team

همچنین زراعت مشترک زمینی که به استفاده محراب روستا اختصاص یافته بود، در میان قبایل قفقاز که کمتر از همه به تمدن آلوده شده‌اند، کاملاً معمول است؛^۱ و واقعیات مشابهی روزانه در میان دهقانان روس روی می‌دهند. علاوه بر این، به خوبی محرز است که بسیاری از قبایل برزیل، آمریکای مرکزی و مکزیک سابقاً زمین خود را به صورت مشترک کشت می‌کردند؛ و همان عادت در میان برخی از مالایی‌ها، در کالدونیای جدید، در چندین دودمان سیاه‌پوست و... وسیعاً گسترش یافته است.^۲ به طور خلاصه، کشاورزی مشترک به قدری در بسیاری از دودمان‌های آریایی، اورال-آلتایی، مغول، سیاه‌پوست، سرخپوست، مالایی و ملانزی معمول است که باید آن را شکل عام - گرچه نه تنها شکل ممکن - از کشاورزی بدوی در نظر بگیریم.^۳

با این حال، کشاورزی اشتراکی ضرورتاً نشان از مصرف اشتراکی نیست. تحت سازمان کلان، اغلب از پیش می‌بینیم که وقتی قایق‌هایی مملو از میوه یا ماهی به روستا باز می‌گردند، غذایی که به ارمغان می‌آورند، میان کلبه‌ها و «خانه‌های طویل» تحت سکونت چندین خانواده یا جوانان تقسیم می‌شود و جداگانه در هراچاق مجزا طبخ می‌شود. بدین ترتیب، عادت به صرف وعده‌های غذایی در حلقه‌ای محدود از بستگان یا همراهان در دوره اولیه زندگی کلان غالب است. این عادت در اجتماع روستا به قاعده بدل شد. حتی غذاهایی که به صورت مشترک تهیه می‌شدند، معمولاً پس از آن که بخشی از آن‌ها برای استفاده اشتراکی ذخیره می‌شد،

1. Walter, *Das alte Wallis*, p. 323 ; Dm. Bakradze and N. Khoudadoff in *Russian Zapiski of the Caucasian Geogr. Society*, xiv. Part I.

2. Bancroft's *Native Races*; Waitz, *Anthropologie*, iii. 423; Montrozier, in *Bull. Soc. d'Anthropologie*, 1870; Post's *Studien*, etc.

۳. شماری از آثار به قلم اوری (Paul Ory)، لورو (Émile Luro)، لودس (Laudes) و سیلوستر (Jules Silvestre) درباره اجتماع روستایی در آنام (Annam)، در مروری بر این آثار توسط ژوبه-دووال (Émile Jobbé-Duval) در کتاب مرور تاریخی جدیدی بر حقوق فرانسه و خارجه (*Nouvelle Revue historique de droit français et étranger*)، اکتبر و دسامبر ۱۸۹۶، ذکر شده‌اند که ثابت می‌کنند کشاورزی در آنام همان اشکالی را داشته است که در آلمان یا روسیه. مطالعه خوبی درباره اجتماع روستایی پرو، پیش از استقرار قدرت اینکاها (Inca)، توسط هاینریش کانو (Heinrich Cunow) (*Die Soziale Verfassung des Inka-Reichs*, Stuttgart, ۱۸۹۶) انجام گرفته است. تملک اشتراکی بر زمین و کشت اشتراکی، در آن اثر توصیف شده‌اند.

میان خانوارها تقسیم می‌گشتند. با این حال سنت طعام اشتراکی زنده نگه داشته شد؛ از هر فرصت موجود، از قبیل یادبود اجداد، جشنواره‌های مذهبی، آغاز و پایان کار مزرعه، تولد، ازدواج و مراسم تشییع جنازه استفاده می‌شد تا اجتماع را سر سفره مشترک بیاورد. حتی هم‌اکنون این عادت که در این کشور به عنوان «شام برداشت»^۱ معروف است، آخرین چیزی است که ناپدید می‌شود. از سوی دیگر، حتی زمانی که مزارع برای مدتی طولانی دیگر به صورت مشترک شخم و بذرپاشی نشده است، همچنان کارهای کشاورزی گوناگون توسط اجتماع انجام می‌شد و هنوز می‌شود. بخشی از زمین اشتراکی هنوز در بسیاری از موارد برای استفاده بی‌نویان، برای پر کردن مجدد انبارهای اشتراکی یا برای استفاده از محصولات در جشنواره‌های مذهبی به طور مشترک کشت می‌شود. کانال‌های آبیاری به طور مشترک حفاری و تعمیر می‌شوند. چمنزارهای اشتراکی توسط اجتماع درو می‌شوند و منظره یک کمون روسی که چمنزار را درو می‌کند - مردان در پیشروی خود با داس از یکدیگر سبقت می‌جویند، در حالی که زنان چمن را می‌غلطانند و روی هم پشته می‌سازند - یکی از جذاب‌ترین منظره‌هاست؛ نشان می‌دهد که کار انسانی چه ممکن است و باید باشد. در چنین مواردی، یونجه میان خانوارهای مجزا تقسیم می‌شود؛ و بدیهی است که هیچکس حق ندارد از خرمن یکی از همسایگانش بدون اجازه او یونجه بردارد. اما محدودیت این آخرین قاعده در میان اوست‌های^۲ قفقاز بیش از همه شایان توجه است. وقتی فاخته جیغ می‌زند و اعلام می‌کند که بهار در حال آمدن است و دشت‌ها به زودی پوشیده از علف خواهند شد، هر کسی که محتاج باشد حق دارد از خرمن همسایه یونجه‌ای را که برای گاوش می‌خواهد بردارد.^۳ حقوق اشتراکی قدیمی به این ترتیب مجدداً تأیید می‌شوند، چنان که گویی اثبات می‌کند چقدر فردگرایی لگام‌گسیخته در تعارض با طبیعت بشر است.

1. Harvest supper

2. Ossete

3. Kovalevsky, *Modern Custom and Ancient Law*, i. 115.

هنگامی که مسافران اروپایی در جزیره کوچکی در اقیانوس آرام پیاده می‌شود و با دیدن بیشه‌ای از درختان نخل در دوردست به آن جهت گام برمی‌دارد، از این کشف به حیرت می‌آید که روستاهای کوچک با جاده‌هایی هموار از سنگ‌های بزرگ کاملاً راحت برای بومیان پابره‌نه و بسیار مشابه با «جاده‌های قدیمی» کوه‌های سوئیس، به هم وصل می‌شوند. چنین جاده‌هایی توسط «بربرها» در سراسر اروپا کشیده شده‌اند و برای درک کامل کارشگرایی که اجتماعات بربر باید برای فتح آن سرزمین پرداز و درخت و باتلاقی - که اروپا حدوداً دو هزار سال پیش بود - انجام می‌دادند، باید در کشورهای وحشی و کم جمعیت بسیار دور از خطوط اصلی ارتباطی سفر کنیم.

خانواده‌های منزوی که هیچ ابزاری نداشتند و چنان ضعیف بودند، نمی‌توانستند آن را فتح کرده باشند؛ قدرت آن سرزمین بکر بر آن‌ها می‌چربید. تنها اجتماعات روستایی با همکاری مشترک می‌توانستند بر جنگل‌های وحشی، مرداب‌های غرق‌کننده و استپ‌های بی‌پایان مسلط شوند. جاده‌های ناهموار، معابر، پل‌های چوبی که در زمستان برداشته شده و پس از پایان سیلاب بهاری بازسازی می‌شدند، نرده‌ها و دیوارهای پرچینی روستاها، قلعه‌های خاکی و برج‌های کوچکی که در هر قلمرو به چشم می‌خوردند؛ تمام این‌ها حاصل دسترنج اجتماعات بربر بودند. و هنگامی که یک اجتماع پرشمار می‌گشت، معمولاً جوانه جدیدی می‌زد. اجتماعی جدید با فاصله ظاهر می‌شد، و بدین ترتیب، گام به گام جنگل‌ها و استپ‌ها را تحت سلطه انسان درمی‌آورد. به همین گونه، کل فرایند تشکیل کشورهای اروپایی عبارت بود از جوانه زدن اجتماعات روستایی. حتی امروزه دهقانان روس، اگر کاملاً از سیه‌روزی در هم نشکسته باشند، در اجتماعات مهاجرت می‌کنند؛ و وقتی در کرانه‌های آمو یا در مانیتوبا^۱ سکنی می‌گزینند، خاک را شخم می‌زنند و خانه‌ها را به صورت مشترک بنا می‌کنند. حتی انگلیسی‌ها، زمانی

که نخستین بار شروع به استعمار امریکا کردند، به نظام قدیمی بازگشتند؛ آن‌ها در اجتماعات روستا جمع می‌شدند.^۱

اجتماع روستایی، سلاح اصلی بربرها در مبارزه سخت آنان علیه طبیعت متخاصم بود. همچنین پیوندی بود که از آن طریق با ظلم و ستم حيله‌گرتريں و قدرتمندترین افراد مقابله می‌کردند که رشد آن‌ها در طول آن دوره‌های متلاطم به راحتی ممکن بود. بربر خیالی - مردی که به صرف هوی و هوس خود می‌جنگد و می‌کشد - همان اندازه وجود داشت که وحشی «تشنه به خون». برعکس، بربر واقعی تحت مجموعه‌ای گسترده از نهادها، آغشته به ملاحظات دربارۀ هر آنچه ممکن است برای قبیله یا کنفدراسیون او مفید یا زیان‌بار باشد، زندگی می‌کرد و این نهادها نسل به نسل از طریق شعرو ترانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها یا سه‌گانه‌ها^۲، جملات و دستورالعمل‌ها منتقل می‌شدند. هرچه بیشتر آن‌ها را مطالعه می‌کنیم، بیشتر پیوندهای باریکی را که انسان‌ها را در روستاهایشان وحدت می‌بخشید، تشخیص می‌دهیم. هر منازعه‌ای که میان دو نفر برمی‌خاست، به عنوان امری جمعی محل توجه قرار می‌گرفت. حتی کلمات اهانت‌باری که ممکن است در طی نزاع به زبان آورده شده باشند، توهینی به اجتماع و نیاکان آن قلمداد می‌شدند. آن‌ها باید با جزاهایی جبران شوند که در برابر هر دو فرد و اجتماع ادا می‌گشت^۳؛ و اگر نزاعی به جنگ و جراحت ختم شود، با انسانی که کنار ایستاده و پادرمیانی نکرده، چنان رفتار می‌شود که گویی خود او جراحات را وارد آورده است.^۴

رویه قضایی آغشته به همان روحیه بود. هر اختلاف نخست نزد واسطه‌ها یا میانجی‌ها آورده می‌شد و عمدتاً با آن‌ها پایان می‌یافت، زیرا میانجی‌ها نقش بسیار

1. Palfrey, *History of New England*. ii. 13; quoted in Maine's *Village Communities*, New York, 1876, p. 201.

2. Triad

3. Konigswarter, *Études sur le développement des sociétés humaines*, Paris, 1850.

۴. لااقل قانون کالموک‌ها (Kalmucks) این‌گونه است که قانون عرفی آن‌ها نزدیک‌ترین شباهت را به قوانین توتن‌ها، اسلونیایی‌های قدیمی و غیره دارد.

مهمی در جامعه بربرایفا می‌کردند. اما اگر قضیه به قدری سهمگین بود که به این ترتیب حل و فصل نشود، به انجمن روستا برده می‌شد که ملزم بود «تا حکم را جاری کند» و آن را به شکلی مشروط اعلام می‌کرد؛ یعنی «چنین غرامتی لازم است، اگر ناحق ثابت شود». شش یا دوازده شخص باید آن ناحق را از طریق تأیید یا انکار واقعیت توسط سوگند اثبات یا رد می‌کردند؛ و در صورت تناقض میان دو هیئت منصفه، آن‌ها به آزمون بی‌گناهی متوسل می‌شدند. چنین رویه‌ای که به مدت بیش از دو هزار سال متوالی برقرار ماند، خود به اندازه چند جلد کتاب حرف برای گفتن دارد؛ نشان می‌دهد که پیوند میان تمام اعضای اجتماع چقدر نزدیک بوده است. به علاوه، هیچ اقتدار دیگری برای اجرای تصمیمات انجمن روستا افزون بر اقتدار اخلاقی خود آن وجود نداشت. تنها تهدید احتمالی این بود که اجتماع ممکن است شورشیان را قانون شکن اعلام کند، اما حتی این تهدید نیز متقابل بود. مرد ناراضی از انجمن روستا می‌توانست اعلام کند که قبیله را ترک کرده و به قبیله دیگری می‌رود؛ وحشتناک‌ترین تهدید، زیرا به طور مسلم انواع و اقسام بدبختی‌ها را بر سر قبیله‌ای که شاید با یکی از اعضای خود غیرمنصف بوده است، نازل می‌کند.^۱ چنان که هنری مین به خوبی گفته است، شورش علیه یکی از تصمیمات برحق قانون عرفی به سادگی «غیرقابل تصور» بود، زیرا در آن دوران، جدایی «قانون، اخلاقیات و واقعیت» از یکدیگر امکان نداشت.^۲ اقتدار اخلاقی کمون به قدری عظیم بود که حتی در دورانی بسیار مؤخر، زمانی که اجتماعات روستایی تحت انقیاد ارباب فئودال قرار گرفتند، قدرت‌های قضایی خود را حفظ کردند؛ آن‌ها تنها به ارباب یا معاونش اجازه دادند که حکم مشروط فوق را مطابق با قانون عرفی که قسم خورده بود از آن پیروی کند، «بیابد» و جریمه (فرد^۳) مقتضی به کمون را جمع‌آوری نماید. اما تا مدت‌ها خود ارباب نیز در صورتی که شریک در زمین هرز کمون باقی می‌ماند،

۱. این عادت هنوز در میان بسیاری از آفریقاییان و قبایل دیگر جریان دارد.

2. *Village Communities*, pp. 65-68 and 199.

3. Fred

در امور کمونی به تصمیمات آن گردن می‌نهاد. خواه نجیب‌زاده خواه کلیسایی، او مجبور بود از انجمن روستا اطاعت کند. به قول قدما: «کسی که در این جا از حق آب و چراگاه بهره‌مند می‌شود، باید اطاعت کند.»^۱ حتی زمانی که دهقانان به سرف‌هایی تحت لوای ارباب بدل شدند، وقتی او را احضار می‌کردند ملزم بود نزد انجمن روستا حضور یابد.^۲ بربرها در برداشت خود از عدالت، آشکارا چندان متفاوت از وحشی‌ها نبودند. آن‌ها نیز به این ایده اعتقاد داشتند که مجازات قتل باید اعدام قاتل باشد؛ که جراحات را باید با جراحات برابر مجازات نمود و خانواده‌ی جور دیده ملزم به اجرای حکم قانون عرفی بود. این وظیفه‌ای مقدس بود؛ وظیفه‌ای در برابر نیاکان که باید در روز روشن انجام می‌گرفت - نه هرگز در پنهان‌کاری - و بر همگان معلوم می‌گشت. بنابراین، الهام‌بخش‌ترین قطعات حماسه‌ها و اشعار حماسی در مجموع آن‌هایی هستند که آن‌چه را که قرار بود عادلانه باشد، تکریم می‌کنند. خود خدایان به یاری در اجرای عدالت می‌شتافتند. با این حال، ویژگی برجسته عدالت بربرها، از یک سو محدود کردن شمار اشخاصی که ممکن است درگیر عداوت شوند؛ و از سوی دیگر، ریشه‌کن کردن ایده سبانه خون در ازای خون و زخم در ازای زخم، با جایگزین کردن سیستم غرامت است. کدهای بربر - مجموعه‌ای از قواعد قانون عرفی که برای استفاده قضات مکتوب شدند - غرامت را به جای انتقام «نخست مجاز دانستند، سپس تشویق کردند و در نهایت، به اجرا گذاشتند.»^۳ با این حال، کسانی که غرامت را به عنوان جریمه و نوعی کارت سفید برای ثروتمندان بازنمایی می‌کردند تا آن‌ها هر کار دوست دارند انجام دهند، به طور کامل دچار سوء تفاهم بودند. پول غرامت

1. *Wer daselbst Wasser und Weidgenusst, muss gehorsam sein.*

۲. مورر (تاریخ قانون اساسی مارک *Geschichte der Markverfassung*، بخش ۲۹، ۹۷) درباره این موضوع کاملاً قاطع است. او مدعی است که «تمام اعضای اجتماع... و همچنین اربابان دنیوی و کلیسایی، اغلب همچنین شرکای جزئی (*Markberchetigte*) و حتی بیگانگان با مارک، تابع حوزه قضایی آن بودند» (ص. ۳۱۲). این مفهوم تا قرن پانزدهم به صورت محلی برقرار باقی ماند.

3. *Königswarter, loc. cit. p. 50; J. Thrupp, Historical Law Tracts, London, 1843, P.106.*

(ورگلد)^۱ - که کاملاً با جریمه (فرد) فرق داشت^۲ - معمولاً برای انواع و اقسام تخلفات فعال به قدری بالا بود که به طور مسلم تشویق به چنین جرایمی محسوب نمی‌شد. درباره قتل، معمولاً از تمام ثروت احتمالی قاتل فراتر می‌رفت. «هجده ضربه در هجده گاو» غرامت اوست‌ها است که نمی‌توانند اعداد بالاتر از هجده را بشمارند، در حالی که در قبیله‌های آفریقایی این غرامت به ۸۰۰ گاویا ۱۰۰ شتر با کره‌هایشان، یا ۴۱۶ گوسفند در قبایل فقیرتر می‌رسد.^۳ در قاطبه موارد، پول غرامت را اصلاً نمی‌توان پرداخت کرد؛ به طوری که قاتل هیچ چاره‌ای جز ترغیب خانواده داغ‌دیده با پشیمانی و ندامت خود نداشته است تا او را به فرزندی بپذیرند. حتی هم‌اینک در قفقاز، زمانی که عداوت‌ها به پایان می‌رسند، متخلف با لب‌هایش سینه سالخورده‌ترین زن قبیله را لمس می‌کند و به «برادر شیر» تمام مردان خانواده ستم‌دیده بدل می‌شود.^۴ در چندین قبیله آفریقایی، او باید دختر یا خواهر خود را به عقد یکی از اعضای خانواده دریاورد؛ در دیگر قبایل، او موظف به ازدواج با زنی است که بیوه ساخته؛ در تمام موارد او به عضوی از خانواده تبدیل می‌شود و عقیده‌اش در تمام مسائل مهم خانوادگی به حساب می‌آید.^۵

به علاوه، بربرها نه تنها با بی‌اعتنایی نسبت به زندگی انسان‌ها دست به عمل نمی‌زدند، بلکه هیچ اطلاعی از مجازات‌های وحشتناکی نداشتند که قوانین

1. Wergeld

۲. کونیگسوارتر (Louis-Jean Koenigswarter) نشان داده است که «فرد» از پیشکشی نشأت گرفت که باید برای تسکین نیاکان ارائه می‌شد. بعدها، به دلیل نقض صلح به اجتماع پرداخت می‌شد؛ و بعداً به قاضی یا پادشاه یا ارباب، زمانی که حقوق اجتماع را به تصاحب خودشان درآورده بودند.

3. Post's *Bausteine and Afrikanische Jurisprudenz*, Oldenburg, 1887, vol. i. pp. 64 seq; Kovalevsky, *loc. cit.* ii. 164-189.

4. O. Miller and M. Kovalevsky, "In the Mountaineer Communities of Kabardia," in *Vestnik Evropy*, April, 1884.

در میان شاهسون‌های دشت مغان، عداوت‌های خونی همیشه با ازدواج بین دو طرف متخاصم پایان می‌یابند (Markoff, in appendix to the *Zapiski of the Caucasian Geogr. Soc*, xiv. i, 21).

۵. پست (Albert Hermann Post) در حقوق آفریقایی (*Afrikanische Jurisprudenz: Ethnologisch-Juristische Beiträge Zur Kenntniss Der Einheimischen Rechte Afrikas*) مجموعه‌ای از واقعیات را ارائه می‌کند که مفاهیم انصاف ریشه دار را در میان بربرهای آفریقایی نشان می‌دهند. همین را می‌توان درباره تمام تفحصات جدی در قانون مشترک بربرها گفت.

دنیوی و شرعی تحت نفوذ روم و بیزانس در دورانی مؤخر برقرار کردند. زیرا اگر کد ساکسون، مجازات اعدام را حتی در موارد آتش افروزی و سرقت مسلحانه نسبتاً آزادانه تأیید می‌کرد، سایر کدهای بربرها آن را منحصرأ در موارد خیانت به قوم و خویش فرد و توهین به خدایان اجتماع، به عنوان تنها وسیله برای تسکین خدایان اعلام می‌کردند.

همان‌طور که از گفته‌های فوق برمی‌آید، تمام این‌ها بسیار دور از «فسق اخلاقی» فرضی بربرها است. برعکس، ما ناچاریم اصول عمیقاً اخلاقی گسترده را درون اجتماعات روستایی اولیه تحسین کنیم که در سه‌گانه‌های ولزی، در افسانه‌هایی درباره شاه آرتور^۱، تفاسیر برهون^۲، افسانه‌های آلمانی قدیمی و ... تجلی یافتند، یا هنوز در گفته‌های بربرهای مدرن بیان می‌شوند. جورج داسنت^۳ در مقدمه خود بر داستان نیال سوزان^۴، کیفیات یک وایکینگ را چنان که در حماسه‌ها ظاهر می‌شوند، به شرح ذیل بی‌کم و کسر جمع‌بندی می‌کند:

کاری را که پیش روی او قرار می‌گیرد، با گشاده‌رویی و مانند یک مرد انجام دهد، بدون ترس از دشمنان، شیاطین و یا سرنوشت...؛ در تمام اعمالش آزاد و جسور باشد؛ با دوستان و خویشانش مهربان و سخاوتمند باشد؛ با دشمنانش [کسانی که تحت قصاص هستند] عبوس و سخت‌گیر باشد، اما حتی در برابر آن‌ها تمام وظایف ضروری را انجام دهد...؛ پیمان شکنی، سخن‌چینی یا بدگویی نکند؛ هیچ سخنی را علیه فردی به زبان نیاورد که جرأت ندارد

1. King Arthur

۲. Brehon: قوانین باستان ایرلند. نک: فصل فوق‌العاده

"Le droit de la Vieille Irlande", (also "Le Haut Nord") in *Études de droit international et de droit politique*, by Prof. E. Nys, Bruxelles, 1896.

3. George Webbe Dasent

4. *The Story of Burnt Njal*

رودررو به خود او بگوید؛ و هیچ فردی را که به دنبال غذا یا پناهگاه است، حتی اگر دشمن باشد، از درب خانه خود نراند.^۱

اصولی که به سه‌گانه‌ها و اشعار حماسی ولزراه پیدا می‌کنند، نیز به همان اندازه خوب یا حتی بهتر هستند. عمل «مطابق با طبیعت اعتدال و اصول انصاف»، فارغ از دشمنان یا دوستان، و «جبران اشتباه»، والاترین وظایف انسان هستند؛ قانون‌گذار شاعر اعلام می‌کند: «شریعنی مرگ، خیریعنی زندگی».^۲ قانون برهون می‌گوید: جهان احمقانه خواهد بود؛ اگر توافق‌هایی که بر زبان می‌آیند، محترم شمرده نشوند. و موردویایی شمنیست^۳ متواضع، پس از ستودن همان کیفیات، به علاوه در اصول قانون عرفی خود خواهد افزود که «گاو و ظرف شیردوشی در میان همسایگان مشترک است»؛ «گاو باید برای خودتان و کسی که ممکن است شیر بخواهد، دوشیده شود»؛ «بدن کودک از ضربه سرخ می‌شود، اما صورت کسی که می‌زند از شرم سرخ می‌شود»^۴؛ و می‌توان صفحات بسیار را از اصول مشابهی پر نمود که «بربرها» بیان و دنبال می‌کردند.

یکی دیگر از ویژگی‌های اجتماع روستایی قدیم شایسته توجه ویژه است؛ یعنی گسترش تدریجی دایره مردانی که مشمول احساس همبستگی می‌شوند. نه تنها قبایل در دودمان‌ها با هم متحد می‌شدند، بلکه دودمان‌ها نیز ولواز خاستگاه‌های متفاوت در کنفدراسیون‌ها به هم می‌پیوستند. برخی اتحادها به قدری نزدیک بودند که برای مثال، وندال‌ها^۵ پس از اینکه بخشی از کنفدراسیون آن‌ها به مقصد راین

1. Introduction, p. xxxv.

2. *Das alte Wallis*, pp. 343-350.

3. Shamanist Mordovian

4. Maynoff, "Sketches of the Judicial Practices of the Mordovians", in the ethnographical *Zapiski* of the Russian Geographical Society, 1885, pp. 236, 257.

5. Vandal

رهسپار شد و از آنجا به اسپانیا و آفریقا رفت، برای چهل سال متوالی به مرزنها و روستاهای متروک هم‌پیمان‌های خود احترام گذاشتند و به تصرف درنیاوردند، تا اینکه از طریق فرستادگان اطمینان حاصل کردند که هم‌پیمانان آن‌ها قصد بازگشت ندارند. در میان دیگر بربرها، یک بخش از دودمان به کشت خاک می‌پرداخت، در حالی که بخش دیگر در مرزهای قلمروی مشترک یا فراسوی آن می‌جنگید. پیمان وحدت میان چندین دودمان کاملاً معمول بود. سیکامبرها^۱ با چروسک‌ها^۲ و سوئوها متحد می‌شدند؛ کوادها^۳ با سارمات‌ها^۴؛ و سارمات‌ها با الن‌ها^۵، کارپها^۶ و هون‌ها^۷. بعدها، ما همچنین مفهوم ملت را می‌بینیم که به تدریج در اروپا گسترش می‌یابد، مدت‌ها پیش از آن‌که چیزی به نام دولت در بخشی از قاره که تحت اشغال بربرها بود، رشد کرده باشد. با این حال، این ملت‌ها - زیرا امکان ندارد که نام ملت را از فرانسه^۸ مرووینیان، یا روسیه^۹ قرن یازدهم و دوازدهم دریغ کنیم - را هیچ چیز جز اجتماع زبان و توافق ضمنی جمهوری‌های کوچک برای گزینش دوک‌هایشان از خانواده‌ای خاص، دور هم نگاه نمی‌دارد.

جنگ قطعاً اجتناب‌ناپذیر بود. مهاجرت به معنای جنگ است؛ اما سرهنری مین از پیش در مطالعات قابل توجه خود در زمینه خاستگاه قبیله‌ای حقوق بین‌الملل، کاملاً ثابت کرده است که «انسان هرگز چنان ددخویا احمق نبوده است که به شری همچون جنگ بدون نوعی تلاش برای جلوگیری از آن گردن بنهد»، و نشان داده که «تعداد نهادهای کهن که نشانه‌های طراحی برای ممانعت از جنگ، یا ارائه بدیلی را برای آن بر خود دارند»، بی‌نهایت زیاد است.^{۱۰} در واقعیت، انسان از آن موجود جنگ‌طلب مفروض چنان دور است که وقتی بربرها در یک جا اقامت گزیدند، آن قدر سریع عادات جنگی خود را از دست دادند که به زودی

1. Slamber

2. Cherusque

3. Quad

4. Sarmat

5. Alan

6. Carp

7. Hun

8. Henry Maine, *International Law*, London, 1888, pp. 11-13. E. Nys, *Les origines du droit international*, Bruxelles, 1894.

مجبور شدند شولا'ها یا گروه‌های ویژه‌ای را از جنگ جویان به رهبری دوک‌های خاص برای محافظت از خود در برابر مزاحمین احتمالی حفظ کنند. آن‌ها کار و زحمت مسالمت‌آمیز را به جنگ ترجیح می‌دادند؛ و همین صلح‌جو بودن انسان دلیل تخصصی شدن حرفه جنگ‌جو بود، تخصصی که بعداً به سرواژ و به تمام جنگ‌های «دوره دولت‌ها» در تاریخ بشر انجامید.

تاریخ با مشکلات زیادی در احیای حیات نهادهای بربرها روبه‌رو می‌شود. مورخ در هر گام به نشانه ضعیفی برمی‌خورد که عاجز از توضیح آن فقط به یاری اسناد خودش است. اما به محض اینکه به نهادهای همان قبایل پرشماری رجوع کنیم که هنوز تحت سازمان اجتماعی تقریباً همسان با اجداد بربر ما می‌زیند، پرتوی گسترده‌ای برگزیده می‌شود. در اینجا صرفاً مشکل انتخاب داریم، زیرا جزایر اقیانوس آرام، استپ‌های آسیا و فلات‌های آفریقا، موزه‌های تاریخی واقعی حاوی نمونه‌هایی از تمام مراحل میانجی ممکن هستند که بشریت هنگام گذر از طوایف وحشی به سامان دولتی پشت سر گذاشته است. پس بگذارید چند مورد از آن نمونه‌ها را بررسی کنیم.

اگر اجتماعات روستایی بوریات‌های مغول، به ویژه ساکنین استپ کودینسک^۱ را در لنای^۲ شمالی در نظر بگیریم که در گریز از نفوذ روسیه موفق تر بوده‌اند، می‌توانیم نمایندگان مناسبی از بربرها در حالت انتقالی، میان دامداری و کشاورزی، در اختیار داشته باشیم.^۳ این بوریات‌ها هنوز در «خانواده‌های پیوسته» زندگی می‌کنند؛ یعنی اگرچه هر پسر پس از تأهل در کلبه‌ای مجزا زندگی می‌کند، کلبه‌های حداقل سه نسل درون همان محدوده باقی می‌مانند. خانواده‌های پیوسته به صورت مشترک در مزارع خود کار می‌کنند و خانه‌های مشترک، دام‌هایشان و همچنین «زمین گوساله‌ها»

1. Schola

2. Kudinsk Steppe

3. Lena

۴. یک مورخ روسی اهل غازان به نام پروفسور شاپوف (Afanasiy Prokopievich Shchapov) که در سال ۱۸۶۲ به سیبری تبعید شد، شرح خوبی از نهادهای آن‌ها را در ایزوستیا (Izvestia) نجمن جغرافیای شرق سیبری، مجلد پنجم، سال ۱۸۷۴، ارائه کرده است.

(قطعه زمین‌های کوچکی که علف نرم برای پرورش گوساله در آن‌ها کشت می‌شود) را تحت مالکیت اشتراکی خود دارند. وعده‌های غذایی معمولاً به‌طور جداگانه در هر کلبه مهیا می‌شود؛ اما وقتی گوشت کباب می‌شود، تمام بیست تا شصت عضو خانواده پیوسته با هم به ضیافت می‌نشینند. چندین خانوار پیوسته که در یک خوشه زندگی می‌کنند و همچنین چندین خانواده کوچک‌تر ساکن در همان روستا - عمدتاً بازمانده از خانوارهای پیوسته که تصادفاً از هم جدا شده‌اند - «اولوز» یا اجتماع روستا را تشکیل می‌دهند؛ چندین اولوز، یک قبیله را می‌سازند؛ و چهل و شش قبیله یا کلان از استپ کودینسک، در یک کنفدراسیون متحد می‌شوند. چندین قبیله بنا به ضرورت ناشی از خواست‌های ویژه، به کنفدراسیون‌های کوچک‌تر و نزدیک‌تر وارد می‌شوند. آن‌ها هیچ‌گونه مالکیت خصوصی را بر زمین به رسمیت نمی‌شناسند؛ زمین به صورت مشترک در دست اولوز یا کنفدراسیون است و اگر لازم شود، قلمرو میان اولوزهای مختلف در انجمن قبیله، و میان چهل و شش قبیله در انجمن کنفدراسیون بازتوزیع می‌شود. شایان توجه است که همان سازمان در میان تمام ۲۵۰،۰۰۰ بوریات سیبری شرقی غالب است، گرچه به مدت سه قرن تحت حاکمیت روسیه بوده‌اند و به خوبی با نهادهای روسیه آشنا هستند.

با وجود تمام این‌ها، نابرابری ثروت به سرعت در میان بوریات‌ها گسترش می‌یابد، به‌ویژه از زمانی که حکومت روسیه اهمیت اغراق‌آمیزی برای «تایشا»های (شاهزادگان) منتخب آن‌ها قائل می‌شود که مسئول جمع‌آوری مالیات و نمایندگان کنفدراسیون‌ها در روابط اداری و حتی تجاری آن‌ها با روسیه در نظر می‌گیرد. بدین ترتیب، مجراها برای ثروتمند شدن عده‌ای اندک بسیارند، در حالی که به دلیل تصاحب زمین‌های بوریات توسط روس‌ها، بی‌نوایی را برای افراد زیادی به ارمغان می‌آورد. اما بوریات‌ها، به‌ویژه ساکنین کودینسک، عادت دارند - و عادت بیش

از قانون است - که اگر یک خانواده گاو خود را از دست داده باشد، خانواده‌های ثروتمند تعدادی گاو و اسب به آن‌ها می‌دهند تا شاید اوضاعشان روبه‌راه شود. انسان بیچاره‌ای که هیچ خانواده‌ای ندارد، در کلبه‌های قوم و خویش غذا می‌خورد. او - به حق، نه برای خیریه - وارد کلبه‌ای می‌شود؛ کنار آتش می‌نشیند؛ در غذایی که همیشه با دقت به قسمت‌های مساوی تقسیم می‌شود، سهم می‌گردد؛ و در همان‌جا که شامش را خورده است، می‌خوابد. در مجموع، فاتحان روس سیبری آن قدر تحت تأثیر فعالیت‌های کمونیستی بوریات‌ها قرار گرفتند که به آن‌ها نام «برادران»^۱ را دادند و به مسکو گزارش کردند: «در آن‌ها همه چیز مشترک است؛ هر آنچه دارند به صورت مشترک سهم می‌شوند.» حتی در حال حاضر، زمانی که بوریات‌های لنا قصد دارند گندم خود را به فروش برسانند، یا برخی از گاوهایشان را برای فروش به نزد قصاب روسی بفرستند، خانواده‌های اولوز یا قبیله گندم و گاو خود را بر روی هم گذشته و جمعاً می‌فروشند. علاوه بر این، هر اولوز دارای انبار دانه خود برای وام دادن در صورت نیاز، اجاق گاز اشتراکی خود («فور بانال»^۲ در اجتماعات فرانسه قدیم) و آهنگر خود است، که مانند آهنگر اجتماعات هندی^۳، عضوی از اجتماع است و هرگز در برابر کار خود درون اجتماع پولی دریافت نمی‌کند. او باید این کارها را در ازای هیچ چیز انجام دهد و اگر از وقت خالی خود برای ساخت صفحات کوچک از آهن صیقلی و نقره‌اندود - که در سرزمین بوریات برای تزئین لباس استفاده می‌شدند - بهره ببرد، ممکن است گاه آن‌ها را به زنانی از کلان دیگر بفروشد، اما این تزئینات به زنان کلان خودش به عنوان هدیه عرضه می‌شوند. خرید و فروش نمی‌تواند درون اجتماع صورت پذیرد؛ این قاعده چنان سخت‌گیرانه است که وقتی خانواده‌ای ثروتمندتر یک کارگر را اجاره می‌کند، کارگر باید از کلان دیگریا از میان روس‌ها گرفته شود. این عادت آشکارا مختص به بوریات‌ها نیست؛

1. Bratskiye

2. Four banal

3. Sir Henry Maine's *Village Communities*, New York, 1876, pp.193-196.

چنان در میان بربرهای مدرن، آریایی‌ها و اورال-آلتائی‌ها گسترده است که باید در میان نیاکان ما عام و همگانی بوده باشد.

احساس وحدت درون کنفدراسیون از طریق منافع مشترک قبایل، انجمن‌های آن‌ها و جشن‌هایی که معمولاً در ارتباط با انجمن‌ها برگزار می‌شوند، زنده نگاه داشته می‌شود. با این حال، همین احساس با نهاد دیگری نیز حفظ می‌شود: «ابا»^۱ یا شکار مشترک، که یادگاری از گذشته بسیار دور است. هرپاییز، چهل‌وشش کلان کودینسک برای چنین شکاری گرد هم می‌آیند که محصول آن در میان تمام خانواده‌ها تقسیم می‌شود. علاوه بر این، اباهای ملی برای تأکید بر اتحاد کل ملت بوریات گاه‌به‌گاه فراخوانده می‌شوند. در چنین مواردی، تمام کلان‌های بوریات که در شعاع صدها مایلی غرب و شرق دریاچه بایکال پراکنده‌اند، ملزم به فرستادن هیئت شکارچیان خود هستند. هزاران نفر از مردان گرد هم می‌آیند و هر کدام آذوقه یک ماه کامل را با خود می‌آورند. سهم هر کس باید با تمام دیگران برابر باشد؛ و بنابراین، پیش از اینکه روی هم گذاشته شوند، توسط یکی از ریش سفیدان منتخب وزن می‌شوند (همیشه «با دست»؛ مقیاس‌ها بی‌حرمتی به رسم قدیمی هستند). پس از آن شکارچیان به گروه‌های بیست نفره تقسیم می‌شوند و طرفین مطابق با برنامه‌ای به خوبی طرح‌ریزی شده به شکار می‌روند. در چنین اباهایی، تمام ملت بوریات سنت‌های حماسی خود را از زمانی که در یک پیمان قدرتمند متحد بود، احیا می‌کند. بگذارید بیفزایم که این شکارهای اشتراکی در سرخپوست‌ها و چینی‌ها در سواحل اوسوری (کادا)^۲ کاملاً معمول هستند.^۳

در میان کابیل‌ها، که آداب زندگی‌شان را دو کاوشگر فرانسوی به خوبی توصیف کرده‌اند^۴، شاهد بربرهایی باز هم پیشرفته‌تر در امر کشاورزی هستیم. مزارع آن‌ها، سیر

1. Aبا

2. Kada

3. Nazaroff, *The North Usuri Territory* (Russian), St. Petersburg, 1887, p. 65.

4. Hanoteau et Letourneux, *La Kabylie*, 3 vols. Paris, 1883.

از آب و کود، به خوبی تحت مراقبت قرار می‌گیرند، و در مناطق تپه‌ای، هر تکه زمین قابل دسترس با بیل کشت می‌شود. کایله‌ها در تاریخ خود با فراز و نشیب‌های بسیاری روبه‌رو بوده‌اند؛ آن‌ها برای مدتی از قانون ارث مسلمانان پیروی کرده‌اند، اما ۱۵۰ سال پیش به دلیل مغایرت با آن به قانون عرفی قدیم قبیله بازگشته‌اند. بر این اساس، مالکیت زمین آن‌ها از خصلت مختلطی برخوردار است و مالکیت خصوصی بر زمین شانه به شانه مالکیت اشتراکی وجود دارد. با این حال، اساس سازمان فعلی آن‌ها اجتماع روستایی یا تادارت است، که معمولاً چندین خانواده پیوسته (خاروبا)^۱ را که داعیه اجتماع خاستگاه را داشتند و همچنین خانواده‌هایی کوچک‌تر را از غریبه‌ها در بر می‌گیرد. چندین روستا در کلان‌ها یا قبایل (آرک)^۲ جمع می‌شوند؛ چندین قبیله، کنفدراسیون (تاک‌ایلیت)^۳ را تشکیل می‌دهند؛ و گاهی ممکن است چندین کنفدراسیون عمدتاً به هدف دفاع مسلحانه هم‌پیمان شوند. کایله‌ها اصلاً هیچ اقتداری را افزون بر اقتدار «جماعه»^۴ یا انجمن اجتماع روستایی به رسمیت نمی‌شناسند. جماعه در هوای آزاد یا ساختمان ویژه‌ای مجهز به صندلی‌های سنگی برگزار می‌شود و تمام مردان بالغ در آن شرکت می‌کنند. تصمیمات آن آشکارا به اتفاق آرا گرفته می‌شود؛ یعنی بحث ادامه می‌یابد تا زمانی که تمام حاضرین موافق باشند تصمیمی را بپذیرند یا از آن تبعیت کنند. در حالی که در اجتماع روستا هیچ اقتداری برای تحمیل تصمیمات وجود ندارد، اما این نظام در هر جا که اجتماعات روستایی وجود داشته‌اند، توسط بشر به ورطه عمل گذاشته شده است، و هنوز در هر جا که آن‌ها همچنان وجود دارند - یعنی نزد چند صد میلیون نفر در سراسر جهان - به اجرا گذاشته می‌شود. جماعه مجری خود را - ریش سفید، کاتب و خزانه‌دار - منصوب می‌کند؛ مالیات‌های خودش را می‌سنجد؛ و بازتوزیع زمین‌های مشترک و همچنین انواع و اقسام کارهای خدمات عمومی را

1. Kharouba
3. Thak'ebilt

2. Ârch
4. Djemmâa

مدیریت می‌کند. حجم زیادی از کار به صورت مشترک انجام می‌شود؛ جاده‌ها، مساجد، چشمه‌ها، مجراهای آبیاری، برج‌های احداث شده برای محافظت در برابر دزدان، حصارها و غیره توسط اجتماع روستایی بنا شده‌اند، در حالی که شاهراه‌ها، مساجد بزرگ‌تر و بازارهای بزرگ، محصول کار قبیله هستند. آثار بسیاری از کشاورزی مشترک همچنان وجود دارد، و خانه‌ها همچنان توسط یا با کمک تمام مردان یا زنان روستا بنا می‌شوند. در مجموع، «کمک‌ها» پیشامدی روزمره هستند و دائماً برای کشت مزارع، برداشت محصول و... درخواست می‌شوند. در رابطه با کار ماهر، هر اجتماع دارای آهنگر خود است که از سهم خود از زمین اشتراکی بهره‌مند می‌شود و برای اجتماع کار می‌کند. هنگامی که فصل شخم‌زنی نزدیک می‌شود، او به هر خانه سر می‌زند و ابزارها و گاواهن‌ها را بدون انتظار هیچ‌گونه دستمزد تعمیر می‌کند، در حالی که ساخت گاواهن‌های جدید کاری خداپرستانه تلقی می‌شود که به هیچ‌وجه نمی‌توان با پول یا هر شکل دیگری از دستمزد تلافی نمود.

از آنجا که کابيله‌ها از پیش دارای مالکیت خصوصی هستند، بدیهی است که هم ثروتمند و هم فقیر در میان خود دارند. اما مانند تمام افرادی که در نزدیکی هم زندگی می‌کنند و می‌دانند چگونه فقر آغاز می‌شود، آن را حادثه‌ای در نظر می‌گیرند که ممکن است به سر هر کسی بیاید. «نگویید که هرگز کیسه گدایی به دوش نخواهید انداخت، یا به زندان نخواهید رفت»، ضرب‌المثل دهقانان روس است؛ کابيله‌ها آن را اجرا می‌کنند و هیچ تفاوتی نمی‌توان در رفتار خارجی میان غنی و فقیر تشخیص داد؛ زمانی که فقرا درخواست «کمک» می‌کنند، انسان ثروتمند در مزرعه او کار می‌کند، درست همان‌طور که مرد فقیر متقابلاً به سهم خود این کار را انجام می‌دهد.^۱ به علاوه، جماعه‌ها برخی باغ‌ها و مزارع را که گاهی اوقات به صورت

۱. برای طلب «یاری» یا «گردهمایی»، نوعی غذا باید به اجتماع عرضه می‌شد. یک دوست قفقازی به من گفته است که در گرجستان، وقتی مرد فقیری «کمک» می‌خواهد، یک یا دو گوسفند برای تهیه غذا از مرد ثروتمند قرض می‌گیرد، و مردم اجتماع علاوه بر کار خود آن قدر خواربار به همراه می‌آورند که او بتواند قرض خود را بازپرداخت کند. عادت مشابهی در میان موردویایی‌ها وجود دارد. •

مشترک کشت می‌شوند، برای استفاده فقیرترین اعضا کنار می‌گذارند. بسیاری از آداب مشابه همچنان به وجود خود ادامه می‌دهند. از آنجا که خانواده‌های فقیر قادر به خرید گوشت نیستند، گوشت مرتباً با پول جریمه یا هدایا به جماعه، یا وجوه برای استفاده از لگن‌های روغن زیتون مشترک، خریداری شده و به‌طور مساوی میان کسانی که خودشان نمی‌توانند از عهده خرید گوشت برآیند، توزیع می‌شود. وقتی یک خانواده گوسفند یا گوساله‌ای را برای استفاده خودش در روزی که روز بازار نیست، می‌کشد، این خبر در خیابان‌ها توسط جارچی روستا اعلام می‌شود؛ تا افراد بیمار و زنان باردار به قدری که می‌خواهند از آن بردارند. حمایت متقابل در زندگی کابيله‌ها فراگیر است و اگر یکی از آن‌ها در طی سفر به خارج از کشور با کابيله‌ی محتاج دیگری ملاقات کند، موظف است که حتی در صورت خطر برای مال و جان خودش به کمک او برود. اگر این کار را نکند، جماعه‌ی مردی که گرفتار چنین غفلتی شده است، ممکن است سربه شکایت بردارد و جماعه‌ی مرد خودخواه فوراً خسارت را جبران می‌کند.

بدین ترتیب، ما به رسمی برمی‌خوریم که برای دانشجویان گیلدهای تجاری قرون وسطی آشناست. هر غریبه‌ای که به یکی از روستاهای کابيله وارد می‌شود، در زمستان حق مسکن دارد و اسب‌هایش همیشه می‌توانند به مدت ۲۴ ساعت در زمین‌های اشتراکی بچرند. اما در صورت نیاز می‌تواند بر حمایت تقریباً نامحدود حساب کند. بنابراین، در طول قحطی سال‌های ۱۸۶۷-۶۸، کابيله‌ها هرکسی را که به روستاهای آنان پناهنده شده بود، فارغ از خاستگاه پذیرفتند و غذا دادند. در منطقه دلیس^۱، خوراک حدوداً ۱۲,۰۰۰ نفر که از تمام نقاط الجزایر و حتی از مراکش آمده بودند، به همین طریق تأمین می‌شد. در حالی که مردم از گرسنگی در سراسر الجزایر جان خود را از دست می‌دادند، حتی یک مورد مرگ نیز به این علت در خاک

کابيله‌ها نبود. جماعه‌ها که خودشان را از ضروریات محروم می‌کردند، نیروهای امدادی را بدون هیچ‌گونه درخواست کمک از حکومت یا برزبان آوردن کوچک‌ترین شکایتی سازمان می‌دادند؛ آن‌ها این کار را وظیفه‌ای طبیعی می‌دانستند. و در حالی که در میان مهاجران اروپایی، انواع و اقسام اقدامات پلیسی برای جلوگیری از سرقت و بی‌نظمی ناشی از سیل بیگانگان صورت می‌گرفت، به هیچ‌وجه چنین چیزی در قلمرو کابيله‌ها لازم نبود؛ جماعه‌ها نه به کمک نیاز داشتند، نه به محافظت در برابر خارج.^۱

من فقط می‌توانم اجمالاً به دو ویژگی جالب دیگر از زندگی کابيله اشاره کنم؛ یعنی انایا^۲ - یا حفاظت از چاه‌ها، کانال‌ها، مساجد، بازارها، برخی جاده‌ها و غیره در صورت جنگ - و سوف^۳‌ها. در انایا، ما مجموعه‌ای از نهادها را هم برای کاهش شرارت‌های جنگ و هم برای جلوگیری از تعارض‌ها داریم. بدین ترتیب، بازار به‌ویژه اگر در مرز قرار داشته باشد و کابيله‌ها و غریبه‌ها را گرد هم بیاورد، انایا است؛ هیچ کس جرأت ندارد ضلح را در بازار به هم بزند. و اگر مزاحمتی ایجاد شود، فوراً توسط غریبه‌هایی که در بازارچه جمع شده‌اند، فرو می‌نشیند. جاده‌ای نیز که زنان از طریق آن از روستا به چشمه می‌روند، در صورت جنگ انایا است؛ و... سوف‌ها شکل گسترده‌ای از اتحاد هستند که از برخی خصوصیات بورگشافت^۴ یا گگیلدن^۵ قرون وسطی برخوردارند و همچنین انجمن‌هایی هم برای حفاظت متقابل و هم برای اهداف گوناگون فکری، سیاسی و عاطفی که نمی‌توان با سازمان ارضی روستا، کلان و کنفدراسیون ارضا نمود. سوف هیچ محدودیت ارضی نمی‌شناسد؛ اعضای

1. Hanoteau et Letourneux, *La Kabylie*, il. 58.

همان احترام به غریبه‌ها در حکومت مغولان است. مغول که سقف خود را برای یک غریبه رد کرده است، اگر غریبه از آن رنج برده شود، جبران خسارت کامل را می‌پردازد (Bastian, *Der Mensch in der Geschichte*, il. 231).

2. Anaya

3. Çof

۴. Bürgschaft: نوعی پیمان حقوقی که شخص ضمانت می‌کند مسئولیت بدهی کس دیگری را برعهده بگیرد. م
۵. Gegilden: معنای دقیق این واژه محل مناقشه است، اما به نظر می‌رسد اتحاد کسانی باشد که متقابلاً بدهی یک‌دیگر را پرداخت می‌کنند. م

خود را از روستاهای مختلف، حتی از میان غریبه‌ها، جلب می‌کند و از آن‌ها در تمام وقایع احتمالی زندگی محافظت می‌نماید. در مجموع، کوششی برای تکمیل گروه ارضی با یک گروه اضافی فرا-ارضی است که هدف از آن، تجلی تمام انواع قرابت‌های متقابل در ورای مرزها است. بدین ترتیب، اتحاد بین‌المللی آزادانه سلاطین و ایده‌های فردی، که ما یکی از بهترین ویژگی‌های زندگی خودمان در نظر می‌گیریم، در دوران باستان بربریت ریشه دارد.

کوه‌نشین‌های قفقاز، میدان بسیار آموزنده دیگری برای مثال‌هایی از همان نوع در اختیار ما می‌گذارند. پروفیسور کووالفسکی با مطالعه آداب و رسوم فعلی اوست‌ها - خانواده‌های پیوسته و کمون‌ها و مفاهیم قضایی آن‌ها - در اثری قابل توجه در باب آداب مدرن و قانون باستان^۱، توانست تمایلات مشابه کدهای بربر قدیمی را گام به گام پی بگیرد و حتی خاستگاه فئودالیسم را مطالعه کند. در دیگر دودمان‌های قفقاز، گاهی اوقات نگاهمان به منشأ اجتماع روستایی می‌افتد؛ در مواردی که دارای شکل قبیله‌ای نبود، بلکه از وحدت داوطلبانه میان خانواده‌هایی از خاستگاه متمایز نشأت می‌گرفت. اخیراً در برخی روستاهای خوسور^۲ به همین منوال بود، که ساکنان آن‌ها سوگند «اجتماع و اخوت» می‌خوردند.^۳ در بخش دیگری از قفقاز، یعنی داغستان، رشد روابط فئودالی را میان دو قبیله شاهد هستیم که هر دو هم‌زمان اجتماعات روستایی خود (و حتی آثاری از «طبقات» طایفه‌ای) را حفظ می‌کنند؛ و بدین ترتیب، تصویر زنده‌ای را از اشکالی ارائه می‌دهند که فتح ایتالیا و گل^۴ توسط بربرها به خود گرفت. نژاد پیروز، یعنی لزگین‌ها^۵، که چندین روستای گرجی و تاتار را در ناحیه زکاتالی^۶ فتح کرده‌اند، آن‌ها را به زیر سلطه

1. *Modern Custom and Ancient Law* (1891)

2. Khevsoure

3. N. Khoudadoff, "Notes on the Khevsoures", in *Zapiski of the Caucasian Geogr. Society*, xiv. i, Tiflis, 1890, p. 68.

آن‌ها همچنین سوگند می‌خوردند که با دخترانی از اتحاد خودشان ازدواج نکنند. و بدین ترتیب، بازگشت قابل توجهی به قواعد طایفه‌ای قدیم را به نمایش می‌گذاشتند.

4. Gaul

5. Lezghin

6. Zakataly

خانواده‌های مجزا نیاوردند؛ آن‌ها کلان فئودالی را تشکیل دادند که در حال حاضر، شامل ۱۲،۰۰۰ خانوار در سه روستا است و در حدود ۲۰ روستای گرجی و تاتار را در تملک اشتراکی خود دارد.

فاتحان، اراضی خودشان را در میان کلان‌های خود تقسیم کردند و کلان‌ها آن اراضی را به بخش‌های مساوی میان خانواده‌ها توزیع نمودند؛ اما آن‌ها در کار جماعه‌های خراج‌گزاران خود - که هنوز به همان عادت‌ی که جولیوس سزار ذکر کرده بود، پایبند هستند - دخالت نکردند، یعنی جماعه هر ساله تصمیم می‌گیرد که کدام بخش از قلمروی جمعی باید زیرکشت برود. زمین به قطعاتی به تعداد خانواده‌ها تقسیم و قطعات به قید قرعه توزیع می‌شوند. شایان توجه است که اگر چه پرولترها پدیده‌ای متداول در میان لزگین‌ها هستند (که تحت لوای سیستم مالکیت خصوصی بر زمین و مالکیت مشترک سرف‌ها زندگی می‌کنند)، اما در میان سرف‌های گرجی آن‌ها - که همچنان زمین را در تملک مشترک خود دارند - نادر هستند. قانون عرفی کوه‌نشین‌های قفقاز بسیار شبیه به قانون عرفی لمباردها^۱ یا فرانک‌های سالی^۲ است؛ و چندین نمونه از تمایلات آن تا حد زیادی روند قضایی بربرهای قدیم را توضیح می‌دهد. آن‌ها از خصلتی بسیار انعطاف‌پذیر برخوردار هستند و نهایت تلاش خود را می‌کنند تا از کشیده شدن نزاع به جاهای باریک جلوگیری نمایند. و بنابراین در خوسورها اگر دعوی شروع شود، شمشیرها بسیار زود از نیام به در می‌آیند. اما اگر زنی با شتاب بیرون بدود و تکه پارچه‌ای را که بر سر خود می‌اندازد به میان آن‌ها پرتاب کند، شمشیرها فوراً به غلاف بازمی‌گردند و ستیز می‌خوابد. روسری زنان، انایا است. اگر نزاع به موقع متوقف نشده و به قتل بینجامد، پول غرامت چنان قابل توجه است که کل عمر متجاوز به طور کامل

1. Dm. Bakradze, "Notes on the Zakataly District", in same *Zapiski*, xiv. i, p. 264.

«گروه مشترک» همان قدر در میان لزگین‌ها متداول است که در میان اوست‌ها.

2. Longobards

3. Salic

تباه می‌شود، مگر اینکه خانواده داغدیده او را به فرزندی بپذیرند. و اگر در نزاعی بی‌اهمیت دست به شمشیر برده و جراحاتی وارد آورده باشد، برای همیشه مراقبت خویشانش را از دست می‌دهد. در تمام اختلافات، واسطه‌ها موضوع را در دست می‌گیرند؛ آن‌ها قضات را از میان اعضای قبیله برمی‌گزینند - شش نفر در امور خردتر و ده تا پانزده نفر در موارد جدی‌تر - و شاهدان روس به فسادناپذیری مطلق قضات شهادت می‌دهند. سوگند چنان اهمیتی دارد که افراد برخوردار از عزت و قرب عمومی از آن معاف می‌شوند؛ تأییدی ساده کاملاً کافی است، به‌ویژه در امور سهمگین، زیرا خوسور هرگز در اقرار به گناه خود تردید نمی‌کند (البته منظورم خوسور هنوز نیالوده به تمدن است). سوگند عمدتاً به مواردی نظیر اختلافات درباره دارایی محدود می‌شود که مستلزم نوعی پذیرش افزون بر اظهار ساده حقایق است؛ و در چنین مواردی، مردانی که تصدیقشان در نزاع تعیین‌کننده است با بیشترین احتیاط دست به عمل می‌زنند. در مجموع، به‌طور مسلم عدم صداقت یا عدم احترام به حقوق هم‌نوعان، وجه مشخصه جوامع بربر قفقاز نیست.

دودمان‌های آفریقا تنوع بسیار شگرفی را از جوامع بسیار جالب توجه در تمام مراحل واسطه از اجتماع روستایی اولیه گرفته تا سلطنت‌های خودکامه بربر عرضه می‌کنند؛ به‌طوری که باید از این ایده چشم‌پوشم که حتی نتایج عمده مطالعات تطبیقی را درباره نهادهای آنان در اینجا ارائه دهم.^۱ کافی است بگویم که حتی تحت لوای بدترین استبداد پادشاهان، انجمن‌های اجتماع روستایی و قانون عرفی آن‌ها درون دایره وسیعی از امور حکمفرما باقی می‌مانند. قانون دولت به پادشاه اجازه می‌دهد که صرفاً برای هوی و هوس خود یا حتی صرفاً برای ارضای زیاده‌خواهی خود جان هر کس را که می‌خواهد بگیرد؛ اما قانون عرفی مردم به حفظ همان شبکه از نهادها برای حمایت متقابل ادامه می‌دهد که در میان دیگر بربرها

1. See Post, *Afrikanische Jurisprudenz*, Oldenburg, 1887; Mlinzinger, *Über das Recht und Sitten der Bogos*, Winterthur, 1859; Casalis, *Les Bassoutos*, Paris, 1859; Maclean, *Kafir Laws and Customs*, Mount Coke, 1858, etc.

وجود دارد، یا در میان اجداد ما وجود داشته است. و در برخی از مساعدترین دودمان‌ها (در بورنو^۱، اوگاندا، ایسینیا) و به ویژه بوگو^۲، برخی از گرایش‌های قوانین عرفی از احساساتی واقعاً لطیف و ظریف الهام گرفته‌اند.

اجتماعات روستایی بومیان هر دو آمریکا دارای خصلت مشابهی هستند. مردم توپی برزیل^۳ در «خانه‌های طویل» زندگی می‌کردند که توسط کل کلان‌ها اشغال شده بودند و عادت به کشت مزارع ذرت و مانیوک^۴ خود به صورت مشترک داشتند. مردم آرانی^۵ که از تمدن بسیار پیشرفته‌تری برخوردار بودند، مزارع خود را به صورت مشترک کشت می‌کردند؛ اوکاگاها^۶ نیز همین‌طور، که تحت نظام کمونیسم بدوی و «خانه‌های طویل» خود یاد گرفته بودند جاده‌های خوبی بسازند و انواع صنایع خانگی را در سطحی برابر با صنایع دوران اولیه قرون وسطی در اروپا صورت دهند.^۷ تمام آن‌ها همچنین تحت همان قانون عرفی زندگی می‌کردند که در صفحات پیشین نمونه‌هایی از آن را ارائه داده‌ایم. در کران دیگر جهان، ما فئودالیسم مالایی را می‌یابیم، اما این فئودالیسم عاجز از ریشه‌کن کردن «نگاریا»^۸ یا اجتماع روستا، همراه با مالکیت مشترک آن بر حداقل بخشی از زمین و بازتوزیع زمین میان نگاریاهای قبیله بوده است.^۹ در میان الفوروهای میناهاسا^{۱۰}، گردش اشتراکی محصولات را شاهد هستیم؛ در دودمان ویانندیات‌های^{۱۱} هند، بازتوزیع دوره‌ای زمین را درون قبیله، و کشت کلانی خاک را می‌یابیم؛ و در تمام بخش‌هایی از سوماترا^{۱۲} که نهادهای اسلامی هنوز سازمان قدیمی را تمام و کمال نابود نکرده‌اند، خانواده پیوسته (سوکا^{۱۳}) و اجتماع روستایی (کوتا^{۱۴}) را شاهد هستیم که حق خود را بر

1. Bornu

2. Bogos

3. Tupi

4. Manioc

5. Arani

6. Oucaga

7. Waitz, iii. 423 seq.

8. Negaria

9. Post's *Studien zur Entwicklungsgeschichte des Familien-Rechts* Oldenburg, 1889, pp. 270 seq.

10. Alfurus of Minahasa

11. Wyandot

12. Sumatra

13. Suka

14. Kota

زمین حفظ می‌کند، حتی اگر بخشی از زمین بدون مجوز آن پاکسازی شده باشد.^۱ اما این حرف بدان معنی است که تمام رسوم برای حفاظت متقابل و جلوگیری از عداوت‌ها و جنگ‌ها، که در صفحات پیشین به عنوان وجه مشخصه اجتماع روستا به اختصار نشان داده شده‌اند نیز وجود دارند. افزون بر آن، هر چه مالکیت اشتراکی زمین به شکلی کامل‌تر حفظ شده باشد، عادات بهتر و نجیبانه‌تر هستند. دو استوئرز^۲ به ویژه تأکید می‌کند که هر جا فاتحان کمتر به نهاد اجتماع روستایی دست‌درازی کرده‌اند، نابرابری‌های ثروت کمتر هستند و فرامین قصاص کمتر بی‌رحمانه‌اند؛ در حالی که بالعکس، هر کجا اجتماع روستایی به تمامی در هم شکسته است، «ساکنان از تحمل ناپذیرترین ظلم و ستم حاکمان خودکامه خود رنج می‌برند.»^۳ این امر کاملاً طبیعی است. و هنگامی که ویتز^۴ به این نکته اشاره کرد که آن دودمان‌هایی که کنفدراسیون‌های قبیله‌ای خود را حفظ کرده‌اند، در سطح بالاتری از توسعه قرار می‌گیرند و ادبیات غنی‌تری نسبت به آن دودمان‌هایی دارند که از پیوندهای قدیمی وحدت محروم شده‌اند، فقط چیزی را خاطر نشان کرد که ممکن بود پیش‌بینی شود.

مثال‌های بیشتر فقط مرا درگیر تکرارهای خسته‌کننده می‌کنند؛ جوامع بربر در تمام اقلیم‌ها و میان تمام نژادها به شکل چشم‌گیری شبیه هم هستند. فرآیند تطویر یکسانی در بشریت با مشابهت فوق‌العاده در جریان بوده است. وقتی سازمان کلان، از درون با خانواده مجزا و از بیرون با انفصال کلان‌های مهاجر و ضرورت پذیرش بیگانگان از تبارهای متفاوت، با تهاجم روبه‌رو شد، اجتماع روستایی بر اساس مفهومی ارضی به ظهور رسید. این نهاد جدید که طبیعتاً از نهاد پیشین - کلان - رشد کرده بود، به بربرها اجازه داد بدون تجزیه شدن به خانواده‌های منزوی

1. Powell, *Annual Report of the Bureau of Ethnography*, Washington, 1881, quoted in Post's *Studien*, p. 290; Bastian's *Inselgruppen in Oceanien*, 1883, p. 88.

2. Victor de Stuers

3. De Stuers, quoted by Waitz, v. 141.

4. Georg Waitz

که در تنازع بقا از پای درمی آمدند، از پرآشوب ترین دوره تاریخ عبور کنند. اشکال جدیدی از فرهنگ در سازمان جدید گسترش یافتند؛ کشاورزی به مرحله ای رسید که تاکنون در شمار زیاد به سختی از آن فراتر رفته ایم؛ صنایع خانگی به میزان بالایی از کمال نائل شدند؛ طبیعت بکرفتح شد؛ جاده ها احداث گردیدند و انبوهی جدا مانده از اجتماعات مادر به آنجا هجوم بردند؛ و بازارها، استحکامات و همچنین عبادتگاه های عمومی برپا شدند. مفهوم اتحادی گسترده تر که به کل دودمان ها و به چندین دودمان از خاستگاه گوناگون بسط می یافت، کم کم به اندیشه درآمد. برداشت های قدیمی از عدالت که صرفاً انتقام جویانه بودند، به آرامی دستخوش تعدیل های جدی قرار گرفتند؛ ایده جبران کار خطا جایگزین انتقام شد. قانون عرفی که هنوز قانون زندگی روزمره را برای دو سوم یا بیشتر از بشریت تشکیل می دهد، در آن سازمان و همچنین نظامی از عادات رشد و گسترش یافت، به منظور جلوگیری از ظلم و ستم به توده ها توسط اقلیت هایی که قدرتشان به تناسب با امکانات رو به رشد برای انباشت خصوصی ثروت افزایش پیدا می کرد. این فرم جدیدی بود که گرایش توده ها برای حمایت متقابل به خود گرفت. و پیشرفتی - اقتصادی، فکری و اخلاقی - که بشریت تحت این قالب مردمی جدید از سازمان به انجام رسانید چنان عظیم بود که دولت ها، وقتی بعداً به منصه ظهور گام نهادند، تمام کارکردهای قضایی، اقتصادی و اداری را که قبلاً اجتماع روستا به نفع همگان اجرا کرده بود، به سادگی به نفع اقلیت تصاحب کردند.

فصل پنجم: یاری متقابل در شهر قرون وسطی

رشد اقتدار در جامعه بربر. سرواژ در روستاها. شورش شهرهای مستحکم: آزادی آن‌ها؛ منشورهای^۱ آنان. گیلد. منشأ دوگانه شهر قرون وسطایی آزاد. استقلال قضایی^۲، خودگردانی^۳. جایگاه پرافتخار کار. تجارت توسط گیلد و شهر.

جامعه‌پذیری و نیاز به یاری و حمایت متقابل چنان اجزایی فطری از طبیعت بشر هستند که در هیچ دوره‌ای از تاریخ نمی‌توانیم انسان‌هایی را پیدا کنیم که در خانواده‌های منزوی کوچک زندگی کنند و برای وسایل معاش با یکدیگر بجنگند. بالعکس، همان‌طور که در دو فصل پیشین دیدیم، محققان مدرن ثابت می‌کنند که انسان‌ها از همان سرآغازهای زندگی ماقبل تاریخ خود عادت به تجمع در طوایف، کلان‌ها یا قبایل داشتند که با ایده تبار مشترک و پرستش نیاکان مشترک حفظ می‌شد. برای هزاران و هزاران سال این سازمان انسان‌ها را کنار هم نگاه داشته است، حتی با اینکه اصلاً هیچ اقتداری برای تحمیلش وجود نداشت. این سازمان عمیقاً بر تمام تحولات بعدی بشریت تأثیر گذاشته است؛ و هنگامی که پیوندهای تبار مشترک به واسطه مهاجرت در مقیاس کلان سست گشت، در حالی که رشد خانواده مجزا درون خود کلان موجب نابودی وحدت قدیمی کلان شده بود، شکل

جدیدی از اتحاد اصولاً ارضی - اجتماع روستایی - توسط نبوغ اجتماعی انسان به وجود آمد. این نهاد دوباره تا چندین قرن انسان‌ها را کنار هم نگه داشت و به آن‌ها اجازه داد که نهادهای اجتماعی خود را بیشتر توسعه دهند؛ و بدون فروپاشی به تجمعات سستی از خانواده‌ها و افراد، از برخی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ عبور کنند؛ گام بیشتری در تطور خود بردارند؛ و شماری از نهادهای اجتماعی ثانویه را بیافرینند که چندین نمونه از آن‌ها تا زمان حال جان سالم به در برده‌اند. ما اکنون باید تحولات بیشتر همان گرایش همواره زنده را در جهت یاری متقابل پی بگیریم. با در نظر گرفتن اجتماعات روستایی در میان به اصطلاح بربرها، در زمانی که تمدن جدیدی را پس از سقوط امپراتوری روم آغاز می‌کردند، باید سویه‌های جدیدی را مطالعه کنیم که خواهش‌های اجتماعی توده‌ها در قرون وسطی - و به ویژه در گیلدهای قرون وسطی و شهر قرون وسطی - به خود گرفتند.

بربرهای قرون نخستین عصر ما (مانند بسیاری از مغول‌ها، افریقایی‌ها، عرب‌ها و... که هنوز در همان مرحله بربریت زندگی می‌کنند) نه تنها جانوران جنگنده‌ای نبودند که اغلب با آن‌ها مقایسه می‌شوند، بلکه همواره صلح را به جنگ ترجیح می‌دادند. به استثنای چند قبیله که در طول مهاجرت‌های بزرگ، به بیابان‌های بایر یا ارتفاعات رانده شدند و بدین ترتیب، به طور دوره‌ای مجبور به غارت همسایگان خوشبخت‌تر خود بودند، بخش اعظم توتن‌ها، ساکسون‌ها، سلت‌ها، اسلوونیایی‌ها و غیره، اندک مدتی پس از آنکه در منزل تازه فتح شده خود اقامت گزیدند، به بیل یا رمه‌های خود رجعت کردند. نخستین کدهای بربر، پیشاپیش جوامعی را متشکل از اجتماعات زراعی صلح‌آمیز به تصویر می‌کشند، نه رمه‌هایی از انسان‌ها را در حال جنگ با یکدیگر. این بربرها کشور را از روستاها و املاک رعیتی پوشاندند؛ جنگل‌ها

۱. دابلیو. آرنولد (Wilhelm Arnold)، در کتاب عزیمت‌ها و اقامت‌های قبایل آلمان (*Wanderungen und Siedlungen der deutschen Stämme*)، ص. ۴۳۱، حتی ادعا می‌کند که نیمی از مناطق اکنون قابل زرع در آلمان میانه باید از قرن ششم تا قرن نهم اصلاح شده باشند. نیچ (Karl Wilhelm Nitzsch)، در کتاب تاریخ اقوام آلمانی (*Geschichte des deutschen Volkes*, Leipzig, 1883, Bd1) نظر مشابهی دارد.

را پاک‌سازی کردند؛ بر مسیل‌ها پل زدند؛ در طبیعت بکری که سابقاً به‌تمامی نامسکون بود، مسکنی گزیدند؛ و فعالیت‌های جنگ‌طلبانه نامعلوم را به اخوت‌ها، شولاها یا «تراست‌هایی»^۱ از انسان‌های متمرّد محول کردند که دور سردستگان موقت جمع شده بودند. آن‌ها در اطراف سرگردان بودند و روحیه ماجراجویانه، سلاح و دانش جنگی خود را برای حفاظت از جماعت‌هایی عرضه می‌کردند که بیش از حد پرتب‌وتاب هستند تا در صلح و آرامش بمانند. گروه‌های جنگجویی آمدند و می‌رفتند و عداوت‌های خانوادگی آن‌ها را پی می‌گرفتند؛ اما توده بزرگ همچنان به کشت خاک ادامه می‌داد و توجه چندانی به حاکمان خودخوانده‌اش نداشت، مادام که در استقلال اجتماعات روستایی دخالت نمی‌کردند.^۲ اشغال‌گران جدید اروپا نظام‌های اجاره زمین و کشت خاک را دگرگون ساختند که هنوز در میان صدها میلیون نفر از مردم جریان دارند؛ آن‌ها نظام خود از غرامت برای جرائم را به جای انتقام خون قبیله‌های قدیمی مستقر کردند؛ اولین مقدمات صنعت را یاد گرفتند؛ و در حالی که روستاهای خود را با دیوارهای کنگره‌دار مستحکم می‌ساختند، یا برج و باروهای کاهگلی برپا می‌کردند تا در صورت تهاجم جدیدی به آنجا پناه ببرند، به‌زودی وظیفه دفاع از این برج و باروها را به کسانی محول کردند که جنگ را تخصص خود ساخته بودند.

بدین ترتیب، آرامش بربرها و نه به‌طور مسلم غرایز جنگ‌طلبانه فرضی آن‌ها، به منبع انقیاد متعاقب آن‌ها توسط سردستگان نظامی بدل شد. بدیهی است که طرز زندگی اخوت‌های مسلح، امکانات بیشتری برای ثروت‌اندوزی در اختیار آن‌ها می‌گذاشت تا آن‌چه زارعین می‌توانستند در اجتماعات کشاورزی خود بیابند. حتی اکنون می‌بینیم که مردان مسلح گاهی اوقات گرد هم می‌آیند تا به ماتابله‌ها^۳ شلیک

1. Trust

2. Leo and Botta, *Histoire d'Italie*, French edition, 1844, t. I., P- 37.

3. Matabeles

کنند و گله گاوهایشان را از آن‌ها بربایند، گرچه ماتابل‌ها فقط صلح می‌خواهند و حاضرند آن را به قیمت بالا بخرند. شولا‌های قدیم به‌طور مسلم درست‌کارتر از شولا‌های زمانه خودمان نبودند. گله‌های گاو، آهن (که در آن زمان بسیار گرانبها بود)^۱ و بردگان به این ترتیب تصرف می‌شدند؛ و اگرچه اکثر غنائم فوراً در جشن‌های باشکوهی به هدر می‌رفتند که شعر حماسی راجع به آن‌ها حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، اما هنوز بخشی از ثروت‌های غارت‌شده برای کسب ثروت بیشتر استفاده می‌شد. زمین بایر کافی وجود داشت؛ و مردان آماده برای کشت آن کم نبودند، اگر فقط می‌توانستند گاو و ابزارآلات لازم را به دست بیاورند. کل روستاهای ویران شده از طاعون، آفات، آتش‌سوزی یا حملات مهاجران جدید، اغلب توسط ساکنانشان رها شدند که در جست‌وجوی اقامت‌گاه‌های جدید به جاهای دیگری رفته بودند. آن‌ها هنوز در روسیه در شرایط مشابه همین کار را می‌کنند. و اگر یکی از پاسداران^۲ اخوت‌های مسلح، گاوی به دهقانان برای یک شروع تازه می‌بخشید؛ اگر نه خود گاواهن، لااقل مقداری آهن را برای ساخت گاواهن در اختیار آنان می‌گذاشت؛ از آن‌ها در برابر حملات بیشتر حفاظت می‌کرد؛ و چندین سال را آزاد از تمام تعهدات - پیش از آنکه باید شروع به بازپرداخت بدهی خود کنند - به آن‌ها پیشنهاد می‌داد، آن‌ها بر زمین سکنی می‌گزیدند. و هنگامی که پیشگامان پس از جنگی سخت با محصولات بد، سیلاب‌ها و آفت‌ها، شروع به بازپرداخت بدهی‌های خود کردند، در تعهدات برده‌مآبانه‌ای نسبت به محافظ قلمرو گرفتار شدند. ثروت بدون شک به

۱. قرارداد ارفاقی برای سرقت یک چاقوی ساده، ۱۵ سولیدی (solidi)، و برای سرقت اجزای آهنی یک کارخانه، ۴۵ سولیدی بود (درباره این موضوع، نک: *Lamprecht's Wirtschaft und Recht der Franken in Raumer's Historisches Taschenbuch*, 1883, p. 52). طبق قانون ساحلی، شمشیر و اسب و زره آهنی یک جنگجویه ارزشی معادل با حداقل بیست و پنج گاو یا دو سال کار یک فرد آزاد، بالغ می‌شد. در قانون سالی (Desmichels quoted by Michelet) (Salic)، یک زره بالاتنه به تنهایی به اندازه شصت و شش پیمان گندم می‌ارزید.

این طریق انباشت می‌شد؛ و قدرت همیشه به دنبال ثروت می‌آید.^۱ و با این وجود، هر چه بیشتر به زندگی آن دوران، یعنی قرون ششم و هفتم دوران ما، نفوذ کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم که عنصر دیگری علاوه بر ثروت و نیروی نظامی، برای تشکیل اقتدار عده‌ای اندک لازم بود. آن عنصر عبارت بود از قانون و حق؛ یعنی میل توده‌ها برای حفظ صلح و استقرار آن چه عدالت می‌پنداشتند، که به سردهسته‌های شولاها - شاه‌ها، دوک‌ها، کنیازها^۲ و امثالهم - نیرویی را بخشید که دویست دویست یا سیصد سال بعد به دست آوردند. همان ایده از عدالت، که انتقام مناسب برای کارِ خطا تصور می‌شد و در مرحلهٔ قبیله‌ای رشد کرده بود، اکنون مانند رگهٔ سرخی از خلال تاریخ نهادهای بعدی گذر می‌کرد و حتی بسیار بیشتر از علل نظامی یا اقتصادی، به مبنایی بدل شد که اقتدار پادشاهان و اربابان فئودال بر اساس آن استوار می‌گشت.

در واقع، یکی از دغدغه‌های اصلی اجتماع روستایی بربران همیشه سریعاً پایان دادن به عداوت‌هایی بود که از برداشت آن زمان رایج از عدالت برمی‌خاست؛ چنان که هنوز در هم‌عصران بربران چنین است. وقتی نزاعی اتفاق می‌افتاد، اجتماع فوراً دخالت می‌کرد؛ و پس از آن که ماجرا به سمع انجمن روستا می‌رسید، در ازای وجه‌المصالحه‌ای (ورگلد) که به فرد ستم‌دیده یا به خانواده‌اش پرداخت می‌شد و همچنین فرد یا جریمه برای نقض صلح که باید به اجتماع پرداخت می‌شد، حل و فصل می‌گشت. به این ترتیب، منازعات داخلی به راحتی فرو می‌نشستند. اما زمانی که عداوت‌ها میان دو قبیلهٔ مختلف یا دو کنفدراسیون از قبایل - به رغم

۱. ثروت اصلی سردستگان، برای مدت طولانی، در قلمروهای شخصی آن‌ها قرار داشت که تا حدی مملو از بردگان زندانی بودند، اما عمدتاً به طریق فوق. دربارهٔ منشأ مالکیت، نک:

Inama Sternegg's *Die Ausbildung der grossen Grundherrschaften in Deutschland*, in Schmoller's *Forschungen*, Bd. I., 1878;

F. Dahn's *Urgeschichte der germanischen und romanischen Völker*, Berhn, 188r;

Maurer's *Dorfverfassung*; Guizot's *Essais sur l'histoire de France*;

Maine's *Village Community*; Botta's *Histoire d'Italie*; Seebohm, Vinogradov, J. R. Green, etc.

۲. Knyaz یا Knez: از القاب اشرافی در میان اسلاوها.

تمام اقداماتی که برای جلوگیری از آن‌ها صورت می‌گرفت - رخ می‌دادند، مسئله پیدا کردن یک میانجی^۲ یا دادستان^۳ بود که تصمیمش را هم به دلیل بی‌طرفی و هم به دلیل دانش او از کهن‌ترین قوانین، هر دو طرف به طور یکسان بپذیرند. مشکل بیشتر هم می‌شد، وقتی قوانین عرفی قبایل و کنفدراسیون‌های مختلف دربارهٔ غرامت لازمه در موارد مختلف مغایرت داشتند. بنابراین، جلب دادستان از میان خانواده‌ها یا قبایلی که به حفظ قانون کهن در خلوص آن شهرت داشتند، بدل به عادت شد؛ ترانه‌ها، سه‌گانه‌ها، حماسه‌ها و... سروده می‌شدند و قانون بدین وسیله در یادها می‌ماند. حفظ قانون به این طریق به نوعی هنر بدل گشت؛ یک «رمز و راز» که به دقت در خانواده‌های خاص از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شد. بنابراین در ایسلند و دیگر سرزمین‌های اسکاندیناوی، معمولاً یک لوفسوگماتر^۴ در هر آلتینگ^۵ یا انجمن ملی، کل قانون را از حافظه برای روشن‌گری مجمع^۶ نقل می‌کرد. از قرار معلوم در ایرلند طبقهٔ خاصی از انسان‌ها به دانش از سنن کهن شهرت داشتند؛ و از این رو، از اقتدار زیادی در مقام قضات برخوردار بودند.^۷ باز هم زمانی که وقایع‌نگاران روس به ما می‌گویند که برخی دودمان‌های شمال غربی روسیه، به دلیل بی‌نظمی رو به رشدی که از «قیام کلان‌ها علیه کلان‌ها» ناشی می‌شد، به جنگ جویان^۸ نورمن متوسل می‌شدند تا میان آن‌ها قضاوت و برشولاهای جنگجویان فرماندهی کنند؛ و هنگامی که شاهد هستیم کنیازها یا دوک‌ها تا دویست سال بعد همواره از همان خانوادهٔ نورمن انتخاب می‌شوند؛ لاجرم به این نتیجه می‌رسیم که اسلوونیایی‌ها به نورمن‌ها بابت دانش بهتر از قانونی اعتماد کردند که خانواده‌های اسلوونیایی

1. See Sir Henry Maine's *International Law*, London, 1888.

2. Arbiter

3. Sentence-finder

4. Lövsögmáthr: رای

5. Allthing

6. Assembly

7. *Ancient Laws of Ireland*, Introduction; E. Nys, *Études de droit international*, t. i., 1896, pp. 86 seq.

در میان اوست‌ها، میانجیان از سه روستای کهن از آوازهٔ خاصی بهره‌مند می‌شوند. (M. Kovalevsky's *Modern Custom* and *Old Law*, Moscow, 1886, ii. 217, Russian)

8. Varingiar

مختلف به یک اندازه نیک تلقی کنند. در این نمونه، تملک کلام استفاده شده برای انتقال آداب و رسوم قدیمی، مزیت قاطعی به نفع نورمن‌ها بود؛ اما در موارد دیگر نشانه‌های ضعیفی وجود دارد که به «قدیمی‌ترین» شاخهٔ دودمان، بنا به فرض شاخهٔ مادر، برای تأمین قضات متوسل می‌شده‌اند و بر تصمیمات آن به عنوان تصمیماتی عادلانه اتکا می‌کردند.^۱ در حالی که در دورهٔ بعد، گرایش برجسته‌ای را در جهت جلب قضات از روحانیون مسیحی شاهد هستیم که در آن زمان هنوز به اصل بنیادین و اکنون به دست فراموشی سپرده شدهٔ مسیحیت، مبنی بر اینکه قصاص عمل عادلانه‌ای نیست، وفادار بودند. در آن زمان، روحانیون مسیحی کلیساها را به عنوان پناهگاه برای کسانی که از انتقام خون فرار می‌کردند، گشودند و به دلخواه به عنوان میانجی در پرونده‌های جنایی، همیشه در مخالفت با اصل قبیله‌ای قدیمی جان در برابر جان و زخم در برابر زخم، عمل می‌کردند. به سخن کوتاه، هر چه عمیق‌تر در تاریخ نهادهای اولیه نفوذ می‌کنیم، کمتر دلایلی برای نظریهٔ نظامی خاستگاه اقتدار پیدا می‌کنیم. حتی بالعکس، به نظر می‌رسد قدرتی که بعدها به چنین منبعی از ظلم و ستم تبدیل شد از تمایلات صلح‌جویانهٔ توده‌ها سرچشمه گرفته باشد.

در تمام این موارد، فرد که اغلب بالغ برنیمی از غرامت بود، به انجمن تعلق می‌گرفت و از زمان‌های قدیم معمولاً در کارهای خدمات و دفاع عمومی به کار بسته می‌شد. در میان کابینه‌ها و برخی دودمان‌های مغول، هنوز دارای همان منظور (احداث برج‌ها) است؛ و ما شواهد مستقیمی داریم که حتی چندین قرن بعد در پسکوف^۲ و چندین شهر فرانسوی و آلمانی، همچنان جریمه‌های قضایی برای تعمیر

۱. حق داریم فکر کنیم که این مفهوم (مربوط به مفهوم توارث) نقش مهمی در زندگی این دوران ایفا می‌کرد؛ اما هنوز در این باره تحقیقاتی انجام نشده است.

دیوارهای شهر استفاده می‌شوند.^۱ بدین ترتیب، کاملاً طبیعی بود که جریمه‌ها باید به دادستان تحویل داده شود، او در عوض موظف بود هم به شولاهای مردان مسلح که دفاع از قلمرو به آن‌ها محول شده بود، رسیدگی کند و هم احکام را اجرا نماید. این رسم در سده‌های هشتم و نهم همه‌گیر شد، حتی زمانی که دادستان یک اسقف منتخب بود. بدین ترتیب، نطفه ترکیبی از قوه مجریه و آنچه اکنون باید قدرت قضایی بنامیم، به منصه ظهور رسید. اما اختیارات دوک یا پادشاه شدیداً به این دو کارکرد محدود بود. او حاکم مردم - قدرت عالی هنوز به انجمن روستا تعلق داشت - یا حتی فرمانده میلیشیای^۲ مردمی نبود؛ هنگامی که مردم دست به اسلحه می‌بردند، تحت لوای فرمانده جداگانه و همچنین منتخبی گام برمی‌داشتند که نه مادون بلکه برابر با شاه بود.^۳ شاه فقط در قلمروی شخصی خود ارباب بود. در واقع، واژه کونونگ^۴، کونینگ^۵ یا سینین^۶ در زبان بربر، مترادف با ره^۷ در زبان لاتین، هیچ معنای دیگری جز رهبر یا سردسته موقت گروهی از مردان نداشت. فرمانده ناوگانی کوچک از قایق‌ها، یا حتی یک قایق دزدان دریایی، نیز یک کونونگ بود؛ و تا حال حاضر، فرمانده ماهیگیری در نروژ به نام نات کونگ^۸ - «پادشاه تورها» - خوانده می‌شود.^۹ تکریم و احترامی که بعداً به شخصیت پادشاه الحاق شد، هنوز وجود نداشت و در حالی که خیانت به خویشان با اعدام مجازات می‌شد، قتل پادشاه را می‌توانستند با پرداخت غرامت

۱. مشخصاً در منشور سنت کونتین (St. Quentin) در سال ۱۰۰۲ بیان شد که جزیه برای خانه‌هایی که باید به دلیل جرایم تخریب می‌شدند، به ساخت دیوارهای شهر اختصاص می‌یافت. اونگلد (Ungeld) در شهرهای آلمان نیز به همین منظور استفاده می‌شد. در پسکوف، کلیسای جامع خزانه جریمه‌ها بود و پول از این صندوق برای دیوارها برداشته می‌شد.

2. Militia

3. Sohm, *Fränkische Rechts- und Gerichtsverfassung*, p. 23; also Nitzsch, *Geschichte des deutschen Volkes*, i. 78.

4. Konung

5. Koning

6. Cynin

7. Rex

8. Not-kong

۹. نک: اظهارات عالی آگوستین تیری (Augustin Thierry) درباره این موضوع در کتاب نامه‌هایی در باب تاریخ فرانسه (*Lettres sur l'histoire de France*)، نامه هفتم. ترجمه بریرها از بخش‌هایی از کتاب مقدس در این زمینه بسیار آموزنده است.

جبران کنند: صرفاً بهای جان پادشاه بسیار بیشتر از فردی آزاد بود.^۱ و هنگامی که شاه کنو^۲ (یا کانوت^۳) یکی از افراد شولای خودش را به قتل می‌رساند، حماسه او را در حالی نشان می‌دهد که رفقای خود را به یک تینگ^۴ فراخوانده و برای درخواست عفو به زانو درمی‌آمد. او تا زمانی که با پرداخت نه برابر مبلغ معمول موافقت نمی‌کرد، عفو نمی‌شد، که یک سوم از آن به خودش برای از دست دادن یکی از مردانش، یک سوم به بستگان مرد مرده، و یک سوم (فِرِد) به شولا تعلق می‌گرفت.^۵ در واقع، پیش از آنکه ایده تقدس به شخصیت پادشاه الحاق گردد، باید تغییر کاملی تحت نفوذ مضاعف کلیسا و دانشجویان قانون رومی در مفاهیم کنونی به انجام می‌رسید. با این حال، دنبال کردن گسترش تدریجی اقتدار از عناصر فوق‌الذکر، فراتر از دورنمای این جستارها است. مورخانی نظیر آقا و خانم گرین^۶ برای این کشور؛ آگوستین تی‌یری^۷، میشله^۸ و لوشر^۹ برای فرانسه؛ کافمن^{۱۰}، یانسن^{۱۱}، دابلیو. آرنولد^{۱۲} و حتی نیچ^{۱۳} برای آلمان؛ لئو^{۱۴} و بوت^{۱۵} برای ایتالیا؛ بایلاثف^{۱۶}، کوستومارف^{۱۷} و پیروان آنها برای روسیه؛ و بسیاری دیگر، به‌طور کامل آن داستان را تعریف کرده‌اند. آنها نشان داده‌اند که چگونه جمعیت‌هایی که زمانی آزاد بودند و صرفاً موافقت کردند

۱. طبق قانون انگلوساکسون، سی‌وشش برابر بیشتر از یک نجیب‌زاده. در قانون روتاری (Rothari) قتل پادشاه با مرگ مجازات می‌شود؛ اما (غیر از نفوذ رومی) این گرایش جدید (در سال ۶۴۶) - همان‌طور که توسط لئو و بوت اشاره شده است - برای حفظ پادشاه از انتقام خون در قانون لمباردی معرفی شد. پادشاه که در آن زمان مجری احکام خودش بود (همان‌طور که قبیلۀ قبلاً مجری احکام خودش بود)، باید توسط گرایشی خاص محافظت می‌شد، به ویژه از آن‌جا که چندین پادشاه لمباردی پیش از روتاری به‌طور متوالی به قتل رسیده بودند (لئو و بوت، همان، صص. ۶۶-۹۰).

2. King Knu

3. Canute

۴. انجمن حکومتی جوامع ژرمانیک باستان.

5. Kaufmann, *Deutsche Geschichte*, Bd. I. „Die Germanen der Urzeit“, p. 133.

6. John Richard Green & Alice Stopford Green

7. Augustin Thierry

8. Jules Michelet

9. Achille Luchaire

10. Alexander Kaufmann

11. Johannes Janssen

12. William Thomas Arnold

13. Karl Wilhelm Nitzsch

14. Heinrich Leo

15. Carlo Giuseppe Guglielmo Botta

16. Ivan Dmitrlevich Byelaeff

17. Nicolas Kostomaroff

که به بخش معینی از مدافعان نظامی خود «غذا بدهند»، به تدریج به سرف این محافظان بدل شدند؛ چگونه «ستایش» کلیسا یا ارباب، به ضرورتی سخت برای فرد آزاد تبدیل شد؛ چگونه قلعه هر ارباب و اسقف به لانه دزدان بدل گشت. در یک کلام، فئودالیسم چطور تحمیل شد. و چگونه جنگ‌های صلیبی، با آزاد کردن سرف‌هایی که صلیب به تن می‌کردند، نخستین تکانش را به رهایی مردم بخشید. نیازی نیست که تمام این‌ها در این مکان بازگوشود، زیرا هدف اصلی ما دنبال کردن نبوغ سازنده توده‌ها در نهادهای یاری متقابل آن‌ها است.

در زمانی که به نظر می‌رسید آخرین بقایای آزادی بربرها ناپدید شده باشد؛ و اروپا تحت سلطه هزاران حاکم کوچک، به سمت تشکیل حکومت‌های مذهبی و دولت‌های خودکامه‌ای گام برمی‌داشت که در طی سرآغازهای پیشین تمدن به دنبال مرحله بربریت آمده بودند، یا به سمت سلطنت‌های بربر نظیر آنچه اکنون در آفریقا شاهد هستیم، حیات در اروپا مسیر دیگری را پی می‌گرفت. در راستای خطوطی مشابه با آن‌چه زمانی در شهرهای یونان باستان اتخاذ کرده بود، به حرکت خود ادامه داد. تجمعات شهری تا کوچک‌ترین قصبات^۱، با همگونی‌ای که تقریباً غیر قابل درک به نظر می‌رسد و مورخان هم برای مدتی طولانی درک نمی‌کردند، شروع به برافکندن یوغ اربابان دنیوی و روحانی خود کردند. روستای مستحکم علیه قلعه خداوندگار به پا خاست؛ نخست آن را به مبارزه طلبید، بعد به آن حمله کرد و در نهایت آن را از بین برد. این جنبش از نقطه‌ای به نقطه دیگر گسترش یافت و تمام شهرها را در سطح اروپا فراگرفت. در عرض کمتر از صد سال، شهرهای آزاد در سواحل دریای مدیترانه، دریای شمال، بالتیک، اقیانوس اطلس، تا آب‌دره‌های

اسکاندیناوی؛ دامنه کوهستان‌های آپه‌نین^۱، آلپ، جنگل سیاه، گرامپیان^۲ و کارپاتیان^۳؛ و دشت‌های روسیه، مجارستان، فرانسه و اسپانیا به وجود آمده بودند. در همه جا همان شورش با مختصات یکسان به وقوع پیوست، که از مراحل یکسانی عبور می‌کرد و به نتایج مشابهی منجر می‌شد. در هر کجا که افراد حفاظتی در پشت دیوارهای شهر خود یافته بودند یا انتظار داشتند بیابند، در ایده‌ای مشترک متحد شدند؛ «تحلیف مشترک»^۴ خود، «اخوت‌های»^۵ خود و «رفاقت‌های» خود را برقرار ساختند؛ و جسورانه به سوی حیات نوینی از حمایت متقابل و آزادی گام برداشتند. و چنان موفق شدند که در عرض سیصد یا چهارصد سال کل چهره اروپا را تغییر دادند. آن‌ها کشور را با ساختمان‌های مجلل و زیبایی پوشاندند که نبوغ اتحادیه‌های آزاد مردان آزاد را تجلی می‌بخشد و از آن زمان در زیبایی و روشنی خود بی‌رقیب مانده است. و تمام هنرها و صنایع را برای نسل‌های بعد به ارث گذاشتند، که تمدن کنونی ما با تمام دستاوردها و وعده‌های آن برای آینده، تنها رشد بیشتر آن‌ها محسوب می‌شود. و اکنون که به نیروهایی که این نتایج بزرگ را تولید کرده‌اند نگاه می‌کنیم، آن‌ها را نه در نبوغ قهرمانان فردی، نه در سازمان قدرتمند دولت‌های عظیم یا قابلیت‌های سیاسی حاکمانشان، بلکه در همان جریان حمایت و یاری متقابل می‌یابیم که در اجتماع روستایی دست‌اندرکار دیدیم و در قرون وسطی با شکل جدیدی از اتحادیه‌ها، ملهم از همان روحیه اما شکل گرفته بر اساس الگویی جدید - گیلدها - احیا و تقویت شد.

در حال حاضر، به خوبی محرز شده است که فتودالیزم نشان از انحلال اجتماع روستایی نداشت. اگرچه ارباب موفق به تحمیل کار برده‌مآبانه بر دهقانان شده و حقوقی نظیر آن چه را که سابقاً فقط به اجتماع روستا اعطا می‌شد (مالیات، وقف، عوارض وراثت و ازدواج) به تصاحب خویش درآورده بود؛ با این حال، دهقانان دو

1. Apennines
4. Co-jurations

2. Grampians
5. Fraternities

3. Carpathians

حق بنیادین اجتماعات خود را حفظ کرده بودند؛ مالکیت مشترک زمین و استقلال قضایی. در دوران‌های قدیم، هنگامی که پادشاهی مباشر خود را به یکی از روستاها می‌فرستاد، دهقانان با گل در یک دست و اسلحه در دست دیگر از او استقبال می‌کردند و از او می‌پرسیدند که کدام قانون را برای اعمال در نظر دارد: آنی که در روستا می‌یافت، یا آنی که با خود به همراه می‌آورد؟ در مورد اول، گل‌ها را به دست او می‌دادند و او را می‌پذیرفتند؛ در حالی که در مورد دوم، با او می‌جنگیدند.^۱ اکنون آن‌ها مأمور پادشاه یا ارباب را که نمی‌توانستند رد کنند، می‌پذیرفتند؛ اما استقلال قضایی انجمن روستا را حفظ و خودشان شش، هفت یا دوازده قاضی را انتخاب می‌کردند که همراه با قاضی ارباب، در حضور انجمن روستا به عنوان میانجی و دادستان عمل می‌کردند. در اغلب موارد، هیچ کاری برای مقام رسمی جز تأیید حکم و جمع‌آوری فرد عرفی باقی نمی‌ماند. این حق ارزشمند استقلال قضایی که در آن زمان به معنای خودگردانی و خودقانون‌گذاری^۲ بود، از طریق تمام مبارزات حفظ شده بود، و حتی وکلایی که کارل کبیر^۳ را احاطه کرده بودند، نمی‌توانستند آن را لغو کنند؛ آن‌ها ملزم به تأیید آن بودند.

همزمان، در تمام مسائل مربوط به حوزه اجتماع، انجمن روستا برتری خود را حفظ کرد و (همان‌طور که مورر^۴ نشان داده است) اغلب خواهان تبعیت خود ارباب در مسائل مربوط به اجاره زمین بود. رشد فئودالیسم به هیچ‌وجه نمی‌توانست این مقاومت را درهم شکند؛ اجتماع روستایی زمین خود را نگاه داشت؛ و زمانی که در قرن نهم و دهم، هجوم نورمن‌ها، اعراب و اوغری‌ها^۵ نشان داده بود که شولا‌های نظامی از ارزش اندکی برای حفاظت از زمین برخوردارند، جنبشی عمومی در سرتاسر اروپا برای استحکام روستاها با دیوارهای سنگی و دژها آغاز شد. سپس

1. Dr. F. Dahn, *Urgeschichte der germanischen und romanischen Volker*, Berlin, 1881, Bd. I. 96.

2. Self-legislation

3. Karl the Great (Charlemagne)

4. Ludwig Von Maurer

5. Ugrians

هزاران مرکز برج و بارودار با انرژی اجتماعات روستایی بنا شد؛ و همین که دیوارهای خود را ساختند و منافع مشترکی در این پناهگاه جدید - دیوارهای شهر - خلق شد، آن‌ها به زودی متوجه شدند که می‌توانند از این پس در برابر تجاوزات دشمنان داخلی یعنی ارباب‌ها نیز علاوه بر حملات خارجی‌ها مقاومت کنند. حیات جدید آزادی شروع به گسترش درون محوطه‌های برج و بارو کرد. شهر قرون وسطایی زاده شده بود.^۱

هیچ دوره‌ای از تاریخ نمی‌تواند بهتر از قرون دهم و یازدهم، قدرت‌های سازنده توده‌های مردمی را نشان دهد، وقتی روستاهای مستحکم و بازارها که «واحه‌هایی در میان جنگل فئودالی» به شمار می‌آمدند، شروع به آزاد کردن خودشان از یوغ ارباب کردند و به آرامی سازمان شهری آینده را گسترش دادند؛ اما متأسفانه اطلاعات تاریخی درباره این دوره به‌ویژه کمیاب است؛ ما نتایج را می‌دانیم، اما درباره وسایلی که آن نتایج را حاصل کرده‌اند، چیز اندکی به دست ما رسیده است. انجمن‌های شهری تحت حفاظت دیوارهایشان - یا کاملاً مستقل، یا به رهبری نجیب‌زادگان یا بازرگانان برجسته - حق انتخاب مدافعین^۲ نظامی و قاضی عالی شهر را فتح و حفظ کردند، یا حداقل حق گزینش میان کسانی که دعوی اشغال

۱. بدین ترتیب، اگر دیدگاه‌هایی که مدت‌ها پیش مورز از آن‌ها دفاع می‌کرده است (Erlangen, *Geschichte der Städteverfassung in Deutschland*, 1869) را دنبال می‌کنم، به این دلیل است که او تطویری وقفه را از اجتماع روستایی تا شهر قرون وسطایی به‌طور کامل اثبات کرده است و دیدگاه‌های او تنها می‌توانند جهان‌شمولی جنبش کمونی را توضیح دهند. فردریش ساویگنی (Friedrich Savigny) و کارل آیشهورن (Karl Eichhorn)

و پیروان آن‌ها مسلماً ثابت کرده‌اند که سنت شهرهای رومی (municipia, municipium) هرگز کاملاً ناپدید نشده است. اما آن‌ها هیچ شرحی از دوره اجتماع روستایی ندادند که بریرها پیش از اینکه هیچ شهری داشته باشند، سپری کردند. واقعیت این است که هر زمان تمدن بشریت در یونان، رم یا اروپای میانه از نو آغاز گشت، همان مراحل - قبیله، اجتماع روستایی، شهرآزاد و دولت - را پشت سر گذاشت که هریک طبیعتاً از مرحله پیشین تطور می‌یافت. البته تجربه هر تمدن پیشین هرگز از دست نرفت. یونان (خود تحت تأثیر تمدن‌های شرقی) بر روم تأثیر گذاشت و روم بر تمدن ما؛ اما هریک از آن‌ها از همان سرآغاز شروع شد، یعنی از قبیله. و درست همان‌طور که نمی‌توانیم بگوییم دولت‌های ما تداوم دولت روم هستند، همچنین نمی‌توانیم بگوییم که شهرهای قرون وسطایی اروپا (از جمله اسکاندیناوی و روسیه) تداوم شهرهای رومی هستند. آن‌ها تداوم اجتماع روستایی بریرها بودند که تا حدودی تحت تأثیر سنت‌های شهرهای رومی قرار داشت.

این جایگاه را داشتند. کمون‌های جوان در ایتالیا به‌طور مستمر مدافعین یا سروران^۱ خود را می‌راندند یا با کسانی که حاضر به رفتن نبودند، مبارزه می‌کردند. در شرق نیز همین اتفاق در جریان بود. در بوهیمیا^۲، غنی و فقیر به‌طور مشابه (ملت بوهیمیا، بزرگ و کوچک، بالامرتبه و پایین‌مرتبه^۳) در انتخابات شرکت می‌کردند^۴؛ در حالی که وایچ^۵‌های (انجمن) شهرهای روسیه، به‌طور منظم دوک‌های خود را همواره از همان خانواده^۶ روریک^۷ که با آن‌ها عهد بسته بودند، انتخاب می‌کردند، و کنیاز را در صورت ایجاد نارضایتی بیرون می‌راندند.^۸

هم‌زمان در اکثر شهرهای اروپای غربی و جنوبی، تمایل براین بود تا اسقفی که خود شهرانتخاب کرده بود، به‌عنوان مدافع در نظر گرفته شود؛ و اسقف‌های بسیاری در حفاظت از «مصونیت‌های» شهر و دفاع از آزادی‌های آن پیشقدم شدند. شماری از آن‌ها پس از مرگ به‌عنوان قدیسین و حامیان ویژه شهرهای مختلف در نظر گرفته شدند؛ سنت. اوتلرد^۹ در وینچستر^{۱۰}، سنت. اولریک^{۱۱} در آگسبورگ^{۱۲}، سنت. ولفگانگ^{۱۳} در راتیسبن^{۱۴}، سنت. هریرت^{۱۵} در کلن^{۱۶}، سنت. آدالبرت^{۱۷} در پراگ^{۱۸} و... و همچنین بسیاری از دیرنشینان و راهبان به‌دلیل عمل در دفاع

1. Domini

2. Bohemia

3. *Bohemiccs gentis magni et parvi, nobiles et ignobiles*

4. M. Kovalevsky, *Modern Customs and Ancient Laws of Russia* (Ilchester Lectures, London, 1891, lecture 4).

5. Vyeche

6. Rurik

۷. شمار قابل توجهی از تحقیقات باید انجام می‌شدند تا این خصلت به اصطلاح دوران خاص (*udyelnyi period*) به‌درستی در آثار بایلائف (Ivan Dmitrievich Byelaeff)، داستان‌هایی از تاریخ روسیه (*Tales from Russian History*)؛ کوستوماروف (Nicolas Kostomaroff)، سرآغازهای حکومت مطلقه در روسیه (*The Beginnings of Autocracy in Russia*)؛ و به‌خصوص پروفیسور سرگئیویچ (Vassily Sergeevich)، وایچ و شاهزاده (*The Vyeche and the Prince*) معین گردد. خواننده انگلیسی می‌تواند اطلاعاتی را درباره این دوره در اثر فوق‌الذکر آقای کووالفسکی، تاریخ روسیه- (*The History of Russia*) toby به قلم رمبو (Alfred Nicolas Rambaud)، و در خلاصه‌ای کوتاه، در مقاله «روسیه» از آخرین نسخه دایره‌المعارف چمبرز (*Chambers's Encyclopaedia*) پیدا کند.

8. St. Uthelred

9. Winchester

10. St. Ulrik

11. Augsburg

12. St. Wolfgang

13. Ratisbon

14. St. Heribert

15. Cologne

16. St. Adalbert

17. Prague

از حقوق مردمی به قدسین شهرهای بسیار بدل شدند.^۱ و شهروندان تحت لوای مدافعین جدید، چه دنیوی چه کلیسایی، استقلال قضایی و خودگردانی کامل را برای انجمن‌های خود فتح کردند.^۲

کل فرایند آزادسازی از طریق سلسله‌ای از افعال نامحسوس که وقف نهضت مشترک شده بودند، به پیش می‌رفت و توسط مردانی به انجام می‌رسید که از میان توده‌ها بیرون آمده بودند؛ توسط قهرمانان گمنامی که حتی نامشان را تاریخ حفظ نکرده است. جنبش شگفت‌انگیز صلح خداوند^۳ که توده‌های مردمی از آن طریق کوشیدند بر عداوت‌های خانوادگی بی‌پایان نجیب‌زادگان حد بنهند، در شهرهای جوان زاده شد؛ اسقف‌ها و شهروندانی که سعی داشتند صلحی را که درون دیوارهای شهر خودشان مستقر کرده بودند، به نجبا گسترش بدهند.^۴

پیش از این، شهرهای تجاری ایتالیا و به‌ویژه آمالفی^۵ (که از سال ۸۴۴ کنسول منتخب خود را داشت و مکرراً دوج‌های^۶ خود را در قرن دهم تغییر می‌داد)^۷، قوانین دریایی و تجاری عرفی را تدوین کردند که بعداً به الگویی برای تمام اروپا بدل شد؛

1. Ferrari, *Histoire des révolutions d'Italie*, i. 257; Kallsen, *Die deutschen Städte im Mittelalter*, Bd. I. (Halle, 1891).

۲. نک: اظهارات عالی آقای جی. ال. گوم درباره انجمن شهرلندن (*The Literature of Local Institutions, London*, 1886, p. 76) با این حال، باید اشاره کرد که در شهرهای سلطنتی، انجمن هرگز به استقلالی که در جاهای دیگر کسب می‌کرد، دست نیافت. حتی مسلم است که مسکو و پاریس توسط پادشاهان و کلیسا به عنوان گهواره اقتدار سلطنتی آینده در دولت انتخاب شده بودند، زیرا آن‌ها دارای سنت انجمن‌ها نبودند که عادت داشتند در تمام امور با قدرت عمل کنند.

3. God's peace / Treuga Dei

۴. ای. لوشر، کمون‌های فرانسه (*Les Communes françaises*)؛ همچنین آگوست کلوکوهن (August Kluckhohn)، تاریخ صلح خداوند (*Geschichte des Gottesfrieden*)، ۱۸۵۷. ای. سمیشون (Ernest Sémichon) (صلح و آتش‌بس خداوند *La paix et la trêve de Dieu*، ۲ مجلد، پاریس، ۱۸۶۹) سعی کرده است تا جنبش کمونی را ناشی از آن نهاد بازتابی نماید. در واقعیت، آتش‌بس خداوند (*treuga Dei*) مانند پیمانی که در دوران لوئی چاق (Louis le Gros) برای دفاع در برابر سرقت‌های نجبا و تهاجمات نورمن آغاز شد، جنبشی تماماً مردمی بود. تنها مورخی که این آخرین پیمان را ذکر کرده - یعنی ویتالیس (Orderic Vitalis) - آن را به عنوان «اجتماع مردمی» توصیف می‌کند (*Considerations sur l'histoire de France*) در جلد چهارم کتاب آگوستین تیری (نک: *Euvres*, Paris, 1868, p. 191، و یادداشت).

5. Amalfi

۶. Doge: حاکم اعظم در شهرهای ایتالیا

7. Ferrari, i. 152, 263, etc.

راونا^۱ سازمان صنعت‌گران خود را توسعه داد و میلان که نخستین انقلاب خود را در سال ۹۸۰ صورت داده بود، به مرکز بزرگ تجارت تبدیل گشت و صنوف آن از قرن یازدهم از استقلال کامل برخوردار بودند.^۲ بروژ^۳ و گنت^۴ نیز همین‌طور؛ همچنین چندین شهر فرانسه که در آن‌ها مال^۵ یا مجمع^۶ به نهادی کاملاً مستقل تبدیل شده بود.^۷ پیش از این دوران، کار دکوراسیون هنری شهرها با آثار معماری آغاز شد، که هنوز آن‌ها را تحسین می‌کنیم و با صدای بلند از جنبش فکری زمانه شهادت می‌دهند. راثول گلابر^۸ در شرح وقایع^۹ خود نوشت: «آنگاه باسیلیک‌ها» تقریباً در تمام جهان نوسازی شدند^{۱۰} و برخی از زیباترین یادگارهای معماری قرون وسطی متعلق به آن دوره هستند: کلیسای قدیمی شگفت‌انگیز برمن^{۱۱} در قرن نهم بنا شد، سن مارک^{۱۲} ونیز در ۱۰۷۱ به پایان رسید و گنبد زیبای پیزا در سال ۱۰۶۳. در واقع، جنبش فکری که به عنوان رنسانس قرن دوازدهم^{۱۳} و عقل‌گرایی قرن دوازدهم^{۱۴} - پیشگام اصلاحات^{۱۵} - توصیف شده، متعلق به آن دوران است؛ زمانی که اکثر شهرها هنوز تجمعات ساده‌ای از اجتماعات روستایی کوچک محصور در دیوارها بودند.

با این حال، عنصر دیگری علاوه بر اصل اجتماع روستایی لازم بود تا وحدت اندیشه و عمل و قدرت‌های ابتکار عملی را به این مراکز در حال رشد آزادی و روشنگری ببخشد که نیروی آن مراکز را در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی تشکیل می‌دادند. با توجه به تنوع رو به رشد مشاغل؛ صنایع دستی و هنرها؛ و تجارت رو

1. Ravenna 2. Perrens, *Histoire de Florence*, i. 188; Ferrari, *I. c.*, i. 283.

3. Brügge 4. Ghent 5. Mahl 6. Forum

7. Aug. Thierry, *Essai sur l'histoire du Tiers État*, Paris, 1875, p. 414, noie.

8. Raoul Glaber 9. Chronicle

۱۰. Basilica: ساختمان مربع‌شکل که یک انتهای آن به صورت نیم‌دایره است و در طرفین درازای آن ستون‌های متعدد وجود دارد. کلیسایی که به این شکل باشد. م

11. Bremen 12. Saint Marc

13. Twelfth Century Renaissance F. Rocquain, "La Renaissance au XII^e siècle," in *Études sur l'histoire de France*, Paris, 1875, pp. 55-117.

14. Twelfth Century Rationalism

15. N. Kostomaroff, "The Rationalists of the Twelfth Century," in his *Monographies and Researches* (Russian).

به رشد در سرزمین‌های دوردست، شکل جدیدی از اتحاد نیاز بود و این عنصر ضروری جدید را گیلدها^۱ فراهم کردند. چندین جلد کتاب دربارهٔ این اتحادیه‌ها نوشته شده است که تحت اسامی گیلدها، اخوت‌ها، رفاقت‌ها و دروژستوا^۲، مین^۳ و آرتل‌ها^۴ در روسیه؛ اسنایف‌ها^۵ در سرویا و ترکیه؛ امکاری^۶ در گرجستان؛ و... به چنان پیشرفت عظیمی در قرون وسطی نائل شدند و نقش چنین مهمی در رهایی شهرها ایفا کردند. اما برای مورخان بیش از شصت سال طول کشید تا جهان‌شمولی این نهاد و خصوصیات حقیقی آن را درک کنند. فقط هم‌اکنون، وقتی صدها اساسنامه^۷ گیلدها منتشر شده، موضوع مطالعه قرار گرفته و ارتباطشان با کالگیاها^۸ رومی و اتحادیه‌های پیشین در یونان و هند شناخته شده است^۹، می‌توانیم با اطمینان کامل ادعا کنیم که این اخوت‌ها صرفاً نتیجهٔ رشد بیشتر همان اصولی بودند که در خاندان‌ها و اجتماع روستایی دست‌اندرکار دیدیم.

این اخوت‌های قرون وسطایی را هیچ چیز بهتر از آن گیلدهای موقتی نشان نمی‌دهد که در عرشهٔ کشتی تشکیل می‌شدند. هنگامی که نیم‌روز از سفر کشتی هانز^{۱۰} پس از خروج از بندر گذشته بود، کاپیتان تمام خدمه و مسافران را روی عرشه جمع کرد و به گزارش یکی از هم‌عصران، زبان ذیل را برگزید:

وی گفت: «اینک که محتاج لطف و مرحمت خداوند و امواج هستیم، همه باید با هم برابر باشند. و همچنان که با طوفان‌ها، امواج مرتفع، دزدان دریایی و دیگر خطرات احاطه شده‌ایم، باید

1. Guild
5. Esnaif

2. Druzhestva
6. Amkari

3. Minne
7. Statute

4. Artel

۸. Collegia: اتحادیه‌های قانونی در روم باستان.

۹. اطلاعات بسیار جالبی مرتبط با جهان‌شمولی گیلدها در اینجا یافت می‌شود:

"Two Thousand Years of Guild Life," by Rev. J. M. Lambert, Hull, 1891.

دربارهٔ آمکاری گرجی، نک:

S. Eghiazarov, *Gorodskiye Tsekhi* ("Organization of Transcaucasian Amkari"), In *Memoirs of the Caucasian Geographical Society*, xiv. 2, 1891.

۱۰. Hanseatic: کنفدراسیون تجاری و دفاعی در اروپای مرکزی و شمال غربی.

نظم سخت‌گیرانه‌ای را حفظ کنیم تا بتوانیم سفرمان را به پایان خوبی برسانیم. به همین دلیل، باید برای باد خوب و موفقیت خوب دعا بخوانیم و طبق قانون دریایی، باید صاحبان کرسی قضا^۱ را نام ببریم.» در نتیجه، خدمه یک وگت^۲ و چهار اسکابینو^۳ را انتخاب می‌کردند، تا به عنوان قضا^۴ آن‌ها عمل کنند. در پایان سفر، وگت و اسکابینوها کارکردهای خود را ترک می‌گفتند و به شرح ذیل خدمه را خطاب قرار می‌دادند: «آنچه در عرشه کشتی اتفاق افتاده است، باید به یک‌دیگر ببخشاییم و مرده در نظر بگیریم.^۴ آنچه را که درست قضاوت کرده‌ایم، بابت عدالت بود. به همین دلیل است که صادقانه از تمام شما به نام عدالت استدعا داریم تا تمام خصومتی را که ممکن است علیه دیگری داشته باشید، فراموش کنید و به نان و نمک سوگند بخورید که با بددلی به آن نیندیشید. با این حال، اگر هر کسی تصور می‌کند که زیر ستم قرار گرفته است، باید به وگت ساحل توسل جوید و پیش از غروب آفتاب از او عدالت بخواهد.» در هنگام پهلوگیری، انبار با جریمه‌های فرد برای توزیع میان فقرا به وگت بندرگاه تحویل داده می‌شد.^۵

این روایت ساده شاید بهتر از هر چیز دیگری، روحیه گیلدهای قرون وسطی را نشان می‌دهد. سازمان‌های مشابه در هر جایی به وجود می‌آمدند که گروهی از مردان -

1. Schoffenstellen

۲. Vogt: در امپراطوری روم، عنوانی اشرافی که در قلمرویی معین، حفاظت نظامی و همچنین اجرای عدالت دنیوی را بر عهده داشت.

۳. Scabino: حاکم یا کلانتر در شهرهای ایتالیا.

4. Todt und ab sein lassen

5. J. D. Wunderer's „Reisebericht“ In Fichard's *Frankfurter Archiv*, ii. 245; quoted by Jansen, *Geschichte des deutschen Volkes*, i. 355.

ماهگیران، شکارچیان، تاجران مسافر، بناها یا صنعت‌گران یکجانشین - برای فعالیتی مشترک با همدیگر جمع می‌شدند. بدین ترتیب، اقتدار دریایی ناخدا روی عرشه کشتی حکمفرما بود؛ اما برای موفقیت در امر مشترک، تمام افراد بر عرشه، غنی و فقیر، اربابان و خدمه، ناخدا و ملوانان، موافقت می‌کردند که در روابط متقابل خود برابر باشند. آن‌ها صرفاً انسان‌هایی موظف به یاری یکدیگر بودند و اختلافات احتمالی خود را نزد قضات منتخب همگی شان حل و فصل می‌کردند. به همین ترتیب، مثلاً زمانی که شماری از صنعت‌گران - بناها، نجارها، سنگ‌تراشان و غیره - برای ساختن یک کلیسای جامع گرد هم می‌آمدند، همگی به شهری تعلق داشتند که دارای سازمان سیاسی خود است. به علاوه، هر کدام از آن‌ها متعلق به پیشه خودش بود. اما به علاوه، آن‌ها به واسطه فعالیت مشترک خود وحدت می‌یافتند که آن را بهتر از هر کس دیگری می‌شناختند، و در هیئتی متحد با پیوندهای نزدیک‌تر، گرچه موقتی، به هم می‌پیوستند؛ آن‌ها گیلدی را برای بنای کلیسای جامع بنیان می‌نهادند.^۱ می‌توانیم همین را تاکنون در سوف کایله ببینیم^۲؛ کایله‌ها اجتماع روستایی خود را دارند، اما این اتحادیه برای تمام نیازهای سیاسی، تجاری و شخصی اتحادیه کافی نیست و اخوت نزدیک تر سوف تشکیل می‌شود.

اساسنامه هر گیلد می‌تواند خصوصیات اجتماعی گیلد قرون وسطایی را نشان دهد. برای مثال، اسکرا^۳ متعلق به گیلد دانمارکی اولیه را فرض بگیریم. در آن، نخست بیان احساسات برادرانه عمومی را می‌خوانیم که باید در گیلد حکمفرما باشد؛ سپس مقررات مربوط به استقلال قضایی در موارد نزاع که میان دو برادر یا یک برادر و یک غریبه رخ می‌دهد، به دنبال می‌آید؛ و پس از آن، وظایف اجتماعی برادران برشمرده شده است. اگر خانه یکی از برادران آتش بگیرد، یا کشتی خود را از دست بدهد، یا در سفر زیارتی رنج برده باشد، تمام برادران باید به یاری او بیایند.

1. Dr. Leonard Ennen, *Der Dom zu Köln, Historische Einleitung*, Köln, 1871, pp. 46, 50.

۲. نک: فصل پیشین.

۳. Skraa: اساسنامه

اگر یکی از برادران به بیماری خطرناکی مبتلا شود، دو برادر باید تا زمانی که خطر رفع شود، در کنار رخت خواب او مراقب باشند. و اگر بمیرد، برادران باید او را دفن کنند - امری مهم در آن دوران که طاعون شیوع یافته بود - و به دنبال او تا کلیسا و قبر بروند. پس از مرگ او، باید در صورت لزوم فرزندانش را تأمین کنند؛ غالب اوقات بیوه به خواهر گیلد بدل می‌شود.^۱

این دو ویژگی برجسته در تمام اخوت‌هایی که برای هر هدف ممکن تشکیل می‌شدند، به چشم می‌خورد. اعضا با یکدیگر به عنوان برادر و خواهر رفتار می‌کردند و یکدیگر را چنین می‌نامیدند^۲؛ همگی آنان در پیشگاه گیلد برابر بودند. آن‌ها به صورت مشترک، صاحب «اموال» (گاو، زمین، ساختمان‌ها، اماکن عبادت، یا «سهام») بودند. تمام برادران سوگند می‌خوردند که تمام عداوت‌های قدیمی را رها کنند؛ و بدون تحمیل هیچ‌گونه تعهدی بر یکدیگر برای اینکه هرگز دوباره وارد ستیز نشوند، موافقت می‌کردند که هیچ نزاعی نباید به عداوت یا به دعوای قانونی در پیشگاه دادگاه دیگری غیر از محکمه خود برادران بینجامد. و اگر یکی از برادران با بیگانه‌ای خارج از گیلد وارد نزاع می‌شد، آن‌ها توافق می‌کردند که در هر شرایط پشتیبان او باشند؛ یعنی چه به ناحق متهم به تجاوز شده، چه واقعاً تجاوز کرده باشد، آن‌ها باید از او حمایت و همه چیز را ختم به خیر می‌کردند. مادام که تجاوز او مخفیانه نباشد - که در این صورت با او به عنوان قانون شکن برخورد خواهد شد - اخوت در کنار او می‌ایستاد.^۳ اگر خویشاوندان مرد ستم‌دیده می‌خواستند فوراً با تجاوزی جدید از متخلف انتقام بگیرند، انجمن اخوت یک اسب برای فرار در اختیار او می‌گذاشت،

1. Kofod Ancher, *Om gamle Danske Gilder og deres Undergang*, Copenhagen, 1785. Statutes of a Knu guild.

۲. در باب موقعیت زنان در گیلدها، به اظهارات مقدماتی خانم تولمین اسمیت (Toulmin Smith) درباره گیلدهای انگلیسی پدرش بنگرید. یکی از اساسنامه‌های کمبریج (ص. ۲۸۱) متعلق به سال ۱۵۰۳ در جمله ذیل کاملاً واضح است: «این قانون با رضایت مشترک تمام برادران و خواهران گیلد «تمام قدیسین» به تصویب رسیده است.»

۳. در دوران قرون وسطی، فقط با تجاوز مخفیانه به عنوان قتل برخورد می‌شد. انتقام خون در روز روشن عادلانه بود؛ و آدم‌کشی در نزاع «قتل» به حساب نمی‌آمد، اگر متجاوز تمایل خود را به توبه و جبران خطایی نشان می‌داد که مرتکب شده بود. آثار عمیقی از این تمایز هنوز در قانون کیفری مدرن، به ویژه در روسیه، وجود دارد.

یا یک قایق، یک جفت پارو، یک چاقو و یک شمشیر برای ضربات سبک. اگر او در شهر باقی می ماند، دوازده برادر با او همراهی می کردند تا از او محافظت کنند؛ و در همین ضمن، ترتیب وجه المصالحه را می دادند. آن ها به دادگاه می رفتند تا با سوگند از صداقت بیانات او حمایت کنند؛ و اگر او مجرم شناخته می شد، اجازه نمی دادند که کاملاً تباه شود و به دلیل نپرداختن غرامت مقتضی به برده بدل گردد. آن ها تمام غرامت را می پرداختند؛ درست همان کاری که خاندان ها در دوران قدیم انجام می دادند. تنها زمانی که یک برادر ایمان خود را نسبت به برادران گیلد یا افراد دیگر زیر پا گذاشته بود، «با نام هیچ چیز» از اخوت اخراج می شد (*tha scal han maeles af brödriscop met nidings nafn*).^۱

ایده های اصلی آن اخوت ها این گونه بود، که به تدریج تمام حیات قرون وسطی را پوشش دادند. در واقع ما گیلدها را در میان تمام مشاغل ممکن می شناسیم: گیلد سرف ها؛ گیلد آزاد مردان؛ گیلد مشترک سرف ها و آزاد مردان؛ گیلدهایی که برای اهداف خاص شکار، ماهی گیری یا هیئت تجاری به وجود می آمدند و پس از حصول آن هدف خاص منحل می شدند؛ و گیلدهایی که برای قرن ها در صنعت یا حرفه ای معین دوام می آوردند. به همان نسبت که زندگی از فعالیت های همواره متنوع تری برخوردار می شد، تنوع در گیلدها افزایش می یافت. بنابراین، نه تنها تجار، صنعت گران، شکارچیان و دهقانان را متحد در گیلدها می بینیم؛ بلکه همچنین گیلدهایی را متشکل از کشیش ها، نقاش ها، معلم های مدارس ابتدایی و دانشگاه ها، گیلدهایی را برای اجرای بازی پرشور، بنای کلیسا، گسترش «فوت و فن» مکتب خاصی از هنر یا صنعت، یا برای تفریحی خاص شاهد هستیم؛

1. Kofod Ancher, l.c.

این کتابچه قدیمی حاوی بسیاری از مطالبی است که از نگاه کاشفان بعدی دور مانده است.
۲. آن ها نقش مهمی در شورش سرف ها ایفا کردند؛ و بنابراین، در نیمه دوم قرن نهم چندین بار متوالی ممنوع شدند. البته ممنوعیت های پادشاه در حد حرف باقی ماندند.

حتی گیلدهایی در میان گداها، مأمورین اعدام و زنان گمشده، که همگی بر اساس همان اصل مضاعف استقلال قضایی و حمایت متقابل سازمان یافته‌اند.^۱ برای روسیه ما شواهد قاطعی داریم که نشان می‌دهد خود «تشکیل روسیه» به همان اندازه نتیجه کار آرتل‌های شکارچیان، ماهیگیران و تاجران است که محصول جوانه زدن اجتماعات روستایی و تا همین اکنون کشور از آرتل‌ها پوشیده شده است.^۲

این چند نکته نشان می‌دهد که دیدگاه برخی از کاشفان اولیه درباره گیلدها چقدر نادرست بود؛ وقتی می‌خواستند ذات نهاد را در جشنواره سالانه آن ببینند. در واقع روز انتخاب اعضای شورای شهر، بحث درباره تغییرات اساس نامه و غالباً قضاوت نزاع‌هایی که در میان برادران روی داده بود^۳، بیعت مجدد با گیلد، همواره همان روز یا یک روز قبل از روز غذای مشترک بود. غذای مشترک، مانند جشنواره

۱. نقاشان ایتالیایی قرون وسطی نیز در گیلدهایی سازمان یافته بودند، که بعداً به آکادمی‌های هنر بدل شدند. اگر هنر ایتالیایی آن دوران متأثر از چنان فردیتی است که حتی در حال حاضر مکاتب مختلف پادوا (Padua)، باساتو (Bassano)، ترویزو (Treviso)، ورونا (Verona) و غیره را از هم تمیز می‌دهیم - گرچه تمام این شهرها تحت سلطه ونیز بودند - به گفته ژان پل ریشر (Jean Paul Richter) به این دلیل بود که نقاشان هر شهر به گیلدی جداگانه تعلق داشتند که با گیلدهای دیگر شهرها رفتاری دوستانه داشت، اما به حیات مستقل خود ادامه می‌داد. قدیمی‌ترین اساسنامه گیلد شناخته شده به گیلد ورونا تعلق دارد که به سال ۱۳۰۳ برمی‌گردد، اما آشکارا از اساسنامه‌ای بسیار قدیمی تر گرفته برداری شده است. تعهدات اعضا عبارت‌اند از: کمک برادرانه در هر جای لازم؛ «همان نوازی از غریبه‌ها در هنگام گذر از شهر، چنان که بدین ترتیب اطلاعات درباره موضوعاتی ممکن است به دست آید که شاید فرد دوست داشته باشد باخبر شود» و «الزام تدارک وسایل راحتی در صورت ضعف و ناتوانی» (قرن نوزدهم، نوامبر ۱۸۹۰ و آگوست ۱۸۹۲).

۲. آثار مهم درباره آرتل‌ها در مقاله «روسیه» از دایره‌المعارف بریتانیکا، ویراست نهم، ص. ۸۴، نام برده شده‌اند.

۳. برای مثال، نک: متون گیلدهای کمبریج که توسط تولمین اسمیت (English Guilds, London, 1870, pp. 274-276) ارائه شده‌اند. از آن‌ها چنین به نظر می‌آید که «روز عمومی و اصلی» همان «روز انتخابات بود؛ یا نک:

Ch. M. Clode's *The Early History of the Guild of the Merchant Taylors*, London, 1888, i. 45; and so on.

درباره تجدید عهد، نک:

The Jomsviking saga, mentioned in Pappenheim's *Altdänische Schutzgilden*, Breslau, 1885, p. 67.

بسیار محتمل به نظر می‌رسد که وقتی پیگرد قانونی گیلدها آغاز شد، بسیاری از آن‌ها فقط روز غذا یا وظایف مذهبی خود را در اساسنامه خود درج و تنها به کارکرد قضایی گیلد با کلمات مبهمی اشاره کردند؛ اما این کارکرد تا زمانی بسیار مؤخرتر ناپدید نشد. سوال «چه کسی قاضی من خواهد بود؟» اکنون هیچ معنایی ندارد، زیرا دولت سازمان عدالت را به بوروکراسی خود اختصاص داده است؛ اما این مسئله در دوران قرون وسطی از اهمیت بالایی برخوردار بود، به ویژه وقتی استقلال قضایی به معنای خودگردانی بود. همچنین باید اذعان کرد که ترجمه «برادران» یا «برادران گیلد» ساکسون و دانمارکی به واژه لاتین کانویوی (convivii) نیز باید به سوء تفاهم فوق کمک کرده باشد.

در انجمن قبیله‌ای قدیمی - مال یا مالوم^۱ - یا ابای^۲ بوریات، یا جشن محله و شام برداشت، صرفاً مهر تأیید برادری بود. نمادی از دورانی بود که همه چیز تحت مالکیت مشترک کلان نگاه داشته می‌شد. حداقل در این روز، همه چیز به همگان تعلق داشت؛ همه پشت یک میز می‌نشستند و در همان وعده غذایی سهیم می‌شدند. حتی در زمانی بسیار مؤخر، در این روز ساکنین نوانخانه یک گیلد لندنی در کنار اعضای ثروتمند شورا می‌نشستند. درباره تمایزی که چندین کاشف سعی داشته‌اند میان «گیلد صلح» ساکسون قدیمی و به اصطلاح گیلدهای «اجتماعی» یا «مذهبی» برقرار سازند؛ همگی آن‌ها گیلدهای صلح به معنای فوق‌الذکر بودند^۳، و همگی آن‌ها به همان معنا مذهبی بودند که اجتماع روستایی یا شهری تحت حفاظت قدیسی خاص، اجتماعی و مذهبی است. اگر نهاد گیلد چنین گسترش عظیمی در آسیا، آفریقا و اروپا یافته، اگر هزاران سال به زندگی خود ادامه داده و بارها و بارها در صورت ایجاب شرایط ظاهر شده است، به این دلیل است که چیزی بسیار فراتر از انجمن غذاخوری، انجمنی برای رفتن به کلیسا در یک روز خاص، یا باشگاه دفن و کفن بود. چیزی که به خواستی عمیقاً ریشه‌دار در طبیعت انسانی پاسخ می‌داد؛ تجسم تمام صفاتی بود که دولت بعداً برای بوروکراسی و پلیس خود به تصاحب درآورد؛ و بسیار افزون بر آن. اتحادی برای حمایت متقابل در تمام شرایط و در تمام حوادث زندگی - «با عمل و توصیه» - و سازمانی برای حفظ عدالت بود؛ با این تفاوت از دولت که در تمام این موقعیت‌ها، عنصری انسانی و برادرانه به جای عنصر رسمی - که مختصه ذاتی دخالت دولتی است - به چشم می‌خورد. حتی وقتی برادر گیلد در پیشگاه محکمه گیلد ظاهر می‌شد، به انسان‌هایی پاسخ می‌داد که او را خوب می‌شناختند و پیش از آن در کار روزانه خود، در وعده‌های مشترک

1. Malum

2. Aba

۳. نک: اظهارات فوق‌العاده جان ریچارد گرین (John Richard Green) و خانم گرین (Alice Stopford Green) درباره گیلد صلح در:

The Conquest of England, London, 1883, pp. 229-230.

غذا، در اجرای وظایف برادرانه خود کنار او ایستاده بودند: مردانی که به راستی با او برابر و برادر بودند، نه نظریه پردازان قانون یا مدافعان منافع افرادی دیگر. بدیهی است که نهادی که برای خدمت به نیاز اتحادیه، بدون محروم کردن فرد از ابتکار عمل او، چنان مناسب بود، لاجرم رشد و گسترش می یافت و تقویت می شد. تنها مشکل یافتن صورتی بود که هم پیمان شدن اتحادیه های گیلدها را بدون تداخل با اتحادیه های اجتماعات روستایی میسر سازد و تمام این ها را در یک کلیت هماهنگ متحد کند. هنگامی که این صورت از ترکیب اتحادیه ها یافته شد و سلسله ای از شرایط مطلوب به شهرها اجازه داد که بر استقلال خود تأکید کنند، شهرها این کار را با چنان وحدت اندیشه ای انجام دادند که ناگزیر تحسین ما را حتی در قرن راه آهن، تلگراف و چاپ برمی انگیزد. صدها منشور که شهرها در آن ها آزادی خود را نگاشتند، به دست ما رسیده است؛ و در خلال همگی آن ها - به رغم تنوع نامتناهی جزئیات، که به کمال بیشترین کمترین های بستگی دارد - همان ایده های اصلی جریان دارند. شهر خودش را به عنوان فدراسیونی از هردو اجتماعات روستایی کوچک و گیلدها سازمان داد:

منشوری که در ۱۱۸۸ توسط فیلیپ، کنت فلاندرز^۱، به شهرنشینان^۲ آیر^۳ تسلیم شد، به شرح ذیل است: «تمام کسانی که به رفاقت شهر تعلق دارند، قول داده و با ایمان و سوگند بر آن قول صحه گذاشته اند که در هر آن چه سودمند و صادقانه است، به عنوان برادر به یکدیگر یاری برسانند. اگر کسی با کلام یا عمل، تخلفی علیه دیگری مرتکب شود، کسی که آزار دیده است انتقام نخواهد گرفت، چه خودش چه مردمش... او شکایت خواهد کرد و مجرم

تخلف خود را با توجه به آنچه دوازده قاضی منتخب به عنوان میانجی اعلام خواهند کرد، جبران می‌کند. و اگر متخلف یا تخلف‌دیده پس از سه اخطار به تصمیم میانجیان گردن ننهد، به عنوان مردی شرور و فریبکار از دوستی محروم خواهد شد.^۱

منشورهای آمیان^۲ و ابویل^۳ می‌گویند: «هر یک از مردان کمون به همشهری خود وفادار خواهد ماند؛ و با توجه به آنچه عدالت به او دیکته می‌کند، به وی کمک و مشاوره خواهد داد.» در منشورهای سواسون^۴، کومپین^۵، سنلیس^۶ و بسیاری دیگر از همین نوع، می‌خوانیم: «درون مرزهای کمون، همگی در حد توان خود به یکدیگر یاری می‌رسانند. و نمی‌رنجند، اگر هر کس هر چیزی از هر یک از آن‌ها بگیرد یا کسی را مجبور به ادای سهم خود کند.» و به همین ترتیب، با تغییرات بی‌شمار در همین مضمون.

گیر دو نوژان^۷ نوشت: «کمون یعنی سوگند یاری متقابل^۸... واژه‌ای جدید و نفرت‌انگیز. از آن طریق، سرف‌ها (پابرهنگان^۹) از هر گونه سرواژ آزاد می‌شوند؛ از آن طریق، فقط می‌توان آن‌ها را به جریمه قانونی برای نقض قانون محکوم کرد؛ از آن طریق، آن‌ها دیگر متمایل به پرداخت‌هایی نیستند که سرف‌ها همواره می‌پرداختند.»^{۱۰}

1. *Recueil des ordonnances des rois de France*, t. xii. 562; quoted by Aug. Thierry in *Considérations sur l'histoire de France*, p. 196, ed. 12 mo.

2. Amiens

3. Abbeville

4. Soissons

5. Compiègne

6. Senlis

7. Guilbert de Nogent

8. Mutui adjutorii conjuratio

9. Capite censi

10. Guilbert de Nogent, *De vita sua*, quoted by Luchaire, *l. c.*, p. 14.

در قرن دوازدهم همان موج رهایی در سراسر قاره، شامل شهرهای هم غنی و هم فقیر، جریان داشت. و اگر بتوانیم بگوییم که طبق قاعده شهرهای ایتالیا نخستین شهرهایی بودند که خودشان را آزاد کردند، هیچ مرکزی را نمی‌توانیم تعیین کنیم که جنبش از آن منتشر شده باشد. غالب اوقات، قصبه‌ای کوچک در اروپای مرکزی رهبری منطقه خود را به دست می‌گرفت و تجمعات بزرگ، منشور شهر کوچک را به عنوان الگویی برای منشور خودشان می‌پذیرفتند. بدین ترتیب، منشور شهری کوچک مانند لوری^۱ را هشتاد و سه شهر در جنوب غربی فرانسه اتخاذ می‌کردند و منشور بومون^۲ به الگویی برای بیش از پانصد شهر و شهرک در بلژیک و فرانسه بدل شد. شهرها نمایندگان ویژه‌ای را به نزد همسایگان خود می‌فرستادند تا نسخه‌ای از منشور آن‌ها به دست آورند و قانون اساسی بر اساس آن الگو چارچوب بندی می‌شد. با این حال، آن‌ها صرفاً از یکدیگر گرفته برداری نمی‌کردند: منشورهای خودشان را مطابق با امتیازاتی صورت بندی می‌کردند که از اربابان خود به دست آورده بودند؛ و در نتیجه، همان طور که یکی از مورخین اظهار کرده است، منشورهای کمون‌های قرون وسطایی همان تنوعی را داشتند که معماری گوتیک^۳ کلیساها و کلیساهای جامع آن‌ها. همان ایده‌های اصلی در تمام آن‌ها - کلیسای جامع، نمادی از وحدت محله و گیلد در شهر بود - و همان تنوع بی‌نهایت غنی در جزئیات.

استقلال قضایی، نکته اساسی بود و استقلال قضایی یعنی خودگردانی. اما کمون صرفاً بخشی «خودمختار» از دولت نبود - چنین واژگان مبهمی تا آن زمان هنوز اختراع نشده بودند - بلکه دولتی فی‌نفسه بود. کمون حق جنگ و صلح، هم‌پیمانی و ائتلاف با همسایگانش را داشت. در امور خودش مختار بود و در امور دیگران دخالت نمی‌کرد. ممکن بود قدرت سیاسی عالی به طور کامل به مجمعی دموکراتیک محول شود - همانند پسکوف، که «وایچ» آن سفیرانی را می‌فرستاد و می‌پذیرفت؛ معاهداتی را به تصویب می‌رساند؛ پرنس‌ها را راه می‌داد، دور می‌کرد و

یا برای ده‌ها سال بدون آن‌ها به حیات خود ادامه می‌داد - یا به نوعی آریستوکراسی تاجران یا حتی نجبا محول می‌شد یا آن‌ها خودشان به زور غصب می‌کردند، همانند صدها شهر در ایتالیا و اروپای مرکزی. با این حال، اصل همان باقی می‌ماند: شهر یک دولت بود و - آن‌چه شاید باز هم بیشتر قابل توجه بود - زمانی که قدرت در شهر توسط آریستوکراسی تجار یا حتی نجبا غصب می‌شد، زندگی درونی شهر و دموکراتیسم^۱ زندگی روزانه آن ناپدید نمی‌گشت: آن‌ها وابستگی صرفاً اندکی به آن‌چه می‌توان شکل سیاسی دولت نامید داشتند.

راز این عدم تقارن ظاهری در این واقعیت نهفته است که شهر قرون وسطایی یک دولت متمرکز نبود. در طول نخستین قرن‌های وجود آن، شهر را به زحمت می‌توان با توجه سازمان داخلی آن یک دولت نامید، زیرا قرون وسطی همان قدر از تمرکز کنونی کارکردها بی‌اطلاع بود که از تمرکز ارضی کنونی. هر گروه سهم خود را از حاکمیت داشت. شهر معمولاً به چهار، یا به پنج تا هفت بخش تقسیم می‌شد که حول یک مرکز بودند و هر بخش تقریباً با صنف یا حرفه‌ای خاص تناظر داشت که در آن غالب بود. با این حال شامل ساکنانی از موقعیت‌های اجتماعی و مشاغل مختلف - نجبا، تجار، صنعت‌گران و حتی نیمه‌سرف‌ها - می‌شد و هر بخش تجمع کاملاً مستقلی را تشکیل می‌داد. در ونیز، هر جزیره یک اجتماع مستقل سیاسی بود. صنوف سازمان‌یافته، تجارت نمک، دستگاه قضایی^۲، ادارات و مجمع خودش را داشت؛ و تعیین یک دوج توسط شهر، هیچ چیز را در استقلال درونی واحدها تغییر نمی‌داد.^۳ در کلن، ما شاهدیم که ساکنین به گبور شافتن^۴ و هایم شافتن^۵ (ویسینیا) - یعنی گیلدهای همسایه، که به دوره فرانکویی^۶ بازمی‌گردند - تقسیم می‌شوند.

1. Democratism

2. Jurisdiction

3. Lebreton, *Histoire de Venise*, i. 393; also Marin, quoted by Leo and Botta in *Histoire de l'Italie*, French edition, 1844, t. i. 500.

4. Geburschaften

5. Heimschaften

6. Viciniae

7. Franconian

هریک از آن‌ها دارای قاضی (بوریشتر)^۱ و دوازده نفر دادستان منتخب همیشگی (شوفن)^۲، وگت و گرو^۳ یا فرمانده میلیشیای محلی خود بودند.^۴

داستان لندن اولیه پیش از فتح - به گفته آقای گرین - داستان «شماری از گروه‌های کوچک [است] که در سراسر ناحیه، درون دیوارها در اینجا و آنجا پراکنده بودند؛ هر کدام با حیات و نهادها، گیلدها، حوزه قضایی^۵، اماکن مذهبی و امثالهم خود رشد می‌کردند؛ و فقط به آهستگی در اتحادیه شهری دور هم جمع شدند.»^۶ و اگر به وقایع‌نامه‌های شهرهای روسیه، نووگورود^۷ و پسکوف ارجاع بدهیم که هر دوی آن‌ها از نظر جزئیات محلی نسبتاً غنی هستند، می‌بینیم که محله (کونتس)^۸ از خیابان‌های مستقلی (اولیتزا)^۹ تشکیل می‌شود که هر کدام از آن‌ها گرچه عمدتاً مملو از صنعتگرانی از پیشه‌ای معین بود، اما تاجران و زمین‌دارانی نیز در میان ساکنین خود داشت و اجتماع مجزایی بود. هر خیابان مسئولیت جمعی تمام اعضا را درباره جرم داشت؛ دارای حوزه قضایی و اداره خودش توسط اعضای بزرگان خیابان (اولیچانسکیه استاروستی)^{۱۰}؛ مهر خودش؛ در صورت نیاز، شورای خودش و میلیشیای "خودش"؛ و همچنین کشیش‌های منتخب، حیات جمعی و بنگاه جمعی خودش بود.^{۱۱}

بدین ترتیب، شهر قرون وسطا به عنوان فدراسیون مضاعفی ظاهر می‌شود: از تمام خانوارهای متحد در اتحادیه‌های ارضی کوچک - خیابان، محله و بخش - و از افرادی که با توجه به حرفه‌های خود، با سوگند در گیلدها متحد شده‌اند؛ اولی محصول خاستگاه اجتماع روستایی، در حالی که دومی نتیجه شرایط جدید است.

1. Burrichter

2. Schöffen

3. Greve

4. Dr. W. Arnold, *Verfassungsgeschichte der deutschen Freistädte*, 1854, Bd. ii. 227 seq.; Ennen, *Geschichte der Stadt Koeln*, Bd. i. 228-229.

همچنین بنگرید به اسنادی که توسط این (Leonard Ennen) و اکرتس (Gottfried Eckertz) منتشر شده‌اند.

5. Soke

6. *Conquest of England*, 1883, p. 453.

7. Novgorod

8. Konets

9. Ulitsa

10. Ulichanskiye starosty

11. Militia

12. Byelaeff, *Russian History*, vols. ii. and iii.

تضمین آزادی، خودگردانی و صلح، هدف اصلی شهر قرون وسطی بود؛ و همان طور که اکنون در هنگام سخن گفتن از گیلدهای صنعت‌گری خواهیم دید، بنیاد اصلی آن عبارت بود از کار. اما «تولید» تمام توجه اقتصاددان قرون وسطی را جلب نمی‌کرد. او با ذهن عملی خود می‌فهمید که «مصرف» باید برای حصول تولید تضمین شود؛ و بنابراین، تأمین «غذا و مسکن اولیه معمول برای فقیر و غنی به طور یکسان»^۱ اصل بنیادین هر شهر بود. خرید مواد غذایی و سایر ضروریات اولیه (زغال سنگ، چوب و غیره) پیش از اینکه به بازار برسند، یا کلاً در شرایط به‌ویژه مطلوبی که دیگران از آن محروم خواهند شد - در یک کلام، پیش‌خرید^۲ - کاملاً ممنوع بود. همه چیز باید به بازار می‌رفت و آنجا برای خرید هر فرد عرضه می‌شد تا وقتی که صدای ناقوس، بازار را تعطیل کند. فقط آن زمان خرده‌فروش می‌توانست باقی‌مانده را خریداری کند و حتی آن‌گاه نیز سود او فقط باید «سود صادقانه» باشد.^۳ افزون بر این، هنگامی که ذرت پس از تعطیلی بازار به صورت عمده توسط نانوا خریداری می‌شد، هر شهروند حق داشت که بخشی از ذرت (تقریباً نیمی از یک چهارم) را برای استفاده خودش با قیمت عمده ادعا کند، اگر این کار را پیش از نتیجه نهایی معامله انجام می‌داد. و متقابلاً هر نانوا می‌توانست همان ادعا را داشته باشد، اگر شهروندی ذرت را برای فروش مجدد آن می‌خرید. در مورد نخست، ذرت فقط باید به آسیاب شهر برده می‌شد تا در نوبت خود با قیمت مقرر آسیاب شود؛ و

1. *Gemeine notdurft und gemach armer und richer*. W. Gramich, *Verfassungs- und Verwaltungsgeschichte der Stadt Würzburg im 13. bis zum 15. Jahrhundert*, Würzburg, 1882, p. 34.

2. Preempcio

۳. هنگامی که فایقی یک محموله زغال سنگ را به وورتسبورگ (Würzburg) می‌آورد، در هشت روز اول فقط می‌توانست زغال سنگ را خرده بفروشد و هر خانواده فقط حق خرید پنجاه سبد را داشت. محموله باقیمانده می‌توانست عمده‌ای به فروش رسد، اما خرده‌فروش فقط مجاز به افزایش سود صادقانه (zittlicher) بود. سود غیرصادقانه (unzittlicher) به شدت ممنوع بود (Gramich, l. c.). در لندن (*Liber albus, quoted by Ochenkowski, p. 161*) و در واقع، در همه جا به همین منوال بود.

نان می‌توانست در «فور بانال» یا اجاق مشترک پخته شود.^۱ به سخن کوتاه، اگر شهر گرفتار کمبود می‌شد، همگی باید کم یا بیش از آن رنج می‌بردند؛ اما غیر از بلایا، مادام که شهرهای آزاد وجود داشتند، ممکن نبود هیچ‌کس در دل آن‌ها از گرسنگی جان خود را از دست بدهد. اتفاقی که متأسفانه اغلب موارد در دوران خودمان روی می‌دهد.

با این حال، تمام این مقررات به دوره‌های مؤخر حیات شهرها تعلق داشتند، در حالی که در دوره اولیه، خود شهر بود که معمولاً تمام ذخایر غذایی را برای استفاده شهروندان می‌خرید. اسنادی که اخیراً آقای گراس منتشر کرده است، در این باره کاملاً واضح هستند و از نتیجه‌گیری او کاملاً حمایت می‌کنند؛ مبنی بر اینکه محموله‌های خواربار «توسط برخی مقامات مدنی به نام شهر خریداری شده و بعد در سهم‌هایی میان شهرنشینان بازرگان توزیع می‌شدند. هیچ‌کس مجاز به خرید اجناس در بندر نیست، مگر اینکه مقامات شهری از خرید آن‌ها اجتناب کنند. به نظر می‌رسد - او اضافه می‌کند - که این امر در انگلستان، ایرلند، ولز و اسکاتلند کاملاً متداول بوده است.»^۲ حتی متوجه می‌شویم که در قرن شانزدهم، خرید مشترک ذرت برای «راحتی و سود این... شهر، تالارلندن و تمام شهروندان و ساکنان آن در همه چیز، تا جایی که از دستان بر می‌آید»، صورت می‌گرفت؛

1. See Fagniez, *Études sur l'industrie et la classe industrielle à Paris au XIII^e et XIV^e siècle*, Paris, 1877, PP.155 seq.

نیازی نیست اضافه شود که مالیات بر نان و همچنین آبجو، پس از آزمایش‌های دقیق درباره مقدار نان و آبجو که می‌توان از مقدار معینی ذرت به دست آورد، تعیین می‌شد. آرشیوهای آمیان حاوی جزئیاتی از چنین تجاری هستند (A. de Calonne, l.e.). همچنین آرشیوهای لندن (Ochenkowski, *England's wirtschaftliche Entwicklung*, etc.), (Jena, 1879, P- 165 pp. 77,93).

2. Ch. Gross, *The Guild Merchant*, Oxford, 1890, i. 135.

اسناد او اثبات می‌کنند که این عمل در لیورپول (ii. 148-150)، واترفورد (Waterford) ایرلند، نیث (Neath) ولز، و لینلیتگو (Linlithgow) و تورسو (Thurso) اسکاتلند وجود داشت. متون آقای گراس همچنین نشان می‌دهد که خریده‌ها برای توزیع، نه تنها در میان شهرنشینان تاجر بلکه «برای تمام شهروندان و اجتماع»، صورت می‌گرفتند (ص. ۱۳۶، یادداشت)، یا طبق فرمان شهرتورسو در قرن هفدهم، برای «پیشنهاد به بازرگانان، صنعت‌گران و ساکنان شهر مذکور، که می‌توانند مطابق با ضروریات و توانایی خود، سهمشان را از همان بردارند».

همان طور که شهردار در سال ۱۵۶۵ نوشت.^۱ درونیز از قرار معلوم کل تجارت ذرت در دستان شهر بوده است؛ «کوی‌ها» غلات را از هیئت بازرگانی دریافت می‌کردند که مدیریت واردات را بر عهده داشت. و موظف بودند مقدار اختصاص داده شده را برای هر شهروند به خانه او ارسال کنند.^۲ در فرانسه، شهر آمیان معمولاً نمک را می‌خرید و آن را میان تمام شهروندان به بهای تمام شده توزیع می‌کرد؛^۳ و حتی در حال حاضر در بسیاری از شهرهای فرانسوی، سالن‌هایی را شاهد هستیم که سابقاً انبارهای^۴ شهری برای ذرت و نمک بودند.^۵ در روسیه، رسمی معمول در نووگورود و پسکوف بود.

به نظر می‌رسد کل قضیه مربوط به خریدهای کمونی برای استفاده شهروندان و شیوه‌ای که صورت می‌گرفت، هنوز محل توجه کافی مورخان آن دوره قرار نگرفته است؛ اما در اینجا و آنجا واقعیات بسیار جالب توجهی وجود دارد که پرتوی تازه‌ای بر آن می‌افکند. بنابراین، در میان اسناد آقای گراس، یک حکم کیلکنی^۶ به سال ۱۳۶۷ وجود دارد که به ما اطلاع می‌دهد قیمت کالاها چگونه تعیین می‌شد. آقای گراس می‌نویسد: «تجار و ملوانان باید بهای اولیه اجناس و هزینه حمل و نقل را با سوگند بیان می‌کردند. سپس شهردار شهر و دو نفر از افراد محترم، باید قیمتی را که آن اقلام قرار بود به فروش برسند، اعلام می‌کردند.» در تورسو^۷ نیز همین قاعده برای محصولات که «از راه دریا یا زمین» می‌آمدند، صادق بود. این روش «تعیین قیمت» به خوبی با همان مفاهیمی از تجارت مطابقت دارد که در دوران وسطا

1. *The Early History of the Guild of Merchant Taylors*, by Charles M. Clode, London, 1888, i. 361, appendix 10;

همچنین ضمیمه بعدی که نشان می‌دهد همان خریده‌ها در سال ۱۵۴۶ انجام می‌گرفتند.

2. Cibrario, *Les conditions économiques de l'Italie au temps de Dante*, Paris, 1865, p. 44.

3. A. de Calonne, *La vie municipale au XVme siecle dans le Nord de la France*, Paris, 1880, pp. 12-16.

در سال ۱۴۸۵، شهر مجاز به صادرات مقدار مشخصی از ذرت به آنتورپ (Antwerp) بود؛ «و ساکنان آنتورپ همیشه حاضر به توافق با بازرگانان و شهرنشینان آمیان بودند» (همان، ص ۷۵-۷۷ و متون).

4. Dépôts

5. A. Babeau, *La ville sous l'ancien régime*, Paris, 1880.

6. Kilkenny

7. Thurso

جریان داشتند، یعنی اینکه تجارت ضرورتاً باید جهانی و همگانی باشد. تعیین قیمت توسط شخص ثالث یک رسم بسیار قدیمی بود؛ و برای تمام مبادلات درون شهر، به طور مسلم عادت گسترده‌ای بود که تعیین قیمت‌ها به «مردان باخرد» - شخص ثالث - واگذار شود و نه به فروشنده یا خریدار. اما این نظم امور، ما را باز هم در تاریخ تجارت به عقب‌تر برمی‌گرداند؛ یعنی به زمانی که تجارت در محصولات مهم توسط کل شهر انجام می‌گرفت و بازرگانان فقط کمیسیونرها و امانت‌داران شهر برای فروش کالاهای صادراتی آن بودند. یکی از فرامین واترورد^۱، که همچنین توسط آقای گراس منتشر شده است، می‌گوید: «تمام کالاها از هر نوع که باشند... باید توسط شهردار و ناظرانی خریداری شوند که به عنوان خریدار مشترک [به نام شهر] برای این لحظه معین، باید آن اجناس را در میان آزاد مردان شهر توزیع کنند (فقط به استثنای اموال شهروندان آزاد و ساکنان)». این حکم را به سختی می‌توان توضیح داد، مگر اقرار کنیم که تمام تجارت خارجی شهر توسط عوامل آن انجام می‌شد. علاوه بر این، ما شواهد مستقیمی داریم که در نووگورود و پسکوف اوضاع از همین قرار بوده است. نووگورود خودمختار و پسکوف خودمختار، کاروان تجار خود را به سرزمین‌های دوردست می‌فرستادند.

ما همچنین می‌دانیم که تقریباً در تمام شهرهای قرون وسطایی در اروپای غربی و میانه، گیلدهای صنعت‌گران در مقام یک هیئت، تمام مواد خام ضروری را می‌خریدند و محصول کار آن‌ها را از طریق مأمورین خود به فروش می‌رساندند. بسیار محتمل است که همین کار برای تجارت خارجی انجام گرفته باشد؛ به ویژه از آنجا که به خوبی می‌دانیم که تا قرن سیزدهم نه تنها تمام تجار شهری در خارج همانند اعضای یک پیکر مسئولیت پرداخت بدهی‌های مربوط به هریک از خودشان را بردوش داشتند، بلکه کل شهر نیز مسئول بدهی هریک از بازرگانانش بود. تازه

در قرن دوازدهم و سیزدهم، شهرهای ساحل رودخانه راین وارد معاهدات ویژه‌ای برای لغو این مسئولیت شدند.^۱ و سرانجام، سند قابل توجه ایپسویچ^۲ را داریم که آقای گراس منتشر کرده است. در این سند مطلع می‌شویم که گیلد تجار این شهر از تمام کسانی تشکیل شده بود که از آزادی شهر برخوردار بودند و تمایل داشتند سهم خود («حق اشتراک خود») را به گیلد بپردازند. کل اجتماع با هم درباره این بحث می‌کردند که چگونه گیلد تجار را بهتر حفظ کنند و به آن امتیازات خاصی اعطا کنند. بدین ترتیب، گیلد تجار ایپسویچ بیشتر مجموعه‌ای از امانت‌داران شهر به نظر می‌آید تا یک گیلد خصوصی متداول.

به طور خلاصه، هر چه بیشتر شروع به شناختن شهر قرون وسطی می‌کنیم، بیشتر می‌بینیم که صرفاً یک سازمان سیاسی برای حفاظت از برخی آزادی‌های سیاسی نبود. آن شهرها عبارت بودند از تلاش برای سازمان‌دهی اتحادیه‌ای نزدیک، در مقیاس بسیار بزرگ‌تر از اجتماع روستایی؛ برای یاری و حمایت متقابل؛ برای مصرف و تولید؛ و برای حیات اجتماعی در مجموع، بدون تحمیل غل و زنجیرهای دولت بر انسان، بلکه بخشیدن آزادی بیان کامل به نبوغ خلاق هر گروه جداگانه‌ای از افراد در هنر، صنعت‌گری، علم، تجارت و سازمان سیاسی. اینکه چقدر این تلاش موفقیت‌آمیز بوده است، زمانی به بهترین نحو دیده خواهد شد که در فصل بعد، سازمان کار را در شهر قرون وسطایی و روابط شهرها را با جمعیت دهقانان پیرامون تحلیل کرده باشیم.

1. Ennen, *Geschichte der Stadt Köln*, i. 491, 492, also texts.

2. Ipswich

فصل ششم: یاری متقابل در شهر قرون وسطی (ادامه)

شباهت و تنوع در میان شهرهای قرون وسطی. گیلدهای صنعت‌گران: صفات دولتی در هریک از آن‌ها. نگرش شهر در برابر دهقانان؛ تلاش برای آزاد کردن آن‌ها. اربابان. نتایج حاصل از شهر قرون وسطی: در هنر، در یادگیری. علل افول.

شهرهای قرون وسطایی بر اساس برنامه‌ای پیش‌بینی شده در اطاعت از اراده قانون‌گذاری خارجی سازمان نیافته بودند. هریک از آن‌ها پدیده‌ای طبیعی به معنای واقعی کلمه بود؛ نتیجه همواره متغیر مبارزه میان نیروهای گوناگون که در مطابقت با انرژی‌های نسبی خود، احتمال تضادهایشان و حمایتی که در پیرامونشان می‌یافتند، تطبیق و بازتطبیق می‌یافتند. بنابراین، دو شهر نیز وجود ندارد که سازمان داخلی و سرنوشتشان یکسان بوده باشد. هریک جداگانه از یک قرن تا قرن بعد تفاوت می‌کنند. و با این حال، وقتی نگاهی گسترده به تمام شهرهای اروپا می‌اندازیم، اختلاف‌های محلی و ملی ناپدید می‌شوند و شباهت شگفت‌انگیزی که در میان تمام آن‌ها پیدا می‌کنیم، ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ گرچه هر کدام برای خودشان مستقل از دیگران و در شرایط مختلف توسعه یافته‌اند. به نظر

می‌رسد که شهری کوچک در شمال اسکاتلند با جمعیتی از کارگران زمخت و ماهیگیران؛ یکی از شهرهای ثروتمند فلاندرها، با تجارت جهانی، تجملات، عشق به سرگرمی و زندگی پر جنب و جوش؛ شهر ایتالیایی ثروتمندی از تعامل خود با شرق، که تمدن و ذائقه هنری پالوده‌ای را درون دیوارهای خود پرورش می‌داد؛ و شهری فقیر و عمدتاً فلاحی در مناطق باتلاقی و برکه‌ای روسیه، نقاط مشترک اندکی داشته باشند.

با این حال خطوط اصلی سازمان آن‌ها، و روحیه‌ای که آن‌ها را به حرکت در می‌آورد، آغشته به شباهت خانوادگی قدرتمندی هستند. در همه جا همان فدراسیون را از گیلدها و اجتماعات کوچک، همان «خرده‌شهرها» را در اطراف شهر مادر، همان انجمن و همان نشانه‌های استقلال آن را می‌بینیم. مدافعین شهر، تحت عناوین مختلف و در ساز و برگ‌های مختلف، بازمود همان اقتدار و منافع هستند؛ ذخایر غذایی، کار و تجارت، بر خطوطی بسیار مشابه سازمان‌دهی می‌شوند؛ مبارزات داخلی و خارجی با غیرت مشابهی جنگیده می‌شوند؛ حتی خود فرمول‌های استفاده شده در مبارزات و همچنین در وقایع‌نامه‌ها، فرامین و طومارها یکسان هستند؛ و یادبودهای معماری، خواه به سبک گوتیک، رومی یا بیزانس، همان آمال و همان آرمان‌ها را بیان می‌کنند: آن‌ها به طریق یکسانی تصور و ساخته می‌شوند. بسیاری از اختلافات تنها تفاوت‌های مربوط به عصر هستند و تفاوت‌های واقعی میان شهرهای خواهر، در نقاط مختلف اروپا تکرار می‌شوند. وحدت ایده اصلی و این همانی خاستگاه است که تفاوت‌های اقلیمی، موقعیت جغرافیایی، ثروت، زبان و مذهب را خنثی می‌کند. به همین دلیل، می‌توانیم از شهر قرون وسطایی به عنوان مرحله‌ای مشخص از تمدن صحبت کنیم؛ و در حالی که از پژوهش‌هایی که بر تفاوت‌های محلی و فردی تأکید داشته باشند، بیشتر استقبال

می‌شود، ما هنوز می‌توانیم خطوط اصلی توسعه را که در تمام شهرها مشترک هستند، نشان دهیم.^۱

بی‌تردید حفاظتی که معمولاً از ابتدایی‌ترین دوران بربرها به بازار اعطا می‌شده، نقشی مهم، گرچه نه انحصاری، در رهایی شهر قرون وسطایی ایفا کرده است. بربرهای اولیه هیچ تجارتی را درون اجتماعات روستایی خود به رسمیت نمی‌شناختند؛ آن‌ها فقط با بیگانگان، در برخی نقاط معین و در برخی روزهای مشخص، داد و ستد می‌کردند؛ و به منظور اینکه بیگانگان بتوانند بدون خطر کشته شدن - به دلیل عداوتی که ممکن است میان دو طایفه در جریان باشد - به محل داد و ستد بیایند، بازار همیشه تحت حفاظت ویژه تمام طوایف قرار داشت. آنجا همانند مکان عبادت که بازار زیر سایه آن برپا می‌شد مصون بود. برای کایبله‌ها بازار هنوز هم «انایا» است،

۱. ادبیات درباره این موضوع، عظیم است؛ اما هنوز هیچ اثری وجود ندارد که به شهر قرون وسطایی به مثابه یک کلیت پردازد. درباره کمون‌های فرانسوی، نامه‌ها و نکاتی در باب تاریخ فرانسه (*Lettres and Considérations sur l'histoire de France*) اثر آگوستین تی‌یری هنوز کلاسیک باقی می‌ماند؛ و کمون‌های فرانسوی لوشر، کتاب فوق‌العاده دیگری در راستای همان خطوط است. برای شهرهای ایتالیا، کتاب عالی سیسموندی (*Jean Charles Léonard de Sismondi*) با نام تاریخ جمهوری‌های ایتالیا (*Histoire des républiques italiennes du moyen âge*, Paris, 1826, 16 vols) برای منابع عمده اطلاعات کلی، نک:

Leo and Botta's *History of Italy*, Ferrari's *Révolutions d'Italie*, and Hegel's *Geschichte der Städteverfassung in Italien*

برای آلمان، نک:

Maurer's *Städteverfassung*, Barthold's *Geschichte der deutschen Städte*, Hegel's *Städte und Gilden der germanischen Völker* 2 (vols. Leipzig, 1891); Dr. Otto Kallsen's *Die deutschen Städte im Mittelalter* (2 vols. Halle, 1891).

و همچنین، تاریخ اقوام آلمانی (۵ جلد، ۱۸۸۶) دکتر یانسن که امیدواریم به زودی به زبان انگلیسی ترجمه شود (ترجمه فرانسوی در سال ۱۸۹۲).

برای بلژیک:

A. Wauters, *Les Libertés communales* (Bruxelles, 1869-78, 3 vols.).

برای روسیه:

Byelaeff's, Kostomaroff's and Sergievich's works.

و سرانجام، برای انگلستان ما یکی از بهترین آثار را درباره شهرهایی از یک منطقه وسیع‌تر در کتاب ذیل داریم:

Mrs. J. R. Green's *Town Life in the Fifteenth Century* (2 vols. London, 1894).

به علاوه، گنجینه‌ای غنی از تاریخ‌های محلی معروف و چندین اثر عالی از تاریخ عمومی یا اقتصادی در اختیار داریم، که در این فصل و فصل قبلی اغلب ذکر کرده‌ام. با این حال، این ادبیات غنی عمدتاً عبارت است از تحقیقات جداگانه و گاهی اوقات قابل تحسین درباره تاریخ شهرهای جداگانه، به ویژه ایتالیا و آلمان؛ گیلدها؛ مسائل ارضی؛ اصول اقتصادی زمانه؛ اهمیت اقتصادی گیلدها و صنایع؛ پیمان‌ها بین شهرها (هانسا)؛ و هنر اشتراکی. گنجینه‌ای باور نکردنی از اطلاعات در آثاری از این مقوله دوم جای دارند که در این صفحات فقط برخی از مهم‌ترین آن‌ها ذکر شده است.

مانند پیاده‌رویی که زنان در مسیر آن آب را از چاه حمل می‌کنند. همچنین نباید با سلاح به آن گام نهاد، حتی در طی جنگ‌های بین قبیله‌ای. در دوران قرون وسطی، بازار عموماً از همان محافظت برخوردار بود.^۱ در مکانی که مردم برای تجارت به آنجا می‌آیند و درون شعاع معینی از آن، هیچ عداوتی را نمی‌توان تعقیب کرد. و اگر نزاعی در جمعیت رنگارنگ خریداران و فروشندگان برمی‌خاست، باید به نزد کسانی برده می‌شد که بازار تحت محافظت آنان قرار داشت: محکمه اجتماع، یا اسقف، یا ارباب، یا قاضی پادشاه. غریبه‌ای که برای تجارت می‌آمد، مهمان محسوب می‌شد و تحت همین نام به کار خود ادامه می‌داد. حتی اربابی که هیچ عذر اخلاقی درباره سرقت از بازرگان در شاهراه نداشت، به ویشبیلد^۲ احترام می‌گذاشت؛ یعنی تیرکی که در بازار قرار گرفته بود و سلاح پادشاه، یا دستکش، یا تصویر قدیس محلی، یا صرفاً یک صلیب بر خود داشت؛ بر طبق اینکه بازار تحت حفاظت پادشاه، ارباب، کلیسای محلی، یا انجمن شهر - وایچ - باشد.^۳

فهمیدنش آسان است که چگونه استقلال قضایی شهر می‌توانست از دستگاه قضایی ویژه در بازار گسترش یابد، زمانی که این آخرین حق، از روی میل یا نه، به خود شهر واگذار شد. و چنین خاستگاهی برای آزادی‌های شهر، که در بسیاری از موارد قابل تشخیص است، لزوماً مهر و ویژه‌ای بر توسعه متعاقب آن‌ها نهاد و به بخش تجاری اجتماع تفوق بخشید. شهرنشینی که در آن زمان صاحب خانه‌ای در شهر بودند و در اراضی شهر شراکت داشتند، اغلب یک گیلد تجاری را تشکیل

۱. کولیش (Martin Kulischer) در جستاری عالی درباره تجارت بدوی (Zeitschrift Für Völkerpsychologie, Bd. X. 380) همچنین اشاره می‌کند که به گفته هرودوت، آرجیپایی‌ها (Argippaeans) مصون تلقی می‌شدند، زیرا تجارت میان سکاها و قبایل شمالی در قلمروی آن‌ها روی می‌داد. یک فراری در قلمروی آن‌ها مقدس بود و اغلب از آن‌ها خواسته می‌شد که به عنوان میانجی برای همسایگان خود عمل کنند.

2. Weichbild

۳. اخیراً بحث‌هایی درباره ویشبیلد و قانون ویشبیلد به وقوع پیوسته است، که همچنان مبهم باقی می‌ماند (Zopf, Alter-) (tuner des deutschen Reichs und Rechts, iii. 29; Kallsen, i. 316). به نظر می‌رسد که توضیح فوق محتمل‌تر از همه باشد، اما البته باید با تحقیقات بیشتر آزمایش شود. همچنین بدیهی است که - با استفاده از عبارتی اسکاتلندی - «مارکت کراس» (mercet cross) را می‌توان تمثیلی از دستگاه قضایی کلیسا در نظر گرفت، اما آن را هم در شهرهای اسقف‌نشین و هم در شهرهایی که انجمن شهر حاکم بود، می‌یابیم.

می دادند که تجارت شهر را در دستانش می گرفت؛ و اگرچه در بدو امر هر شهرنشین، ثروتمند و فقیر، می توانست جزوی از گیلد تجار باشد - و به نظر می رسد که تجارت برای تمام شهر توسط امنای آن صورت می گرفته است - این گیلد به تدریج به نوعی هیئت ممتاز تبدیل شد. حسودانه از ورود بیگانگان - که به زودی در شهرهای آزاد ازدحام کردند - به گیلد ممانعت به عمل می آمد و مزایای حاصل از تجارت به انحصار چند «خانواده» درآمد که در زمان رهایی، شهرنشین بودند. بدین ترتیب، به طور مسلم خطر تشکیل نوعی الیگارشی^۱ از بازرگان وجود داشت. اما از پیش در قرن دهم، و به ویژه در طی دو قرن بعد، صنعت گران عمده که همچنین در گیلدها سازمان یافته بودند، به قدر کافی قدرتمند بودند تا جلوی گرایش های الیگارشیک تجار را بگیرند.

در آن زمان گیلد صنعت گران، فروشنده مشترک محصول خود و خریدار مشترک مواد خام بود و اعضای آن هم زمان بازرگان و کارگریدی بودند. بنابراین، تفرقی که گیلدهای صنعت گران قدیمی از همان سرآغازهای حیات شهر آزاد یافته بودند، جایگاه والایی را برای نیروی کاریدی تضمین نمود که از آن پس در شهر اشغال می کرد.^۲ در واقع کاریدی در شهر قرون وسطی به هیچ وجه نشانه ای از دون پایگی نبود؛ برعکس، آثار احترام بالایی را بر خود داشت که در اجتماع روستایی برای آن قائل بودند. کاریدی با نوعی «فوت و فن»، وظیفه ای باتقوا در برابر شهروندان محسوب

1. Oligarchy

۲. در رابطه با گیلد تجار، نک اتر فوق العاده گراس، تجارت گیلد (*The Guild Merchant*)، آکسفورد، ۱۸۹۰، جلد ۲. همچنین اظهارات خانم گرین در:

Town Life in the Fifteenth Century, vol. ii. chaps. v. viii. X.; and A. Doren's review of the subject in Schmoller's *Forschungen*, vol. xii

اگر ثابت شود که ملاحظات نشان داده شده در فصل قبل (که بر طبق آن تجارت در آغاز خود امری اشتراکی بود) صحیح هستند، اجازه داریم به عنوان فرضی محتمل نشان دهیم که تاجر گیلد، هیئتی بود که تجارت به نفع کل شهر به آن محول می شد. و تنها به تدریج به گیلدی از تجار بدل شد که برای خودشان تجارت می کردند؛ در حالی که ماجراجویان تجاری این کشور، پوولنیکی (*povolniki*) (بازرگانان و مستعمره نشین های آزاد) نووگورود و مرکاتی پرسوناتی (*mercati personati*)، کسانی هستند که حق گشودن بازارهای جدید و شاخه های جدید تجارت برای خودشان به آن ها داده شده بود. در مجموع، لازم به ذکر است که خاستگاه شهر قرون وسطایی را نمی توان به هیچ عامل مجزایی نسبت داد. بلکه نتیجه عوامل بسیاری به درجات مختلف بود.

می‌شد: کارکردی عمومی (آمی^۱)، همان قدر با افتخار که هر کارکرد دیگری. ایده‌ای از «عدالت» در قبال اجتماع؛ و ایده‌ای از «حق» نسبت به هر دوی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، که امروزه چنین غریب به نظر می‌آید، در تولید و مبادله مستولی بودند. آن‌ها در آن دوران می‌نوشتند که کار دباغ، چلیک‌سازی کفاش باید «عادلانه» و منصفانه باشد. چوب، چرم یا نخی که توسط صنعت‌گر استفاده می‌شود، باید «حق» باشد؛ نان باید «به عدالت» پخته شود و غیره. این زبان را به زندگی کنونی ما انتقال دهید؛ ظاهرنا و غیرطبیعی به نظر می‌رسد، اما آن زمان طبیعی و غیرمتظاهرانه بود، زیرا صنعت‌گر قرون وسطی برای خریداری ناشناخته یا فرستادن اجناسش به بازاری ناشناخته تولید نمی‌کرد. او در وهله اول برای گیلد خود مشغول به تولید بود؛ برای اخوت مردانی که یکدیگر را می‌شناختند، فنون صنعت‌گری را می‌دانستند و در تعیین قیمت هر محصول، می‌توانستند مهارتی را که در ساخت آن به نمایش درآمده یا کاری را که وقف آن شده بود، درک کنند. پس، گیلد - و نه تولیدکننده مجزا - اجناس را برای فروش در اجتماع عرضه می‌کرد؛ و اجتماع به سهم خود، آن اجناسی را که صادر می‌شدند، به اخوت اجتماعات متحد عرضه می‌کرد و مسئولیت کیفیت آن‌ها را بر عهده می‌گرفت. با چنین سازمانی، بلندپروازی هر صنعت‌گر بود که اجناسی با کیفیت پست عرضه نکند و نقایص فنی یا تقلب به مسئله‌ای مربوط به کل اجتماع تبدیل شد؛ چرا که فرمان می‌گوید: «آن‌ها اطمینان عمومی را از بین می‌برند.»^۲ به این ترتیب، تولید وظیفه‌ای اجتماعی بود که تحت کنترل کل آمیتاس^۳ قرار داشت. بنابراین، مادام که شهر آزاد به حیات خود ادامه می‌داد، کاریدی نمی‌توانست در موقعیت نازلی قرار گیرد که در حال حاضر اشغال کرده است.

1. Ami

۲. Janssen's *Geschichte des deutschen Volkes*, i. 315; Gramich's *Würzburg*.

3. Amittas

تفاوت میان استاد و شاگرد، یا بین ارباب و کارگر (کمپاین^۱، گِزِل^۲)، در شهرهای قرون وسطی از همان آغاز وجود داشت؛ اما در ابتدا صرفاً تفاوت سن و مهارت بود، نه ثروت و قدرت. شاگرد پس از یک دوره کارآموزی هفت ساله و پس از اثبات دانش و قابلیت‌های خود با اثری هنری، خود به استادکار تبدیل می‌شد. و تنها بعدها در قرن شانزدهم، پس از آن‌که قدرت سلطنتی، سازمان صنعت‌گران و شهر را نابود کرد، ارباب شدن به مدد ارث‌بری ساده یا ثروت امکان‌پذیر گشت. اما این اتفاق همچنین زمان افول عمومی در صنایع و هنر قرون وسطی بود.

در دوران شکوفایی اولیه شهرهای قرون وسطی، فضای اندکی برای کار استخدامی و فضای باز هم کمتری برای استخدام‌های فردی وجود داشت. کار بافندگان، کمانداران، آهن‌گران، نانویان و...، برای آن پیشه و شهرانجام می‌شد؛ و وقتی صنعت‌گران در حرفه‌های ساختمانی استخدام می‌شدند، به‌عنوان شرکت‌های موقت کار می‌کردند (همان‌طور که هنوز در آرتل‌های روسیه چنین است) و دستمزد کارشان به صورت جمعی^۳ پرداخت می‌شد. کار برای ارباب تنها بعداً رو به ازدیاد رفت؛ اما حتی در این باره دستمزد کارگر بالاتر از آن چیزی بود که اکنون حتی در این کشور است، و بسیار بیشتر از آنچه در سراسر اروپا در نیمه اول این قرن به او پرداخت می‌شد. تورولد راجرز^۴، خوانندگان انگلیسی را با این ایده آشنا کرده است؛ اما همین قضیه درباره قاره نیز صدق می‌کند، همان‌طور که تحقیقات فالکه^۵ و شونبرگ^۶ و نیز بسیاری از قرینه‌های گاه‌به‌گاه نشان داده‌اند. حتی در قرن پانزدهم یک بنا، یک نجار یا یک کارگر فلزکار در آمیان، روزانه چهار سول^۷ دریافت می‌کرد که معادل با چهل و هشت پوند نان یا یک‌هشتم گاوی

1. Compayne

2. Geselle

3. En bloc

4. Thorold Rogers

5. Johann Friedrich Gottlieb Falke

6. Gustav von Schönberg

7. Sol

کوچک (بووار) بود. در ساکسونی، حقوق کارگر در حرفه ساختمانی چنان بود که به بیان فالکه، می‌توانست با دستمزد شش روز کار خود سه گوسفند و یک جفت کفش بخرد.^۲ اعانه کارگران (گزل) به کلیساهای جامع نیز گواهی بر بهروزی نسبی آن‌ها است، صرف‌نظر از اعانه‌های باشکوه برخی گیلدهای صنعت‌گران یا آنچه در جشن‌ها و مراسم‌ها خرج می‌شد.^۳ در واقع، هرچه بیشتر درباره شهر قرون وسطی کسب اطلاع می‌کنیم، بیشتر متقاعد می‌شویم که کارگر هیچ‌گاه مانند وقتی حیات شهری در اوج خود قرار داشت، از چنین شرایط وفور و احترامی برخوردار نبوده‌است.

افزون بر آن، نه‌تنها بسیاری از آمال رادیکال‌های مدرن ما از پیش در قرون وسطی تحقق یافته بودند، بلکه بسیاری از آنچه در حال حاضر به عنوان اتوپایی توصیف می‌شود، در آن زمان به عنوان واقعیت پذیرفته شده بود. وقتی می‌گوییم که کار باید دلیزیر باشد، به ما می‌خندند، اما یکی از فرمان‌های قرون وسطایی کوتنبرگ^۴ می‌گوید: «هر کس باید از کارش خشنود باشد و هیچکس نباید در حالی که هیچ کاری انجام نمی‌دهد^۵، آن چیزی را به تصاحب خویش درآورد که دیگران از طریق کار و تلاش تولید کرده‌اند، زیرا قوانین باید سپر محافظی برای کار و تلاش باشند.»^۶ و در میان تمام سخنان کنونی درباره هشت ساعت کار روزانه، خوب است یکی

1. Bouvard

2. Falke, *Geschichtliche Statistik*, i. 373-393, and ii. 66; quoted in Janssen's *Geschichte*, i. 339; J. D. Blavignac, in *Comptes et dépenses de la construction du clocher de Saint-Nicolas à Fribourg en Suisse*

که به نتیجه مشابهی می‌رسد. برای آمیان، نک:

.De Calonne's *Vie Municipale*, p. 99 and Appendix

برای درکی کامل‌تر و نمایش تصویری از دستمزدهای قرون وسطا در انگلستان و ارزش آن‌ها بر طبق نان و گوشت، نک: مقالات و منحنی‌های فوق‌العاده جی. استفن (Gustaf Fredrik Steffen) در قرن نوزدهم در سال ۱۸۹۱، و *Studier öfver lönsystemets historia i England*, Stockholm, 1895

۳. برای نقل فقط یک نمونه از مثال‌های بسیاری که می‌توان در آثار شونبرگ و فالکه یافت، شائزده کارگر کفش‌ساز (Schusterknechte) در شهر زانتن (Xanten) در راین، برای نصب یک صفحه نمایش و محراب در کلیسا، ۷۵ سکه طلا از اعانه‌ها و ۱۲ سکه طلا از جعبه خود دادند، پونی که بر اساس بهترین برآوردها ده برابر ارزش فعلی آن می‌ارزید.

4. Kutttenberg

5. Mit nichts thun

6. Quoted by Janssen, l. c. i. 343.

از احکام فردیناند اول^۱ مربوط به معادن زغال سنگ امپراطوری را به خاطر داشته باشیم که روز کاری معدنچی را هشت ساعت تعیین کرد - «همان طور که در قدیم معمول بود»^۲ - و کار در بعد از ظهر شنبه ممنوع شد. یانسن به ما می گوید که ساعات طولانی تر بسیار نادر بودند، در حالی که ساعات کاری کوتاه تر متداول بودند. در این کشور در قرن پانزدهم، به گفته راجرز، «کارگران فقط چهل و هشت ساعت در هفته کار می کردند»^۳.

کار نیمه وقت شنبه نیز که ما دستاوردی مدرن در نظر می گیریم، در واقع یک رسم قدیمی قرون وسطایی بود؛ زمان حمام برای بخش اعظم اجتماع، در حالی که بعد از ظهر چهارشنبه زمان حمام برای کارگران بود.^۴ و اگرچه در مدرسه غذایی صرف نمی شد - احتمالاً به این دلیل که هیچ بچه ای گرسنه به مدرسه نمی رفت - توزیع پول حمام در میان کودکانی که والدینشان برای تأمین آن مشکل داشتند، در چندین مکان معمول بود. کنگره های کارگری^۵ نیز ویژگی معمول قرون وسطی بودند. در برخی نقاط آلمان، صنعت گران از حرفه ای یکسان متعلق به کمون های مختلف، هر سال برای بحث درباره مسائل مربوط به حرفه خود، سال های کارآموزی، سال های سرگردانی، دستمزدها و... دور هم جمع می شدند؛ و در سال ۱۵۷۲، شهرک های هانزی حق صنعت گران را برای گردهمایی در کنگره های دوره ای و اتخاذ هر تصمیمی درباره کیفیت اجناس، مادام که با طومارهای شهر

1. Ferdinand the First

2. Wie vor Alters herkommen

3. *The Economical Interpretation of History*, London, 1891, p. 303.

4. Janssen, l. c. See also Dr. Alwin Schultz, *Deutsches Leben im XIV. und XV. Jahrhundert*, grosse Ausgabe, Wien, 1892, pp. 67 seq.

در پاریس، روز کاری از هفت تا هشت ساعت در زمستان تا چهارده ساعت در تابستان برای برخی حرفه ها متغیر بود، در حالی که در حرفه های دیگر از هشت تا نه ساعت در زمستان و از ده تا دوازده ساعت در تابستان بود. تمام کارها در روزهای شنبه و حدود بیست و پنج روز دیگر (*Jours de commun de vile foire*) در ساعت چهار بعد از ظهر متوقف می شدند، در حالی که در روزهای یکشنبه و سی روز تعطیل دیگر هیچ کاری انجام نمی شد. نتیجه گیری کلی این است که کارگر قرون وسطایی روی هم رفته کمتر از کارگر کنونی کار می کرد (Dr. E. Martin Saint-Léon, *Histoire des corporations*, p. 121).

5. Labour Congresses

متباین نباشند، به رسمیت شناختند. می‌دانیم که این کنگره‌های کارگری، که تا حدی مانند خود هانز بین‌المللی بودند، توسط نانوایان، ریخته‌گران، فلزکاران، دباغ‌ها، شمشیرسازان و چلیک‌سازان برگزار می‌شده‌اند.^۱

البته سازمان صنعت‌گران مستلزم نظارت دقیق گیلد بر آن‌ها بود و حقوق‌دانان ویژه‌ای همیشه برای این منظور نامزد می‌شدند. اما بیش از همه این موضوع قابل توجه است که مادام که شهرها حیات آزاد خود را داشتند، هیچ شکایتی درباره نظارت به گوش نمی‌رسید؛ در حالی که پس از ورود دولت به صحنه، مصادره اموال گیلدها و نابود کردن استقلال آن‌ها به نفع بوروکراسی خودش، شکایات بی‌شمار بودند.^۲ از سوی دیگر، عظمت پیشرفتی که در تمام هنرها تحت سیستم گیلد قرون وسطی حاصل شده، بهترین مدرک از این است که این سیستم به هیچ وجه مانع ابتکار عمل فردی نبود.^۳ واقعیت این است که گیلد قرون وسطی، مانند محله، «خیابان» یا «کوی» قرون وسطایی، هیئتی از شهروندان تحت کنترل کارکنان دولتی نبود؛ اتحادی از تمام مردان مرتبط با هم به واسطه حرفه‌ای معین بود: خریداران حقوقی مواد خام؛ فروشندگان کالاهای تولیدی؛ و صنعت‌گران (اربابان، «شرکا» و کارآموزان). درباره سازمان درونی حرفه، مجمع آن مادام که مانع کار دیگر گیلدها نمی‌شد - که در آن صورت قضیه به گیلد گیلدها، یعنی شهر، حواله می‌شد - مختار بود. اما این همه ماجرا نبود. گیلدها استقلال قضایی، نیروی نظامی،

1. W. Stieda, „Hansische Vereinbarungen über städtisches Gewerbe im XIV. und XV. Jahrhundert,” In *Hansische Geschichtsblätter*, Jahrgang 1886, p. 121. Schönberg's *Wirtschaftliche Bedeutung der Zünfte*; also, partly, Roscher.

۲. نک: اظهارات عمیق تولمین اسمیت (Toulmin Smith) درباره چپاول سلطنتی گیلدها در مقدمه خانم اسمیت بر گیلدهای انگلیسی. در فرانسه همان چپاول سلطنتی و لغو دستگاه قضایی گیلدها از سال ۱۳۰۶ شروع شد و ضربه نهایی در سال ۱۳۸۲ وارد آمد (54-Fagniez, l. c. pp. 52).

۳. وقتی آدام اسمیت و معاصرانش علیه دخالت دولتی در تجارت و انحصارات تجاری مخلوق دولت می‌نوشتند، خوب می‌دانستند که چه چیزی را محکوم می‌کنند. متأسفانه پیروان آن‌ها با سطحی‌نگری اسف‌بارشان گیلدهای قرون وسطی و دخالت دولتی را در یک سبد گذاشتند و هیچ تمایزی میان حکم ورسای و فرمان گیلد قائل نشدند. به زحمت لازم به ذکر است که اقتصاددانانی که به طور جدی این موضوع را محل مطالعه قرار داده‌اند، مانند شونبرگ (سرمدیر دوره معروف اقتصاد سیاسی) هرگز به دام چنین خطایی نیفتادند. اما تا همین اواخر بحث‌های آشفته از نوع فوق در «علم اقتصاد» ادامه داشت.

مجمع‌های عمومی، سنت‌های مبارزاتی، شکوه و استقلال و نیز روابط خودشان را با دیگر گیلدها از همان حرفه در شهرهای دیگر داشتند: در یک کلام، از نوعی حیات ارگانیک کامل برخوردار بودند که فقط می‌توانست از یکپارچگی کارکردهای حیاتی نشأت بگیرد. هنگامی که شهر به مبارزه فراخوانده می‌شد، گیلد به‌عنوان گروهانی مجزا (شار)، مسلح به سلاح‌های خودش (یا تفنگ‌های خودش، که در دوران بعدی به طرزی محبت‌آمیز توسط گیلد تزئین می‌شدند)، تحت لوای فرماندهان منتخب خودش ظاهر می‌گشت. در یک کلام، همان قدر واحدی مستقل از فدراسیون بود که جمهوری اوری یا ژنو پنجاه سال پیش در کنفدراسیون سوئیس بودند. به‌طوری که مقایسه آن با اتحادیه صنفی مدرن، عاری از تمام صفات حاکمیت دولتی و تقلیل یافته به برخی کارکردها با اهمیت ثانویه، همان قدر نامعقول است که مقایسه فلورانس یا بروژ با یک کمون فرانسوی که تحت کد ناپلئون زندگی می‌کند، یا با یک شهرروسی که تحت قانون شهری کاترین دوم^۲ قرار گرفته است. هر دو شهرداران منتخب دارند و دومی شرکت‌های صنعت‌گری خود را نیز دارد؛ اما تفاوت این است: تمام تفاوتی که میان فلورانس و فونتنای-له-اویه^۳ یا تزاره ووکوکشایسک^۴، یا بین دوج ونیزی و شهردار مدرنی که کلاه خود را نزد منشی فرماندار^۵ بلند می‌کند، وجود دارد.

گیلدهای قرون وسطی قادر بودند استقلال خود را حفظ کنند؛ و بعدها، به‌ویژه در قرن چهاردهم، وقتی در نتیجه چندین علت که الساعه نشان داده خواهند شد، حیات شهری قدیمی دستخوش اصلاحات عمیقی قرار گرفت، صنایع دستی جوان‌تر به قدر کافی قدرتمند از آب درآمدند تا سهم مقرر خود را در مدیریت امور شهری فتح کنند. توده‌ها که در هنرهای «فرعی» سازمان یافته بودند، قیام کردند

1. Schaar

4. Tsarevokokshaisk

2. Catherine the Second's

5. Sous-préfet

3. Fontenay-les-Oies

تا قدرت را از دستان الیگارشی در حال رشد به در آورند؛ و عمدتاً در این کار موفق شدند. همین امر، عصر جدیدی از رونق را گشود. درست است که در برخی شهرها قیام به خاک و خون کشیده شد و پس از آن قتل عام جمعی کارگران به دنبال آمد؛ اتفاقی که در پاریس در سال ۱۳۰۶ و در کلن در سال ۱۳۷۱ رخ داد. در چنین مواردی، آزادی‌های شهر به سرعت رو به افول رفت و شهر به تدریج توسط مقامات مرکزی مقهور گشت. اما اکثر شهرها به قدر کافی نیروی حیاتی خود را حفظ کرده بودند تا با حیات و توان جدیدی از این آشفتگی بیرون بیایند.^۱ دوره جدیدی از حیات تازه، پاداش آن‌ها بود. زندگی جدیدی تزریق شد؛ و در آثار معماری پرشکوه؛ دوره جدیدی از رونق؛ پیشرفت ناگهانی فنون و اختراع؛ و جنبش فکری جدیدی که به رنسانس و اصلاحات منجر شد، تجلی یافت.

زندگی شهر قرون وسطی، دنباله‌ای از نبردهای سخت برای فتح آزادی و حفظ آن بود. درست است که نژاد قوی و سرسختی از شهرنشینان در طول آن نزاع‌های ددمنشانه پرورش یافته بود؛ درست است که عشق و پرستش مادرشهر از این مبارزات سرچشمه گرفته است و چیزهای عظیمی که کمون‌های قرون وسطایی به آن‌ها نائل شدند، نتیجه مستقیم همان عشق بود. با این حال، فداکاری‌هایی که

۱. در فلورانس، هفت هنر فرعی در سال‌های ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۲ انقلاب کردند و نتایج آن به طور کامل توسط پرنز (François-Tommy Gino Capponi) *(Storia della)* و به ویژه جینو کاپونی (Perrens) *(Histoire de Florence, Paris, 1877, 3 vols 80-repubblica di Firenze, 2da edizione, 1876, i, 58)* ترجمه به آلمانی بیان شده‌اند. بالعکس، در لیون که جنبش صنایع فرعی در سال ۱۴۰۲ به وقوع پیوست، آن صنایع شکست خوردند و حق خود را برای نامزدی قضات خودشان از دست دادند. ظاهراً دو طرف به مصالحه رسیدند. در راستاک (Rostock) همان جنبش در سال ۱۳۱۳ رخ داد؛ در زوریخ در سال ۱۳۳۶؛ در برن (Bern) در سال ۱۳۶۳؛ در برانوشوایگ (Braunschweig) در سال ۱۳۷۴؛ در هامبورگ در سال بعد؛ در لوبک (Lübeck) در سال ۸۴-۱۳۷۶؛ و غیره. نک:

Schmoller's *Strassburg zur Zeit der Zunftkämpfe and Strassburg's Blüthe*; Brentano's *Arbeitergilden der Gegenwart*, 2 vols., Leipzig, 1871-72; Eb. Bsm's *Merchant and Craft Guilds*, Aberdeen, 1887, pp. 26-47, 75) etc.

درباره نظر آقای گراس (Charles Gross) درباره همان مبارزات در انگلستان، نک: اظهارات خانم گرین در کتاب او به نام زندگی شهر در قرن پانزدهم (*Town Life in the Fifteenth Century*)، مجلد ۲، ۱۹۰-۲۱۷؛ همچنین فصل درباره مسئله کار - و در واقع کل این مجلد - بسیار جالب توجه است. دیدگاه‌های برنتانو (Lujo Brentano) درباره مبارزات صنعتگران، که به ویژه در بخش‌های ۳ و ۴ از جستار او به نام «درباب تاریخ و توسعه گیلدها» در گیلدهای انگلیسی تولمین اسمیت بیان شده‌اند، در این باره کلاسیک باقی می‌مانند؛ و می‌توان گفت که بارها و بارها با تحقیقات بعدی تأیید شده‌اند.

کمون‌ها باید در نبرد برای آزادی متحمل می‌شدند، بی‌رحمانه بود و آثار عمیقی را از انشقاق نیز بر زندگی درونی آن‌ها به جا گذاشت. شهرهای بسیار اندکی به دلیل تقارن شرایط مساعد فوراً موفق به کسب آزادی شدند و همین اندک شهرها عمدتاً آن را همان قدر آسان از دست دادند؛ در حالی که شمار زیادی مجبور شدند پنجاه یا صد سال به طور متوالی و اغلب بیشتر مبارزه کنند تا حقشان بر حیات آزاد به رسمیت شناخته شود؛ و صد سال دیگر برای اینکه آزادی خود را بر بنیان محکمی استوار کنند. بدین ترتیب، منشورهای قرن دوازدهم فقط یکی از جای پاها در راه آزادی بودند.^۱ در واقعیت، شهر قرون وسطایی واحه‌ای مستحکم در دل کشوری به شمار می‌آمد که در انقیاد فئودالی غرق شده بود و مجبور بود با زور اسلحه برای خودش فضا باز کند. در نتیجه عللی که در فصل قبل مختصراً به آن‌ها اشاره شد، هر اجتماع روستایی به تدریج زیر یوغ اربابی غیر روحانی یا روحانی رفت. خانه ارباب به قلعه‌ای بزرگ تبدیل شده بود، و اکنون هم‌زمانش، تفاله‌ای از ماجراجویان همیشه حاضر برای چپاول دهقانان بودند. علاوه بر هفته‌ای سه روز که دهقانان مجبور بودند برای ارباب کار کنند، همچنین باید انواع و اقسام اخاذی‌ها را برای حق کشت و برداشت، شادمانی یا غم و اندوه، برای زندگی، ازدواج یا مرگ تاب می‌آوردند. و بدتر از همه، پیوسته توسط سارقین مسلح ارباب همسایه چپاول می‌شدند که تصمیم گرفته بود آن دهقانان را قوم و خویش اربابشان بدانند و انتقام کینه‌ای را که از مالکشان در دل داشت، از آن‌ها، احشام و محصولاتشان بگیرد. هر چمنزار، مزرعه، رودخانه و جاده در اطراف شهر و نیز هر انسان روی زمین تحت لوای یکی از ارباب‌ها بود.

۱. فقط یک مثال: کامبرا (Cambrai) اولین انقلاب خود را در سال ۹۰۷ صورت داد و بعد از سه یا چهار شورش دیگر، منشور خود را در سال ۱۰۷۶ به دست آورد. این منشور دوبار (۱۱۰۷ و ۱۱۳۸) فسخ شد و دوبار (در ۱۱۲۷ و ۱۱۸۰) از نوبه دست آمد. در مجموع، ۲۲۳ سال مبارزه پیش از فتح حق استقلال. لیون هم از ۱۱۹۵ تا ۱۳۲۰.

نفرت شهرنشینان نسبت به بارون‌های^۱ فئودال، مشخص‌ترین تجلی خود را در عبارت‌بندی منشورهای مختلفی یافته است که بارون‌ها را مجبور به امضای آن‌ها کردند. هاینریش پنجم^۲ مجبور می‌شود منشور اعطا شده به اشپیر^۳ را در سال ۱۱۱۱ امضا کند که شهرنشینان را از «قانون وحشتناک و نفرت‌انگیز وقف، که شهر از آن طریق به عمیق‌ترین فقر گرفتار شده است»^۴ آزاد می‌سازد. قانون^۵ بایون^۶، که حدود سال ۱۲۷۳ نوشته شده است، شامل چنین قطعاتی است: «مردم مقدم بر ارباب هستند. مردم هستند که پرشمارتر از دیگران، در تمنای صلح، اربابان را برای رام کردن و کوبیدن قدرتمندان ساخته‌اند»^۷ و غیره. منشوری که برای امضای شاه رابرت^۸ تسلیم شد، به همان اندازه منش‌نما است. او مجبور شده است که بگوید: «من هیچ گاو یا حیوان دیگری را نخواهم دزدید. هیچ تاجری را توقیف نخواهم نکرد، پولشان را نخواهم گرفت یا مجبور به پرداخت فدیة نخواهم کرد. از عید مریم باکره^۹ تا عید تمام قدیسین^{۱۰}، من هیچ اسب، مادیان یا کره اسبی را در چمنزارها غصب نخواهم کرد. آسیاب‌ها را آتش نخواهم زد، یا آرد را نخواهم دزدید... از دزدان هیچ‌گونه حفاظت به عمل نخواهم آورد» و غیره. (فیستر^{۱۱} آن سند را منتشر کرده و توسط لوشر بازچاپ شده است). منشور «اعطا شده» توسط هوگو^{۱۲} اسقف اعظم بزانسون^{۱۳}، که در آن مجبور شده است تمام مصائب ناشی از حقوق وقف خود را برشمارد، به همان اندازه منش‌نما است^{۱۴}. و...

آزادی را نمی‌توان در چنین محیطی حفظ کرد؛ و شهرها مجبور شدند جنگ را در خارج از دیوارهای خود ادامه دهند. شهرنشینان، فرستادگانی را برای هدایت

1. Baron

2. Heinrich V.

3. Speier

4. *Von dem scheusslichen und nichtswürdigen Gesetze, welckes gemein Budel genannt wird*, Kallsen, i. 307

5. Coutume

6. Bayonne

7. Giry, *Établissements de Rouen*, i. 117, quoted by Luchaire, p. 24

8. King Robert

9. Lady Day

10. All Saints' Day

11. Christian Pfister

12. Hugues

13. Besançon Archbishop

14. See Tuetey, "Étude sur le droit municipal ... en Franche-Comté," in *Mémoires de la Société d'émulation de Montbéliard*, 2^e série, ii. 129 seq.

شورش در روستاها ارسال می‌کردند؛ روستاها را در شرکت‌های خود می‌پذیرفتند و مستقیماً علیه نجبا جنگ برمی‌افروختند. در ایتالیا، سرزمینی که مملو از انبوه قلعه‌های فئودالی بود، جنگ ابعاد قهرمانانه‌ای به خود گرفت و با شدت تلخی در هر دو طرف جنگیده می‌شد. فلورانس به مدت هفتاد و هفت سال یک سلسله جنگ‌های خونین را متحمل گشت تا کنت نشین^۱ خود را از دست نجبا آزاد کند؛ اما هنگامی که فتح به انجام رسید (در سال ۱۱۸۱)، همه چیز باید از نو آغاز می‌شد. نجبا صف‌آرایی کردند؛ ائتلاف‌های خودشان را در مخالفت با ائتلاف شهرها تشکیل دادند و با دریافت حمایت تازه‌ای از امپراتور یا پاپ، موجب شدند جنگ تا ۱۳۰ سال ادامه پیدا کند. در رم، لمباردی^۲ و سراسر ایتالیا همین اتفاق رخ داد. شهروندان در این جنگ‌ها دلاوری، بی‌باکی و سرسختی شگفت‌انگیزی از خود نشان دادند. اما کمان‌ها و تبرهای محصول هنرها و صنایع دستی، همیشه دست بالا را در برخورد با شوالیه‌های زره‌پوش نداشتند و بسیاری از قلعه‌ها در برابر دم و دستگاه نبوغ‌آمیز محاصره و استقامت شهروندان تاب آوردند. برخی شهرها مانند فلورانس، بولونیا^۳ و بسیاری از شهرهای فرانسه، آلمان و بوهیمیا موفق به رهایی روستاهای اطراف شدند و پاداش تلاش‌های خود را با رونق و آسودگی خارق‌العاده دیدند. اما حتی در این جا، به‌ویژه در شهرهای ضعیف‌تر یا کم‌تحرک‌تر، بازرگانان و صنعتگران فرسوده از جنگ و گرفتار سوءتفاهم درباره منافع خودشان، بر سر دهقانان چانه می‌زدند. آن‌ها ارباب را مجبور کردند که سوگند وفاداری به شهر بخورد. قلعه ییلاقی او تخریب شد. موافقت کرد که خانه‌ای بسازد و در شهر ساکن شود، که در آن به هم‌شهری^۴ تبدیل می‌شد، اما در عوض اکثر حقوق خود را بر دهقانان حفظ می‌کرد که فقط فراغتی جزئی از قید و بند خود به دست آوردند. شهرنشین نمی‌توانست اعطای حقوق برابر شهروندی را به دهقانانی که باید بر ذخایر غذایی آن‌ها اتکا نماید، درک کند. و اجاره گزافی میان شهر و روستا پدید آمد. در

1. Contado
3. Bologna

2. Lombardy
4. Com-bourgeois, con-cittadino

برخی موارد، دهقانان صرفاً مالکان را تغییر دادند، در حالی که شهر حقوق بارون‌ها را می‌خرید و آن‌ها را در چند سهم به شهروندان خودش می‌فروخت.^۱ سرواژ حفظ شد و فقط مدت‌ها بعد، در اواخر قرن سیزدهم، انقلاب صنعتی بود که پایان دادن به آن را بر عهده گرفت و بردگی شخصی را ملغاً نمود، اما همزمان از سرف‌های زمین سلب مالکیت کرد.^۲ چندان لازم به ذکر نیست که نتایج مهلک چنین سیاستی را به‌زودی خود شهرها احساس کردند؛ حومه به دشمن شهر بدل شد.

جنگ علیه قلعه‌ها تأثیر بد دیگری داشت. شهرها را درگیر سلسله‌ای طولانی از جنگ‌های متقابل کرد که به این نظریه رایج تا همین اواخر دامن زده است که شهرها استقلال خود را از طریق حسادت‌ها و مبارزات متقابل خودشان از دست دادند. به‌ویژه مورخان امپریالیستی از این نظریه که اکنون با تحقیقات مدرن بسیار تضعیف شده است، حمایت کردند. به‌طور مسلم، در ایتالیا شهرها با خصومتی سخت با همدیگر می‌جنگیدند، اما در هیچ جای دیگر چنین منازعاتی به آن ابعاد نرسید. جنگ‌های شهری در خود ایتالیا، به‌ویژه در دوره اولیه، علل خاص خود را داشتند. آن‌ها (چنان که سیسموندی و فراری^۳ قبلاً نشان داده‌اند) صرفاً استمرار جنگ علیه قلعه‌ها بودند؛ اصل فدراتیو^۴ و شهری آزاد ناگزیر وارد ستیز ددخویانه‌ای با فئودالیسم، امپریالیسم و دستگاه پاپی شد. بسیاری از شهرها که یوغ اسقف، ارباب یا امپراتور را صرفاً نصفه و نیمه برافکنده بودند، به‌سادگی توسط نجبا، امپراتور و کلیسا، که سیاستشان تقسیم شهرها و تسلیح آن‌ها علیه یکدیگر

۱. به نظر می‌رسد که اغلب در ایتالیا چنین بوده است. در سوئیس، شهر برن حتی شهرک‌های تان (Thun) و بورگدورف (Burgdorf) را خرید.

۲. حداقل در شهرهای توسکانی (Tuscany) (شهرهای فلورانس (Florence)، لروکا (Lucca)، سینا (Sienna)، بولونیا و غیره) وضع چنین بود، که روابط میان شهرودهقانان در آن‌جا مشهور هستند (Luchitzkiy, "Slavery and Russian Slaves in Florence", in Kieff University Izvestia for 1885, who has perused Rumohr's *Ursprung der Besitzlosigkeit der Colonien in Toscana*, 1830). کل مسئله مربوط به روابط میان شهرها و دهقانان مستلزم مطالعه بیشتر از آن چیزی است که تاکنون انجام شده است.

3. Giuseppe Ferrari

4. Federative

بود، علیه شهرهای آزاد تحریک شدند. این شرایط ویژه (که تا حدی در آلمان نیز انعکاس می‌یابد) توضیح می‌دهد چرا شهرهای ایتالیا - که برخی از آن‌ها از امپراتور برای مبارزه با پاپ حمایت می‌کردند، در حالی که دیگران خواهان حمایت کلیسا برای مقاومت در برابر امپراتور بودند - به زودی، به دو اردوگاه گیبلین^۱ و گوئلف^۲ تقسیم شدند و چرا همان تقسیم در هر شهر مجزا به چشم می‌خورد.^۳

پیشرفت عظیم اقتصادی که در بسیاری از شهرهای ایتالیا دقیقاً همزمان با اوج این جنگ‌ها تحقق می‌یافت^۴ و ائتلاف‌هایی که به راحتی میان شهرها منعقد می‌شد، باز هم آن مبارزات را بهتر مشخص و نظریه فوق را بیشتر تضعیف می‌کند. پیشتر در سال‌های ۱۱۳۰ تا ۱۱۵۰ اتحادهای قدرتمندی به وجود آمدند؛ و چند سال بعد، زمانی که فردریک بارباروسا^۵ به ایتالیا حمله کرد و با حمایت نجبا و برخی از شهرهای عقب‌مانده بر میلان تاخت، شور و شوق مردمی در بسیاری از شهرها توسط خطیبان محبوب برانگیخته شد. کرما^۶، پیاجنزا^۷، برشیا^۸، تورتونا^۹ و غیره، برای نجات [میلان] رفتند؛ درفش گیلدهای ورونا، پادوا^{۱۰}، ویچنزا^{۱۱} و ترویزو^{۱۲} پهلوی هم در اردوگاه شهرها علیه درفش‌های امپراطور و نجبا برافراشته شد. سال بعد، اتحاد لمباردی‌ها به وجود آمد؛ و شصت سال بعد شاهد هستیم که توسط بسیاری از شهرهای دیگر تقویت شده و سازمان ماندگاری را تشکیل می‌دهد که نیمی از صندوق جنگی فدرال خود را در جنوا و نیمی دیگر را در ونیز داشت.^{۱۳} در

1. Gibelin

2. Guelf

۳. تعمیم‌های فراری غالب اوقات آن قدر نظری هستند که نمی‌توانند همیشه صحیح باشند؛ اما دیدگاه‌های او درباره نقشی که نجبا در جنگ شهرها ایفا کردند مبتنی بر طیف وسیعی از واقعیات موثق هستند.

۴. فقط شهرهایی که لجوجانه به نهضت بارون‌ها وفادار ماندند - مانند پیزا (Pisa) یا ورونا (Verona) - از طریق جنگ‌ها از دست رفتند. برای بسیاری از شهرها که در جناح بارون‌ها می‌جنگیدند، شکست همچنین آغاز آزادی و پیشرفت بود.

5. Frederick Barbarossa

6. Crema

7. Piacenza

8. Brescia

9. Tortona

10. Padua

11. Vicenza

12. Treviso

13. Ferrari, ii. 18, 104 seq.; Leo and Botta, i. 432.

توسکانی، فلورانس رهبری اتحاد قدرتمند دیگری را شامل لوکا، بولونیا، پیستویا و... برعهده داشت و نقش مهمی در شکست نجبا در ایتالیای میانه ایفا کرد؛ در حالی که اتحادهای کوچک تر بسیار معمول بودند. بدین ترتیب، مسلم است که گرچه بدون شک حسادت‌های ناچیزی وجود داشتند و بذر نفاق را به راحتی می‌توان پاشید، اما آن‌ها مانع از وحدت شهرها با هم برای دفاع مشترک از آزادی نمی‌شدند. فقط بعدها، زمانی که شهرهای جداگانه به دولت‌های کوچک بدل گشتند، جنگ میان آن‌ها شعله‌ور شد؛ اتفاقی که همیشه باید درباره کشورهایی رخ دهد که برای برتری یا استعمار مبارزه می‌کنند.

اتحادهای مشابهی به همین منظور در آلمان شکل گرفتند. هنگامی که این سرزمین تحت لوای اسلاف کنراد^۲ طعمه عداوت‌های پایان‌ناپذیر میان نجبا شد، شهرهای وستفالیایی^۳ پیمانی را علیه شوالیه‌ها منعقد کردند که یکی از بندهایش این بود که هرگز به شوالیه‌ای که همچنان اجناس دزدی را پنهان می‌کند، پول قرض ندهند.^۴ زمانی که بنا به شکایت ورمز تسورن^۵، «شوالیه‌ها و نجبا از غارت و چپاول زندگی کرده و به دلخواه هرکسی را به قتل می‌رساندند»، شهرهای کرانه راین (ماینتس^۶، کلن، اشپیر، استراسبورگ^۷ و بازل^۸) ابتکار عمل اتحادی را به دست گرفتند که به زودی بالغ بر شصت شهر متحد شد، دزدان را سرکوب کرد و صلح را برقرار نمود. بعداً پیمان شهرهای سواییا^۹، که به سه «منطقه صلح»^{۱۰} تقسیم شده بود (آگسبورگ، کنستانس^{۱۱} و اولم^{۱۲})، همان هدف را داشت. و حتی زمانی که چنین پیمان‌هایی شکسته شدند^{۱۳}، به قدر کافی عمر کردند تا نشان دهند در حالی که صلح طلبانان فرضی - پادشاهان، امپراتورها و کلیسا - نفاق افکنی می‌کنند و خودشان در برابر شوالیه‌های دزد درمانده

1. Pistoia

2. Conrad

3. Westphalian

4. Joh. Falke, *Die Hansa als Deutsche See- und Handelsmacht*, Berlin, 1863, pp. 31, 55.

5. Wormser Zorn

6. Mainz

7. Strasburg

8. Basel

9. Suabia

10. Peace districts

11. Constance

12. Ulm

۱۳. برای آخن (Aachen) و کلن، شواهد مستقیمی داریم که اسقف‌های این دو شهر - که یکی از آن‌ها را دشمن خریده بود - دروازه‌ها را روی دشمن گشودند.

هستند، تکانش برای برقراری مجدد صلح و اتحاد از شهرها نشأت می‌گرفت. شهرها - نه امپراتورها - سازندگان واقعی وحدت ملی بودند.^۱

فدراسیون‌های مشابهی در میان روستاهای کوچک به همین منظور سازمان‌دهی شدند؛ و اینک که لوشر توجهات را به این موضوع جلب کرده است، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که به زودی چیزهای بسیار بیشتری درباره آن‌ها بیاموزیم. روستاها در فدراسیون‌های کوچکی در کنت‌نشین^۲ فلورانس و همچنین در توابع نووگورود و پسکوف به هم می‌پیوستند. در رابطه با فرانسه، شواهد روشنی از فدراسیونی از هفده روستای دهقانی وجود دارد که به مدت تقریباً صد سال (تا سال ۱۲۵۶) در لائونه^۳ وجود داشته و برای استقلال خود سخت جنگیده است. سه جمهوری دهقانی دیگر که به منشورهایی مشابه با لائون و سواسون سوگند خورده بودند، در ناحیه لائون وجود داشتند و از آن‌جا که قلمرویشان هم‌جوار بود، از همدیگر در جنگ‌های آزادی‌بخش خود حمایت می‌کردند. در مجموع، لوشر بر این نظر است که بسیاری از این فدراسیون‌ها باید در قرن دوازدهم و سیزدهم در فرانسه به وجود آمده باشند، اما اسناد مربوط به آن‌ها عمدتاً از دست رفته است. البته، آن‌ها توسط دیوارها محافظت نمی‌شدند و به راحتی ممکن بود توسط شاهان و اربابان در هم شکسته شوند؛ اما در برخی شرایط مطلوب، وقتی چنین جمهوری‌های دهقانی در اتحادی از شهرها حمایت می‌شدند و محافظت را در کوه‌هایشان می‌یافتند، به واحدهای مستقلی از کنفدراسیون سوئیس بدل می‌گشتند.^۴

اتحاد میان شهرها برای مقاصد صلح‌آمیز، پدیده‌ای کاملاً متداول بود. مراوده‌ای که در طی دوره آزادی برقرار شده بود، بعداً منقطع نگشت. گاهی اوقات، زمانی که

۱. نک: واقعیاتی که نیچ ارائه می‌دهد، گرچه نه همیشه به نتایج او (Nitzsch, iii, 133. Kallsen, i 458 seq., etc.).

2. Contado

3. Laonnais

۴. در باب کمون لائونه، که تا زمان تحقیقات ملویل (Maximilien Melleville, *Histoire de la Commune du Loon*) با کمون لائون (Laon) اشتباه می‌شد، نک: Luchaire, pp. 75 seq. درباره گیلدهای دهقانی اولیه و اتحادیه‌های بعدی، نک:

R. Wilman's „Die ländlichen Schutzgilden Westphaliens“, in *Zeitschrift für Kulturgeschichte*, neue Folge, Bd. iii., quoted in Henne-am-Rhyn's *Kulturgeschichte*, iii. 249.

اسکابینوهای^۱ یک شهر آلمانی مجبور به صدور حکم در پرونده‌ای جدید یا پیچیده می‌شدند و اعلام می‌کردند که «حکم را نمی‌دانند»^۲، آن‌ها نمایندگان را به شهر دیگر می‌فرستادند تا حکم را دریافت کنند. همین اتفاق در فرانسه نیز رخ می‌داد^۳؛ در حالی که می‌دانیم فورلی^۴ و راونا متقابلاً شهروندهای خود را پذیرفته و به آن‌ها حقوق کامل در هر دو شهر اعطا کرده بودند. تسلیم منازعه‌ای که میان دو شهر یا درون یک شهر رخ داده است، به کمون دیگری که دعوت شده بود تا نقش میانجی را ایفا کند، نیز در آن زمان امری مرسوم بود.^۵ معاهدات تجاری میان شهرها کاملاً معمول بود.^۶ اتحادیه‌هایی برای تنظیم تولید و اندازه‌بشکه‌هایی که برای تجارت شراب استفاده می‌شدند، «اتحادیه‌های شاه‌ماهی»^۷ و...، تنها پیشگامان فدراسیون‌های تجاری بزرگ، هانزای فلاندرزی^۸ و بعداً هانزای بزرگ آلمان شمالی^۹ بودند، که تاریخ آن‌ها به‌تنهایی ممکن است صفحه پشت صفحه را به نشان دادن روحیه فدراسیونی که در آن زمان میان انسان‌ها غالب بود، اختصاص دهد. به زحمت لازم به افزودن است که در سراسر اتحادیه‌های هانزی، شهرهای قرون وسطی بیش از تمام دولت‌های هفده قرن نخستین عصر ما به توسعه مراودات بین‌المللی، ناوبری و اکتشاف دریایی کمک کرده‌اند.

در یک کلام، فدراسیون بین واحدهای ارضی کوچک - میان مردانی که به واسطه فعالیت‌های مشترک درون گیلدهای مربوطه‌شان متحد شده بودند - و فدراسیون بین شهرها و گروه‌های شهری، ذات زندگی و اندیشه را در آن دوران تشکیل می‌دادند. بدین ترتیب، پنج قرن نخست دهه دوم قرون عصر ما را می‌توان به عنوان تلاش شگرفی برای تضمین حمایت و یاری متقابل در مقیاس وسیع توصیف کرد؛

۱. Scabino: بزرگان شهر.

2. «Des Urthelles nicht weise zu sein.»

3. Luchaire, p. 149.

4. Forli

۵. دو شهر مهم، مانند ماینتنس و ورمز (Worms)، منازعه‌ای سیاسی را به وسیله وساطت حل و فصل می‌کردند؛ بعد از آغاز جنگ داخلی در ابویل، آمیان در سال ۱۲۳۱ نقش میانجی را ایفا کرد (لوشر، ۱۴۹)؛ و....

6. See, for instance, W. Stieda, *Hansische Vereinbarungen*, l.c., p. 114.

7. Herring unions

8. Flemish Hansa

9. great North German Hansa

به وسیله اصول فدراسیون و اتحاد که در سراسر تمام مظاهر حیات بشری و به تمام درجات ممکن صورت می‌پذیرند. این تلاش تا حد بسیار زیادی با موفقیت قرین شد. مردانی را که سابقاً تقسیم شده بودند، با هم متحد کرد؛ آزادی بسیار زیادی را برای آن‌ها تضمین نمود؛ و نیروهای آنان را ده برابر کرد. در زمانی که بسیاری از عوامل به خاص‌گرایی^۱ دامن می‌زدند و علل نفاق و حسادت ممکن است چنان پر شمار بوده باشند، مشاهده این‌که شهرهایی پراکنده در سراسر قاره پهناور بدین اندازه با هم تفاهم دارند و چنان برای تشکیل فدراسیون برای تعقیب اهداف مشترک فراوان آماده هستند، رضایت‌بخش است. آن‌ها در درازمدت در مقابل دشمنان قدرتمند از پای درآمدند و خودشان نیز به دلیل درک ناکافی از اصل «یاری متقابل» خطاهایی مهلک مرتکب شدند؛ اما از طریق حسادت خود رو به نابودی نرفتند و اشتباهات‌شان به دلیل فقدان روح فدراسیون در میان خودشان نبود.

حرکت جدیدی که بشریت در شهر قرون وسطایی انجام داد، نتایج عظیمی داشت. در ابتدای قرن یازدهم، شهرهای اروپا خوشه‌های کوچکی از کلبه‌های محقر و فقط مزین به کلیساهای کوچک بدترکیب بودند که سازندگان‌شان به زحمت می‌دانستند چگونه یک قوس بسازند؛ هنرها، عمدتاً شامل بافندگی و آهنگری، در دوران طفولیت خود به سر می‌بردند؛ و آموزش فقط در چند صومعه پیدا می‌شد. سیصد و پنجاه سال بعد، چهره اروپا تغییر کرده بود. این سرزمین از شهرهای ثروتمند پوشیده شد؛ شهرهایی محاط با دیوارهای عظیم و ضخیم که با برج‌ها و دروازه‌ها - هر یک از آن‌ها چونان یک اثر هنری فی‌نفسه - تزئین شده بودند. کلیساهای جامع، که به سبکی باشکوه تصور شده و لبریز از زینت‌ها بودند؛ برج ناقوس‌سان سربه فلک می‌گذاشت؛ و خلوص فرم و جسارت تخیلی را به نمایش می‌گذاشتند که اکنون بیهوده می‌کوشیم کسب کنیم. هنرها و صنایع دستی به درجه‌ای از کمال رسیده

بودند که به سختی می‌توانیم لاف جایگزینی آن را در بسیاری از جهات بزنیم، اگر مهارت نوآورانه کارگرو پرداخت عالی کار او را والاتر از سرعت تولید بدانیم. ناوگان‌های شهرهای آزاد، شمال و جنوب دریای مدیترانه را در تمام جهات طی می‌کردند؛ تلاشی بیشتر لازم بود تا آن‌ها از اقیانوس بگذرند. در سراسر بخش‌های بزرگی از خشکی، بهروزی جای سیه‌روزی را گرفته بود؛ آموزش رشد کرده و گسترش یافته بود. روش‌های علم دقیق‌تر شده؛ مبنای فلسفه طبیعی نهاده شده؛ و راه برای تمام ابداعات مکانیکی که دوران خود ما چنین به آن افتخار می‌کند، هموار شده بود. چنین تغییرات جادویی در عرض کمتر از چهارصد سال در اروپا به انجام رسید. و خسران‌هایی که اروپا به دلیل از دست دادن شهرهای آزاد خود متحمل شد، فقط زمانی قابل درک است که قرن هفدهم را با چهاردهم یا سیزدهم مقایسه کنیم. رونقی که سابقاً وجه مشخصه اسکاتلند، آلمان و دشت‌های ایتالیا بود، از دست رفته بود. جاده‌ها به حالت حقیری افتاده بودند، شهرها کم‌جمعیت بودند، کار به بردگی منتهی شد، هنر از بین رفته بود و خود تجارت رو به افول رفت.^۱

اگر شهرهای قرون وسطی هیچ اسناد مکتوبی برای شهادت به شکوه خود برای ما به ارث نگذاشته بودند و هیچ چیز جز یادبودهای هنر بنایی را از خود به جای نمی‌گذاشتند که اکنون در سراسر اروپا، از اسکاتلند تا ایتالیا، و از خیرونا^۲ در اسپانیا تا برشلا^۳ در قلمرو اسلوونی شاهد هستیم، شاید باز نتیجه می‌گرفتیم که دوران زندگی شهرهای مستقل، دوران بزرگ‌ترین پیشرفت هوش بشر در طی عصر مسیحی تا پایان قرن هجدهم بود. به عنوان مثال، با نگرستن به تصویری قرون وسطایی که

1. Cosmo Innes's *Early Scottish History and Scotland in Middle Ages*, quoted by Rev. Denton, *l.c.*, pp. 68, 69; Lamprecht's *Deutsches wirtschaftliche Leben im Mittelalter*, review by Schmoller in his *Jahrbuch*, Bd. xii.; Sismondi's *Tableau de l'agriculture toscane*, pp. 226 seq.

قلمروهای فلورانس را نمی‌توان با یک نگاه اجمالی به وقر آن‌ها بازشناخت.

2. Gerona

3. Breslau

نورمبرگ^۱ را با دسته برج‌ها و گنبدهای رفیع خود بازمی‌نمایاند - که هر کدام از آن‌ها مهر هنر خلاقه آزاد را بر خود دارند - به سختی می‌توانیم تصور کنیم که سیصد سال قبل، آن شهر چیزی جز مجموعه‌ای از کلبه‌های مفلوک نبود. و تحسین ما زمانی افزایش می‌یابد که وارد جزئیات معماری و دکوراسیون هریک از کلیساهای بی‌شمار، برج‌های ناقوس، دروازه‌ها و عمارت‌های مجلس عوام بشویم، که در سراسر اروپا از سمت شرق تا بوهیمیا و شهرهای اکنون مرده گالیسیای^۲ لهستانی پراکنده هستند. نه تنها ایتالیا که مادر هنر است، بلکه تمام اروپا پراز چنین آثار تاریخی است. همین واقعیت که از میان تمام هنرها، معماری - روی هم رفته هنری اجتماعی - به بالاترین سطح رشد دست یافته است، به خودی خود قابل توجه است. به همین دلیل، باید از یک زندگی بسیار اجتماعی سرچشمه گرفته باشد.

معماری قرون وسطی به آن عظمت نائل شد؛ نه تنها به این دلیل که نتیجه طبیعی رشد صنایع دستی بود؛ نه فقط به این علت که هر ساختمان و هر دکوراسیون معماری را مردانی ساخته‌اند که از طریق تجربه دستان خودشان می‌دانستند چه جلوه‌های هنری را می‌توان از سنگ، آهن، برنز یا حتی از چوب و ملات حاصل کرد؛ و نه فقط به این دلیل که هر بنای یادبود، نتیجه تجربه جمعی انباشته شده در هر «فوت و فن» یا صنایع دستی بود^۳، بلکه معماری از عظمت برخوردار بود زیرا از ایده‌ای بزرگ زاده شد. مانند هنریونانی از مفهوم اخوت و وحدت که توسط شهر پرورش یافته بود، سرچشمه گرفت. دارای جسارتی بود که تنها می‌توانست با مبارزات

1. Nuremberg

2. Polish Galicia

۳. آقای جان جی. انت (John J. Ennett) (*Six Essays, London, 1891*) صفحاتی عالی درباره این سویه از معماری قرون وسطی دارد. آقای ویلیس (Robert Willis) در ضمیمه خود بر تاریخ علوم استقرایی (*History of the Inductive sciences from the earliest to the present time*) اثر ویول (William Whewell) (مجلد ۱، ۲۶۱-۲۶۲)، به زیبایی روابط مکانیکی در ساختمان‌های قرون وسطی اشاره کرده است. او می‌نویسد: «سازه تزئینی جدیدی، نه بازدارنده و کنترل‌گر، بلکه برای کمک و هماهنگی با سازه مکانیکی رشد یافته بود. هر جزء، هر قالب، به نگره دارنده وزن تبدیل می‌شود؛ به رغم جوانب مبهم و عجیب اجزای جداگانه، نگاه بیننده جلب شمع‌های کثیری می‌شد که به یکدیگر کمک می‌کنند و پس از تقسیم وزن، از ثبات ساختار مطمئن می‌شد.» هنری را که از زندگی اجتماعی شهر سرچشمه گرفته است، بهتر از این نمی‌شود توصیف کرد.

و پیروزی‌های جسورانه به دست آورد. از بیان قدرت برخوردار بود، زیرا قدرت تمام حیات شهر را فرامی‌گرفت. کلیسای جامع یا خانه جمعی، نماد عظمت ارگانیسمی بود که هر بنا و هر سنگ‌تراش سازنده آن بود. یک ساختمان قرون وسطایی در مقام تلاشی انفرادی ظاهر نمی‌شود که هزاران برده، سهمی را ادا کرده باشند که تخیل یک فرد به آن‌ها سپرده است؛ بلکه تمام شهر به آن کمک می‌کرد. برج ناقوس رفیع روی ساختاری فی‌نفسه عظیم برپا می‌شد که حیات شهری در آن طنین‌انداز بود، نه بردار بست بی‌معنایی مانند برج آهنین پاریس و نه به‌عنوان ساختار کاذبی از سنگ که قرار است زشتی چارچوب آهنی را بپوشاند؛ کاری که در تاور بریج^۱ انجام شده است. قرار بود که کلیسای جامع شهر قرون وسطایی - مانند آکروپولیس^۲ آتن - عظمت شهری پیروزمند را تجلیل کند، نمادی از وحدت صنایع دستی آن باشد، و شکوه هر شهروند را در شهر مخلوق خودش تجلی بخشد. شهرپس از دستیابی به انقلاب صنعت‌گری خود، اغلب بنای کلیسای جامع جدیدی را آغاز می‌کرد تا اتحاد جدید، وسیع‌تر و گسترده‌تری را که به وجود آمده بود، ابراز کند.

وسایل موجود برای این اقدامات عظیم، به شکل بی‌تناسبی ناچیز بودند. کلیسای جامع کلن فقط با هزینه سالیانه ۵۰۰ مارک آغاز شد؛ یک هدیه ۱۰۰ مارکی به‌عنوان عطیه‌ای عظیم به ثبت می‌رسید^۳؛ و حتی زمانی که کار به پایان خود نزدیک شد و اعانه‌ها به همان نسبت سرازیر گشت، هزینه سالانه در حدود ۵۰۰۰ مارک تعیین شد و هرگز از ۱۴۰۰۰ مارک فراتر نرفت. کلیسای جامع بازل با امکاناتی به همان اندازه اندک ساخته شد. اما هر شرکت سهم خود را از سنگ، کار و نبوغ تزئینی برای یادبود مشترک خودشان ادا می‌کرد. هر گیلد مفاهیم سیاسی خود را در آن ابراز نمود، در حالی که تاریخچه شهر را در سنگ یا برنز تعریف می‌کردند، اصول

1. Tower Bridge

2. Acropolis

3. Dr. L. Ennen, *Der Dom zu Köln, seine Construction und Anstaltung*, Köln, 1871.

«آزادی، برابری و برادری» را ارج می‌نهادند^۱، متفقین شهر را می‌ستودند و دشمنان خود را به آتش ابدی می‌فرستادند. و هر گیلد از طریق تزئین سخاوتمندانه یادبود جمعی با پنجره‌های رنگارنگ، نقاشی، «دروازه‌هایی شایسته اینک دروازه‌های بهشت» باشند - چنان که میکل آنژ^۲ می‌گفت - یا تزئینات سنگی در هر گوشه و کنار از ساختمان، عشق خود را نشان می‌کرد.^۳ شهرهای کوچک، حتی محله‌های کوچک^۴، در این کار با تجمعات بزرگ چشم و هم‌چشمی می‌کنند؛ و کلیساهای جامع لائون و سن‌اوئن^۵ از کلیساهای جامع رایمز^۶ یا مجلس عوام^۷ برمن، یا برج ناقوس انجمن برسلاو^۸، چیزی کم ندارند. «هیچ کاری نباید از سوی کمون آغاز شود، مگر آن‌هایی که در پاسخ به قلب بزرگ کمون، متشکل از قلوب تمام شهروندان، متحد در یک اراده مشترک به تصور در می‌آیند»؛ چنین بودند کلمات شورای فلورانس. و این روحیه در تمام کارهای جمعی خدمات عمومی به چشم می‌خورد؛ همچون کانال‌ها، تراس‌ها، تاکستان‌ها و باغ‌های میوه در اطراف فلورانس؛ کانال‌های آبیاری که دشت‌های لمباردی را چارخانه می‌ساختند؛ بندر و قنات جنوا؛ و یا در واقع، هر اثری از این نوع که تقریباً نصیب هر شهر می‌شد.^۹

تمام هنرها در شهرهای قرون وسطی به همان ترتیب پیشرفت کرده بودند و پیشرفت‌های ایام خودمان عمدتاً چیزی نیستند جز استمرار آن‌چه در آن زمان رشد کرده بود. رونق شهرهای فلاندرزی بر اساس پارچه پشمی زیبایی بود که

۱. سه مجسمه در میان دکوراسیون بیرونی نوتردام پاریس (Notre Dame de Paris) قرار دارد.

2. Michelangelo di Lodovico Buonarroti Simoni

۳. هنر قرون وسطی، مانند هنر یونانی، از آن عتیقه‌فروشی‌هایی که گالری ملی یا موزه می‌نامیم، اطلاع نداشت. تصویری به نقاشی در می‌آمد؛ مجسمه‌ای تراشیده می‌شد؛ تزئینی برنزی قالب‌ریزی می‌شد تا در محل مناسب خود در یادبودی از هنر جمعی قرار گیرد و... در آنجا زندگی می‌کرد، بخشی از کل بود و کمک می‌کرد تا تأثیر ناشی از کلیت وحدت یابد.

4. Cf. J. T. Ennett's "Second Essay," p. 36.

5. St. Ouen

6. Rheims

7. Communal House

8. Breslau

۹. سیسموندی، مجلد ۴، ۱۷۲؛ مجلد ۱۶، ۳۵۶. کانال بزرگ ناویلیو گراند (Naviglio Grande) که آب را از تسینو (Tessino) می‌آورد، در سال ۱۱۷۹ آغاز شد، یعنی پس از فتح استقلال، و در قرن سیزدهم پایان یافت. دربارهٔ افول متعاقب، نک: همان، مجلد ۱۶، ۳۵۵.

درست می‌کردند. فلورانس در آغاز قرن چهاردهم، پیش از مرگ سیاه^۱، از ۷۰،۰۰۰ تا ۱۰۰،۰۰۰ طاقه پارچه پشمی تولید می‌کرد، که ۱،۲۰۰،۰۰۰ فلورین طلا بها داشتند.^۲ کوبیدن فلزات گرانبها، هنر ریخته‌گری و آهن‌کاری ظریف، مخلوق «فوت و فن» قرون وسطایی بودند که در حوزه‌های خودشان موفق به حصول تمام آن چیزی شدند که می‌توان با دست - بدون استفاده از موتور محرکه قدرتمند - ساخت. با دست و با اختراع، زیرا به بیان ویول:

پوست و کاغذ، چاپ و حکاکی، بهبود شیشه و فولاد، باروت، ساعت، تلسکوپ، قطب‌نمای دریانوردی، اصلاح تقویم، نماد اعشاری، جبر، مثلثات، شیمی، ترکیب الحان (اختراعی معادل آفرینش تازه موسیقی)؛ این‌ها تمام دارایی‌هایی هستند که از آنچه به‌شکلی چنین تحقیرآمیز دوره ظلمت نامیده شده است، به ارث می‌بریم (تاریخ علوم استقرایی، مجلد ۱، ۲۵۲).

بنا به گفته ویول، درست است که هیچ یک از این اکتشافات اصل جدیدی را تصویر نکردند، اما علوم قرون وسطی کاری بیش از کشف واقعی اصول جدید انجام داده بود. کشف تمامی اصول جدیدی را مهیا کرده بود که در حال حاضر در علوم مکانیکی می‌شناسیم: کاشف را به مشاهده واقعیات و استدلال برپایه آن‌ها عادت داده بود. این علم استقرایی بود - گرچه هنوز اهمیت و نقاط قوت استقرا را کاملاً درک نکرده بود - و پایه و اساس هر دو مکانیک و فلسفه طبیعی را بنیان

۱. Black Death: مرگ سیاه یا طاعون بزرگ، یکی از مرگ‌بارترین اپیدمی‌ها بود که میان سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ باعث مرگ ۷۵ تا ۲۰۰ میلیون نفر در اوراسیا و اروپا شد. م

۲. در سال ۱۳۳۶، ۸۰،۰۰۰ تا ۱۰۰،۰۰۰ پسر و دختر در مدارس ابتدایی، ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ پسر در هفت مدرسه راهنمایی و ۵۵۰ تا ۶۰۰ دانش‌آموز در چهار دانشگاه فلورانس حضور داشتند. سیصد بیمارستان عمومی شامل بیش از ۱۰۰۰ تخت برای جمعیتی بالغ بر ۹۰،۰۰۰ نفر بود (Capponi, il, seq 249). نویسندگان معتبر بیش از یک بار نشان داده‌اند که تحصیلات قاعدتاً در سطحی بسیار بالاتر از آن چه معمولاً فرض می‌شود، قرار داشت. مسلماً در نورنبرگ دموکراتیک نیز همین‌طور بود.

نهاد. فرانسیس بیکن^۱، گالیله^۲ و کوپرنیک^۳ اخلاف مستقیم راجریبکن^۴ و مایکل اسکات^۵ بودند، درست همان طور که موتور بخار محصول مستقیم تحقیقاتی بود که در دانشگاه‌های ایتالیا دربارهٔ وزن جو صورت گرفت، و نیز آموزش فنی و ریاضی که مشخصهٔ نورنبرگ بود.

اما چرا باید به خودمان زحمت بدهیم که بر پیشرفت علم و هنر در شهر قرون وسطی تأکید کنیم؟ آیا کافی نیست که به کلیساهای جامع در زمینهٔ مهارت، و به زبان ایتالیایی و شعر دانته^۶ در زمینهٔ تفکر اشاره کنیم، تا یک باره سنجه‌ای ارائه دهیم از آن چه شهر قرون وسطایی در طی چهار قرن عمر خود خلق کرد؟ بی‌تردید شهرهای قرون وسطی خدمت شگرفی به تمدن اروپایی کرده‌اند. آن‌ها مانع شده‌اند که اروپا به دام تئوکراسی‌ها و دولت‌های خودکامهٔ قدیم بیفتد؛ تنوع، اعتماد به نفس، نیروی ابتکار عمل و انرژی‌های شگرف فکری و مادی را که اکنون در اختیار دارد، به آن بخشیده‌اند که بهترین ضمانت برای توان مقاومت در مقابل هرگونه هجوم جدید شرق است. اما چرا این مراکز تمدن، که سعی کردند به نیازهای عمیق طبیعت انسانی پاسخ دهند و چنان سرشار از حیات بودند، به زندگی خود ادامه ندادند؟ چرا آن‌ها در قرن شانزدهم گرفتار ضعف و سستی سالخوردگی شدند؟ و پس از اینکه شمار زیادی از حملات خارجی را دفع کردند و صرفاً نیروی جدیدی از مبارزات درونی خود وام می‌گرفتند، چرا عاقبت در برابر هر دوا از پای درآمدند؟

علل مختلفی به این معلول کمک کردند که برخی از آن‌ها ریشه در گذشتهٔ دور داشتند، در حالی که دیگران از اشتباهات خود شهرها نشأت می‌گرفتند. در اواخر قرن پانزدهم دولت‌های مقتدر که بر اساس الگوی قدیمی روم بازسازی شده بودند، از پیش به وجود می‌آمدند. در هر کشور و هر منطقه، ارباب فئودالی که نسبت به

1. Francis Bacon
4. Roger Bacon

2. Galileo Galilei
5. Michael Scot

3. Nicolaus Copernicus
6. Dante Alighieri

همسایگانش مکارتر، بیشتر مشغول احتکار و اغلب کمتر وسواسی بود، موفق شده بود برای خودش قلمروهای شخصی غنی‌تر، دهقانان بیشتری بر روی زمین‌هایش، شوالیه‌های بیشتری در ارتش خویش و گنج‌های بیشتری در صندوقش تصاحب کند. او گروهی را از روستاهای سعادت‌مند برای اقامت خود انتخاب کرده بود که هنوز به حیات شهری آزاد خونگرفته بودند - پاریس، مادرید یا مسکو - و با کار سرف‌هایش از آن‌ها شهرهای سلطنتی مستحکمی ساخته بود. او مصاحبین جنگی را با توزیع آزاد روستاها و تاجران را با حفاظتی که برای تجارت تأمین می‌نمود، به آنجا جذب کرد. بدین ترتیب، نطفه دولت آینده که به تدریج شروع به هضم سایر مراکز مشابه کرد، نهاده شد. وکلا که در مطالعه قوانین رومی مهارت داشتند، در چنین مراکزی ازدحام کردند؛ نژاد سرسخت و جاه‌طلبی از مردان از میان شهرنشینان برخاست که به یک اندازه از خودسری اربابان و آنچه بی‌قاعدگی دهقانان می‌نامیدند، نفرت داشتند. اشکال اجتماع روستایی که برای کدهای آن‌ها ناشناخته بود، و اصول فدرالیسم، برای آن‌ها به عنوان میراثی از «بربرها» نفرت‌انگیز بودند. سزاریسم^۱ با حمایت افسانه رضایت مردمی و نیروی اسلحه، آرمان آن‌ها بود؛ و آن‌ها برای کسانی که تحقق آن را وعده داده بودند، سخت تلاش می‌کردند.^۲

کلیسای مسیحی که زمانی علیه قانون رومی شورش کرده و اکنون متحد آن بود، در همان راستا می‌کوشید. تلاش برای تشکیل امپراطوری تئوکراتیک^۳ اروپا شکستی تمام‌عیار از آب درآمده بود و اکنون اسقف‌های باهوش‌تر و جاه‌طلب‌تر از

1. Caesarism

۲. نک: ملاحظات عالی‌ال. رانکه (Leopold von Ranke) درباره ذات قانون رومی در:

Weltgeschichte, Bd. iv. Abth. 2, pp. 20-31.

همچنین، اظهارات سیسموندی در باب نقشی که قانون‌گذاران در تشکیل اقتدار سلطنتی ایفا کردند در:

Histoire des Français, Paris, 1826, viii. 85-99.

نفرت عمومی علیه این «دکترهای خردمند و جیب‌برهای ملت» (*weise Doktoren und Beutelschneider des Volks*) با نیروی کامل در نخستین سال‌های قرن شانزدهم در خطابه‌های جنبش اصلاحات اولیه غلیان کرد.

3. Theocratic

کسانی حمایت می‌کردند که برای بازسازی قدرت پادشاهان اسرائیل^۱ یا امپراتوران قسطنطنیه^۲ روی آن‌ها حساب باز کرده بودند. کلیسا تقدیس خود را به حاکمان نوظهور ارزانی داشت؛ آن‌ها را به عنوان نمایندگان خداوند بر روی زمین تجلیل کرد؛ و آموزش و زمامداری وزرایش، تبرک‌ها و تکفیرهایش، ثروت‌هایش و همدلی‌هایی را که در میان فقرا کسب کرده بود، به خدمت آن‌ها درآورد. دهقانان که شهرها از آزادسازی آن‌ها درمانده یا امتناع کرده بودند، با دیدن عجز شهرنشینان در پایان دادن به جنگ‌های پایان‌ناپذیر میان شوالیه‌ها - جنگ‌هایی که آن‌ها باید بهای زیادی برایش می‌پرداختند - اکنون به شاه، امپراتور یا پرنس کبیرامید بسته بودند؛ و در حین یاری به آن‌ها برای غلبه بر مالکان قدرتمند فئودال، برای تشکیل دولت متمرکز نیز کمکشان می‌کردند. بالاخره تهاجم مغول‌ها و ترک‌ها، جنگ مقدس علیه مورها در اسپانیا، و همچنین جنگ‌های وحشتناکی که به زودی میان مراکز رو به رشد حاکمیت - میان پاریس و بورگوندی^۳، اسکاتلند و انگلستان، انگلستان و فرانسه، لیتوانی و لهستان، مسکو و تور^۴ و... - در گرفت، به همان هدف کمک کردند. دولت‌های قدرتمند پا به منصب ظهور گذاشتند؛ و شهرها اکنون مجبور بودند نه تنها در برابر فدراسیون‌های مست اربابان، بلکه در برابر مراکز شدیداً متشکلی که ارتش‌هایی از سرف‌ها را در اختیار خود داشتند، مقاومت کنند.

بدتر از همه اینکه انشقاق‌هایی که درون خود شهرها رشد کرده بود، به حامی حکومت‌های مطلقه در حال رشد بدل گشت. ایده بنیادین شهر قرون وسطایی ایده‌ای والا بود، اما به اندازه کافی گسترده نبود. حمایت و یاری متقابل را نمی‌توان به اتحادیه‌ای کوچک محدود کرد؛ باید به محیط اطراف خود گسترش پیدا کنند، وگرنه محیط، آن اتحادیه را در خود هضم خواهد کرد. و در این راستا شهروند قرون وسطایی در همان بدو امر اشتباه سهمگینی مرتکب شده بود. به جای مراقبت از

1. Kings of Israel

3. Burgundy

2. Constantinople

4. Tver

دهقانان و صنعت‌گرانی که تحت حفاظت دیوارهایش جمع شدند و همچنین یاورهای بسیاری که سهم خودشان را در ساخت شهر ادا می‌کردند - همان کاری که واقعاً انجام دادند - شکاف بزرگی میان «خانواده»های شهرنشینان قدیمی و تازه‌واردها آشکار شد. تمام مزایای تجارت جمعی و زمین‌های اشتراکی برای آن خانواده‌ها محفوظ بود، و برای تازه‌واردان هیچ چیز مگر حق استفاده آزادانه از مهارت‌های دستان خودشان باقی نمی‌ماند. بدین ترتیب شهر به «شهرنشینان» - یا «اجتماع» - و «ساکنین» تقسیم شد.^۱ تجارت که سابقاً اشتراکی بود، اکنون به امتیاز «خانواده‌های» بازرگانان و صنعت‌گران بدل شد؛ و گام بعد - یعنی بدل شدن به امری فردی یا امتیاز تراست‌های ستمگر - اجتناب‌ناپذیر بود.

همان تقسیم‌بندی میان شهر و روستاهای اطراف صورت گرفت. کمون به خوبی تلاش کرده بود دهقانان را آزاد کند، اما جنگ‌هایش علیه اربابان، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، جنگ‌هایی برای آزاد کردن خود شهر از دست اربابان بودند، نه برای آزاد کردن دهقانان. کمون به حقوق ارباب بر رعیت‌ها دست نزد، به این شرط که او دیگر به شهر آزار نرساند و با آن‌ها همکاری کند. اما نجبایی که توسط شهر «پذیرفته شده» بودند و اینک درون دیواره‌های آن اقامت داشتند، به سادگی جنگ قدیمی را درون مرزهای شهر ادامه دادند. آن‌ها دوست نداشتند به محکمه‌ای از صنعت‌گران و بازرگانان ساده تسلیم شوند؛ و در جهت عداوت‌های قدیمی خود در خیابان‌ها جنگیدند. هر شهر اکنون کولونا^۲ و اورسینی^۳، اورشتولتز^۴ و وایز^۵ خود را داشت. با بهره بردن از درآمدهای هنگفت املاکی که هنوز حفظ کرده بودند، خودشان را با موکلین پرشمار احاطه کردند و رسوم و عادات خود شهر را فتودالی ساختند. هنگامی که کم‌کم نارضایتی در طبقات صنعت‌گر شهر احساس شد،

۱. برنتانو به طور کامل آثار مرگبار مبارزه بین «شهرنشینان قدیمی» و تازه‌واردان را درک کرد. میاسکوفسکی (August von Miaskowski) در اثر خود دربارهٔ اجتماعات روستایی سوئیس، همان را برای اجتماعات روستایی نشان داده است.

2. Colonna

3. Orsini

4. Overstolz

5. Wis

۶. خانواده‌های نجیب‌زاده در ایتالیا.

آن‌ها شمشیر و پیروان خود را برای حل و فصل اختلافات با مبارزه‌ای آزاد در اختیار آن طبقات گذاشتند، به جای اینکه بگذارند نارضایتی، مجراهایی را بیابد که در دوران قدیم موفق به یافتن آن می‌شد.

بزرگ‌ترین و مهلک‌ترین خطای اکثر شهرها مبتنی ساختن ثروت خود بر تجارت و صنعت و غفلت از کشاورزی بود. به این ترتیب، آن‌ها خطایی را تکرار کردند که زمانی شهرهای یونان باستان مرتکب شده بودند؛ و از این طریق به دام همان جنایات افتادند.^۱ بیگانگی بسیاری از شهرها از زمین ضرورتاً آن‌ها را به سیاست تخصیص با زمین کشاند، که در زمان ادوارد سوم^۲، شورش روستاییان فرانسوی^۳، جنگ‌های هوسیت^۴ و جنگ دهقانان در آلمان بیشتر و بیشتر آشکار شد. از سوی دیگر، سیاست تجاری موجب دخالت آن‌ها در بنگاه‌های دوردست می‌شد. مستعمراتی توسط ایتالیایی‌ها در جنوب شرق، توسط شهرهای آلمان در شرق، و توسط شهرهای اسلوونی در منتهی‌الیه شمال شرقی تأسیس شدند. ارتش‌های مزدور برای جنگ‌های استعماری و به‌زودی برای دفاع محلی نیز حفظ شدند. وام‌ها چنان سربه فلک گذاشتند که شهروندان را کاملاً به لحاظ اخلاقی فاسد ساختند؛ و منازعات درونی در هر انتخابات بدتر و بدتر شد، که در طی آن‌ها سیاست استعماری به نفع چند خانواده محل اهمیت بود. شکاف میان ثروتمندان و فقرا عمیق‌تر گشت؛ و در قرن شانزدهم، مقام سلطنتی در هر شهر، حامیان و متفقین حاضر و آماده‌ای را در میان فقرا می‌یافت.

۱. تجارت بردگان ریشه‌دار شده در شرق، تا قرن پانزدهم در جمهوری‌های ایتالیا هرگز قطع نشد. آثار قابل ملاحظه‌ای از آن در آلمان و دیگر نقاط نیز یافت می‌شود.

See Cibrario. *Della schiavitù e del servaggio*, 2 vols. Milan, 1868; Professor Luchitzkiy, "Slavery and Russian Slaves in Florence in the Fourteenth and Fifteenth Centuries", in *Izvestia of the Kieff University*, 1885.

2. J. R. Green's *History of the English People*, London, 1878, i. 4551

3. Jacques

۴. Hussite: جنبشی مسیحی پیش از پروتستانتیسم. م

افول نهادهای کمونی علت دیگری هم دارد که مهم‌تر و عمیق‌تر از تمام موارد فوق است. تاریخچه شهرهای قرون وسطایی یکی از چشم‌گیرترین تصاویر را از تسلط ایده‌ها و اصول بر سرنوشت بشری، و نتایج کاملاً متضادی که حاصل می‌شوند - وقتی اصلاحات عمیقی در ایده‌های اصلی صورت گرفته است - ارائه می‌دهد. خودکفایی و فدرالیسم؛ استقلال هر گروه؛ و بر ساخت هیئت سیاسی از ساده تا مرکب، ایده‌های اصلی در قرن یازدهم بودند. اما از آن زمان این مفاهیم کاملاً تغییر کرده‌اند. دانشجویان قانون روم و مقامات کلیسا، که از زمان پاپ اینوسنت سوم^۱ پیوند نزدیکی با هم داشتند، موفق شده بودند این ایده - ایده یونان باستان - را که در بنیاد شهرها جای داشت، فلج سازند. به مدت دویست یا سیصد سال، آن‌ها از روی منبر، کرسی دانشگاه و نیمکت قضات آموزش دادند که باید در دولتی شدیداً متمرکز، تحت لوای اقتداری نیمه‌الهی، به دنبال رستگاری گشت؛^۲ که یک انسان می‌تواند و باید منجی جامعه باشد؛ و به نام رستگاری عمومی می‌تواند دست به هر گونه خشونت بزند: زنان و مردان را برکنده درخت بسوزانند؛ آن‌ها را تحت شکنجه‌های وصف‌ناپذیر به هلاکت برسانند؛ و کل استان‌ها را تا حد حقیرترین سیه‌روزی چپاول کند. آن‌ها همچنین توانستند در هر جا که شمشیر پادشاه و آتش کلیسا، یا هر دو همزمان، می‌توانستند برسند، درس‌هایی عملی را به این منظور در مقیاس کلان و با بی‌رحمی بی‌سابقه‌ای بدهند. با این آموزه‌ها و نمونه‌ها، با تکرار مداوم و تحمیل آن‌ها بر توجه عمومی، ذهن شهروندان در کالبد جدیدی شکل گرفته است. آن‌ها کم‌کم دیگر هیچ اقتداری را بیش از حد توسعه طلبانه و هیچ حدی از کشتن را بیش از اندازه بی‌رحمانه نمی‌دانند؛ هنگامی که برای «امنیت عمومی» باشد. و با این جهت‌گیری جدید ذهن، و این اعتقاد جدید به قدرت یک فرد، اصل فدرالیستی قدیمی به عدم پیوست و نبوغ خلاقه توده‌ها فرومرد.

1. Innocent the Third

۲. نک: نظریاتی را که وکلای بولونیا قبلاً در کنگره رونکالیا (Roncaglia) در سال ۱۱۵۸ داشتند.

ایده رومی پیروز شد، و دولت متمرکز در چنین شرایطی، طعمه حاضر و آماده‌ای در شهرها یافت.

فلورانس در قرن پانزدهم نمونه‌ای از این تغییر است. در گذشته، انقلابی مردمی نشانه عزیمت جدیدی بود. اکنون، هنگامی که مردم از سر یأس شورش می‌کردند، دیگر هیچ ایده سازنده‌ای نداشتند و هیچ ایده تازه‌ای از جنبش در نمی‌آمد. هزار نماینده به جای ۴۰۰ نفر به شورای کمونی راه یافتند و ۱۰۰ نفر به جای ۸۰ نفر به سینیوریا^۱ وارد شدند. اما انقلاب ارقام هیچ فایده‌ای نمی‌توانست داشته باشد. نارضایتی مردم در حال رشد بود و شورش‌های جدید یکی از پس دیگری از راه می‌رسیدند. به منجی - «مستبد» - توسل جسته شد؛ او شورشیان را قتل عام کرد، اما فروپاشی بدنه کمونی همچنان بدتر از همیشه ادامه یافت. و هنگامی که پس از شورش جدید، مردم فلورانس برای مشاوره به محبوب‌ترین مرد خود یعنی جیرولاموساونا رولا^۲ متوسل شدند، پاسخ راهب این بود: «اوه، مردم من، شما می‌دانید که من نمی‌توانم در امور دولتی دخالت کنم... روحان را تطهیر کنید؛ و اگر با چنین حالت ذهنی، شهر خود را اصلاح کنید، آنگاه شما مردم فلورانس بذراصلاحات را در تمام ایتالیا خواهید فشاند!» نقاب‌های کارناوال و کتاب‌های شرورانه سوزانده شد؛ قانونی برای خیریه و قانون دیگری علیه رباخواران تصویب شد؛ و دموکراسی فلورانس همان‌جا که بود باقی ماند. روحیه قدیم از دست رفته بود. آن‌ها با اعتماد بیش از حد به دولت، دیگر به خودشان اعتماد نداشتند؛ آن‌ها قادر به گشودن مسائل جدید نبودند. فقط باید دولت گام پیش می‌نهاد و آخرین آزادی‌های آن‌ها را پایمال می‌کرد.

و با این حال، جریان یاری و حمایت متقابل در توده‌ها از بین نرفت و حتی پس از آن شکست به جریان خود ادامه داد. در پاسخ به خطابه‌های کمونیستی

۱. Signoria: مجلس حاکم بر فلورانس. م

نخستین تبلیغ‌گران اصلاحات، دوباره با نیروی سهمگینی برخاست، و حتی پس از آن به حیات خود ادامه داد که توده‌ها در ناکامی از تحقق زندگی‌ای که امیدوار بودند با الهام از اصلاح مذهبی بیاغازند، تحت سلطه قدرت مطلقه قرار گرفتند. حتی اکنون همچنان جریان دارد و راه خود را برای یافتن بیانی جدید جست‌وجو می‌کند که نه دولت خواهد بود، نه شهرقرون وسطایی، نه اجتماع روستایی بربرها، نه کلان وحشیان؛ اما از تمام آن‌ها رهسپار خواهد شد. و در عین حال، در مفاهیم وسیع‌تر و عمیق‌تر انسانی خود، از آن‌ها برتر است.

فصل هفتم: یاری متقابل در میان خودمان

شورش‌های مردمی در آغاز دورهٔ دولت. نهادهای یاری متقابل در حال حاضر. اجتماع روستایی: مبارزاتش برای مقاومت در برابر لغو آن توسط دولت. عادات حاصل از زندگی اجتماع روستایی که در روستاهای مدرن ما حفظ شده است. سوئیس، فرانسه، آلمان و روسیه.

گرایش «یاری متقابل» در انسان از خاستگاهی چنان دیرینه برخوردار است و آنچنان عمیق با تمام تطور گذشتهٔ ابنای بشر در هم تنیده که تا کنون علی‌رغم تمام فراز و نشیب‌های تاریخ، در بشریت حفظ شده است. عمدتاً در طی دوره‌های صلح و رونق تطور یافت؛ اما زمانی که حتی بزرگ‌ترین فجایع بر سر انسان‌ها نازل می‌شدند - زمانی که تمام کشورها به واسطهٔ جنگ رو به تباهی می‌رفتند و کل جمعیت از سیه‌روزی تلف شده یا زیر یوغ استبداد ناله سر می‌داد - همان گرایش در روستاها و در میان طبقات فقیرتر شهرها به حیات خود ادامه داد. این گرایش هنوز آن‌ها را کنار هم نگاه می‌داشت و در درازمدت حتی بر اقلیت‌های حاکم، جنگ‌جو و ویرانگری تأثیر گذاشت که آن را به عنوان مهملات احساساتی رد می‌کردند. و هر زمان که بشریت باید سازمان اجتماعی نوینی را توسعه می‌داد که با مرحلهٔ جدیدی از پیشرفت

سازگار باشد، نبوغ سازنده آن‌ها همواره عناصری را از همان گرایش همیشه زنده، برای عزیمت جدید خود جلب می‌کرد و از آن الهام می‌گرفت. نهادهای اقتصادی و اجتماعی جدید، تا آنجا که مخلوق توده‌ها بودند؛ نظام‌های اخلاقی جدید؛ و مذاهب جدید، همگی از منبعی یکسان نشأت گرفته‌اند. و پیشرفت اخلاقی نژاد ما در نگاهی کلی به عنوان بسط تدریجی اصول یاری متقابل از قبیله به تجمعات همواره بزرگ و بزرگ‌تر به نظر می‌رسد، به طوری که در نهایت، یک روز تمام بشریت را فارغ از عقاید، زبان‌ها و نژادهای مختلف در آغوش می‌گیرد.

اروپایی‌ها پس از گذر از قبیله وحشیان و سپس از اجتماع روستایی، در قرون وسطی به گسترش شکل جدیدی از سازمان رسیدند. این سازمان از این مزیت برخوردار بود که آزادی عمل زیادی به ابتکارات فردی می‌بخشید؛ در حالی که تا حد زیادی همزمان به نیاز انسان به حمایت متقابل پاسخ می‌داد. فدراسیونی از اجتماعات روستایی که با شبکه‌ای از گیلدها و اخوت‌ها پوشش داده می‌شد، در شهرهای قرون وسطا به وجود آمد. نتایج شگرفی که تحت این فرم جدید از اتحادیه به دست آمد - بهروزی برای همگان، صنایع، هنر، علم و تجارت - در دو فصل قبلی به طور مفصل محل بحث قرار گرفت و همچنین تلاش به عمل آمد تا نشان داده شود که چرا در اواخر قرن پانزدهم جمهوری‌های قرون وسطا - که با قلمروهای اربابان فئودال متخاصم محاصره شده بودند، قادر نبودند دهقانان را از بردگی آزاد کنند، و به تدریج با ایده‌های سزارسم رومی فاسد شدند - محکوم بودند که به طعمه‌ای برای دولت‌های نظامی در حال رشد بدل شوند.

با این حال، توده‌های مردم پیش از تسلیم به اقتدار فراگیر دولت برای سه قرن آتی، به تلاش سهمگینی در جهت بازسازی جامعه بر مبنای قدیمی حمایت و یاری متقابل مبادرت ورزیدند. اکنون به خوبی می‌دانیم که جنبش بزرگ اصلاحات صرفاً شورشی علیه سوءاستفاده‌های کلیسای کاتولیک نبود. آرمان سازنده خود را نیز داشت؛ و آن آرمان عبارت بود از زندگی در اجتماعات آزاد و برادرانه. خطبه‌ها و نوشته‌های اولیه

متعلق به آن دوره که با بیشترین استقبال توده‌ها روبه‌رو می‌شدند، از ایده‌های برادری اقتصادی و اجتماعی بشریت اشباع بودند. «دوازده ماده»^۱ و اقرارنامه‌های مشابهی که در میان دهقانان و صنعت‌گران آلمان و سوئیس دست به دست می‌شدند، نه تنها مدعی حق هر فرد برای تفسیر کتاب مقدس با توجه به درک خودش بودند، بلکه مطالبه بازگرداندن اراضی اشتراکی به اجتماعات روستایی و الغای بندگی فئودال را نیز در برمی‌گرفتند، و همیشه به ایمان «حقیقی» اشاره می‌کردند؛ ایمان برادری. همزمان هزاران نفر از مردان و زنان به اخوت‌های کمونیستی موراویا^۲ پیوستند که تمام ثروت خود را به آن بخشیدند، و در شهرک‌های پرشمار و پررونقی زندگی می‌کردند که بر اساس اصول کمونیسم بنا شده بود.^۳ فقط قتل عام تمام و کمال هزاران نفر می‌توانست به این جنبش مردمی گسترده پایان دهد؛ و دولت‌های جوان با شمشیر، آتش و چرخ دندانه‌دار، نخستین پیروزی قاطع خود را بر توده‌های مردم تضمین کردند.^۴

در سه قرن بعد، دولت‌ها هم در قاره و هم در این جزایر، تمام نهادهایی را که گرایش یاری متقابل سابقاً در آن‌ها تجلی یافته بود، به‌طور نظام‌مندی ریشه‌کن کردند. اجتماعات روستایی از انجمن‌ها، دادگاه‌ها و اداره مستقل خود محروم شدند؛

1. Twelve Articles

2. Moravia

۳. ادبیات حجیمی که به این موضوع سابقاً مفعول مانده می‌پردازد، اکنون در آلمان در حال رشد است. تاریخ آناباپتیست‌ها و پادشاهی آنان در مونستر (*Geschichte des münsterischen Aufruhrs der Wiedertäufer*) و مبلغی از آناباپتیسم (*Ein Apostel der Wiedertäufer*) از کلر (Ludwig Keller)، تاریخ غائله آناباپتیست‌ها (*Geschichte des münsterischen Aufruhrs der Wiedertäufer*) کورنلیوس (Carl Adolf Cornelius) و تاریخ اقوام آلمانی از یانسن رامی توان به عنوان منابع اصلی نام برد. نخستین تلاش برای آشنا ساختن خوانندگان انگلیسی زبان با نتایج تحقیقات گسترده‌ای که در این راستا در آلمان انجام شده‌اند، در اثری کوچک و عالی از ریچارد هیث (Richard Heath) به نام آناباپتیسم از ظهور در تسویکاو تا سقوط در مونستر (*Anabaptism from its Rise at Zwickau to its Fall at Münster*) صورت گرفته است که ویژگی‌های اصلی جنبش در آن به خوبی نشان داده و اطلاعات کتاب‌شناختی کاملی ارائه شده است. همچنین نک: K. Kautsky's *Communism in Central Europe in the Time of the Reformation*, London, 1897.

۲. تعداد کمی از معاصران ما هم وسعت این جنبش و هم وسایلی را که توسط آن سرکوب شد، درک می‌کنند. اما کسانی که بلافاصله پس از جنگ بزرگ دهقانی دست به قلم می‌بردند، تعداد دهقانانی را که پس از شکست در آلمان سلاخی شدند، از ۱۰۰،۰۰۰ تا ۱۵۰،۰۰۰ نفر برآورد کردند. نک:

Zimmermann's *Allgemeine Geschichte des grossen Bauernkrieges*.

در باره اقدامات صورت گرفته برای سرکوب جنبش در هلند، نک اثر ریچارد هیث:

Anabaptism from its Rise at Zwickau to its Fall at Münster, 1521-1536, London, 1895 (*Baptist Manuals*, vol. i.)

زمین‌هایشان مصادره شد. اموال و آزادی گیلدها به یغما رفت، و در معرض کنترل، تفنن و رشوه‌خواری مقامات دولتی قرار گرفتند. شهرها حاکمیت خود را از دست دادند و سرچشمه‌های حیات درونی آن‌ها - انجمن شهر، قضات و ادارات منتخب، محله خودمختار و گیلد خودمختار - نابود شدند؛ کارگزاران دولتی تمام پیوندهای آن‌چه را که سابقاً کلیتی ارگانیکی بود، به تصاحب خویش درآوردند. کل مناطقی که زمانی پرجمعیت و ثروتمند بودند، به دلیل خط‌مشی مهلک و جنگ‌هایی که دولت به پا کرد، خالی از سکنه شدند؛ شهرهای ثروتمند به شهرک‌هایی بی‌اهمیت بدل گشتند؛ جاده‌هایی که آن‌ها را به شهرهای دیگر متصل می‌کردند، بی‌استفاده افتادند؛ صنعت، هنر و دانش رو به افول رفتند؛ آموزش سیاسی، علوم و قانون به تملق‌گویی از ایده‌تمرکز دولتی افتادند؛ در دانشگاه‌ها و از منبرها آموزش داده می‌شد که نهادهایی که انسان‌ها سابقاً نیاز خود را به حمایت متقابل در آن‌ها تجسم می‌بخشیدند، در دولتی با سامان مناسب قابل تحمل نیستند؛ که فقط دولت می‌تواند بازنمود پیوند اتحاد میان اتباع خود باشد؛ که فدرالیسم و «خاص‌گرایی»، دشمنان پیشرفت هستند؛ و دولت تنها عامل مناسب برای توسعه بیشتر است. در پایان قرن گذشته، پادشاهان در قاره و پارلمان در این جزایر - و کنوانسیون انقلابی در فرانسه - به‌رغم جنگ با یکدیگر در این ادعا توافق داشتند که هیچ اتحاد مجزایی میان شهروندان نباید درون دولت وجود داشته باشد؛ کارشاقه و مرگ تنها مجازات‌های مناسب برای کارگرانی بودند که جرأت می‌کردند وارد «ائتلاف» شوند. «نه به دولت درون دولت!» فقط دولت - و کلیسای دولتی - باید به مسائل مربوط به منافع عمومی رسیدگی کنند، در حالی که اتباع باید تجمعات سستی را از افراد بازنمایی کنند که با هیچ پیوند خاصی به هم مرتبط نیستند؛ و هربار که احساس نیاز مشترک می‌کنند، موظف‌اند به حکومت متوسل شوند. تا اواسط قرن حاضر، نظریه و عمل در اروپا این‌گونه بود. حتی انجمن‌های تجاری و صنعتی با سوءظن نگریسته می‌شدند. اتحادیه‌های کارگران تقریباً در طول عمر خودمان در این کشور

و در عرض بیست سال اخیر غیرقانونی قلمداد می‌شدند. کل نظام آموزش دولتی ما چنین بوده است که تاکنون سهم قابل توجهی از جامعه حتی در این کشور، اعطای حقوقی را که پانصد سال پیش هر کس، آزاد یا سرف، در انجمن روستا، گیلد، محله و شهر از آن‌ها برخوردار بود، اقدامی انقلابی می‌دانند.

هضم تمام کارکردهای اجتماعی توسط دولت، ضرورتاً برای رشد فردگرایی لگام‌گسیخته و تنگ‌نظرانه مساعد بود. به همان نسبت که شمار تعهدات در برابر دولت افزایش می‌یافت، شهروندان آشکارا از تعهداتشان در برابر یکدیگر خلاص می‌شدند. در گیلد - و در دوران قرون وسطی - هر فرد به یک گیلد یا اخوت تعلق داشت. دو «برادر» مکلف بودند به نوبت از برادری که مریض شده بود، مراقبت کنند؛ اکنون همین قدر که به همسایه خود آدرس نزدیک‌ترین بیمارستان خیریه را بدهید، کافی است. در جامعه بربرها کمک به دعوا میان دو مرد که از منازعه‌ای برخاسته است - و عدم جلوگیری از وخیم شدن اوضاع - به معنای این بود که با خود فرد مانند قاتل رفتار می‌شود، اما در نظریه دولت نگهبان، نیازی به مزاحمت تماشاچیان نیست؛ به پلیس مربوط است که دخالت بکند یا نه. و در حالی که در سرزمین وحشیان، میان هانتات‌ها، غذا خوردن بدون اینکه سه بار با صدای بلند فریاد بزنند «کسی می‌خواهد در غذا سهیم شود یا نه»، کاری رسوایی‌آور است، تمام آن چه شهروندی محترم اکنون باید انجام دهد، همین است که مالیات فقرا را بپردازد و بگذارد گرسنگان گرسنگی بکشند.

در نتیجه نظریه‌ای که مدعی است انسان‌ها می‌توانند و می‌باید بدون توجه به خواسته‌های دیگران در پی سعادت خودشان باشند، در حال حاضر همه جا پیروزمند است؛ در قانون، در علم و در عقاید. اعتقاد به این نظریه، امروزه فراگیر است و کسی که در کارایی آن شک و تردید داشته باشد، اتوپیایی‌ای خطرناک محسوب می‌شود. علم با صدای بلند اعلام می‌کند که «مبارزه هریک علیه همه» اصل اساسی طبیعت

و همچنین جوامع انسانی است. زیست‌شناسی، تکامل دنیای حیوانات را به آن مبارزه نسبت می‌دهد. تاریخ همان خط استدلال را پی می‌گیرد؛ و اقتصاددانان سیاسی در جهالت ساده‌لوحانه خود، تمام پیشرفت صنعت و ماشین‌آلات مدرن را نتیجه تأثیرات «شگفت‌انگیز» همان اصل می‌دانند. [در آیین مسیحیت] مذهب منبرها، مذهب فردگرایی است که به واسطه روابط کم‌ویش خیریه با همسایگان، عمدتاً در روزهای یکشنبه، اندکی تعدیل می‌شود. اهل «عمل» و نظریه‌پردازان، اهل علم و واعظان مذهبی، وکلا و سیاستمداران، همه درباره یک چیز با هم توافق دارند: فردگرایی تنها مبنای امن برای حفظ جامعه و پیشرفت نهایی آن است؛ و ناگوارترین آثار آن را می‌توان با خیریه کم‌ویش تلطیف کرد.

بنابراین، جست‌وجوی نهادها و فعالیت‌های یاری متقابل در جامعه مدرن دور از ذهن به نظر می‌رسد. چه می‌توانست از آن‌ها باقی بماند؟ و با این حال، به محض اینکه برای تعیین چگونگی زندگی میلیون‌ها انسان بکوشیم و شروع به مطالعه روابط روزمره آن‌ها کنیم، نقش شگرفی که اصول یاری و حمایت متقابل حتی امروزه در حیات انسانی ایفا می‌کنند، ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگرچه تخریب نهادهای یاری متقابل در عمل و نظریه مدت سیصد یا چهارصد سال تمام در جریان بوده است، صدها میلیون نفر به زندگی تحت چنین نهادهایی ادامه می‌دهند؛ آن‌ها را پرهیزکارانه حفظ می‌کنند؛ و می‌کوشند هر جا که دیگر وجود ندارند، از نو بسازند. همه ما در روابط متقابل خود، لحظات شورش را علیه کیش فردگرایانه مد روز داشته‌ایم؛ و اعمالی که در آن‌ها انسان‌ها با تمایلات یاری متقابل خود هدایت می‌شوند، بخش چنان بزرگی را از مراودات روزمره ما تشکیل می‌دهند که اگر بتوان به چنین افعالی پایان داد، تمام پیشرفت اخلاقی بعدی یک‌باره متوقف خواهد شد. خود جامعه بشری را حتی به اندازه عمریک نسل نیز نمی‌توان حفظ نمود. اکنون قصد داریم این واقعیات را که بیشتر توسط

جامعه‌شناسان نادیده گرفته شده و با این حال از اولویت نخست برای زندگی و تعالی بیشتر بشریت برخوردار هستند، تحلیل کنیم که با نهادهای موجود حمایت متقابل آغاز می‌شود. بعد به سراغ آن اعمال یاری متقابل می‌رویم که در همدلی شخصی یا اجتماعی ریشه دارند.

هنگامی که نگاه گسترده‌ای به ساخت کنونی جامعه اروپایی می‌اندازیم، فوراً از این واقعیت جا می‌خوریم که به‌رغم کار بسیاری که برای خلاص شدن از اجتماع روستایی انجام شده است، این شکل از اتحادیه به وجود خود ادامه می‌دهد - به‌وسعتی که اکنون خواهیم دید - و در حال حاضر تلاش‌های بسیاری برای بازسازی آن به این یا آن شکل، یا یافتن جایگزینی برایش صورت می‌پذیرد. نظریه فعلی درباره اجتماع روستایی این است که در اروپای غربی به مرگ طبیعی مرده است، زیرا مالکیت اشتراکی خاک با تجهیزات مدرن کشاورزی ناسازگار تلقی می‌شد. اما حقیقت این است که در هیچ جا اجتماع روستایی به‌دلخواه خودش ناپدید نشد؛ برعکس، همه جا چندین قرن تلاش مستمر اما نه همواره موفقیت‌آمیز طبقات حاکمه برای لغو آن و مصادره زمین‌های اشتراکی لازم بود.

در فرانسه در اواخر قرن شانزدهم، اجتماعات روستایی کم‌کم از استقلال خود محروم شدند و زمین‌هایشان به یغما رفت. با این حال تازه در قرن بعدی بود که توده دهقانان از طریق اخاذی و جنگ به وضعیت انقیاد و سیه‌روزی افتادند که توسط تمام مورخان با روشنی به تصویر کشیده شده است. غارت زمین‌های آن‌ها آسان گشت و ابعاد رسوایی‌آمیزی به خود گرفت. در فرمانی که لویی چهاردهم^۱ در سال ۱۶۶۷ صادر کرده است، می‌خوانیم که «هر کس مطابق با قدرت خود از آن‌ها چیزی سلب کرده است... از بدهی‌های قلابی استفاده کردند تا زمین‌های کمون را

غصب کنند.^۱ البته تلافی دولت برای چنین شرارت‌هایی این بود که اجتماعات باز هم بیشتر تابع دولت گردند، و خودش آن‌ها را چپاول کند. در واقع دو سال بعد، پادشاه تمام درآمدهای پولی کمون‌ها را مصادره کرد. در رابطه با تصاحب زمین‌های اشتراکی، اوضاع روز به روز بدتر شد، و در قرن بعد، نجبا و روحانیون قطعه‌های پهناوری را از زمین - نیمی از نواحی زیر کشت، بر اساس برآوردهای معین - به تصاحب خود درآورده بودند تا بخش اعظم آنان را بایر سازند.^۲ اما دهقانان همچنان نهادهای کمونی خود را حفظ کردند و تا سال ۱۷۸۷ انجمن روستاها متشکل از تمام خانوارها در سایه برج ناقوس یا درختی دور هم جمع می‌شدند تا آن‌چه را که از مزارع خود حفظ کرده بودند، تقسیم و بازتقسیم کنند، مالیات‌ها را اندازه بگیرند و هیئت اجرایی خود را برگزینند؛ درست همان کاری که میر در روسیه در حال حاضر انجام می‌دهد. این امر همان چیزی است که تحقیقات بابو^۳ ثابت کرده‌اند.

با این حال، حکومت متوجه شد که انجمن‌ها «بیش از حد پرسرو صدا» و بیش از حد نافرمان هستند؛ و در سال ۱۷۸۷ شوراها را منتخب متشکل از یک شهردار و سه الی شش کلاتر منتخب از میان دهقانان ثروتمندتر به جای آن‌ها معرفی شدند. دو سال بعد، مجمع مؤسسان انقلابی^۴ که در این مرحله با رژیم^۵ قدیمی همصدا بود، این قانون را کاملاً تأیید کرد (در ۱۴ دسامبر ۱۷۸۹)؛ و اکنون نوبت بورژوازی روستا بود تا زمین‌های جمعی را غارت کند، که در سراسر دوران انقلابی ادامه یافت.

1. "Chacun s'en est accommodé selon sa bienséance... On les a partagées... pour dépouiller les communes, on s'est servi de dettes simulées."

(حکم لویی چهاردهم، در ۱۶۶۷، به نقل از چندین نویسنده. هشت سال پیش از آن تاریخ، کمون‌ها تحت مدیریت دولتی قرار گرفته بودند.)

۲. «در املاک زمین‌دار بزرگ، حتی اگر او میلیون‌ها درآمد داشته باشد، مسلماً زمین را کشت نشده می‌یابید» (آرتور یانگ) (Arthur Young). «یک چهارم خاک از کشت خارج شد»؛ «در صد سال گذشته، زمین به حالت وحشی بازگشته است»؛ «سولونی که قبلاً حاصل‌خیز بود، اکنون به مردابی بزرگ بدل شده است»؛ و غیره.

Théron de Montaugé, quoted by Taine in *Origines de la France contemporaine*, tome 1, p. 441.

3. A. Babeau, *Le Village sous l'Ancien Régime*, 3^e édition. Paris, 1892.

4. Revolutionary Assemblée Constituante

5. Régime

تازه در ۱۶ اوت ۱۷۹۲ کنوانسیون تحت فشار شورش‌های دهقانی تصمیم گرفت زمین‌های محصور را به کمون‌ها بازگرداند؛ اما هم‌زمان دستور داد که آن‌ها باید به‌طور مساوی فقط در میان دهقانان ثروتمندتر تقسیم شوند. اقدامی که شورش‌های جدیدی را برانگیخت و سال بعد - در سال ۱۷۹۳ - فسخ شد و فرمان جدیدی برای تقسیم زمین‌های اشتراکی در میان تمام کمون‌نشین‌ها، ثروتمند و فقیر به یک شکل، «فعال و غیرفعال»، صادر شد.

با این حال، این دو قانون به‌حدی با تصورات دهقانان مغایرت داشت که آن‌ها اطاعت نکردند؛ و هر جا که بخشی از زمین‌های خود را دوباره تصاحب کرده بودند، آن اراضی را تقسیم‌نشده نگه داشتند. اما سپس سال‌های طولانی جنگ فرارسید و زمین‌های کمونی (در سال ۱۷۹۴) به عنوان گرو برای وام‌های دولتی به سادگی توسط دولت مصادره شدند، به فروش رسیدند و بدین ترتیب به یغما رفتند. سپس دوباره به کمون‌ها بازگشتند و دوباره (در سال ۱۸۱۳) مصادره شدند. و تازه در سال ۱۸۱۶ آنچه از آن‌ها باقی مانده بود، یعنی در حدود پانزده میلیون آکر^۱ از نابارورترین اراضی، به اجتماعات روستا بازگردانده شد.^۲ هنوز مشکلات کمون به پایان نرسیده نبود. هر رژیم جدید، اراضی کمونی را وسیله‌ای برای چرب کردن سبیل طرفدارانش می‌دید؛ و سه قانون (نخست در سال ۱۸۳۷ و آخری در زمان ناپلئون سوم^۳) به

۱. در شرق فرانسه، قانون تنها چیزی را تأیید کرد که خود دهقانان از پیش انجام داده بودند؛ در سایر نقاط فرانسه معمولاً حرف مرده‌ای باقی ماند.

۲. Acre: واحد اندازه‌گیری مساحت معادل با ۴,۰۴۷ مترمربع. م

۳. پس از پیروزی ارتجاع طبقه متوسط، اراضی اشتراکی جزو املاک دولتی اعلام شدند (۲۴ اوت ۱۷۹۴)، همراه با اراضی مصادره شده از نجبا برای فروش گذاشته شدند و باند سیاه (bandes noires) خرده‌پروازی آن اراضی را بالا کشید. درست است که در سال بعد به این دله دزدی پایان داده شد (قانون ۲ پرریال (Prairial)، سال ۵) و قانون قبلی ملغی شد؛ اما پس از آن اجتماعات روستایی به سادگی از بین رفتند و شوراها کانتونی جای آن‌ها را گرفتند. تازه هفت سال بعد (۹ پرریال، سال ۱۲)، یعنی در سال ۱۸۰۱، اجتماعات روستایی دوباره معرفی شدند، اما تنها پس از محرومیت از تمامی حقوقشان. شهردار و رؤسا در ۳۶,۰۰۰ کمون فرانسه توسط حکومت نامزد شدند! این سیستم تا بعد از انقلاب ۱۸۳۰ حفظ شد، زمانی که شوراها کمونی منتخب تحت قانون ۱۷۸۷ مجدداً به وجود آمدند. در سال ۱۸۱۳ اراضی کمونی دوباره به تصرف دولت درآمدند، به این ترتیب غارت شدند، و تنها تا حدودی در سال ۱۸۱۶ به کمون‌ها بازگشتند. نک: مجموعه کلاسیک فهرست قوانین (Répertoire pratique de législation de doctrine et de jurisprudence) اثر دالوز، مرجع حقوق (Répertoire de jurisprudence) و همچنین آثار دانیول (Jean Henri Antoine Doniol)، دارست (Antoine-Élisabeth-Cléophas Dareste)، بونمر (Joseph-Eugène Bonnemère)، بابو و بسیاری دیگران.

تصویب رسیدند تا اجتماعات روستایی را راضی به تقسیم املاک خود کنند. سه بار این قوانین باید در نتیجه مخالفتی که در روستاها دیدند لغومی شدند، اما هر بار چیزی از چنگ رفت؛ و ناپلئون سوم به بهانه تشویق روش‌های کامل کشاورزی، املاک بزرگی را از زمین‌های اشتراکی به برخی از نزدیکان خود اعطا کرد.

پس از این ضربات بسیار، از استقلال اجتماعات روستایی چه می‌توانست باقی مانده باشد؟ شهردار و رؤسا صرفاً کارکنان بی‌مزد و موجب دم‌ودستگاه دولتی به حساب می‌آمدند. حتی در حال حاضر تحت لوای جمهوری سوم، تا دم‌ودستگاه عظیم دولتی - تا استانداران و وزرا - به حرکت درنیاید، کار اندکی در اجتماع روستایی می‌توان انجام داد. به زحمت باورکردنی است؛ اما حقیقت دارد که وقتی برای مثال دهقان قصد پرداخت سهم خود را در تعمیر جادهٔ جمعی با پول نقد دارد - به جای اینکه خودش مقدار سنگ لازم را بشکند - دوازده نفر از کارکنان مختلف دولت باید مهر تأیید خود را بزنند، و در مجموع، پنجاه‌ودو قانون مختلف باید توسط آن‌ها اجرا و میانشان رد و بدل شود، پیش از اینکه دهقان مجاز به پرداخت آن پول به شورای کمونی شود. باقی امور نیز به همین منوال هستند.^۱

آنچه در فرانسه به وقوع پیوست، در همه‌جای اروپای غربی و میانه نیز اتفاق افتاد. حتی تاریخ‌های اصلی حملات بزرگ به زمین‌های دهقانی یکسان است. برای انگلستان تنها تفاوت این است که چپاول با لوايح جداگانه‌ای به انجام می‌رسید، نه به وسیلهٔ اقدامات خانمان‌برانداز عمومی؛ با شتاب کمتر اما تمام و کمال تراز فرانسه. تصرف زمین‌های اشتراکی توسط اربابان نیز در قرن پانزدهم، پس از شکست قیام دهقانان در سال ۱۳۸۰ آغاز شد. همان‌طور که از تاریخ^۲ روسوس^۳ و

۱. این روش بسیار مهمل است، به طوری که اگر پنجاه‌ودو لایحهٔ مختلف توسط نویسندهٔ بسیار معتبری در نشریهٔ اقتصاددانان (*Journal des Economistes*) (۱۸۹۳، آوریل، ص ۹۴) برشمرده نشده بودند و چندین مثال مشابه توسط همان نویسنده ارائه نشده بود، کسی آن را باور نمی‌کرد.

2. *Historia regum Angliæ* (1747)

3. Johannes Rossus

از حکم هنری هفتم^۱ می‌بینیم؛ که در آن از این تصرف‌ها تحت عنوان «نابکاری‌ها و بدبیاری‌هایی هر چند دردناک... برای رفاه عمومی» سخن رانده می‌شود.^۲ بعدها، تفحص بزرگ^۳ در دوران هنری هشتم^۴ ظاهراً برای پایان دادن به حصرزمین‌های اشتراکی آغاز شد، اما به تصویب آنچه انجام شده بود، منتهی گردید.^۵ همچنان به زمین‌های اشتراکی چنگ انداخته می‌شد و دهقانان از زمین بیرون رانده می‌شدند. اما به‌ویژه از اواسط قرن هجدهم بود که در انگلستان مانند جاهای دیگر، زدودن تمام آثار مالکیت اشتراکی به سادگی به بخشی از سیاست‌گذاری نظام‌مند سنتی بدل شد؛ عجیب این نیست که مالکیت اشتراکی ناپدید شده است، بلکه عجیب است که حتی در انگلستان توانستند آن را حفظ کنند، به‌طوری که «تا زمان پدربزرگ‌های نسل ما عموماً غالب» باشد.^۶ همان‌طور که آقای سیبوم نشان داده است، هدف اصلی قوانین حصارکشی^۷ حذف این نظام بود^۸؛ و با تقریباً چهارهزار لایحه که بین سال‌های ۱۷۶۰ تا ۱۸۴۴ به تصویب رسید، چنان به خوبی حذف شد که تنها آثار ضعیفی از آن اکنون باقی مانده است. زمین‌اجتماعات

1. Henry the Seventh

2. Dr. Ochenkowski, *Englands wirtschaftliche Entwicklung im Ausgange des Mittelalters* (Jena, 1879), pp. 35 seq.

که کل مسئله با دانش کامل از متون محل بحث قرار می‌گیرد.

3. Great Inquest

4. Henry the Eighth

5. Nasse, *Ueber die mittelalterliche Feldgemeinschaft und die Einhegungen des XVI. Jahrhunderts in England* (Bonn, 1869), pp. 4, 5; Vinogradov, *Villainage in England* (Oxford, 1892).

6. Seebohm, *The English Village Community*, 3rd edition, 1884, pp. 13-15.

7. Enclosure Acts

۸. «بررسی جزئیات قانون حصارکشی، این نکته را روشن می‌کند که حذف نظام فوق‌الذکر - [مالکیت اشتراکی] - هدف قانون حصارکشی بود» (سیبوم، همان، ص. ۱۳). و در ادامه: «آن‌ها عموماً به شکل یکسانی ترمیم شده بودند، و همگی با این داستان شروع می‌شدند که مزارع بازو مشترک در قطعات کوچک پراکنده هستند، بایک دیگر مخلوط می‌شوند و موقعیت نامناسبی دارند؛ که اشخاص گوناگون مالک بخشی از آن‌ها هستند و از حقوق اشتراکی بر آن‌ها برخوردارند...؛ و مطلوب است که آن مزارع تقسیم و محصور شوند. سهم خاصی کنار گذاشته شده و در اختیار هر مالک قرار می‌گیرد» (ص. ۱۴). فهرست پورتر (George Richardson Porter) فهرست قوانین حصارکشی در کتاب پیشرفت ملت [شامل ۲۸۶۷ نمونه از این نوایح است، که بیشترین تعداد آن‌ها مانند فرانسه به دهه‌های ۱۷۷۰-۱۷۸۰ و ۱۸۰۰-۱۸۲۰ تعلق دارد.

روستایی توسط اربابان غصب شد؛ و این سلب مالکیت در هر نمونه جداگانه به تأیید مجلس رسید.

در آلمان، اتریش و بلژیک نیز اجتماع روستا توسط دولت نابود شد. نمونه‌هایی از اینکه خود کمون‌نشین‌ها زمین‌های خود را تقسیم کرده باشند، نادر بود^۱، در حالی که همه جا دولت آن‌ها را مجبور به اجرای تقسیم، یا صرفاً از تصاحب خصوصی اراضی آن‌ها حمایت می‌کرد. آخرین ضربه به مالکیت اشتراکی در اروپای میانه نیز به اواسط قرن هجدهم بازمی‌گردد. در اتریش، حکومت برای مجبور کردن کمون‌ها به تقسیم اراضی خود در سال ۱۷۶۸ از قدرت عربان استفاده کرد؛ کمیسیون ویژه‌ای برای این منظور دو سال بعد تعیین شد. در پروس، فردریک دوم^۲ در چندین فرمان خود (در ۱۷۵۲، ۱۷۶۳، ۱۷۶۵ و ۱۷۶۹) اجرای تقسیم را به دادگاه عدلیه^۳ توصیه کرد. در سیلسیا^۴، قطعنامه ویژه‌ای در خدمت به آن هدف در سال ۱۷۷۱ صادر شد. همین امر در بلژیک صورت گرفت؛ و از آن جا که کمون‌ها اطاعت نکردند، قانونی در سال ۱۸۴۷ صادر شد که به حکومت قدرت می‌داد مراتع کمونی را برای خرده‌فروشی آن‌ها بخرد و زمانی که خریدار احتمالی برای زمین کمونی وجود داشت، آن را به زور بفروشد.^۵

به طور خلاصه، سخن از مرگ طبیعی اجتماعات روستایی به علت قوانین اقتصادی، لطیفه‌ای همان قدر شوم است که صحبت از مرگ طبیعی سربازانی که در میدان نبرد قتل‌عام می‌شوند. واقعیت به سادگی همین بود: اجتماعات روستایی بیش از هزار سال زندگی کرده بودند؛ و هر کجا و هر زمان که دهقانان با جنگ

۱. در سوئیس تعدادی از کمون‌ها را می‌بینیم که در جنگ ویران شده‌اند، بخشی از زمین‌های خود را فروخته‌اند و اکنون برای بازخرید آن می‌کوشند.

2. Frederick the Second, Frederick the Great

3. Justizcollegien

4. Silesia

5. A. Buchenberger, „Agrarwesen und Agrarpolitik“, in A. Wagner's *Handbuch der politischen Oekonomie*, 1892, Band i. pp. 280 seq.

و اخاذی نابود نمی‌شدند، پیوسته روش‌های کشت خود را بهبود بخشیدند. اما همچنان‌که ارزش زمین در نتیجه رشد صنایع افزایش می‌یافت و نجبا قدرتی را تحت سازمان دولتی به دست آوردند که هرگز تحت نظام فئودالی نداشتند، بهترین بخش‌های اراضی اشتراکی را به تصاحب خود درآوردند و نهایت تلاش خود را برای نابودی نهادهای کمونی کردند.

با این حال، نهادهای اجتماع روستایی چنان به‌خوبی پاسخ‌گوی نیازها و تصورات زارعین خاک بودند که به‌رغم تمام این‌ها، اروپا تا به امروز پوشیده از بقایای زنده اجتماعات روستایی است و حیات بیلاقی اروپا آغشته به عادات و رسومی است که به دوره اجتماع باز می‌گردند. حتی در انگلستان با وجود تمام اقدامات شدید علیه نظم قدیم امور، این نظام تا آغاز قرن نوزدهم مستولی بود. آقای گوم^۱ - یکی از اندک محققین انگلیسی که به این موضوع توجه کرده‌اند - در کار خود نشان می‌دهد که ردپاهای بسیاری از مالکیت اشتراکی در خاک اسکاتلند یافت می‌شوند و اجاره‌داری «ران ریگ»^۲ تا سال ۱۸۱۳ در فورفارشایر^۳ حفظ شده است؛ در حالی که در برخی روستاهای اینورنس^۴ تا سال ۱۸۵۱، رسم بر شخم زدن زمین برای کل اجتماع - بدون گذاشتن هیچ حد و مرزی - و تقسیم آن بعد از پایان شخم‌زنی بود. در کیلمور^۵ تخصیص و بازتخصیص مزارع «تا بیست و پنج سال گذشته» با نیروی کامل برقرار بود و کمیسیون کشاورزان^۶ در برخی جزایر آن را هنوز پرتوان یافت.^۷ در ایرلند این نظام تا زمان قحطی بزرگ چیرگی داشت؛ و در رابطه با

1. George Laurence Gomme

۲. Runrig: نوعی نظام اجاره زمین در اسکاتلند، به‌ویژه در ارتفاعات و جزایر، که در مزارع باز برای کشاورزی استفاده می‌شد. م

3. Forfarshire

4. Inverness

5. Kilmore

6. Crofters' Commission

7. G. L. Gomme, "The Village Community, with special reference to its Origin and Forms of Survival in Great Britain" (*Contemporary Science Series*), London, 1890, pp. 141-143; also his *Primitive Folkmoorts* (London, 1880), pp. 98 seq.

انگلستان، آثار مارشال^۱ که تا وقتی ناس^۲ و سرهنری مین توجهات را به آن‌ها جلب کردند، مغفول مانده بودند، جای تردیدی باقی نمی‌گذارند که نظام اجتماع روستایی در آغاز قرن نوزدهم تقریباً در تمام شهرستان‌های انگلستان به‌طور گسترده‌ای گسترش یافته بود.^۳ در حدود بیست سال پیش، سرهنری مین «از شمار نمونه‌های حقوق مالکیت غیرعادی بسیار شگفت‌زده شد، که ضرورتاً نشان از وجود پیشین مالکیت جمعی و کشت مشترک داشتند»؛ این نمونه‌ها را تحقیق نسبتاً مختصری به توجه اورساند.^۴ و در حالی که نهادهای کمونی تا آن زمان دوام آورده بودند، اگر فقط نویسندگان این کشور به زندگی روستایی توجه می‌کردند بی‌تردید شمار زیادی از عادات و رسوم یاری متقابل در روستاهای انگلستان کشف می‌شد.^۵

در رابطه با قاره، نهادهای کمونی را در بسیاری از نقاط فرانسه، سوئیس، آلمان، ایتالیا، سرزمین‌های اسکاندیناوی و اسپانیا، گذشته از اروپای شرقی، کاملاً زنده می‌یابیم؛ زندگی روستایی در این کشورها آغشته به عادات و رسوم کمونی است؛ و تقریباً هر ساله ادبیات قاره‌ای سرشار از کارهای جدی درباره این موضوع و موضوعات مربوط به آن است. بنابراین باید مثال‌های خود را به نمونه‌های معمول‌تر محدود کنم. بدون شک سوئیس یکی از آن‌هاست. نه تنها پنج جمهوری اوری،

1. William Marshall

۳. تقریباً در تمام نقاط کشور، به ویژه در شهرستان‌های میانه و شرقی، اما همچنین در غرب - به عنوان مثال، در ویلتشایر (Wiltshire) - در جنوب - مانند سوری (Surrey) - و در شمال - مانند یورکشایر - مزارع باز و مشترک وسیعی وجود دارد. از میان ۳۱۶ قصبه در نورث‌هامپتون‌شایر (Northamptonshire)، ۸۹ نمونه در این شرایط هستند؛ بیش از ۱۰۰ نمونه در آکسفوردشایر (Oxfordshire)، حدود ۵۰،۰۰۰ آکر در وارویک‌شایر (Warwickshire)؛ در برکشایر (Berkshire) نیمی از شهرستان؛ بیش از نیمی از ویلتشایر (Wiltshire)؛ و در هانتینگدون‌شایر (Huntingdonshire) ۱۳۰۰۰۰ آکر از کل مساحت ۲۴۰،۰۰۰ آکر، چمن‌زارها، کمون‌ها و مزارع مشترک بودند (Marshall, quoted in Sir Henry Maine's Village Communities in the East and West, New York edition, 1876, pp. 88, 89).

2. Erwin Nasse

۴. همان، ص. ۸۸؛ همچنین سخنرانی پنجم. گسترش وسیع «کمون‌ها» در سوری، حتی اکنون، مشهور است.
۵. در شمار زیادی از کتاب‌های مربوط به حیات شهرستان‌های انگلستان که ورق زده‌ام، توصیفات جذابی از مناظر کشور و امثالهم پیدا کرده‌ام، اما تقریباً هیچ چیز درباره زندگی روزمره و آداب و رسوم کارگران نیافته‌ام.

شویتز^۱، اپنزل^۲، گلاروس^۳ و اونتروالدن، اراضی خود را به عنوان املاک تقسیم نشده نگه می‌دارند و تحت حکومت انجمن‌های مردمی خود هستند، بلکه در تمام کانتون‌های^۴ دیگر نیز اجتماعات روستایی همچنان از خودمختاری گسترده‌ای برخوردار هستند و بخش‌های بزرگی را از قلمروی فدرال در تملک خود دارند.^۵ دو سوم از تمام مراتع آلپ و جنگل‌های سوئیس تاکنون اراضی اشتراکی هستند و شمار قابل توجهی از مزارع، باغ‌های میوه، تاکستان‌ها، باتلاق‌های تورب^۶، معادن و غیره تحت مالکیت مشترک قرار دارند. در وود^۷ که تمام خانوارها همچنین در رایزنی‌های شوراهای کمونی منتخب خود شرکت می‌کنند، روحیه کمونی به‌ویژه زنده است. در اواخر زمستان تمام مردان جوان هر روستا به اقامتی چند روزه در جنگل می‌روند تا الوار جمع کنند و آن را با سورتمه از دامنه‌های شیب‌دار پایین می‌آورند. الوار و هیمة در میان تمام خانوارها تقسیم یا به سود آنان فروخته می‌شود. این سفرها جشن واقعی کار مردانه هستند. در سواحل دریاچه لمان، بخشی از کار لازم برای سرپا نگاه داشتن تراس‌های تاکستان هنوز به‌طور مشترک انجام می‌شود؛ و در بهار، زمانی که احتمال دارد دمای هوا پیش از طلوع آفتاب به زیر صفر بیاید، نگهبان تمام خانوارها را از خواب بیدار می‌کند که آتش‌هایی از کاه و سرگین روشن و با ابری مصنوعی، تاک‌های خود را از یخ‌زدگی محافظت می‌کنند. تقریباً در تمام کانتون‌ها، اجتماعات روستایی به اصطلاح دارای «مزایای شهروندی»^۸ هستند. یعنی تعدادی گاو را به‌طور مشترک نگه می‌دارند تا گره هر خانواده را تأمین کنند؛

1. Schwytz

2. Appenzell

3. Glarus

4. Canton

۵. در سوئیس، دهقانان در زمین باز نیز تحت سلطه اربابان قرار گرفتند و بخش‌های زیادی از املاک آن‌ها در قرن شانزدهم و هفدهم به تصاحب ارباب‌ها درآمد (برای مثال، نک: Dr. A. Miaskowski, in Schmoller's *Forschungen*, Bd. ii. 1879, pp. 12 seq). اما جنگ دهقانان در سوئیس مانند سایر کشورها به شکست خردکننده دهقانان ختم نشد؛ و بخش بزرگی از حقوق و اراضی کمونی باقی ماند. در واقع، خودمختاری کمون‌ها بنیان آزادی‌های سوئیسی است.

6. Peat

7. Vaud

8. Bürgernutzen

یا مزارع یا تاکستان‌ها را اشتراکی نگه می‌دارند، که محصول آن میان شهرنشینان تقسیم می‌شود؛ یا زمین خود را به نفع اجتماع اجاره می‌دهند.^۱

قاعدتاً می‌توان فرض کرد که هر جا کمون‌ها حیطة وسیعی را از عملکردها حفظ کرده‌اند تا اجزای زنده ارگانیزم ملی باشند، و هر جا به سیه‌روزی محض تقلیل نیافته‌اند، هرگز در مراقبت از اراضی خود ناکام نمی‌مانند. براین اساس، املاک اشتراکی در سوئیس به‌طور چشمگیری در تباین با وضعیت مفلوک «کمون‌ها» در این کشور قرار دارند. جنگل‌های اشتراکی در وود و وله^۲ به‌شکل تحسین‌برانگیزی مطابق با قواعد جنگل‌داری مدرن مدیریت می‌شوند. در همه جا «نوارهایی» از مزارع اشتراکی، که صاحبشان تحت نظام بازتخصیص تغییر می‌کند، کود بسیار خوبی دریافت می‌کنند، به‌ویژه زیرا مراتع و احشام به هیچ‌وجه کم نیستند. مراتع مرتفع معمولاً به‌خوبی نگه داشته می‌شوند و جاده‌های روستایی عالی هستند.^۳ و هنگامی که کلبه‌های^۴ سوئیسی، جاده‌های کوهستانی، احشام دهقانان، تراس‌های تاکستان‌ها، یا مدرسه‌های شبانه‌روزی در سوئیس را تحسین می‌کنیم، باید به خاطر داشته باشیم که بدون الوار حاصل از جنگل‌های اشتراکی و سنگ حاصل از معادن اشتراکی برای کلبه؛ بدون گاوهایی که در مزارع اشتراکی نگاه داشته می‌شوند؛ و جاده‌ها و مدارسی که با کار جمعی ساخته می‌شوند، چیز اندکی برای تحسین وجود می‌داشت.

به‌زحمت لازم به ذکر است که شمار زیادی از عادت و رسوم یاری متقابل

1. Miaskowski, in Schmoller's *Forschungen*, Bd. ii. 1879, p. 15.

2. Valais

۳. درباره این موضوع، نک: مجموعه‌ای از آثار که در یکی از فصول عالی و قابل‌توجهی (هنوز ترجمه نشده) خلاصه شده‌اند که کی. یوشربه ترجمه آلمانی کتاب ذیل افزوده است:

Laveleye's *Primitive Ownership*. Also Meitzen, „Das Agrar- und Forst-Wesen, die Allmen-den und die Landgemeinden der deutschen Schweiz“, In *Jahrbuch für Staatswissen-schaft*, 1880, iv. (analysis of Miaskowsky's works); O'Brien, "Notes in a Swiss Village" in *Macmillan's Magazine*, October 1885.

4. Chalet

همچنان در دهکده‌های سوئیس ماندگار هستند. گردهمایی‌های شبانه برای پوست کندن گردوها، که به نوبت در هر خانوار رخ می‌دهد؛ مهمانی‌های شبانه برای دوختن جهاز دخترانی که قصد دارند ازدواج کنند؛ فراخوانی «یاری‌ها» برای بنای خانه‌ها و برداشت محصولات، و همچنین برای انواع و اقسام کارهایی که ممکن است یکی از کمون‌نشین‌ها لازم داشته باشد؛ رسم مبادله کودکان از یک کانتون به کانتون دیگر، برای اینکه دو زبان فرانسوی و آلمانی را یاد بگیرند؛ و... . تمام این‌ها کاملاً معمول هستند^۱، در حالی که از سوی دیگر، الزامات گوناگون مدرن با همان روحیه برآورده می‌شوند. بدین ترتیب، در گلاروس، بسیاری از مراتع آلپ در طی مدت فاجعه به فروش رسیده‌اند؛ اما کمون‌ها هنوز به خریداری اراضی زراعتی ادامه می‌دهند و بعد از اینکه مزارع تازه خریداری شده به مدت ده، بیست یا سی سال - هر طور که ممکن است باشد - در اختیار کمون‌نشین‌های مجزا قرار گرفتند، به موجودی مشترک بازمی‌گردند که مطابق با نیاز همگان دوباره تخصیص می‌یابد. شمار زیادی از اتحادیه‌های کوچک برای تولید برخی از ضروریات زندگی - نان، پنیر و شراب - به وسیله کار مشترک، گرچه فقط در مقیاسی محدود، شکل می‌گیرند و تعاون کشاورزی در مجموع با بیشترین سهولت در سوئیس گسترش می‌یابد. اتحادیه‌هایی که از ده تا سی دهقان تشکیل شده‌اند، پدیده‌ای معمول هستند که مراتع و مزارع را به صورت مشترک می‌خرند و در آن‌ها به عنوان صاحبان مشترک زراعت می‌کنند؛ در حالی که اتحادیه‌های لبنی به منظور فروش شیر، کره و پنیر در همه جا سازمان می‌یابند. در واقع، سوئیس محل تولد آن شکل از تعاون بود. به علاوه، میدان شگرفی برای مطالعه تمام انواع انجمن‌های کوچک و بزرگ ارائه می‌کند که برای ارضای تمام انواع خواسته‌های مدرن شکل گرفته‌اند. در نقاط خاصی از سوئیس، تقریباً در هر روستا تعدادی از اتحادیه‌ها را شاهد هستیم؛ برای

۱. هدایای عروسی که در این کشور اغلب به راحتی کمک قابل توجهی به خانواده‌های جوان می‌کنند، آشکارا یادآور عادات کمونی هستند.

حفاظت در برابر آتش، برای قایق‌رانی، نگهداری از اسکله‌ها در ساحل دریاچه، تأمین آب و... و حومه شهر از انجمن‌های کمان‌داران، تیراندازان برجسته، نقشه‌برداران، کاشفان کوره‌راه و مانند این‌ها که از نظامی‌گری مدرن نشأت گرفته‌اند، پوشیده شده است.

با این حال، سوئیس به هیچ‌وجه در اروپا استثنا نیست، زیرا همان نهادها و عادات در روستاهای فرانسه، ایتالیا، آلمان، دانمارک و... پیدا می‌شوند. هم‌اینک دیده‌ایم که حاکمان فرانسه چه کارها کرده‌اند تا اجتماع روستایی را نابود کنند و به اراضی آن چنگ بیندازند؛ اما با وجود تمام آن اقدامات، یک‌دهم از کل قلمروی موجود برای کشاورزی - یعنی ۱۳،۵۰۰،۰۰۰ آکر، از جمله نیمی از تمام مراتع طبیعی و تقریباً یک‌پنجم از کل جنگل‌های کشور - در مالکیت مشترک باقی می‌مانند. جنگل‌ها سوخت کمون‌ها را تأمین می‌کنند و چوب الوار عمدتاً با کار جمعی و با نظم مطلوبی قطع می‌شود؛ زمین‌های چراگاه برای احشام کمون‌نشین‌ها آزاد هستند؛ و آنچه از مزارع اشتراکی باقی می‌ماند، در نقاط خاصی از فرانسه - یعنی در آردن^۱ - به طریق معمول تخصیص و بازتخصیص می‌شود.^۲

این منابع اضافی آذوقه که به دهقانان فقیرتر کمک می‌کند سال محصول بد را بدون جدایی از تکه زمین کوچک خود و بدون افتادن به دام بدهی‌های بازپرداخت‌ناپذیر سپری کنند، به‌طور مسلم هم برای کارگران کشاورزی و هم برای تقریباً سه میلیون دهقان خرده‌مالک اهمیت دارد. حتی محل تردید است که آیا خرده‌مالکیت دهقانی می‌توانست بدون این منابع اضافی کوچک حفظ شود یا خیر. اما اهمیت اخلاقی اموال اشتراکی، هرچقدر که کوچک باشند، باز هم بیشتر از ارزش اقتصادی آن‌ها است. آن‌ها هسته‌ای را از عادات و رسوم یاری متقابل در

1. Ardennes

۲. کمون‌ها مالک ۴،۵۵۴،۱۰۰ آکر جنگل از ۲۴،۸۱۳،۰۰۰ آکر در کل قلمرو و ۶،۹۳۶،۳۰۰ آکر مراتع طبیعی از ۱۱،۳۹۴،۰۰۰ آکر در فرانسه است. ۲،۰۰۰،۰۰۰ آکر باقی‌مانده عبارت‌اند از: مزارع، باغ‌های میوه و غیره.

زندگی روستایی حفظ می‌کنند که بی‌تردید به عنوان مانع قدرتمندی در برابر رشد طمع‌ورزی و فردگرایی بی‌امان - که خرده‌مالکیت ارضی بیش از اندازه مستعد پرورش آن‌هاست - عمل می‌کند. یاری متقابل در تمام شرایط ممکن زندگی روستا، بخشی از زندگی روزمره در تمام نقاط کشور است. در همه جا با شاروی^۱ تحت عناوین مختلف روبه‌رو می‌شویم، یعنی یاری آزادانه همسایگان برای برداشت محصول، انگورچینی یا ساخت خانه؛ در همه جا همان گرده‌مایی‌های شبانه را می‌یابیم که هم‌اکنون در سوئیس ذکر شده است؛ و در همه جا کمون‌نشین‌ها برای انواع و اقسام کارها با هم همراه می‌شوند. چنین عاداتی را تقریباً تمام کسانی که در باب زندگی روستایی فرانسوی نوشته‌اند، ذکر کرده‌اند. اما شاید بهتر باشد در اینجا چکیده‌نامه‌هایی را ارائه کنم که تازه از دوستم گرفته‌ام؛ از او خواسته بودم مشاهداتش را درباره این موضوع به من منتقل کند. آن‌ها از طرف مرد سالمندی هستند که سال‌ها شهردار کمون خود در جنوب فرانسه (در آریژ^۲) بوده است؛ واقعیاتی که او ذکر می‌کند از سال‌های طولانی مشاهده شخصی بر او معلوم شده‌اند، و از این مزیت برخوردارند که از یک محله به دست آمده‌اند، نه به‌طور سرسری از ناحیه‌ای وسیع. برخی از آن‌ها ممکن است پوچ به نظر برسند، اما به‌طور کلی دنیای کوچکی را از زندگی روستایی به تصویر می‌کشند.

دوست من می‌نویسد: «در چندین کمون در محله ما، رسم قدیمی لانپرونت^۳ نیرومند است. هنگامی که دستان بسیاری در یک مِتری^۴ برای انجام سریع کار لازم هستند - درآوردن سیب‌زمینی از خاک یا چیدن چمن‌ها - از جوانان محله درخواست می‌شود و مردان و دختران جوان دسته دسته می‌آیند؛ آن کار را شادمانه و در ازای هیچ چیز انجام می‌دهند؛ و عصر، بعد از غذایی شادمان، می‌رقصند. «در همان کمون‌ها زمانی که یک دختر قرار است ازدواج کند، دختران محله

1. Charroi

2. Ariège

3. l'emprunt

۴. Métairie: مزرعه کوچک.

برای کمک به دوختن جهاز می‌آیند. در چندین کمون، زنان هنوز به ریسندگی در حجم بسیار ادامه می‌دهند. وقتی در یک خانواده باید کار باز کردن کلاف انجام شود، تمام دوستان برای آن کار احضار می‌شوند. در بسیاری از کمون‌های آریژو دیگر نقاط جنوب غربی، پوست کندن بافه‌های ذرت هندی نیز توسط تمام همسایگان انجام می‌شود؛ با بلوط و شراب از آن‌ها پذیرایی می‌شود؛ و جوانان بعد از اتمام کار می‌رقصند. همان رسم برای درست کردن روغن کنجد و خرد کردن شاه‌دانه به اجرا درمی‌آید. در کمون ال. همان کار برای برداشت محصولات ذرت انجام می‌شود. این ایام کار سخت به روزهای جشن بدل می‌شوند، زیرا مالک شرف خود را در گروی سرو کردن یک وعده غذایی خوب می‌نهد. هیچ پاداشی داده نمی‌شود؛ همگی این کار را برای یکدیگر انجام می‌دهند.^۱

«در کمون اس. اراضی مشترک چراگاه هر سال افزایش می‌یابد، به طوری که تقریباً کل زمین کمون در حال حاضر به صورت مشترک نگاه داشته می‌شود. چوپان‌ها توسط تمام صاحبان احشام، از جمله زنان، انتخاب می‌شوند. گاوهای نراشترکی هستند.

«در کمون ام. چهل تا پنجاه گله کوچک گوسفند متعلق به کمون‌نشین‌ها گرد هم آورده می‌شوند و پیش از فرستادن به مراتع مرتفع‌تر، به سه یا چهار گله تقسیم می‌شوند. هر مالک به مدت یک هفته برای خدمت به عنوان چوپان می‌رود.

«در دهکده سی. یک دستگاه خرمن‌کوبی به صورت مشترک توسط چندین خانوار خریداری شده است؛ پانزده تا بیست نفر که برای کار با دستگاه لازم هستند، توسط تمام خانواده‌ها ارائه می‌شوند. سه ماشین خرمن‌کوبی دیگر خریداری و توسط مالکین آن‌ها اجاره داده شده‌اند، اما کار توسط دستیاران بیگانه انجام می‌گیرد که به طریق معمول دعوت می‌شوند.

۱. در قفقاز، اوضاع در میان گرجی‌ها حتی بهتر است. وقتی غذا هزینه می‌برد و فرد فقیر نمی‌تواند از عهده پرداخت آن برآید، گوسفند توسط همان همسایگانی خریداری می‌شود که برای کمک به کار می‌آیند.

«در کمون آر. مجبور بودیم دیوار گورستان را بالا ببریم. نیمی از پولی که برای خرید آهک و دستمزد کارگران ماهر لازم بود، توسط شورای شهرستان و نیم دیگر با اعانه تأمین شد. کار حمل ماسه و آب، ساختن ملات و خدمت به بناها به طور کامل توسط داوطلبان انجام شد [درست همانند جماعه‌ی کابيله]. جاده‌های روستایی به همان شکل با روزها کار داوطلبانه تمام کمون نشین‌ها تعمیر می‌شدند. کمون‌های دیگر چشمه‌های خود را به همان طریق بنا کرده‌اند. شراب‌گیر و دیگر لوازم کوچک‌تر اغلب توسط کمون نگهداری می‌شوند.»

دو نفر از ساکنین یک محله که توسط دوست من طرف سوال قرار گرفته‌اند، موارد ذیل را اضافه می‌کنند:

«چند سال پیش در او. هیچ آسیابی وجود نداشت. کمون یکی بنا کرده و بر کمون نشین‌ها مالیات بسته است. در رابطه با آسیابان، آن‌ها تصمیم گرفتند که به منظور جلوگیری از شیادی و غرض‌ورزی، او باید دو فرانک برای هر نان‌خور دریافت کند و ذرت به طور رایگان آرد شود.

«در سنت. جی. تعداد انگشت شماری از دهقانان در برابر آتش بیمه شده‌اند. هنگامی که آتش‌سوزی رخ دهد - اتفاقی که اخیراً افتاد - همگان به خانواده‌ای که گرفتار آن شده است، چیزی - پیمان، روتختی، صندلی و ... - می‌دهند؛ و در نتیجه، خانه‌ای ساده و بی‌پیرایه بازسازی می‌شود. تمام همسایه‌ها برای ساخت خانه کمک می‌کنند و در این ضمن، همسایه‌ها به رایگان به آن خانواده اسکان می‌دهند.»

چنین عادات حمایت متقابل - که می‌توان نمونه‌های بسیار بیشتری را از آن ارائه داد - بدون شک، سهولت همراهی دهقانان فرانسوی را برای استفاده به نوبت از گاواهن با گروه اسب‌های آن، شراب‌گیر و ماشین خرمن‌کوبی - وقتی در روستا فقط نزد یکی از آن‌ها نگهداری می‌شوند - و همچنین برای اجرای کلیه کارهای

روستایی به صورت مشترک توضیح می‌دهد. کانال‌ها حفظ شدند، جنگل‌ها پاکسازی شدند، درختان کاشته شدند و مرداب‌ها توسط اجتماعات روستایی از زمان بسیار قدیم زهکشی شدند؛ امری که همچنان ادامه دارد. به تازگی در له بورن لوزره^۱، تپه‌های بی‌ثمر با کار جمعی به باغ‌هایی غنی تبدیل شدند. «خاک بردوش مردان آورده شد؛ تراس‌ها ساخته شدند؛ درختان شاه‌بلوط، درختان هلو و درختان میوه کاشته شدند؛ و آب برای آبیاری در کانال‌هایی به طول دو یا سه مایل آورده شد.» در حال حاضر آن‌ها کانال جدیدی را حفر کرده‌اند که یازده مایل طول دارد.^۲ موفقیت قابل توجهی نیز که اخیراً اتحادیه‌های کشاورزان و دهقانان^۳ به آن نائل شدند، به موجب همین روحیه است. در فرانسه تا سال ۱۸۸۴ اتحادیه‌هایی با بیش از نوزده نفر مجاز نبودند و نیازی به گفتن نیست که وقتی به این «آزمایش خطرناک» مبادرت ورزیدند - چنان‌که در مجلس متداول بود - تمام «اقدامات احتیاطی» لازم که کارکنان می‌توانستند ابداع کنند، صورت گرفت. با وجود تمام آن اقدامات، فرانسه کم‌کم از سندیکاها پوشیده می‌شود. در ابتدا، آن‌ها فقط برای خرید کود و بذر - که قلب در این دو شاخه به ابعاد عظیمی رسیده بود^۴ - شکل گرفتند، اما به تدریج کارکردهای خود را در جهات مختلف گسترش دادند، از جمله فروش محصولات کشاورزی و بهبود مستمر زمین. در جنوب فرانسه، بلای شته‌ها شمار زیادی را از اتحادیه‌های انگورکاران به وجود آورد. ده تا سی کشاورز

1. La Borne of Lozere

2. Alfred Baudrillart, in H. Baudrillart's *Les Populations Rurales de la France*, 3rd series (Paris, 1893), p. 479.

3. Syndicats agricoles

۴. نشریه اقتصاددانان (*Journal des Économistes*) (آگوست ۱۸۹۲، مه و آگوست ۱۸۹۳) به تازگی برخی نتایج تحلیل‌هایی را که در آزمایشگاه‌های کشاورزی در گنت (Ghent) و پاریس انجام شده، منتشر کرده است. میزان فریب واقعاً باورنکردنی است؛ دستگاه‌های «تاجران صادق» نیز همین طور. در برخی از دانه‌های چمن، ۳۲ درصد از دانه‌های شن و ماسه رنگ شده بود، به طوری که حتی چشمی باتجربه را فریب می‌دادند. نمونه‌های دیگر فقط حاوی ۵۲ تا ۲۲ درصد دانه خالص و باقی مانده، علف هرز بود؛ بلدرفلل حاوی ۱۱ درصد از گیاهی سمی (nielle) بود؛ نمونه‌ای از آرد برای پرور شدن احشام حاوی ۴۶ درصد سولفات بود؛ و همین طور الی آخر.

یک سندیکا را تشکیل می‌دهند، یک موتور بخار برای پمپاژ آب می‌خرند و ترتیبات ضروری را برای آبیاری تاکستان‌های خود به نوبت صورت می‌دهند.^۱ اتحادیه‌های جدید برای حفاظت از زمین در برابر سیلاب‌ها، به هدف آبیاری و برای نگهداری کانال‌ها پیوسته تشکیل می‌شوند؛ و هم‌رأیی تمام دهقانان یک محله، که توسط قانون لازم می‌آید، به هیچ وجه مانع این امر نمی‌شود. در جای دیگر، ما فروتیرها^۲ یا اتحادیه‌های لبنی را داریم، که در برخی از آن‌ها تمام کره و پنیر، فارغ از محصول هر گاو، به قسمت‌های مساوی تقسیم می‌شود. در آریژ، اتحادیه‌ای را از هشت کمون جداگانه برای کشت مشترک اراضی‌شان که روی هم گذاشته‌اند شاهد هستیم؛ سندیکاها برای کمک‌های پزشکی رایگان در ۱۷۲ از ۳۳۷ کمون در همان بخش شکل گرفته‌اند؛ اتحادیه‌های مصرف‌کنندگان در ارتباط با سندیکاها به وجود می‌آیند؛ و ...^۳ آلفر بودریار می‌نویسد: «انقلاب کاملی در روستاهای ما از طریق این اتحادیه‌ها جریان دارد، که در هر منطقه، خصوصیات خاص خودشان را می‌یابند.» درباره‌ی آلمان نیز باید خیلی از همان حرف‌ها را گفت. هر کجا که دهقانان توانستند در مقابل غارت زمین‌های خود مقاومت کنند، آن اراضی را تحت مالکیت اشتراکی حفظ کرده‌اند، که تا حد زیادی در وورتمبرگ^۴، بادن^۵، هوهن‌تسولرن^۶ و

۱. بودریار، همان، ص. ۳۰۹. در اصل یک زارع تأمین آب را برعهده می‌گیرد و چندین نفر دیگر برای استفاده از آن توافق خواهند کرد. آ. بودریار (Alfred Baudrillard) اظهار می‌دارد: «آن چه به ویژه این اتحادیه‌ها را مشخص می‌کند، این است که هیچ گونه توافقنامه کتبی منعقد نشده است. همه چیز به صورت شفاهی ترتیب داده می‌شود. با این حال حتی یک نمونه نیز از مشکلاتی که میان طرفین به وجود آمده باشد، وجود ندارد.»

2. Fruitière

۳. آ. بودریار، همان، صص. ۳۰۰، ۲۴۱ و غیره. آقای ترساک (Terssac)، رئیس سندیکای سن ژیرونه (St. Gironnais syndicate) در آریژ (Ariège)، برای دوست من به شرح ذیل نوشت: «برای نمایشگاه تولوز، اتحادیه ما صاحبان احشامی را که به نظر می‌رسید ارزش نمایش دارند، گروه‌بندی کرده است. انجمن متعهد شد که نیمی از هزینه‌های سفرونمایش را پرداخت کند؛ یک چهارم را هر گاودار و یک چهارم باقیمانده را آن غرقه‌دارانی که جایزه گرفته بودند، پرداخت کردند. نتیجه این شد که افراد بسیاری در نمایشگاه شرکت یافتند که در غیر این صورت هرگز چنین کاری نمی‌کرده‌اند. کسانی که بالاترین جایزه (۲۵۰ فرانک) را گرفتند، ۱۰ درصد از جایزه خود را بخشیدند؛ در حالی که کسانی که هیچ جایزه‌ای دریافت نکرده‌اند، نفری فقط ۶ تا ۷ فرانک خرج کرده‌اند.»

در استان هسی^۱ اشتارکنبرگ^۲ غالب است.^۳ جنگل‌های اشتراکی قاعداً در وضعیتی عالی نگهداری می‌شوند و در هزاران کمون هر ساله الوار و چوب سوخت میان تمام ساکنین تقسیم می‌شود؛ حتی رسم قدیمی لسهولزتاگ^۴ بسیار گسترده است: با زنگ ناقوس دهکده، همه به جنگل می‌روند تا به هر اندازه که می‌توانند حمل کنند، چوب سوخت بردارند.^۵ در وستفاليا به کمون‌هایی برمی‌خوریم که در آن‌ها تمام زمین به عنوان یک ملک مشترک، مطابق با تمام الزامات زراعت مدرن، کشت می‌شود. عادات و رسوم قدیمی کمونی در اکثر نقاط آلمان نیرومند هستند. می‌دانیم که طلب یاری، که جشن کار واقعی است، در وستفاليا، هس^۶ و ناسو^۷ کاملاً معمول است. در مناطق پردرخت، الوار برای خانه‌ای جدید معمولاً از جنگل اشتراکی برداشته می‌شود و تمام همسایه‌ها به ساخت خانه می‌پیوندند. حتی در حومه فرانکفورت، رسمی عادی در میان باغبانان است که اگر یکی از آن‌ها بیمار شود، همگی روز یکشنبه برای کشت باغ او می‌آیند.^۸

در آلمان همانند فرانسه به محض اینکه حاکمان مردم، قوانین خود را علیه اتحادیه‌های دهقانی فسخ کردند - تازه در سال‌های ۱۸۸۴-۱۸۸۸ - این اتحادیه‌ها علی‌رغم تمام موانع قانونی که بر سر راه آن‌ها قرار داده می‌شد، با سرعت فوق‌العاده‌ای

1. Hessian

2. Starkenberg

۳. در وورتمبرگ، ۱،۶۲۹ کمون از ۱،۹۱۰ کمون دارای مالکیت اشتراکی هستند. آن‌ها در سال ۱۸۶۳ بیش از ۱،۰۰۰،۰۰۰ آکر زمین داشتند. در بادن ۱،۲۵۶ کمون از ۱،۵۸۲ کمون دارای اراضی اشتراکی هستند؛ در سال‌های ۱۸۸۴-۱۸۸۸ آن‌ها ۱۲۱،۵۰۰ آکر مزرعه را به صورت مشترک کشت می‌کردند و ۶۷۵،۰۰۰ آکر، یعنی ۴۶ درصد از کل منطقه، زمین جنگلی بود. در ساکسونی ۳۹ درصد از کل منطقه تحت مالکیت جمعی است (Schmoller's *Jahrbuch*, 1886, p. 359). در هوهن‌تسولرن (Hohenzollern) تقریباً دو سوم از تمام زمین‌های چمنزار و در هوهن‌تسولرن-هشینگن (Hohenzollern-Hechingen)، ۴۱ درصد از کل مالکیت ارضی متعلق به اجتماعات روستایی است (Buchenberger, *Agrarwesen*, vol. I. p. 300).

4. Lesholztag

۵. نک: کی. بوشر که در فصل ویژه‌ای افزوده بر کتاب لاولیه به نام مالکیت (*Das ureigenthum*)، تمام اطلاعات مربوط به اجتماع روستایی را در آلمان گردآوری کرده است.

6. Hesse

7. Nassau

8. K. Bücher, *ibid.* pp. 89, 90.

شروع به رشد کردند.^۱ بوشنبرگر^۲ می‌گوید: «واقعیت این است که در هزاران اجتماع روستایی که هیچ‌گونه کود شیمیایی یا علوفه عاقلانه تا آن زمان شناخته شده نبود، به لطف این اتحادیه‌ها هر دو به میزان کاملاً غیرقابل پیش‌بینی، به استفاده روزمره بدل شده‌اند» (مجلد دوم، ص ۵۰۷). تمام انواع ابزارهای صرفه‌جویی در کار و ماشین‌آلات کشاورزی، و نیز نژادهای بهتر احشام، از طریق اتحادیه‌ها به ارمغان می‌آیند و ترتیبات گوناگون برای بهبود کیفیت تولید کم‌کم باب می‌شوند. اتحادیه‌ها برای فروش محصولات کشاورزی و همچنین برای بهبود مستمر زمین نیز شکل می‌گیرند.^۳

از دیدگاه اقتصاد اجتماعی، تمام این تلاش‌های دهقانان به‌طور مسلم اهمیت اندکی دارد. آن‌ها نمی‌توانند به شکل قابل ملاحظه و همچنین همیشگی، سیه‌روزی را که زارعان در سراسر اروپا به آن محکوم شده‌اند، تخفیف دهند. اما از دیدگاه اخلاقی که اکنون در نظر می‌گیریم، هر چه بر اهمیت آن‌ها تأکید شود، کم است. آن‌ها ثابت می‌کنند که حتی تحت نظام فردگرایی لگام‌گسیخته که اکنون مستولی است، توده‌های کشاورزی میراث حمایت متقابل خود را زاهدانه حفظ می‌کنند؛ و به محض اینکه دولت‌ها قوانین آهنینی را که به وسیله آن تمام پیوندها را میان افراد در هم شکسته‌اند، شل کنند، این پیوندها فوراً به‌رغم مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که فراوان هستند، بازسازی می‌شوند و چنان آشکالی به خود می‌گیرند که به بهترین نحو به الزامات مدرن تولید پاسخ می‌دهد. آن‌ها نشان می‌دهند که پیشرفت آتی را در کدام جهت و در چه شکلی باید انتظار داشت.

۱. درباره این قانون و موانع متعددی که بر سر راه قرار گرفتند، در شکل کاغذبازی و نظارت، نک:

Buchenberger's Agrarwesen und Agrarpolitik, Bd. ii. pp. 342363-, and p. 506, note.

2. Adolf Buchenberger

3. Buchenberger, l.e. Bd. ii. p. 510.

اتحادیه عمومی تعاون کشاورزی (The General Union of Agricultural Co-operation) در مجموع شامل ۱،۶۷۹ انجمن است. در سیلسیا، در مجموع ۳۲،۰۰۰ آکر زمین توسط ۷۳ اتحادیه زهکشی شده است؛ ۴۵۴،۸۰۰ آکر در پروس توسط ۵۱۶ اتحادیه؛ در باواریا (Bavaria)، ۱۰۷۱۵ اتحادیه زهکشی و آبیاری وجود دارد.

به راحتی می‌توانم چنین مثال‌هایی را با استفاده از ایتالیا، اسپانیا، دانمارک و غیره، و اشاره به برخی ویژگی‌های جالب توجه که مختص هریک از این کشورها هستند، چند برابر کنم. جمعیت اسلوونیایی اتریش و شبه جزیره بالکان را نیز که در میان آن‌ها «خانواده مرکب» یا «خانوار تقسیم نشده» حضور دارد، باید در نظر داشت.^۱ اما شتاب دارم که به سراغ روسیه بروم، جایی که همان گرایش حمایت متقابل، اشکال جدید و غیرمنتظره‌ای به خود می‌گیرد. به علاوه در پرداختن به اجتماع روستایی در روسیه از این مزیت برخوردار هستیم که حجم شگرفی را از مطالب در اختیار داریم. این داده‌ها در طی تفحص عظیم خانه به خانه گردآوری شده‌اند که اخیراً توسط چندین زمستوا^۲ (شوراهای شهرستان) انجام شد و جمعیتی را بالغ بر حدود ۲۰،۰۰۰،۰۰۰ دهقان در نقاط مختلف کشور در برمی‌گیرد.^۳

دو نتیجه مهم را می‌توان از بخش اعظم شواهد جمع‌آوری شده توسط تحقیقات روسی گرفت. در روسیه میانه که یک سوم از دهقانان به طور کامل تباه شده‌اند (با مالیات سنگین؛ تخصیص اراضی کوچک و بایر؛ اجاره‌های عذاب‌آور؛ و جمع‌آوری بسیار شدید مالیات پس از خرابی کامل محصولات)، در طی بیست و پنج سال نخست پس از رهایی سرف‌ها گرایش معینی در جهت قوام مالکیت فردی بر زمین درون اجتماعات روستایی وجود داشت. بسیاری از دهقانان «بی‌اسب» بینوا، سهم زمین خود را رها کردند؛ و این زمین اغلب به دارایی دهقانان ثروتمندتری تبدیل شد که درآمدهای اضافی از تجارت به دست می‌آوردند، یا تاجران بیگانه‌ای که زمین را

۱. برای شبه جزیره بالکان، نک: مالکیت بدوی (*Propriété Primitive*) اثر امیل لاولیه (Emile de Laveleye).

2. Zemstvo

۳. واقعیات مربوط به اجتماع روستایی، تقریباً در صد مجلد (از ۴۵۰) از این تحقیقات، در اثری عالی به زبان روسی توسط «وی. وی»، اجتماع دهقانی (*Krestianskaya Obschina*)، سن پترزبورگ، ۱۸۹۲، طبقه‌بندی و خلاصه شده‌اند که جدا از ارزش نظری آن، مجموعه‌ای غنی از اطلاعات مربوط به این موضوع است. تحقیقات فوق همچنین به ادبیات عظیمی منجر شده‌اند که در آن مسئله اجتماع روستایی مدرن برای اولین بار از قلمروی کلیات به درمی‌آید و بر مبنای سخت و استوار واقعیات قابل اعتماد و به قدر کافی دقیق قرار می‌گیرد.

عمدتاً برای مطالبه اجاره‌های عذاب‌آور از دهقانان می‌خرند. همچنین لازم به ذکر است که نقصی در قانون بازخرید زمین در سال ۱۸۶۱، امکانات بسیار خوبی برای خرید زمین دهقانان به بهای بسیار کم عرضه کرد^۱ و مقامات دولتی عمده‌تاً از نفوذ مؤثر خود به نفع مالکیت فردی علیه مالکیت اشتراکی استفاده می‌کردند. با این حال، در طول بیست سال گذشته، باد قدرتمند مخالفت با تخصیص فردی زمین دوباره در سراسر روستاهای روسیه میانه وزیدن گرفته است، و تلاش‌های پرحرارتی از جانب بخش اعظم دهقانانی که میان ثروتمندان و فقیران قرار می‌گیرند، برای تقویت اجتماع روستایی صورت می‌پذیرد. استپ‌های بارور جنوب که در حال حاضر پرجمعیت‌ترین و ثروتمندترین بخش روسیه اروپایی هستند، در طول قرن حاضر عمده‌تاً تحت سیستم تصرف یا مالکیت فردی به سکونت‌گاه تبدیل شدند، که در آن شکل توسط دولت تأیید شده بود. اما از آنجا که روش‌های کشاورزی به یاری ماشین‌آلات در این منطقه بهبود یافته‌اند، خود دهقانان زمین‌دار به تدریج مالکیت فردی خویش را به مالکیت اشتراکی تبدیل کرده‌اند. و اکنون در آن انبارخانه روسیه، شمار بسیار زیادی را از اجتماعات روستایی نوظهور می‌یابیم که به طور خودجوش شکل گرفته‌اند.^۲

کریمه^۳ و بخشی از سرزمین اصلی که در سمت شمال آن (استان تاوریدا)^۴ قرار گرفته است و برای آن اطلاعات مفصلی داریم، مثالی عالی از آن جنبش ارائه می‌دهد. این قلمرو پس از انضمام آن در سال ۱۷۸۳ توسط روس‌های بزرگ،

۱. پول بازخرید باید به صورت سالیانه به مدت چهل و نه سال پرداخت می‌شد. با گذر سال‌ها، پس از اینکه بخش اعظم آن پول پرداخت شده بود، بازخرید بخش کوچک‌تر باقیمانده آسان و آسان‌تر می‌شد. و از آن جا که هر قطعه زمین را می‌توانستند به صورت فردی بازخرید کنند، تاجران با خرید زمین به نصف بهای آن از دهقانان بینوا از این وضعیت سوء استفاده کردند. در نتیجه، قانونی به تصویب رسید تا این گونه فروش‌ها متوقف شود.

۲. آقای وی. وی. در اجتماع دهقانی خود، تمام واقعیات مربوط به این جنبش را گردآوری کرده است. خوانندگان انگلیسی‌زبان اطلاعاتی را درباره توسعه سریع کشاورزی روسیه جنوبی و گسترش ماشین‌آلات در گزارش‌های کنسولی - ادسا (Odessa) تاگنروگ (Taganrog) - پیدا خواهند کرد.

کوچک و سفید - قزاق‌ها، آزادمردان و سرف‌های فراری - به سکونت‌گاه کسانی تبدیل می‌شود که به‌طور فردی یا در گروه‌های کوچک از تمام گوشه و کنار روسیه فرارسیدند. آن‌ها ابتدا به دآمداری روی آوردند؛ و وقتی بعداً شروع به کشت خاک کردند، هریک تا جایی که از عهده‌اش برمی‌آمد، کشت می‌کرد. اما وقتی - با استمرار مهاجرت، و بهبود گاوآهن‌ها - زمین بسیار کمیاب شد، منازعات تلخی میان مهاجرین به وجود آمد. آن منازعات سال‌ها ادامه داشتند، تا زمانی که این افراد که سابقاً دارای هیچ پیوند متقابلی با هم نبودند، به تدریج به این فکرافتادند که باید با معرفی مالکیت اجتماع روستایی به این منازعات پایان داد. آن‌ها تصمیم گرفتند زمینی که به‌طور فردی دارا بودند، باید از این پس تحت مالکیت اشتراکی آن‌ها باشد؛ و شروع به تخصیص و بازتخصیص آن اراضی مطابق با قواعد معمول اجتماع روستایی کردند. این جنبش به تدریج گسترش فراوانی یافت و آمارگیران تاوریدا ۱۶۱ روستا را در قلمرویی کوچک یافتند که در آن‌ها، عمدتاً در سال‌های ۱۸۵۵-۱۸۵۵، مالکیت اشتراکی توسط خود دهقانان مالک به جای مالکیت فردی معرفی شده بود. انواع کاملاً گوناگونی از اجتماع روستایی به این ترتیب آزادانه توسط مهاجران گسترش یافتند.^۲

آنچه به اهمیت این دگرگونی می‌افزاید، این است که نه تنها در میان روس‌های بزرگ که به زندگی اجتماع روستایی عادت دارند، بلکه همچنین در میان روس‌های کوچک که آن زندگی را برای مدت‌های طولانی تحت فرمانروایی لهستان از یاد برده‌اند، در میان یونانی‌ها، بلغارها و حتی در میان آلمان‌ها به وقوع پیوست، که مدت‌هاست در کوچ‌نشین‌های نیمه‌صنعتی و پررونق خود، انواع خودشان را از

1. Cossack

۲. در برخی نمونه‌ها، آن‌ها با احتیاط زیاد پیشروی کردند. در یک روستا، تمام اراضی علف‌زار را با هم جمع کردند، اما فقط بخش کوچکی از مزارع (حدوداً نقری پنج آکر) به صورت اشتراکی درآمد؛ باقیمانده همچنان تحت مالکیت فردی بود... بعداً در ۱۸۶۲-۱۸۶۴ آن میبستم گسترش یافت، اما تازه در سال ۱۸۸۴ مالکیت اشتراکی به‌طور کامل معرفی شد. اجتماع دهقانی، وی. وی. صص. ۱-۱۴.

اجتماع روستایی صورت داده‌اند.^۱ بدیهی است که تاتارهای مسلمان تاوریدا زمین خود را تحت قانون عرفی اسلام نگه می‌دارند که تصرف شخصی محدود است؛ اما حتی میان آن‌ها، اجتماع روستایی اروپایی در چند نمونه باب شده است. در رابطه با دیگر ملیت‌ها در تاوریدا، مالکیت فردی در شش روستای استونیایی، دو روستای یونانی، دو روستای بلغاری، یک روستای چک و یک روستای آلمانی لغو شده است.

این جنبش، وجه مشخصه کل منطقه استپ بارور جنوب است. اما نمونه‌های مجزای آن در روسیه کوچک نیز یافت می‌شود. بدین ترتیب در تعدادی از روستاهای استان چرنیگوف^۲، دهقانان سابقاً مالک فردی تکه‌زمین‌های خود بودند؛ آن‌ها اسناد حقوقی جداگانه‌ای برای قطعه‌زمین خود داشتند و زمین خود را به دلخواه می‌فروختند یا اجاره می‌دادند. اما در دهه پنجاه قرن نوزدهم، جنبشی در میان آن‌ها به نفع مالکیت اشتراکی آغاز شد، که استدلال اصلی آن، شمار رو به رشد خانواده‌های مفلس است. ابتکار عمل اصلاحات در یک روستا به دست گرفته شد و دیگران از آن الگو پیروی کردند. آخرین نمونه ثبت شده به سال ۱۸۸۲ بازمی‌گردد. البته مبارزاتی میان فقرا - که معمولاً از مالکیت اشتراکی دفاع می‌کنند - و ثروتمندان - که معمولاً مالکیت فردی را ترجیح می‌دهند - وجود داشت؛ و این مبارزات اغلب سال‌ها ادامه می‌یافت. در بعضی از نقاط از آنجا که حصول یکپارچگی که در آن زمان توسط قانون لازم می‌آمد غیرممکن بود، روستا به دو روستا تقسیم شد - یکی تحت مالکیت فردی و دیگری تحت مالکیت اشتراکی - و آن‌ها به همین ترتیب می‌ماندند تا زمانی که در یک اجتماع بیامیزند، یا در غیر این صورت، همچنان تقسیم شده باقی می‌ماندند.

۱. درباره اجتماع روستایی منونیت، نک:

A. Klaus, *Our Colonies (Nashi Kolonit)*, St. Petersburg, 1869.

2. Chernigov

دربارهٔ روسیهٔ میانه، واقعیت این است که در بسیاری از روستاها که به سمت مالکیت خصوصی حرکت می‌کردند، از سال ۱۸۸۰ حرکتی توده‌ای به نفع بازسازی اجتماع روستایی آغاز شد. حتی دهقانان مالک که سال‌ها تحت نظام فردگرا زندگی کرده بودند، همگی به نهادهای کمونی بازگشتند. بدین ترتیب، شمار قابل توجهی از سرف‌های سابق وجود دارند که تنها یک چهارم از سهم مقرر را دریافت کرده‌اند، اما آن اراضی را آزاد از بازخرید و تحت مالکیت فردی به دست آورده‌اند. در سال ۱۸۹۰ جنبش گسترده‌ای میان آن‌ها (در کورسک^۱، ریازان^۲، تامبوف^۳، اورل^۴ و غیره) به منظور ادغام سهم‌های خود و معرفی اجتماع روستایی وجود داشت. «کشاورزان آزاد»^۵ که طبق قانون ۱۸۰۳ از سرواژ آزاد شدند و سهم زمین خود را خریده بودند - هر خانواده به طور جداگانه - اکنون تقریباً همگی تحت لوای نظام اجتماع روستایی هستند که خودشان برقرار کرده‌اند. تمام این جنبش‌ها نوظهور هستند، و غیرروس‌ها نیز به آن‌ها ملحق می‌شوند. بدین ترتیب، بلغارها در منطقهٔ تیراسپول^۶ پس از باقی ماندن به مدت شصت سال تحت سیستم مالکیت شخصی، اجتماع روستایی را در سال‌های ۱۸۷۶-۱۸۸۲ برقرار کردند. منونیت‌های^۷ آلمانی بردیانسک^۸ در سال ۱۸۹۰ برای معرفی اجتماع روستایی جنگیدند و خرده‌مالکین دهقان^۹ در میان باپتیست‌های^{۱۰} آلمانی در روستاهایشان در همان راستا آژیتاسیون می‌کردند.

یک نمونهٔ دیگر: حکومت روسیه در دههٔ چهل و از طریق آزمون و خطا، ۱۰۳ روستا را در استان سامارا^{۱۱} براساس نظام مالکیت فردی ایجاد کرد. هر خانوار ملک قابل توجهی را به مساحت ۱۰۵ آکر دریافت کرد. در سال ۱۸۹۰ در ۷۲ روستا از میان این ۱۰۳ روستا، دهقانان از پیش متوجه میل به معرفی اجتماع روستایی شده

1. Kursk

2. Ryazan

3. Tambov

4. Orel

5. Free agriculturists / Volnyie khlebopashtsy

6. Tiraspol

7. Mennonites

8. Berdyansk

9. Kleinwirtschaftliche

10. Baptists

11. Samara

بودند. من تمام این واقعیات را از اثر عالی وی. وی^۱ اخذ می‌کنم، که به سادگی واقعیات ثبت شده را در تفحص خانه به خانه فوق‌الذکر در قالبی طبقه‌بندی شده ارائه می‌دهد.

این جنبش به نفع مالکیت اشتراکی، به شدت با نظریه‌های اقتصادی کنونی مغایرت دارد؛ که بر طبق آن نظریات، کشاورزی فشرده با اجتماعی ناسازگار است. اما خوشدلانه‌ترین چیزی که می‌توان درباره این نظریه‌ها بیان کرد، این است که آن‌ها هرگز به آزمون تجربه محک نخورده‌اند: آن نظریات به حوزه متافیزیک سیاسی تعلق دارند. بالعکس، واقعیاتی که پیش روی خود داریم، نشان می‌دهد که هر جا دهقانان روس به دلیل تقارن شرایط مطلوب، کمتر از حد متوسط گرفتار سیه‌روزی هستند و هر جا که در میان همسایگان خود، اهل دانش و ابتکار عمل پیدا می‌کنند، اجتماعی روستایی به وسیله‌ای برای معرفی تحولات گوناگون در کشاورزی و زندگی روستایی در مجموع بدل می‌شود. در اینجا مانند هر جای دیگر، «یاری متقابل» رهبر بهتری برای پیشرفت است تا «جنگ هریک علیه همه»، چنان که می‌توان از واقعیات ذیل دید.

تحت حاکمیت نیکلای اول^۲، بسیاری از افسران دربار و سرف‌داران معمولاً دهقانان را مجبور به معرفی کشت اشتراکی قطعات کوچک از اراضی روستا می‌کردند، تا انبارهای کمون را پس از قرض دادن غلات به فقیرترین کمون‌نشین‌ها دوباره پُر سازند. چنین شیوه کشاورزی که در ذهن دهقانان با بدترین بقایای سرواژ پیوند خورده بود، به محض الغای سرواژ ترک گفته شد؛ اما اکنون دهقانان شروع به معرفی مجدد آن به خواست خودشان می‌کردند. در یک منطقه (اوستروگوژسک^۳، در کورسک) ابتکار عمل یک شخص کافی بود تا کشت اشتراکی را در چهار-پنجم تمام روستاها به وجود بیاورد. در چندین محل دیگر نیز با همین روبه‌رو می‌شویم. در روزی معین، کمون‌نشین‌ها بیرون می‌آیند - ثروتمندان با گاوآهن یا ارابه و فقرا با

دست خالی - و هیچ تلاشی برای تفکیک سهم فرد در کار به عمل نمی‌آید. سپس از محصول برای وام دادن به کمون‌نشین‌های فقیرتر، عمدتاً بخشش‌های آزاد، یا برای یتیمان و بیوه‌ها، یا برای کلیسای روستا، یا برای مدرسه یا برای بازپرداخت بدهی‌های کمون استفاده می‌شود.^۱

اینکه به عبارتی تمام انواع کارهایی که به روال زندگی روستایی وارد می‌شوند (تعمیر جاده‌ها و پل‌ها، سدها، زهکشی، تأمین آب برای آبیاری، برش چوب، کاشت درخت و...) توسط کل کمون‌ها انجام می‌گیرند و اینکه کل کمون‌ها اراضی را اجاره و چمنزارها را درو می‌کنند - کار به دست پیر و جوان، زن و مرد انجام می‌گیرد؛ به طریقی که تولستوی توصیف کرده است - درست همان چیزی است که می‌توان از زندگی مردم تحت نظام اجتماع روستایی انتظار داشت.^۲ آن‌ها پدیده‌ای روزمره در سراسر کشور هستند. اما اجتماع روستایی همچنین به هیچ‌وجه مخالف با پیشرفت‌های کشاورزی مدرن نیست، اگر بتواند هزینه آن را تاب آورد و اگر دانش که تا کنون فقط منحصر به ثروتمندان بوده است، به خانه دهقانان راه یابد.

هم‌اینک گفته شده است که گاواهن‌های عالی به سرعت در جنوب روسیه گسترش می‌یابند، و در بسیاری از موارد، اجتماعات روستایی در گسترش استفاده از آن‌ها نقش مهمی ایفا کردند. یک گاواهن توسط اجتماع خریداری می‌شد، بر بخشی از زمین اشتراکی در معرض آزمون قرار می‌گرفت، و اصلاحات ضروری به سازندگان نشان داده می‌شدند. کمون‌نشین‌ها اغلب در آغاز ساخت گاواهن‌های ارزان قیمت به عنوان صنعتی روستایی به آن‌ها کمک می‌کردند. در منطقه مسکو که اخیراً در طی پنج سال ۱،۵۶۰ گاواهن توسط دهقانان خریداری شد، انگیزش از همان کمون‌هایی نشأت

۱. می‌دانیم که این‌گونه کشت‌های کمونی در ۱۵۹ روستا از ۱۹۵ روستا در منطقه اوستروگوزسک (Ostrogzhsk) وجود دارند؛ در ۱۵۰ از ۱۸۷ روستا در اسلاویانوسربسک (Slavyanoserbsk)؛ ۱۰۷ اجتماع روستایی در الکساندروفسک (Alexandrovsk)؛ ۹۲ اجتماع نیکولایفسک (Nikolayevsk)؛ و ۳۵ تا در الیزابت‌گراد (Elisabethgrad). در یک کوچ‌نشین آلمانی، کشاورزی مشترک برای بازپرداخت بدهی کمون صورت می‌گیرد. همه به کار ملحق می‌شوند، اگرچه قرارداد وام را ۹۴ خانوار از ۱۵۵ خانوار بسته بودند.
۲. فهرستی از این کارها که محل توجه آمارگیران زمستوا قرار گرفتند، در اجتماع دهقانی وی. وی، صص. ۴۵۹-۶۰۰، یافت می‌شود.

می‌گرفت که زمین‌ها را در کل به هدف خاص بهبود در کشاورزی اجاره می‌دادند. در شمال شرق (ویاتکا^۱)، اتحادیه‌های کوچک از دهقانانی که با دستگاه‌های برداشت خود (که به عنوان صنعت روستایی در یکی از مناطق آهن تولید شده‌اند) سفر می‌کنند، استفاده از چنین دستگاه‌هایی را در حکومت‌های همسایه گسترش داده‌اند. گسترش وسیع ماشین‌آلات خرمن‌کوبی در سامارا، ساراتوف^۲ و خرسون^۳ به دلیل اتحادیه‌های دهقانی است که می‌توانند از عهده خرید موتور گران‌قیمت بریایند، در حالی که دهقانان منفرد نمی‌توانند. و در حالی که ما تقریباً در تمام رساله‌های اقتصادی می‌خوانیم که وقتی «سیستم سه مزرعه»^۴ باید با «سیستم تناوب کشت»^۵ جایگزین شود، اجتماع روستایی محکوم به ناپدید شدن است، در روسیه شاهدیم که بسیاری از اجتماعات روستایی ابتکار عمل معرفی کشت تناوبی را به دست می‌گیرند. دهقانان معمولاً پیش از پذیرش آن، بخشی را از اراضی اشتراکی برای آزمایش در مرغزارهای مصنوعی کنار می‌گذارند و کمون بذرها را می‌خرد.^۶ اگر آزمایش موفقیت‌آمیز از آب دربیاید، آن‌ها اصلاً هیچ مشکلی در تقسیم مجدد اراضی شان پیدا نمی‌کنند، تا متناسب با سیستم پنج یا شش مزرعه باشد.

این سیستم در حال حاضر در صدها روستای مسکو، تور، اسمولنسک^۷، ویاتکا و پسکوف استفاده می‌شود.^۸ و هر جا که بتوان از زمین چشم پوشید، اجتماعات همچنین بخشی از قلمروی خود را به پرورش میوه اختصاص می‌دهند. در نهایت،

1. Vyatka

2. Saratov

3. Kherson

4. Three-fields system

5. Rotation of crops system

۶. در حکومت مسکو، آزمایش معمولاً بر مزرعه‌ای انجام می‌گرفت که برای کشت اشتراکی فوق‌الذکر کنار گذاشته شده بود.

7. Smolensk

۸. چند نمونه از چنین پیشرفت‌هایی و پیشرفت‌های مشابه در پیک رسمی (Official Messenger)، ۱۸۹۴، شماره‌های ۲۵۶-۲۵۸ ارائه شد. اتحادیه‌ها میان دهقانان «بی‌اسب» نیز در جنوب روسیه به ظهور رسیدند. واقعیت بسیار جالب توجه دیگر، توسعه ناگهانی کارخانه‌های کره‌گیری بسیار پر شمار برای ساخت کره در جنوب غربی سیبری است. صدها نمونه از آن‌ها در توبولسک (Tobolsk) و تومسک (Tomsk) گسترش یافتند، بدون اینکه کسی بداند ابتکار جنبش از کجا آمد. این کار از تعاونی‌های دانمارکی نشأت گرفت که کره با کیفیت بالاتر خودشان را صادر می‌کردند و کره با کیفیت پایین‌تر را برای استفاده خودشان در سیبری می‌خریدند. پس از چند سال تعامل، آن‌ها کارخانه‌های کره‌گیری را در آنجا معرفی کردند. در حال حاضر، تجارت صادرات بزرگی بابت تلاش‌های آن‌ها رشد یافته است.

گسترش ناگهانی که اخیراً مزارع مدل کوچک، باغستان‌ها، جالیزها و اراضی کشت کرم ابریشم - که تحت رهبری آموزگار یا داوطلبی روستایی، در مدارس شبانه‌روزی روستا آغاز می‌شوند - در روسیه یافته‌اند، نیز به دلیل حمایتی است که در اجتماعات روستایی پیدا کردند.

علاوه بر این، پیشرفت‌های دائمی همچون زهکشی و آبیاری مکرراً روی می‌دهند. به عنوان مثال، در ده سال گذشته، در سه بخش از استان مسکو - استانی تا حد زیادی صنعتی - کارهای زهکشی در مقیاس وسیعی در کمتر از ۱۸۰ تا ۲۰۰ روستای مختلف به انجام رسیده‌اند، که خود کمون‌نشین‌ها با بیل کار می‌کنند. در کران دیگر روسیه، در استپ‌های خشک نووزن^۱، بیش از هزار سد برای حوضچه ساخته شد و صدها چاه عمیق توسط کمون‌ها حفر گردید؛ در حالی که در یکی از کوچ‌نشین‌های ثروتمند آلمانی در جنوب شرق، کمون‌نشین‌ها به مدت پنج هفته متوالی، زن و مرد به یکسان، برای برپایی یک سد به طول دو مایل به هدف آبیاری کار کردند. مردان منزوی در آن مبارزه علیه آب‌وهوای خشک چه کاری می‌توانستند بکنند؟ از طریق تلاش فردی چه می‌توانستند به دست آورند؛ وقتی روسیه جنوبی گرفتار طاعون موش خرماها بود و تمام افرادی که از زمین امرار معاش می‌کردند - غنی و فقیر، کمون‌نشین‌ها و فردگرایان - مجبور بودند با داستان خود برای غلبه بر طاعون تلاش کنند؟ فراخواندن پلیس هیچ فایده‌ای نداشت؛ اتحاد تنها درمان ممکن بود.

و در حال حاضر، پس از گفته‌های بسیار درباره حمایت و یاری متقابل که زارعین در کشورهای «متمدن» به ورطه عمل می‌گذارند، می‌بینم که می‌توانستم هشت جلد کتاب را با مثال‌هایی از زندگی صدها میلیون نفر پر کنم که همچنین تحت آموزش دولت‌های کم‌ویش متمرکز زندگی می‌کنند، اما با تمدن مدرن و ایده‌های مدرن

تماس ندارند. می‌توانستم حیات درونی روستایی در ترکیه و شبکه عادات و رسوم ستودنی یاری متقابل را توصیف کنم. با تورق جزوه‌هایم که پوشیده از تصاویری از زندگی دهقانان در قفقاز هستند، به واقعیات قابل توجهی از حمایت متقابل بر می‌خورم. آداب و رسوم مشابهی را در جماعه‌ی عرب و پورای^۱ افغان، در روستاهای ایران، هند و جاوه، در خانواده‌های یکپارچه چین، در اردوگاه‌های نیمه‌عشایر آسیای مرکزی و عشایر شمال دور شاهد هستیم. با نگاه به یادداشت‌هایی که به‌طور تصادفی از ادبیات آفریقا برداشته‌ام، آن‌ها را لبریز از واقعیاتی مشابه می‌یابم: درخواست یاری برای جمع‌آوری محصولات کشاورزی، ساخت خانه‌ها توسط تمام ساکنان روستا - گاهی اوقات برای مرمت ویرانی‌های ناشی از فلیباسترهای^۲ متمدن - مردمی که در مورد تصادف به یکدیگر یاری می‌رسانند، از مسافر حفاظت می‌کنند و

و هنگامی که آثاری را همچون خلاصه آلبرت هرمان پست از قانون عرفی آفریقا مطالعه می‌کنم، متوجه می‌شوم که چرا علی‌رغم تمام استبداد، ظلم و ستم، سرقت‌ها و تهاجمات، جنگ‌های قبیله‌ای، پادشاهان شکم‌پرست، جادوگران و کشیشان فریبکار، شکارچیان برده و امثالهم، این جمعیت‌ها در جنگل آواره نشده‌اند؛ چرا آن‌ها تمدن خاصی را حفظ کرده‌اند؛ و به‌جای آنکه به سطح خانواده‌هایی عقب‌مانده از اورانگوتان‌های رو به افول سقوط کنند، انسان باقی مانده‌اند. واقعیت این است که شکارچیان برده، دزدان عاج، و پادشاهان در حال جنگ، «قهرمانان» ماتابل و ماداگاسکار می‌میرند، وردی از خون و آتش را از خود به‌جای می‌گذارند؛ اما هسته نهادها، عادات و رسوم یاری متقابل که در قبیله و اجتماع روستایی بالیده است، باقی می‌ماند و انسان‌ها را متحد در جوامع نگاه می‌دارد؛ گشوده به پیشرفت تمدن و آماده برای دریافت آن، وقتی روزی فرارسد که به‌جای گلوله‌ها دریافت‌کننده تمدن باشند.

همان‌ها دربارهٔ دنیای متمدن ما صادق است. بلایای طبیعی و اجتماعی می‌آیند و می‌روند. کل جمعیت‌ها به‌طور دوره‌ای به سیه‌روزی و گرسنگی می‌افتند؛ چشمهٔ حیات میلیون‌ها نفر که به فلاکت شهر گرفتار شده‌اند، می‌خشکد؛ فهم و احساسات میلیون‌ها نفر با آموزه‌هایی که به نفع عده‌ای اندک خلق شده‌اند، تباه می‌گردد. تمام این‌ها به‌طور مسلم بخشی از وجود ما هستند. اما هستهٔ نهادها، عادات و رسوم یاری متقابل در میلیون‌ها نفر زنده باقی می‌ماند، و آن‌ها را گرد هم نگاه می‌دارد. و آنان ترجیح می‌دهند به رسوم، اعتقادات و سنت‌های خود بچسبند تا تعالیم «جنگ هریک علیه همه» را بپذیرند؛ که تحت عنوان علم به آن‌ها عرضه می‌شود، اما به هیچ‌وجه علم نیست.

فصل هشتم: یاری متقابل در میان خودمان (ادامه)

اتحادیه‌های کارگری که پس از تخریب گیلدها توسط دولت رشد کردند. مبارزات آنها. یاری متقابل در اعتصابات. تعاون. اتحادیه‌های آزاد برای اهداف گوناگون. از خودگذشتگی. انجمن‌های بی‌شمار برای اقدام مشترک تحت تمام جوانب ممکن. یاری متقابل در حیات زاغه‌ها. یاری شخصی.

هنگامی که زندگی روزمره جمعیت‌های روستایی اروپا را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که علی‌رغم تمام آنچه در دولت‌های مدرن برای تخریب اجتماع روستایی انجام گرفته است، حیات دهقانان سرشار از عادات و رسوم حمایت و یاری متقابل باقی می‌ماند؛ ردپاهای بااهمیت مالکیت اشتراکی زمین حفظ شده‌اند؛ و به محض اینکه اخیراً موانع قانونی بر سر راه اتحادیه روستایی حذف شدند، شبکه‌ای از اتحادیه‌های آزاد برای نیل به انواع و اقسام اهداف اقتصادی به سرعت در میان دهقانان گسترش یافت. گرایش این جنبش جوان در جهت بازسازی نوعی اتحادیه مشابه با اجتماع روستایی قدیم است. با رسیدن به چنین نتایجی در فصل پیشین، اکنون باید ملاحظه کنیم که چه نهادهایی را برای حمایت متقابل در زمانه حاضر در میان جمعیت‌های صنعتی می‌توان یافت.

برای سیصد سال گذشته، شرایط رشد چنین نهادهایی همان قدر در شهرها نامطلوب بوده است که در روستاها. به راستی محرز است که وقتی شهرهای قرون وسطایی در قرن شانزدهم توسط رشد دولت‌های نظامی مقهور گشتند، تمام نهادهایی که صنعت‌گران، استادان و تاجران را در گیلدها و شهرها کنار هم نگاه می‌داشتند، با خشونت نابود شدند. خودمختاری و استقلال قضایی هم در گیلد و هم در شهر ملغا گشت؛ سوگند ائتلاف میان برادران گیلد به اقدامی جنایت‌آمیز در برابر دولت تبدیل شد؛ اموال گیلدها به همان طریق مصادره گشت که اراضی اجتماعات روستایی؛ و سازمان داخلی و فنی هر حرفه به دستان دولت افتاد. قوانینی که شدت‌شان به تدریج رو به رشد بود، به تصویب می‌رسیدند تا مانع اتحاد صنعت‌گران به هر شکل شوند. برای مدتی سایه‌هایی از گیلدهای قدیم تحمل می‌شدند: گیلدهای تاجران اجازه داشتند که به شرط اعطای آزادانه کمک مالی به شاهان وجود داشته باشند، و برخی گیلدهای صنعت‌گران به عنوان ارگان‌های اداری به حیات خود ادامه می‌دادند. برخی از آن‌ها هنوز وجود بی‌معنای خود را کش می‌دهند. اما آنچه سابقاً نیروی حیاتی زندگی و صنعت قرون وسطی بود، مدت‌ها پیش زیر بار خردکننده دولت متمرکز ناپدید شده است.

در بریتانیای کبیر که می‌توان بهترین مثال برای سیاست‌گذاری صنعتی دولت‌های مدرن دانست، شاهد هستیم که پارلمان از اوایل قرن پانزدهم شروع به تخریب گیلدها کرد، اما به‌ویژه در قرن بعد بود که اقدامات قاطعی صورت گرفت. چنان که تولمین اسمیت^۱ نوشت، هنری هشتم نه تنها سازمان گیلدها را از بین برد، بلکه همچنین اموال آن‌ها را مصادره کرد، حتی با عذر و بهانه‌ای کمتر از آنچه برای مصادره املاک صومعه‌ها آورده بود.^۲ ادوارد ششم^۳ کار او را تکمیل

1. Toulmin Smith

2. Toulmin Smith, *English Guilds*, London, 1870, Introd. p. xliii.

3. Edward the Sixth

کرد؛ و از پیش در نیمه دوم قرن شانزدهم می‌بینیم که پارلمان تمام منازعات را در میان صنعت‌گران و تاجران که سابقاً در هر شهر جداگانه حل و فصل می‌شدند، رفع و رجوع می‌کند. پارلمان و پادشاه نه تنها در تمام چنین مشاجراتی قانون تصویب می‌کردند، بلکه با نظر به منافع پادشاه تاجدار در صادرات، به زودی شروع به تعیین تعداد کارآموزان در هر حرفه و تنظیم جزئی فنون هر رشته تولیدی کردند؛ وزن مواد، تعداد رشته‌ها در هر متر پارچه و... باید گفت با موفقیتی اندک، زیرا منازعات و مشکلات فنی که برای قرن‌های متمادی از طریق توافق میان گیلدهای بسیار وابسته به هم و شهرهای متحد حل می‌شدند، تماماً فراسوی قدرت‌های دولت متمرکز قرار دارند. دخالت مستمر مأموران دولت، حرفه‌ها را فلج می‌ساخت و اکثر آن‌ها را به افول کامل می‌کشاند؛ و وقتی اقتصاددانان قرن گذشته علیه تنظیم دولتی صنایع قیام کردند، صرفاً نارضایتی گسترده را علنی ساختند. الغای آن دخالت‌ها توسط انقلاب فرانسه به عنوان اقدامی آزادی‌بخش با استقبال مواجه و الگوی فرانسه به زودی در جاهای دیگر دنبال شد.

دولت در تنظیم دستمزدها به هیچ وجه موفق‌تر نبود. در شهرهای قرون وسطی، وقتی تمایز میان استادان و شاگردان یا پيله‌وران در قرن پانزدهم بیش از پیش آشکار شد، اتحادیه‌های شاگردان^۱ که گه‌گاه خصلتی بین‌المللی به خود می‌گرفتند، با اتحادیه اربابان و تاجران مخالفت کردند. اکنون دولت بود که وظیفه برطرف کردن ناراحتی آنان را به عهده می‌گرفت؛ و طبق قانون ۱۵۶۳ الیزابت، دادرس‌ها باید دستمزدها را تعیین می‌کردند تا معاشی «مناسب» را برای پيله‌وران و شاگردان

۱. لایحه ادوارد ششم - نخستین قانون دوران حکمرانی او - فرمان داد که تمام اخوت‌ها، برادری‌ها و گیلدهایی که درون قلمروی انگلستان و ولز و دیگر مناطق تحت سلطه پادشاه قرار داشتند؛ و تمام املاک اربابی، اراضی، املاک استیجاری و دیگر میراث‌هایی که به آن‌ها یا هریک از آن‌ها تعلق دارد، به دربار تحویل داده شود (گیلدهای انگلیسی، مقدمه، ص. Xiii). همچنین نک:

Ockenkowski's *Englands wirtschaftliche Entwicklung im Ausgange des Mittelalters*, Jena, 1879, chaps. ii.-v.

2. Gesellenverbände

تضمین نمایند. با این حال، دادرس‌ها عاجز از آشتی میان منافع متعارض از آب درآمدند؛ و حتی ناتوان‌تر در مجبور کردن اربابان به اطاعت از تصمیمات آن‌ها. این قانون به تدریج در حد حرف باقی ماند و تا پایان قرن هجدهم فسخ شد. اما در حالی که بدین ترتیب دولت کارکرد تنظیم دستمزدها را رها می‌کرد، شدیداً به ممنوعیت تمام ائتلاف‌هایی ادامه می‌داد که پيله‌وران و کارگران به آن‌ها وارد می‌شدند تا دستمزد خود را بالا ببرند یا آن‌ها را در سطح معینی نگاه دارند. در سراسر قرن هجدهم علیه اتحادیه‌های کارگری قانون وضع می‌کرد و در سال ۱۷۹۹ سرانجام تمام انواع ائتلاف را با تهدید به مجازات‌های شدید ممنوع ساخت. در واقع، پارلمان بریتانیا در این باره صرفاً از الگوی کنوانسیون انقلابی فرانسه پیروی می‌کرد که قانون هیولاری را علیه ائتلاف کارگران صادر کرده بود؛ ائتلاف میان شماری از شهروندان، اقدام علیه حاکمیت دولت که قرار بود به یکسان از تمام اتباع خود حفاظت کند، محسوب می‌شد. بدین ترتیب، کارویرانی اتحادیه‌های قرون وسطی تکمیل شد. هم در شهرها و هم در روستاها دولت بر تجمعات سست افراد حکمفرما بود و حاضر بود با سخت‌گیرانه‌ترین اقدامات جلوی بازسازی هر نوع اتحادیه مجزا را میان آن‌ها بگیرد. پس این‌ها شرایطی بودند که گرایش یاری متقابل باید تحت آن، راه خود را در قرن نوزدهم باز می‌کرد.

نیازی هست به گفتن اینکه هیچ یک از چنین اقداماتی نمی‌توانست آن گرایش را نابود کند؟ در سراسر قرن هجدهم اتحادیه‌های کارگری پیوسته بازسازی می‌شدند.^۱ پیگرد بی‌رحمانه‌ای نیز که طبق قوانین ۱۷۹۷ و ۱۷۹۹ رخ داد، آن‌ها را متوقف نکرد. از هر نقص در نظارت و از هر تأخیر اربابان برای محکومیت اتحادیه‌ها، سوءاستفاده می‌شد. اتحادیه‌ها تحت پوشش انجمن‌های دوستانه، باشگاه‌های کفن و دفن یا اخوت‌های محرمانه، در صنایع نساجی، میان چاقوسازان شفیلد و

1. See Sidney and Beatrice Webb, *History of Trade-Unionism*, London, 1894, pp. 21-38.

نیز معدنچیان گسترش یافتند و سازمان‌های فدرال نیرومندی برای حمایت از این شاخه‌ها در طی اعتصاب و پیگردهای قانونی شکل گرفت.^۱

فسخ قوانین ائتلاف^۲ در سال ۱۸۲۵ انگیزش جدیدی به این جنبش بخشید. اتحادیه‌ها و فدراسیون‌های ملی در تمام حرفه‌ها شکل گرفتند^۳؛ و هنگامی که رابرت اوئن^۴ اتحادیه صنفی یکپارچه بزرگ ملی^۵ خود را آغاز کرد، در عرض چند ماه نیم میلیون عضو به دست آورد. درست است که این دوره از آزادی نسبی، مدت زیادی طول نکشید؛ پیگرد قانونی در دهه ۳۰ از نو آغاز شد و محکومیت‌های ددمنشانه ۱۸۳۲-۱۸۳۲ به دنبال آن آمدند. اتحادیه بزرگ ملی^۶ منحل شد و در سرتاسر کشور، هم کارفرمایان خصوصی و هم حکومت در کارگاه‌های خودش شروع به وادار کارگران کردند تا آن‌ها از هرگونه ارتباط با اتحادیه‌ها دست بکشند و «سندی» را به این منظور امضا کنند. اتحادیه‌گرایان^۷ طبق «قانون ارباب و خدمتگذار»^۸ یکسره تحت پیگرد قضایی قرار گرفتند و کارگران صرفاً به دلیل شکایت ارباب از سوءرفتار آن‌ها با شتاب بازداشت و محکوم می‌شدند.^۹ اعتصاب‌ها به شیوه‌ای خودکامه سرکوب شدند و حیرت‌انگیزترین محکومیت‌ها صرفاً برای اعلام اعتصاب یا ایفای نقش نمایندگی در آن رخ دادند؛ صرف نظر از سرکوب نظامی شورش‌های اعتصابی، یا محکومیت‌هایی که به دنبال فوران‌های مکرر اعمال خشونت‌آمیز می‌آمدند. اجرای حمایت متقابل در چنین شرایطی اصلاً کار ساده‌ای نبود. و با این حال با وجود تمام موانعی که نسل خودمان به سختی می‌تواند تصور کند، احیای اتحادیه‌ها

۱. در اثر سیدنی وب (Sidney Webb)، اتحادیه‌هایی را که در آن زمان وجود داشتند، ملاحظه کنید. فرض بر این است که صنعت‌گران لندن هرگز بهتر از سال‌های ۱۸۱۰-۱۸۲۰ سازمان یافته نبودند.

2. Combination Laws

۳. اتحادیه ملی برای حفاظت از کار (The National Association for the Protection of Labour) حدوداً شامل ۱۵۰ اتحادیه مجزا بود که مالیات‌هایی بالایی می‌پرداختند و حدود ۱۰۰,۰۰۰ عضو داشتند. اتحادیه بناها و اتحادیه معدنچیان نیز سازمان‌های بزرگی بودند (وب، همان، ص. ۱۰۷).

4. Robert Owen

5. Grand National Consolidated Trades' Union

6. Grand National Union

7. Unionists

8. Master and Servant Act

۹. در این باره از اثر آقای وب پیروی می‌کنم که لبریز از اسنادی برای تأیید بیانات خویش است.

دوباره در سال ۱۸۴۱ شروع شد و ادغام کارگران به طور پیوسته از آن زمان ادامه دارد. پس از نبردی طولانی که بیش از صد سال طول کشید، حق ائتلاف به دست آمد؛ و در حال حاضر تقریباً یک چهارم از کارگران با شغل منظم - یعنی حدود ۱،۵۰۰،۰۰۰ نفر - به اتحادیه‌های صنفی تعلق دارند.^۱

در رابطه با دیگر دولت‌های اروپایی، کافی است گفته شود که تا همین اواخر تمام انواع اتحادیه‌ها به عنوان توطئه چینی تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفتند. و با این حال در همه جا وجود داشتند، حتی با اینکه باید شکل انجمن‌های مخفیانه به خود می‌گرفتند، در حالی که گستره و نیروی سازمان‌های کارگری - و به ویژه شوالیه‌های کار^۲، در ایالات متحده و بلژیک - را اعتصابات در دهه نود به طور کافی نشان می‌دهند. با این حال باید به خاطر داشت که غیر از پیگرد قانونی، صرفاً واقعیت تعلق به اتحادیه کارگری، نشان از فداکاری‌های قابل توجهی از نظر پول، وقت و کار بی‌مزد و مواجب است؛ و به طور مستمر بر خطر از دست دادن شغل صرفاً به دلیل اتحادیه‌گرایی دلالت دارد.^۳ به علاوه، اتحادیه‌گرا دائماً باید با اعتصاب روبه‌رو گردد. و واقعیت شوم اعتصاب این است که اعتبار محدود خانواده کارگر نزد نانوا و گروگیر به زودی تمام می‌شود؛ دستمزد اعتصاب حتی کفاف غذا را هم نمی‌دهد؛ و گرسنگی به زودی بر چهره‌های کودکان نقش می‌بندد. برای کسی که در

۱. تغییرات عظیمی از دهه چهارم در نگرش طبقات ثروتمند تر نسبت به اتحادیه‌ها به وقوع پیوسته است. با این حال، حتی در دهه شصت، کارفرمایان تلاش هماهنگ عظیمی را برای درهم شکستن آن‌ها از طریق اخراج کل جماعت‌ها صورت دادند. تا سال ۱۸۶۹، توافق ساده برای اعتصاب و اعلام اعتصاب با پلاکارد - صرف نظر از خود اعتصاب - اغلب به عنوان تشویش اذهان عمومی مجازات می‌شدند. تازه در سال ۱۸۷۵ قانون ارباب و خدمتکار فسخ شد، اعتصاب صلح‌آمیز مجاز گشت و «خشونت و ارباب» در طول اعتصابات در حوزه قانون عرفی قرار گرفت. با این حال، حتی در طول اعتصاب کارگران اسکله در سال ۱۸۸۷، پول اعانه باید برای مبارزه در صحن دادگاه‌ها برای کسب حق اعتصاب خرج می‌شد، در حالی که پیگردهای قانونی چند سال اخیر بار دیگر تهدید می‌کنند که حقوق فتح شده را خیالی سازند.

2. Knights of Labour

۳. کمک هفتگی ۶ پنی، از دستمزد ۱۸ شلینگ، یا ۱ شلینگ از دستمزد ۲۵ شلینگ، بسیار بیشتر از ۱ پوند از درآمد ۳۰۰ پوندی ارزش دارد؛ آن پول عمدتاً صرف غذا می‌شود. و مالیات به زودی دوبرابر خواهد شد، وقتی در اتحادیه‌ای برادر اعلام اعتصاب می‌شود. توصیف تصویری حیات اتحادیه صنفی توسط صنعت‌گری ماهر که توسط آقا و خانم وب منتشر شده است (صص. seq 431)، ایده فوق‌العاده‌ای از میزان کار لازم از یک اتحادیه‌گرا به دست می‌دهد.

ارتباط نزدیک با کارگران زندگی می‌کند، یک اعتصاب طولانی مدت دلخراش‌ترین منظره است؛ در حالی که به راحتی می‌توان تصور کرد که اعتصاب، چهل سال پیش در این کشور چه معنایی داشت و هنوز غیر از ثروتمندترین نقاط قاره چه معنایی دارد. حتی در حال حاضر اعتصاب‌ها دائماً با ویرانی کامل و مهاجرت اجباری کل جمعیت‌ها به پایان خواهند رسید، در حالی که تیراندازی به سوی اعتصاب‌کنندگان با کوچک‌ترین تحریک - و یا حتی بدون تحریک^۱ - هنوز هم در قاره کاملاً معمول است.

و با این حال، هر ساله هزاران اعتصاب و اخراج در اروپا و آمریکا به وقوع می‌پیوندد. شدیدترین و دنباله‌دارترین منازعات قاعداً به اصطلاح «اعتصابات همدردی»^۲ هستند که برای حمایت از رفقای اخراجی یا حفظ حقوق اتحادیه‌ها صورت می‌گیرند. در حالی که بخشی از مطبوعات، مستعد توضیح اعتصابات توسط «ارعاب» هستند، کسانی که در میان اعتصاب‌کنندگان زندگی کرده‌اند با تحسین از حمایت و یاری متقابلی که دائماً در میان آن‌ها اجرا می‌شود، صحبت می‌کنند. همه از حجم عظیم کاری شنیده‌اند که توسط کارگران داوطلب برای سازماندهی امداد در اعتصاب کارگران بارانداز لندن انجام شده بود؛ معدن چینی که پس از چندین هفته بیکاری، در زمانی که کار خود را از سر گرفتند، هفته‌ای ۴ شیلینگ به صندوق اعتصاب کمک می‌کردند؛ بیوه معدنچی که طی جنگ کارگری یورکشایر^۳ در سال ۱۸۹۴ پس‌انداز زندگی شوهر خود را به صندوق اعتصاب تقدیم کرد؛ آخرین قرص نان که همیشه با همسایگان سهیم می‌شد؛ و معدنچیان

۱. نک: مباحثات درباره اعتصابات فالکنائو (Falkenau) در اتریش پیش از رایش‌تاک اتریش (Austrian Reichstag) در ۱۰ مه ۱۸۹۴، که این واقعیت به طور کامل توسط وزارت و صاحب معدن به رسمیت شناخته شده است. همچنین نک: مطبوعات انگلیسی آن زمان.

رادستاک^۱ که از جالیزهای بزرگ برخوردار بودند و چهارصد معدنچی بریستول^۲ را دعوت کردند تا سهم خود را از کلم و سیب زمینی و غیره بردارند. در طول اعتصاب بزرگ معدنچیان در یورکشایر در سال ۱۸۹۴، تمام خبرنگاران روزنامه از چنین واقعیات فراوانی مطلع بودند؛ اگرچه تمام آن‌ها نمی‌توانستند چنین موضوعات «نامربوطی» را به جراید مربوطه خود گزارش دهند.^۳

با این حال، اتحادیه‌گرایی تنها شکلی نیست که نیاز کارگران را به حمایت متقابل تجلی می‌بخشد. علاوه بر آن اتحادیه‌های سیاسی نیز هستند، که فعالیتشان را بسیاری از کارگران برای رفاه عمومی سودمندتر از اتحادیه‌های صنفی می‌دانند، زیرا اکنون دارای اهداف محدودی هستند. البته صرف واقعیت تعلق به یک هیئت سیاسی را نمی‌توان جلوه‌گرایش یاری متقابل فرض کرد. همگی می‌دانیم که سیاست، میدانی است که عناصر خودمدارانه ناب جامعه به ترکیب‌هایی درهم تنیده با آمال نوع دوستانه وارد می‌شوند. اما هر سیاستمدار باتجربه‌ای می‌داند که تمام جنبش‌های سیاسی بزرگ بر سر مسائل بزرگ و اغلب دوردست می‌جنگیدند؛ و آن‌هایی قدرتمندتر از همه بودند که بی‌طرف‌ترین شور و شوق را برمی‌انگیختند. تمام جنبش‌های تاریخی بزرگ واجد این خصلت بوده‌اند؛ و برای نسل خودمان، سوسیالیسم در این دسته قرار می‌گیرد. بی‌تردید «مبلغین مزدبگیر»، ترجیح‌بند محبوب کسانی است که هیچ چیز درباره‌ی آن نمی‌دانند.

با این حال حقیقت این است که - صرفاً با ذکر آنچه خود به‌شخصه می‌دانم - اگر در بیست و چهار سال گذشته دفترچه خاطراتی نگه داشته بودم و در آن تمام سرسپردگی و ازجان‌گذشتگی را می‌نگاشتم که در جنبش سوسیالیستی دیدم، خواننده چنین خاطراتی دائماً کلمه «قهرمانانه» را بر لب می‌داشت. اما مردانی که

1. Radstock

2. Bristol

۳. بسیاری از این واقعات را می‌توان در دپلی کرونیکل (Daily Chronicle) و تا حدی دپلی نیوز (Daily News) در اکتبر و نوامبر ۱۸۹۴ پیدا کرد.

از آن‌ها سخن می‌گفتم، قهرمان نبودند؛ آن‌ها مردان متوسطی بودند که از ایده‌ای بزرگ الهام گرفته بودند. هر روزنامه‌سوسیالیستی - و تنها در اروپا صدها نمونه از آن‌ها وجود دارد - همان داستان را از سال‌های فداکاری بدون هیچ امید به پاداش - و در اکثریت قریب به اتفاق موارد - حتی بدون جاه‌طلبی شخصی داراست. من خانواده‌هایی را دیده‌ام که زندگی می‌کردند، بدون اینکه بدانند فردا چه غذایی برای خوردن خواهند داشت؛ در حالی که شوهر در تمام شهر خود به دلیل مشارکت در نشریه تحریم شده بود؛ و همسرش از طریق خیاطی خرج خانواده را درمی‌آورد. و چنین وضعیتی سال‌ها ادامه دارد تا اینکه خانواده بدون کلمه‌ای نکوهش‌آمیز صرفاً با گفتن این حرف کنار می‌کشد: «ادامه دهید، ما دیگر نمی‌توانیم تاب آوریم!»

من انسان‌هایی را دیده‌ام که در حال مرگ از بیماری سل بودند و این را می‌دانستند؛ و با این حال در برف و مه پرسه می‌زدند تا جلسات را تدارک ببینند و چند هفته مانده به مرگ خود در جلسات صحبت می‌کردند. فقط آن‌گاه با این کلمات به بیمارستان عزیمت می‌کردند: «دوستان، اکنون کار من تمام است؛ پزشکان می‌گویند فقط چند هفته از عمر من باقی مانده است. به رفقا بگویید که اگر به دیدن من بیایند خوشحال خواهم شد.» شاهد واقعیت‌هایی بوده‌ام که اگر به شما در اینجا بگویم، «آرمانی‌سازی» می‌پندارید؛ و حتی اسامی این مردان که در خارج از حلقه محدودی از دوستان به زحمت شناخته شده است، وقتی دوستانشان نیز فوت کنند به زودی فراموش خواهد شد. در واقع خودم هم نمی‌دانم که چه چیزی را بیش از همه بستایم؛ از خودگذشتگی بی قید و شرط این عده اندک، یا مجموع کل افعال کوچک ایثارگرانه شمار بسیاری از افراد. هر ورق روزنامه یک سنتی که فروخته می‌شود، هر جلسه، هر صد رأی که در انتخابات سوسیالیستی به دست می‌آید، باز نمود میزانی از انرژی و فداکاری است که اشخاص بیگانه کوچک‌ترین تصویری از آن ندارند. و کاری که اکنون سوسیالیست‌ها انجام می‌دهند، در گذشته در هر

حزب مردمی و پیشرفته، سیاسی و مذهبی، انجام گرفته است. تمام پیشرفت‌های گذشته را افرادی مشابه و با سرسپردگی مشابه موجب شده‌اند.

تعاون به‌ویژه در بریتانیا اغلب به‌عنوان «فردگرایی سهامی»^۱ توصیف می‌شود؛ و چنان که هم‌اینک هست، بدون تردید تمایل به ایجاد نوعی خودمداری تعاونی، نه تنها معطوف به اجتماع در سطح کلان، بلکه همچنین میان خود شرکا دارد. با این حال به‌طور مسلم این جنبش در خاستگاه خود از خصلتی ذاتاً مربوط به یاری متقابل برخوردار بود. حتی اکنون پرحرارت‌ترین مروجین آن متقاعد شده‌اند که تعاون، بشریت را به سطح هماهنگ والاتری از روابط اقتصادی سوق می‌دهد، و ماندن در برخی از سنگرهای تعاون در شمال، بدون درک اینکه شمار زیادی از نفرات عقیده‌ای مشابه دارند، ممکن نیست. اگر این ایمان از بین برود، اکثر آن‌ها علاقه خود را به جنبش از دست می‌دهند؛ و باید اقرار کرد که طی چند سال گذشته، آرمان‌های گسترده‌تر رفاه عمومی و همبستگی تولیدکنندگان کم‌کم در میان اعضای تعاونی رایج شده است. بی‌تردید، اکنون گرایش به سوی استقرار روابط بهتر در میان صاحبان کارگاه‌های تعاونی و کارگران وجود دارد.

اهمیت تعاون در این کشور، هلند و دانمارک شناخته شده است؛ در حالی که در آلمان - و به‌ویژه در کرانه راین - انجمن‌های تعاونی از پیش عامل مهمی در زندگی صنعتی هستند.^۲ با وجود این، شاید روسیه بهترین میدان را برای مطالعه تعاون تحت بی‌نهایت جوانب گوناگون ارائه دهد. در روسیه، این امر پدیده‌ای طبیعی و میراث قرون وسطی است؛ و در حالی که یک انجمن تعاونی که رسماً تأسیس شده باشد، باید با بسیاری از مشکلات قانونی و سوءظن رسمی سروکله بزند، تعاون غیررسمی - آرتل - گوهر زندگی دهقانان روسیه را تشکیل می‌دهد. تاریخ «تشکیل روسیه» و استعمار سیبری، تاریخ آرتل‌ها یا گیلدهای شکار و تجارت است که اجتماعات

1. Joint-stock individualism

۲. اتحادیه تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در راین میانه در حدود سال ۱۸۹۰، هزینه سالانه ۱۸،۴۳۷،۵۰۰ پوند را نشان دادند؛ ۳،۶۷۵،۰۰۰ پوند در طول سال به صورت وام اعطا شد.

روستا به دنبال آن‌ها آمدند. و اکنون، آرتل را در همه جا می‌بینیم؛ در میان هر گروه از ده تا پنجاه دهقان که از روستایی یکسان برای کار در کارخانه می‌آیند، در تمام حرفه‌های ساختمان‌سازی، در میان ماهیگیران و شکارچیان، در میان محکومین در راه سیبری و در سیبری، در میان نگهبانان راه آهن، قاصدان بورس^۱، کارگران اداره گمرک^۲، همه جا در صنایع روستایی، که ۷,۰۰۰,۰۰۰ نفر را در اشتغال خود دارد؛ از بالا تا پایین جهان کارگری، دائمی و موقت، برای تولید و مصرف، تحت تمام جوانب ممکن. تا به امروز بسیاری از مناطق ماهیگیری در انشعابات دریای خزر در مالکیت آرتل‌های عظیم هستند. رودخانه اورال به کل قزاق‌های اورال تعلق دارد که مناطق ماهیگیری را تخصیص و بازتخصیص می‌کنند؛ شاید ثروتمندترین روستا در جهان، بدون دخالت مقامات. ماهیگیری همیشه توسط آرتل‌هایی در اورال^۳، ولگا^۴ و تمام دریاچه‌های شمال روسیه انجام می‌گیرد. علاوه بر این سازمان‌های دائمی، فقط بی‌شمار آرتل موقت وجود دارد که هریک برای هدف خاصی تشکیل شده‌اند. هنگامی که ده یا بیست دهقان از یک محل به شهر بزرگی می‌آیند تا به عنوان بافنده، نجار، بنا، قایق‌ساز و غیره کار کنند، همیشه یک آرتل را تشکیل می‌دهند. آن‌ها اتاق‌هایی را اجاره می‌کنند، یک آشپز استخدام می‌کنند (اغلب همسریکی از آن‌ها در این زمینه عمل می‌کند)، ریش سفیدی را برمی‌گزینند و به صورت مشترک غذا می‌خورند. هریک از آن‌ها سهم خود را برای غذا و اقامت به آرتل می‌پردازد. گروهی از محکومین در راه سیبری همواره همین کار را می‌کند، و ریش سفید منتخب آن‌ها میانجی میان محکومین و رئیس نظامی این گروه است که رسماً به رسمیت شناخته می‌شود. آن‌ها در زندان‌های کار شاقه همین سازمان را دارند. آرتل‌های نگهبانان راه آهن، قاصدان بورس، کارگران اداره گمرک و قاصدان شهری در پایتخت‌ها، که جمعاً مسئولیت هر کدام از اعضا را به عهده دارند، از چنان آوازه‌ای بهره‌مند هستند که هر مقدار پول یا حواله بانکی را تاجران نزد

1. Exchange messengers
3. Ural

2. Customs House
4. Volga

عضو آرتل به امانت می‌سپارند. در حرفه‌های ساختمان‌سازی، آرتل‌هایی از ۱۰ تا ۲۰۰ عضو شکل می‌گیرند؛ و ساختمان‌سازان جدی و پیمانکاران راه‌آهن همیشه ترجیح می‌دهند با آرتل معامله کنند تا با کارگرانی که به صورت مجزا استخدام می‌شوند. آخرین تلاش‌های وزیر جنگ برای معامله مستقیم با آرتل‌های تولیدی که به طور اخص در تجارت‌های خانگی شکل گرفته بودند، و سفارش چکمه و انواع اجناس برنجی و آهنی به آن‌ها، رضایت بخش‌تر از همه توصیف شده‌اند؛ در حالی که اجاره آهن‌آلات دربار (ووتکینسک)^۱ به آرتل کارگران، که هفت یا هشت سال پیش به وقوع پیوست، موفقیت قاطعی بوده است.

بدین ترتیب، می‌توانیم ببینیم که چگونه در روسیه این نهاد قدیمی قرون وسطایی که با دولت (در جلوه‌های غیررسمی آن) تداخل نداشته، تا به امروز به طور کامل باقی مانده است و در مطابقت با الزامات صنعت و تجارت مدرن، متنوع‌ترین اشکال را به خود می‌گیرد. گیلدهای قدیمی در شبه جزیره بالکان، امپراطوری ترکیه و قفقاز به طور کامل حفظ شده‌اند. اصناف صرب، خصلت قرون وسطایی خود را کاملاً حفظ کرده‌اند؛ آن‌ها شامل هر دو استادکاران و شاگردان می‌شوند، معاملات را تنظیم می‌کنند، و نهادهایی برای حمایت متقابل در کار و بیماری هستند.^۲ در حالی که امکان قفقاز و به ویژه در تفلیس، نفوذ قابل توجهی را در زندگی شهری به این کارکردها می‌افزایند.^۳

در ارتباط با تعاون، شاید بایستی به انجمن‌های دوستانه؛ اتحادهای افراد عجیب؛ باشگاه‌های روستا و شهر که برای پرداخت صورت حساب پزشک سازمان می‌یافتند؛ باشگاه‌های لباس و دفن؛ و باشگاه‌های کوچکی اشاره کنم که در میان دختران کارخانه بسیار متداول هستند. این دختران هر هفته چند پنس

1. Votkinsk

۲. گزارش کنسولی بریتانیا، آوریل ۱۸۸۹.

۳. تحقیقات وسیعی در این زمینه به زبان روسی در *Zapiski* (خاطرات) انجمن جغرافیایی قفقاز، مجلد ۵، ۲، تفلیس، ۱۸۹۱، توسط سی. اگیازاروف (C. Egiazaroff) منتشر شده است.

به آن باشگاه‌ها کمک می‌کنند؛ که بعداً به قید قرعه در مجموع یک پوند جایزه می‌دهند که حداقل می‌توان برای خرید ضروریات و بسیاری چیزهای دیگر استفاده کرد. روحیه اجتماعی یا طربناک به میزان نه‌چندان ناچیزی در تمام این انجمن‌ها و باشگاه‌ها زنده است، حتی با اینکه «اعتبار و بدهی» هر عضو دقیقاً تحت نظارت قرار می‌گیرد. اما اتحادیه‌های بسیار زیادی وجود دارند که مبتنی بر آمادگی برای فدا کردن زمان، سلامتی و جان در صورت لزوم هستند؛ و می‌توانیم چندین مثال را از بهترین اشکال حمایت متقابل عرضه کنیم.

اتحادیه قایق نجات در این کشور و نهادهای مشابه در قاره باید در ابتدا ذکر شوند. اولی در حال حاضر دارای بیش از سیصد قایق در امتداد سواحل این جزایر است؛ و اگر به دلیل فقر ماهیگیران نبود، که نمی‌توانند از عهده خرید قایق نجات بریباینند، دو برابر این تعداد را می‌داشت. با این حال، خدمه عبارت‌اند از داوطلبانی که آمادگی‌شان در فدا کردن جان خود برای نجات افرادی مطلقاً بیگانه با آن‌ها، هر ساله به آزمون سختی گذاشته می‌شود؛ هر سال زمستان، خسران چندین نفر از شجاع‌ترین آن‌ها به ثبت می‌رسد. و اگر از این مردان پرسیم چه چیزی آن‌ها را برمی‌انگیخت تا جان خود را به خطر اندازند، حتی اگر هیچ بخت موفقیت معقولی وجود نداشته باشد، پاسخ آن‌ها چیزی در راستای خطوط ذیل است. بورانی وحشتناک که از این سوبه آن سوی کانال می‌وزید؛ بر ساحل صاف و شنی روستای کوچکی در کنت^۱ می‌خروشید؛ و قایقی کوچک لبریز از پرتقال در همان نزدیکی بر ماسه‌ها گیر افتاده بود. در این آب‌های کم‌عمق فقط قایق نجاتی با ته صاف از نوع ساده را می‌توان نگه داشت، و به آب انداختن آن در طی چنین طوفانی به معنای رویارویی با فاجعه‌ای تقریباً مسلم بود. با این حال مردان بیرون رفتند، ساعت‌ها در برابر باد جنگیدند و قایق دو بار واژگون شد. یک نفر غرق شد، دیگران به طرف ساحل

پرت شدند. یکی از آن‌ها، یک گارد ساحلی آراسته، صبح روز بعد به شدت کبود و نیمه منجمد در برف پیدا شد. از او پرسیدم که چرا به آن تلاش مایوسانه دست زدند؟ پاسخ او چنین بود: «خودم هم نمی‌دانم. کشتی‌ای شکسته بود؛ تمام مردم روستا در ساحل ایستاده بودند، و همگی می‌گفتند که بیرون رفتن احمقانه است؛ ما هرگز در جدال با امواج پیروز نخواهیم شد. پنج یا شش نفر را می‌دیدیم که به تیرک چسبیده بودند و علائم مایوسانه‌ای می‌فرستادند. همگی احساس می‌کردیم که کاری باید انجام شود، اما چه می‌توان کرد؟ یک ساعت گذشت، دو ساعت، و همگی همان جا ایستاده بودیم. همگی بیشترین احساس ناراحتی را داشتیم. سپس ناگهان به نظر رسید که گویا از میان طوفان، جیغ و فریادشان را می‌شنیدیم؛ آن‌ها یک پسر بچه همراه خود داشتند. دیگر نتوانستیم تاب آوریم. یک باره همگی گفتیم: «باید برویم!» زنان نیز همین را گفتند. اگر نرفته بودیم، با ما به عنوان مشتی بزدل رفتار می‌کردند؛ اگرچه روز بعد گفتند که رفتنمان احمقانه بود. همه با هم به سمت قایق شتافتیم و رفتیم. قایق واژگون شد، اما به آن آویختیم. بدتر از همه آن بود که غرق شدن آن مرد بیچاره را در کنار قایق تماشا کنیم؛ در حالی که نمی‌توانستیم هیچ کاری برای نجات او انجام دهیم. سپس موج هولناکی فرارسید، قایق دوباره سرنگون شد و به سوی ساحل پرت شدیم. بالاخره آن مردان توسط قایق دی. نجات یافتند، اما قایق ما مایل‌ها دورتر گرفتار شد. من صبح روز بعد در برف چشم باز کردم.»

همان احساس، معدنچیان دره رندا^۱ را نیز برانگیخت، هنگامی که برای نجات رفقای خود از معدن سیل‌زده تلاش می‌کردند. آن‌ها از میان سی‌و دو متر زغال سنگ حفاری کرده بودند تا به رفقای مدفون خود برسند؛ اما هنگامی که فقط سه متر دیگر از حفاری مانده بود، گاز متان آن‌ها را در برگرفت. چراغ‌ها خاموش شدند و گروه نجات عقب کشید. کار کردن در چنین شرایطی این مخاطره را در برداشت

که هر لحظه منفجر شوند. اما لابه‌های معدنچیان که مدفون شده بودند، هنوز به گوش می‌رسید. مردان هنوز زنده بودند و درخواست کمک می‌کردند. چندین معدنچی داوطلب شدند تا هر خطری را به جان بخرند؛ و در حالی که از معدن پایین می‌رفتند، همسرانشان فقط با اشک‌هایی خاموش آن‌ها را بدرقه کردند، بدون حتی کلمه‌ای برای متوقف کردن آن‌ها.

جان کلام روان‌شناسی انسان همین است. انسان‌ها «نمی‌توانند تاب آورند که درخواست کمک را بشنوند و به آن پاسخ ندهند، مگر این که در میدان نبرد دیوانه شده باشند. قهرمان می‌رود؛ و کاری را که قهرمان انجام می‌دهد، همگی احساس می‌کنند که آن‌ها نیز بایستی انجام می‌دادند. سفسطه‌های مغز نمی‌تواند در برابر احساس یاری متقابل مقاومت کند، زیرا این احساس به واسطه هزاران سال زندگی اجتماعی انسان و صدها هزار سال زندگی پیشانسانی در جوامع پرورش یافته است. می‌توان پرسید: «اما درباره افرادی که در سرپنتین^۱ در حضور جمعیت غرق شدند، و هیچ‌یک از میانشان برای نجات آن‌ها حرکت نکرد، چطور؟ کودکی که در کانال رگت پارک^۲ سقوط کرد، چطور - همچنین در حضور جمعیتی که به تعطیلات آمده بودند - که تنها با حضور ذهن خدمتکاری که یک سگ نیوفاندلند^۳ را برای نجات او رها کرد، نجات یافت؟» پاسخ به قدر کافی روشن است. انسان نتیجه هر دو غرایز موروثی و آموزش خود است. در میان معدنچیان و دریانوردان، مشاغل مشترک و تماس روزمره آن‌ها با یک‌دیگر موجب احساس همبستگی می‌شود، در حالی که خطرات پیرامون آن‌ها شجاعت و دلیری را حفظ می‌کند. بالعکس، در شهرها غیاب منافع مشترک به بی‌تفاوتی دامن می‌زند، در حالی که شجاعت و دلیری که به ندرت فرصت بروز پیدا می‌کنند، ناپدید می‌شوند یا مسیر دیگری را پی می‌گیرند. به علاوه، سنت قهرمانان معدن و دریا در روستاهای معدنچیان و ماهیگیران، مزین به هاله‌ای

شاعرانه، زنده است. اما سنت‌های جمعیت رنگارنگ لندن نشین چه هستند؟ تنها سنتی را که آن‌ها می‌توانند مشترکاً داشته باشند، بایستی توسط ادبیات خلق کرد؛ اما ادبیاتی که همتای حماسه‌های روستایی باشد، به ندرت وجود دارد.

روحانیون بسیار مشتاق‌اند تا ثابت کنند که هرآنچه از طبیعت بشر نشأت می‌گیرد، گناه‌آلود است و هرآنچه در انسان نیک است، خاستگاهی فراطبیعی دارد. بنابراین، آن‌ها عمدتاً واقعیاتی را نادیده می‌گیرند که نمی‌توان نمونه‌ای از الهام یا فیض والا تر که از آسمان نازل شده است، دانست. و توجه نویسندگان غیرروحانی عمدتاً معطوف به یک نوع قهرمانی است؛ قهرمان‌گرایی که ایده دولت را ترویج کند. بنابراین، آن‌ها قهرمان رومی یا سرباز در نبرد را تحسین می‌کنند، در حالی که از کنار قهرمانی ماهیگیر بدون کوچک‌ترین توجهی می‌گذرند. البته شاعر و نقاش ممکن است تحت تأثیر زیبایی قلب انسان به خودی خود قرار بگیرند؛ اما هر دو به ندرت چیزی از زندگی طبقات فقیر می‌دانند. در حالی که می‌توانند قهرمان رومی یا نظامی را در محیط‌های متعارف بسرایند یا نقاشی کنند، اما نمی‌توانند به طرز چشمگیری قهرمانی را بسرایند یا نقاشی کنند که در آن محیط‌های بی‌پیرایه که آن‌ها نادیده می‌گیرند، دست به عمل می‌زند. اگر به چنین کاری مبادرت ورزند، صرفاً قطعه‌ای بلاغی تولید می‌کنند.^۱

انجمن‌ها، باشگاه‌ها و ائتلاف‌های بی‌شمار برای لذت بردن از زندگی، تحصیل

۱. فرار از یک زندان فرانسوی بسیار دشوار است؛ با این حال یک زندانی در سال ۱۸۸۴ یا ۱۸۸۵ از یکی از زندان‌های فرانسوی گریخت. حتی موفق شد خودش را در تمام طول روز پنهان کند، گرچه هشدار داده شد و دهقانان در محله به دنبال او بودند. صبح روز بعد او را پیدا کردند که در گودالی نزدیک به روستایی کوچک پنهان شده بود. شاید او قصد داشت مقداری غذا، یا لباسی را برای درآوردن یونیفرم زندان بدزد. همان طور که در گودال دراز کشیده بود، در روستا آتشی برپا شد. او زنی را دید که از یکی از خانه‌های سوزان بیرون می‌دوید و درخواست‌های مایوسانه او را برای نجات کودک در طبقه بالایی خانه شعله‌ور شنید. هیچ‌کس برای انجام این کار از جای خود تکان نخورد. آن‌گاه زندانی فراری از مخفیگاه خود خارج شد؛ راه خود را در میان آتش باز کرد؛ و با چهره‌ای دودگرفته و لباس‌های سوزان، کودک را به سلامت از آتش بیرون آورد و به مادرش تحویل داد. البته او فوراً توسط ژاندارم روستایی که اکنون آفتابی شده بود، دستگیر شد. او را به زندان بازگرداندند. این واقعیت در تمام جراید فرانسه گزارش شد، اما هیچ‌کدام از آن‌ها به خود زحمت نداد که پیگیر آزادی او شود. اگر او نگرهانی را از ضربتی یکی از هم‌زمان نجات داده بود، به قهرمان بدل می‌شد. اما عمل او صرفاً انسانی بود؛ آرمان دولتی را ترویج نمی‌کرد؛ خودش این کار را به الهام ناگهانی فیض الهی نسبت نمی‌داد؛ و همین کافی بود که به دست فراموشی سپرده شود. شاید شش یا دوازده ماه به دلیل دزدیدن «اموال دولتی» - لباس زندان - به حکم او اضافه شد.

و تحقیق، آموزش و غیره، که به تازگی در چنان شماری رشد کرده‌اند که صرفاً دسته‌بندی آن‌ها سال‌ها طول می‌کشد، جلوه دیگری از همان گرایش همیشگی برای اتحاد و حمایت متقابل هستند. برخی از آن‌ها مانند جوجه‌های پرندگان جوان از گونه‌های مختلف که در پاییز دور هم جمع می‌شوند، تماماً به سهیم شدن در لذات زندگی اختصاص یافته‌اند. هر روستا در این کشور، سوئیس، آلمان و... دارای باشگاه کریکت، فوتبال، تنیس، بولینگ، کبوتر، موزیک و آواز است. انجمن‌های دیگر بسیار پرشمارتر هستند، و برخی از آن‌ها مانند ائتلاف دوچرخه‌سواران، ناگهان به رشد عظیمی نائل شده‌اند. اگرچه اعضای این ائتلاف هیچ چیز مشترکی جز عشق به دوچرخه‌سواری ندارند، اما از پیش در میان آن‌ها نوعی فراماسونری برای اتحاد و حمایت متقابل وجود دارد، به ویژه در گوشه و کنارهای دوردستی که مملو از دوچرخه‌سواران نیستند؛ آن‌ها به «C.A.C.» - باشگاه ائتلاف دوچرخه‌سواران^۱ - در یک روستا به عنوان نوعی خانه می‌نگرند و در اردوگاه سالانه دوچرخه‌سواران، دوستی‌های پابرجایی ایجاد شده است. برادران بولینگ^۲، اتحادیه‌ای مشابه در آلمان است؛ همچنین انجمن‌های ژیمناستیک^۳ (۳۰۰،۰۰۰ عضو در آلمان)، اخوت غیررسمی پاروزنان در انگلستان، باشگاه‌های کرجی و غیره. چنین اتحادیه‌هایی قطعاً قشربندی اقتصادی جامعه را تغییر نمی‌دهند، اما به ویژه در شهرهای کوچک به تعدیل تمایزات اجتماعی کمک می‌کنند؛ و از آنجا که همگی تمایل به پیوستن در فدراسیون‌های بزرگ ملی و بین‌المللی دارند، به طور مسلم به رشد روابط شخصی دوستانه میان تمام انواع افرادی که در نقاط مختلف جهان پراکنده‌اند، کمک می‌کنند.

1. Cyclists' Alliance Club
3. Gymnasts' Societies

2. Brothers of the Nine Pins / KegelBrüder

باشگاه‌های آلپ^۱، «اتحادیه حفاظت از شکار»^۲ در آلمان - که دارای بیش از ۱۰۰،۰۰۰ عضو است؛ شکارچیان، جنگل‌داران تحصیل‌کرده، جانورشناسان و عاشقان ساده طبیعت - و انجمن بین‌المللی پرنده‌شناسی^۳ که شامل جانورشناسان، پرورش‌دهندگان و دهقانان ساده در آلمان می‌شود، واجد همان خصلت هستند. نه تنها کار بسیار سودمند زیادی در عرض چند سال انجام داده‌اند، که فقط اتحادیه‌های بزرگ می‌توانستند به درستی انجام دهند (نقشه‌ها، پناهگاه‌ها، جاده‌های کوهستانی، مطالعه زندگی حیوانات، حشرات مرگبار، مهاجرت پرندگان و غیره)، بلکه پیوندهای جدیدی را میان افراد خلق می‌کنند. دو آلپ‌نورد از ملیت‌های مختلف که در پناهگاهی در قفقاز به هم برمی‌خورند، یا استاد و دهقان پرنده‌شناس که در یک خانه می‌مانند، دیگر با یکدیگر غریبه نیستند؛ در حالی که انجمن عموتوبی^۴ در نیوکاسل^۵ که از پیش فزون بر ۲۶۰،۰۰۰ پسر و دختر را ترغیب کرده است تا هرگز لانه‌های پرنده را نابود نکنند و با تمام حیوانات مهربان باشند، به طور مسلم برای رشد احساسات انسانی و ذوق در علوم طبیعی، مفیدتر از صدها اخلاق‌گرا و اکثر مدارس ما بوده است.

حتی در این مرور سریع نمی‌توانیم هزاران انجمن علمی، ادبی، هنری و آموزشی را از قلم بیندازیم. هیئت‌های علمی که زیر کنترل دقیق دولت هستند و غالباً یارانه می‌گیرند، تا کنون عموماً در دایره‌ای بسیار محدود حرکت کرده‌اند، و اغلب صرفاً روزنه‌هایی برای نیل به مناصب دولتی قلمداد می‌شوند، در حالی که همان محدودیت محافل آن‌ها بدون تردید حسادت‌های محقری را برمی‌انگیخت. با این حال واقعیت این است که تمایزات زادگاه، احزاب سیاسی و اعتقادات، تا حدی به واسطه چنین اتحادیه‌هایی تعدیل می‌شوند؛ در حالی که انجمن‌های

1. The Alpine Clubs

2. Jagdschuttsverein

3. International Ornithological Society

4. Uncle Toby's Society

5. Newcastle

علمی، جغرافیایی یا موسیقی، به خصوص آن‌هایی که برای حلقه‌ای بزرگ از آماتورها جذبه دارند، در شهرهای کوچک‌تر و دورتر به مراکز کوچک حیات فکری و به نوعی پیوند بین آن نقطه کوچک و دنیای پهناور تبدیل می‌شوند، و به مکانی که افراد از شرایط بسیار متفاوت بر مبنایی برابر در آن جا با هم ملاقات می‌کنند. انجمن‌های آموزشی بی‌شماری که تازه اکنون شروع به شکستن انحصار دولت و کلیسا در آموزش می‌کنند، به طور مسلم اندکی بعد به قدرت پیشرو در آن شاخه بدل می‌شوند. ما سیستم کودکانستان را از پیش به «اتحادیه‌های فریبیل»^۱ مدیون هستیم؛ و استانداردهای عالی آموزش زنان در روسیه را به تعدادی از اتحادیه‌های رسمی و غیررسمی آموزشی مدیون هستیم، گرچه این انجمن‌ها و گروه‌ها باید تمام مدت در مخالفت محکم با حکومتی قدرتمند عمل کنند.^۲ به خوبی می‌دانیم که انجمن‌های تعلیمی گوناگون در آلمان، مهم‌ترین نقش را در تدوین متدهای مدرن آموزش علوم در مدارس مردمی ایفا کرده‌اند. معلم نیز بهترین حامی خود را در چنین اتحادیه‌هایی می‌یابد. معلم روستایی با کار بیش از حد و دستمزد کمتر از اندازه، بدون یاری آن‌ها چقدر مفلوک و سیه‌روز می‌بود!^۳

تمام این اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، اخوت‌ها، ائتلاف‌ها، موسسات و... که اکنون تنها در اروپا باید تا ده‌هزار شمرده شوند - و هریک از آن‌ها بازنمود میزان عظیمی از کار داوطلبانه؛ غیرجاه‌طلبانه؛ و بدون حقوق یا با دستمزد اندک است - چیستند جز جلوه‌های فراوانی از همان گرایش همواره زنده انسان در جهت حمایت و یاری

1. Froebel Unions

۲. آکادمی پزشکی برای زنان (که بخش بزرگی از ۷۰۰ پزشک فارغ‌التحصیل خانم را تقدیم کرده است)، چهار دانشگاه بانوان (حدود ۱۰،۰۰۰ شاگرد در سال ۱۸۸۷، که در آن سال تعطیل شده، و در سال ۱۸۹۵ بازگشایی شد) و دانشکده عالی بازرگانی برای زنان، به طور کامل نتیجه چنین انجمن‌های خصوصی هستند. ما استانداردهای بالایی را که مدارس ژیمناستیک دختران - از زمانی که در دهه شصت افتتاح شدند - به آن نائل شدند، به همان انجمن‌ها مدیون هستیم. ۱۰۰ مدرسه ژیمناستیک (بیش از ۷۰،۰۰۰ دانش‌آموز) که اکنون در سراسر امپراطوری پراکنده شده‌اند، با مدارس عالی دخترانه در این کشور مکاتبه دارند. با این حال، تمام معلمان فارغ‌التحصیل از دانشگاه هستند.

۳. اگرچه انجمن برای انتشار دانش غیرانتفاعی (Verein für Verbreitung gemeinnütziger Kenntnisse)، تنها ۵،۵۰۰ عضو دارد، در حال حاضر بیش از ۱۰،۰۰۰ کتابخانه عمومی و مدرسه را افتتاح کرده، هزاران سخنرانی را برگزار نموده و ارزشمندترین کتاب‌ها را منتشر کرده است.

متقابل، تحت بی‌نهایت جوانب گوناگون؟ برای نزدیک به سه قرن، از دست به دست دادن انسان‌ها حتی برای اهداف ادبی، هنری و آموزشی ممانعت به عمل می‌آمد. انجمن‌ها فقط می‌توانستند تحت حفاظت دولت، یا کلیسا، یا به عنوان اخوت‌های مخفیانه مانند فراماسونری تشکیل شوند. اما اکنون که مقاومت شکسته شده است، آن‌ها در تمام جهات ازدحام می‌کنند؛ در سراسر شاخه‌های مختلف فعالیت‌های انسانی گسترش می‌یابند؛ بین‌المللی می‌گردند؛ و بی‌تردید به میزانی که هنوز نمی‌توان کامل درک کرد، به پاره کردن پرده‌هایی کمک می‌کنند که دولت‌ها میان ملیت‌های مختلف برپا کرده‌اند. علی‌رغم حسادت‌هایی که از رقابت تجاری ناشی می‌شوند، و نفرت پراکنی که از جانب ارواحی از گذشته روبه‌افول به گوش می‌رسد، قسمی وجدان همبستگی بین‌المللی وجود دارد که هم در میان جان‌های پیشگام جهان و هم در میان توده‌های کارگری، روبه رشد است. از آنجا که آن‌ها نیز حق تعامل بین‌المللی را فتح کرده‌اند، این روحیه بدون تردید سهم خود را در ممانعت از جنگ اروپایی در طول ربع آخر قرن ادا کرده است.

انجمن‌های خیریه مذهبی که مجدداً دنیای کاملی را نمایندگی می‌کنند، به طور مسلم باید در اینجا ذکر شوند. کوچک‌ترین تردیدی نیست که بخش اعظم اعضای آن‌ها را همان احساسات یاری متقابل برمی‌انگیزد که در تمام ابنای بشر مشترک است. متأسفانه آموزگاران مذهبی انسان‌ها ترجیح می‌دهند خاستگاه فراطبیعی به چنین احساساتی نسبت دهند. بسیاری از آن‌ها تظاهر می‌کنند که انسان آگاهانه از الهام یاری متقابل تبعیت نمی‌کند، مگر اینکه با تعالیم مذهب خاصی که آن‌ها نمایندگی می‌کنند، آموزش دیده باشد. و اکثر آن‌ها همصدا با سنت آگوستین^۱، چنین احساساتی را در «وحشی بت پرست» به رسمیت نمی‌شناسند. به علاوه در حالی که مسیحیت اولیه در خطاب به احساسات گسترده انسانی همدلی و یاری متقابل بود، کلیسای مسیحی در تخریب تمام نهادهای پابرجای حمایت و یاری

متقابل که مقدم بر آن بودند یا خارج از آن گسترش یافتند، به دولت کمک کرده است؛ به جای یاری متقابل که هر وحشی در برابر قوم و خویش خود الزامی می‌داند، خیریه را موعظه کرده که از خصلت الهام آسمانی برخوردار است؛ و به این ترتیب به برتری خاص دهنده برگزیده اشاره دارد. با این قید و شرط، بدون هیچ قصد اهانت به کسانی که وقتی اعمالی صرفاً انسانی را انجام می‌دهند، خودشان را برگزیده تلقی می‌کنند، به طور مسلم می‌توانیم شمار زیاد انجمن‌های خیریه مذهبی را نتیجه همان گرایش یاری متقابل در نظر بگیریم.

تمام این واقعیات نشان می‌دهند که تعقیب بی‌امان منافع شخصی، بدون توجه به نیازهای دیگران، تنها وجه مشخصه زندگی مدرن نیست. در این جریان که با غرور، ادعای رهبری را در امور انسانی دارد، متوجه مبارزه سختی می‌شویم که هر دو جمعیت‌های روستایی و صنعتی بر آن پای می‌فشردند تا نهادهای ماندگار حمایت و یاری متقابل را از نو برقرار کنند؛ و در تمام طبقات جامعه، جنبش گسترده‌ای را معطوف به استقرار نهادهای کم‌وبیش دائمی و بی‌نهایت متنوع برای نیل به همین هدف کشف می‌کنیم. اما هنگامی که از زندگی عمومی به زندگی خصوصی فرد مدرن می‌رسیم، دنیای شدیداً گسترده دیگری را از حمایت و یاری متقابل کشف می‌کنیم، که فقط از دید اکثر جامعه‌شناسان دور می‌ماند؛ چون به دایره تنگ خانواده و دوستان شخصی محدود است.^۱

تحت نظام اجتماعی فعلی، تمام پیوندهای وحدت میان ساکنین یک

۱. تعداد بسیار اندکی از نویسندگان جامعه‌شناسی به آن توجه کرده‌اند. دکتر ایهرینگ (Rudolf von Ihering) یکی از آن‌ها است که تجربه او بسیار آموزنده است. هنگامی که نویسنده بزرگ آلمانی درباره قانون، کار فلسفی خود را به نام هدف در قانون (*Purpose in Law, Der Zweck im Rechte*) آغاز کرد، قصد داشت «نیروهای فعالی را که موجب پیشرفت جامعه می‌شوند و آن را حفظ می‌کنند» تحلیل و به این ترتیب «نظریه انسان اجتماعی» (*Theory of the sociable man*) را ارائه کند. نخست نیروهای خودمدارانه موجود را از جمله نظام دستمزد کنونی و قهر در انواع قوانین سیاسی و اجتماعی آن تحلیل کرد؛ و در طرحی دقیق از کار خود، قصد داشت آخرین پاراگراف را به نیروهای اخلاقی - حس وظیفه و عشق متقابل - اختصاص دهد که به همان هدف کمک می‌کنند. اما هنگامی که به بحث درباره کارکردهای اجتماعی این دو عامل رسید، مجبور شد مجلد دوم را دو برابر مجلد اول بنویسد؛ و با این حال فقط به عوامل شخصی پرداخت که در صفحات ذیل فقط چند خط خواهند گرفت. ال. دارگون (Lotar Dargun) همان ایده را در کتاب خودمداری و نوع دوستی در اقتصاد ملی (*Egoismus und Altruismus in der Nationalökonomie*)، لایپزیگ، ۱۸۸۵، در نظر گرفت و واقعیات جدیدی را اضافه نمود. کتاب علیل و حیات هاله‌ها، اثربوشنرو چندین نقل قول از آن که در اینجا و در آلمان منتشر شده‌اند، به همان موضوع می‌پردازند.

خیابان یا محله منحل شده‌اند. در نقاط ثروتمندتر شهرهای بزرگ، مردم بدون اینکه بدانند همسایگان مجاورشان چه کسانی هستند، زندگی می‌کنند. اما در کوچه‌های شلوغ، مردم به طور کامل یکدیگر را می‌شناسند و دائماً در ارتباط متقابل قرار می‌گیرند. البته در آن کوچه‌ها مانند هر جای دیگر منازعات کوچکی پیش می‌آیند؛ اما گروه‌بندی‌ها بر اساس قرابت‌های شخصی رشد می‌کنند، و درون حلقه‌ی آن‌ها یاری متقابل به حدی اعمال می‌شود که طبقات ثروتمندتر از آن هیچ ایده‌ای ندارند. اگر برای مثال کودکان محله‌ای فقیر را در نظر بگیریم که در خیابان یا حیاط کلیسا یا زمین چمن بازی می‌کنند، فوراً متوجه می‌شویم که علی‌رغم دعوای موقتی، اتحاد نزدیکی بین آن‌ها وجود دارد و این اتحاد از آن‌ها در برابر تمام انواع بدبختی‌ها محافظت می‌کند. به محض اینکه کودکی با کنجکاوی بر دهانه‌ی آبراه سرخم می‌کند، کودک دیگر داد می‌زند: «آنجا نایست، مریض می‌شوی!» از آن دیوار بالا نرو، اگر بیفتی قطار تو را می‌کشد! نزدیک گودال نیا! آن توت‌ها را نخور؛ سم! می‌میری!» نخستین آموزه‌هایی که به کودک شیطان منتقل می‌شود، وقتی او به دوستان خود در خارج از خانه می‌پیوندد، چنین هستند. اگر آن نوع حمایت متقابل در کار نبود، چند نفر از بچه‌هایی که زمین بازی آن‌ها پیاده‌روهای اطراف «اقامت‌گاه کارگران قالب‌گیری»، یا اسکله‌ها و پل‌های کانال است، زیر چرخ‌گاری‌ها می‌مردند یا در آب‌های گل‌آلود غرق می‌شدند! و هنگامی که جک خوش‌رو در پشت حیاط شیرفروش به داخل گودال بی‌حفاظ می‌لغزد، یا لیزی لپ‌قرمزی عاقبت در کانال می‌افتد، سایر کودکان چنان فریادهایی برمی‌آورند که تمام محله گوش به زنگ می‌شود و برای نجات می‌شتابد.

سپس نوبت به ائتلاف مادران می‌رسد. «نمی‌توانید تصور کنید (خانم دکتری که در محله‌ای فقیر زندگی می‌کند اخیراً به من گفت) که چقدر آن‌ها به یکدیگر کمک می‌کنند. اگر یکی از زنان برای کودکی که قرار است به دنیا آورد هیچ چیز آماده

نکرده باشد یا نمی‌توانست چیزی آماده کند - و اغلب این اتفاق می‌افتد! - تمام همسایگان چیزی برای نورسیده می‌آورند. یکی از همسایگان همیشه از کودکان مراقبت می‌کند و مادام که مادر در بستر است، بقیه همیشه سر می‌زنند تا مراقب خانواده باشند.» این عادت، عمومی است. تمام کسانی که در میان فقرا زندگی کرده‌اند، آن را ذکر می‌کنند. مادران به هزار طریق کوچک از یکدیگر حمایت، و مراقبت خود را نثار فرزندان می‌کنند که متعلق به خودشان نیستند. بانویی از طبقات ثروتمندتر به مقداری تمرین - خوب یا بد، تصمیم با خودشان است - نیاز دارد تا بتواند از کنار کودک گرسنه و لرزانی در خیابان بدون اعتنا به او عبور کند. اما مادران طبقات فقیرتر آن تمرین را ندارند. آن‌ها نمی‌توانند منظره کودک گرسنه‌ای را تحمل کنند؛ آن‌ها باید به او غذا بدهند و همین کار را می‌کنند. یکی از دوستان خانم که چندین سال در وایت‌چپل^۱ در ارتباط با باشگاه کارگران کار کرده است، برای من می‌نویسد: «وقتی کودکان مدرسه برای نان التماس می‌کنند، به ندرت یا هرگز با جواب رد روبه‌رو می‌شوند.» اما شاید بتوانم چند قطعه دیگر را نیز از نامه او نقل کنم:

پرستاری از همسایگان در موارد بیماری، بدون هیچ اثری از اجرو پاداش، در میان کارگران کاملاً معمول است. همچنین هنگامی که یک زن فرزندان کوچکی دارد و برای کار به خارج از خانه می‌رود، مادر دیگری همیشه از آن‌ها مراقبت می‌کند. اگر آن‌ها در طبقات کارگر به یکدیگر کمک نمی‌کردند، نمی‌توانستند به وجود خود ادامه دهند. من خانواده‌هایی را می‌شناسم که به طور مرتب به یکدیگر کمک می‌کنند؛ پول، غذا، سوخت، بزرگ کردن کودکان خردسال، موارد بیماری، موارد مرگ.

«مال من» و «مال تو» در میان فقرا بسیار کمتر مشاهده می‌شود تا در میان ثروتمندان. آن‌ها کفش، لباس، کلاه و غیره - آن‌چه ممکن است درجا لازم باشد - و همچنین انواع و اقسام لوازم خانگی را دائماً از یکدیگر قرض می‌گیرند.

در زمستان سال گذشته، اعضای باشگاه رادیکال متحد^۱ پول اندکی جمع کرده بودند، و بعد از کریسمس شروع به پخش سوپ و نان رایگان میان کودکان در راه مدرسه کردند. به تدریج باید به ۱,۸۰۰ کودک رسیدگی می‌کردند؛ پول از جیب غریبه‌ها می‌آمد، اما تمام کار توسط اعضای باشگاه انجام می‌گرفت. برخی از آن‌ها که بیکار بودند، چهار صبح می‌آمدند تا سبزیجات را بشویند و پوست کنند؛ پنج زن در ساعت ۹ یا ۱۰ (پس از انجام کار خانگی خود) برای پخت‌وپز می‌آمدند، و تا ساعت ۱۸ یا ۱۹ برای شستن ظروف می‌ماندند. و در زمان غذا، بین ساعت ۱۲ و ۱۳:۳۰، بیست تا سی کارگر برای کمک به سرو سوپ وارد می‌شدند، که هریک از آن‌ها تا زمانی که می‌توانست از زمان غذای خود چشم‌پوشد، می‌ماند. این ماجرا دو ماه طول کشید. هیچ‌کس پولی نگرفت.

دوست من همچنین موارد مختلفی را ذکر می‌کند که از آن میان، موارد ذیل نمونه‌نوعی هستند:

مادر آنی و. او را فرستاد تا در خانه شخص سالخورده‌ای در خیابان ویلموت^۱ زندگی کند. وقتی مادرش فوت کرد، پسرزن که خودش بسیار فقیر بود، از کودک نگهداری کرد، بدون اینکه یک پنی در ازای آن دریافت کند. البته هنگامی که بانوی پیر نیز درگذشت، کودک که پنج سال داشت، در طول بیماری خود بر اثر غفلت تباه شد؛ اما خانم اس. - همسر یک کفاش که خودش شش فرزند دارد - فوراً او را به خانه خود برد. اخیراً وقتی شوهر مریض بود، آن‌ها چیز زیادی برای خوردن نداشتند، همه آن‌ها.

روزی از روزها خانم میم، مادر شش کودک، از خانم میم-جی در طی بیماری او مراقبت کرد، و فرزند بزرگ‌تر را به اتاق خود برد... اما آیا به چنین واقعیاتی نیاز دارید؟ آن‌ها کاملاً معمول هستند. ... من خانم دی. (اووال^۲، جاده هاکنی^۳) را نیز می‌شناسم، که دارای ماشین خیاطی است و دائماً برای دیگران خیاطی می‌کند، بدون اینکه هرگز هیچ پاداشی را بپذیرد؛ گرچه خودش باید از پنج فرزند و شوهرش مراقبت کند... و غیره.»

برای هرکس که ایده‌ای از زندگی طبقات کارگردارد، بدیهی است که بدون یاری متقابل در میان آن‌ها در مقیاس وسیع، هرگز نمی‌توانستند از پس تمام مشکلات خود برآیند. خانواده کارگری خوش اقبال بوده است، اگر در سراسر عمر خود مجبور نباشد با شرایطی بحرانی همچون آن‌چه بافنده نوار، جوزف گاتریج^۴، در اتوبیوگرافی خود توصیف کرده است، روبه‌رو شود.^۵ و اگر در چنین مواردی همه چیز به فنا

1. Wilmot

2. Oval

3. Hackney Road

4. Joseph Gutteridge

5. *Light and Shadows in the Life of an Artisan*. Coventry, 1893.

نمی‌رود، آن‌ها مدیون یاری متقابل هستند. در مورد گاتریج، در همان لحظه که آن خانواده به سوی فاجعه‌ای نهایی پیش می‌رفت، پرستار پیری که خودش در اوج فقر بود، سر رسید و مقداری نان، زغال و ملحفه که نسیه گرفته بود، به همراه آورد. در موارد دیگر، کس دیگری خواهد بود، یا همسایه‌ها گامی برای نجات خانواده خواهند برداشت. اما بدون یاری سایر فقرا، هر ساله چقدر افراد بیشتری کارشان به نابودی جبران‌ناپذیر خواهد کشید.^۱

آقای پلیمسول^۲، پس از آنکه مدتی در میان فقرا با هفته‌ای ۷ شلینگ و ۶ پنس زندگی کرده بود، مجبور شد اقرار کند که با مشاهده روابط سرشار از حمایت و یاری متقابل میان فقرا و اطلاع از شیوه‌های ساده‌ارائه حمایت، احساسات مهربانانه‌ای که هنگام شروع این زندگی با خود داشت «به ستایش و احترام قلبی تبدیل شد». پس از تجربه‌ای چند ساله، نتیجه‌گیری او این بود که «وقتی به آن فکر کنید، اکثریت قریب به اتفاق طبقات کارگرنیز همچون همین افراد بودند.»^۳ بزرگ کردن یتیمان، حتی در فقیرترین خانواده‌ها، عادت‌ی چنان گسترده است که می‌توان به عنوان قاعده‌ای کلی توصیف نمود؛ بدین ترتیب، در میان معدنچیان پس از دو

۱. بسیاری از ثروتمندان نمی‌توانند بفهمند که چطور فقرا می‌توانند به یک دیگر کمک کنند، زیرا آن‌ها درک نمی‌کنند که زندگی یکی از فقیرترین طبقات به چه میزان بی‌نهایت اندکی از مواد غذایی یا پول وابسته است. لرد شافتسبری (Lord Shaftesbury) این حقیقت وحشتناک را درک کرده بود، وقتی صندوق دختران گل و شاهی (Flowers and Watercress Girls' Fund) خود را بنیان نهاد که وام‌های یک پوندی و تنها گاهی اوقات دو پوندی اعطا می‌کرد تا دختران را قادر به خرید سبب و گل سازد؛ وقتی زمستان سرمی‌رسد و آن‌ها در ناراحتی شدیدی هستند. این وام‌ها به دخترانی داده می‌شد که «یک شش پنسی» نداشتند، اما همیشه فقیر دیگری را پیدا می‌کردند تا برای آنان ضمانت کند. لرد شافتسبری نوشت: «از میان تمامی جنبش‌هایی که تا به حال با آن‌ها ارتباط داشته‌ام، این جنبش دختران شاهی را موفق‌تر از همه تلقی می‌کنم... این جنبش در سال ۱۸۷۲ آغاز شد؛ ما ۸۰۰ تا ۱،۰۰۰ وام داده و در طول تمام دوره ۵۰ پوند از دست نداده‌ایم... آنچه از دست رفته است - و تحت شرایطی بسیار اندک بوده - به دلیل مرگ یا بیماری بوده است، نه تقلب» (The Life and Work of the Seventh Earl of Shaftesbury, by Edwin Hodder, vol. iii, p. 322. London, 1885). چندین واقعیت دیگر در این باره: در کتاب ج. بوت (Charles Booth) به نام زندگی و کار در لندن (Life and Labour of the People in London)، مجلد اول؛ در صفحاتی از دفتر خاطرات یک دختر کارگر از خانم بثاتریس پاتر (Beatrice Potter) (قرن نوزدهم، سپتامبر ۱۸۸۸، ص ۳۱۰)؛ و غیره.

2. Samuel Plimsoll

3. Samuel Plimsoll, *Our Seamen*, cheap edition, London, 1870, p.

انفجار در وارن ویل^۱ و لاند هیل^۲، شاهد بودیم که «همان طور که کمیته‌های مربوطه می‌توانند شهادت دهند، تقریباً یک سوم از مردانی که کشته شدند به همین طریق از روابطی جز همسر و فرزند خود حمایت می‌کردند.» آقای پلیمسول افزود: «آیا فکر کرده‌اید که این به چه معناست؟ تردیدی ندارم که مردان ثروتمند، حتی مردانی که دستشان به دهندشان می‌رسد، همین کار را انجام می‌دهند. اما تفاوت را در نظر بگیرید.» در نظر بگیرید که مجموع یک شیلینگ که هر کارگر برای کمک به بیوه یکی از رفقا تقدیم می‌کند، یا ۶ پنس برای کمک به یکی از همکاران برای تسویه هزینه اضافی مراسم تشییع جنازه، برای کسی که هفته‌ای ۶ شلینگ درمی‌آورد و باید از همسر و در برخی موارد پنج یا شش کودک حمایت کند، چه معنایی دارد.^۳ اما چنین اعانه‌هایی در میان کارگران در سراسر جهان حتی در موارد بسیار عادی‌تر از مرگ در خانواده، فعالیتی معمول هستند، در حالی که کمک در کار شایع‌ترین چیز در زندگی آن‌ها است.

همان فعالیت‌های حمایت و یاری متقابل در میان طبقات ثروتمندترین‌ها کاملاً نمی‌مانند. البته وقتی کسی به خشونت فکر کند که اغلب کارفرمایان ثروتمندتر در برابر کارکنان خود نشان می‌دهند، احساس تمایل می‌کند که بدبینانه‌ترین دیدگاه را به طبیعت انسانی بپذیرد. بسیاری باید خشم و غیظی را که در طول اعتصاب بزرگ یورکشایر در سال ۱۸۹۴ برانگیخته شد، به خاطر داشته باشند؛ وقتی معدنچیان قدیمی که از گودالی متروک زغال سنگ برداشته بودند، توسط صاحبان معادن

1. Warren Vale

2. Lund Hill

3. *Our Seamen*, u.s., p. 110.

آقای پلیمسول افزود: «من نمی‌خواهم ثروتمندان را خوار سازم، اما فکر می‌کنم می‌توان منطقاً تردید داشت که آیا این کیفیات در آن‌ها چنین کامل رشد یافته است یا خیر؛ زیرا با وجود اینکه بیشتر آن‌ها با ادعاهای معقول یا نامعقول بستگان فقیرنا آشنا نیستند، این کیفیات چندان به طور دائم اعمال نمی‌شوند. به نظر می‌رسد که در بسیاری از موارد، ثروت موجب خاموشی مردانگی در صاحبان آن می‌شود، و همدلی آن‌ها نه چندان محدود بلکه - به عبارتی - قشربندی شده است؛ برای رنج‌های طبقه خودشان و همچنین مشکلات طبقه بالاتر کنار گذاشته می‌شوند. آن‌ها به ندرت از آسمان به زمین می‌نگرند، و بسیار بیشتر احتمال دارد که عملی شجاعانه را تحسین کنند... تا شکیبایی و عطف مداومی که از خصوصیات روزانه زندگی یک کارگر انگلیسی است» و همچنین تمام کارگران در سراسر جهان.

تحت تعقیب قرار گرفتند. و حتی اگر دهشت‌های دوران مبارزه و جنگ اجتماعی را کنار بگذاریم - همچون قتل عام هزاران زندانی کارگر پس از سقوط کمون پاریس^۱ - چه کسی می‌تواند به عنوان مثال افشاگری‌های بازرسی کار را بخواند که اینجا در دههٔ چهل انجام گرفت، یا آنچه لرد شافتسبری دربارهٔ «اتلاف وحشتناک زندگی انسان در کارخانه‌ها [نوشت]»، که بچه‌هایی به آنجا سپرده می‌شدند که از کارگاه‌ها جمع‌آوری شده، یا صرفاً در سراسر این کشور خریداری شده بودند تا به عنوان برده‌های کارخانه به فروش برسند^۲؛ چه کسی می‌تواند آن‌ها را بخواند، بدون اینکه به شدت از فرومایگی‌ای متأثر شود که وقتی حرص و طمع انسان در معرض خطر قرار می‌گیرد، امکان‌پذیر است؟

اما، همچنین باید گفت که تمام تقصیر چنین رفتاری را نباید تماماً به گردن جنایت‌کاری طبیعت بشر انداخت. آیا تعالیم اهل علم و حتی بخش قابل توجهی از روحانیون تا همین زمانهٔ اخیر، حاکی از بی‌اعتمادی، نفرت و تقریباً کینه در برابر طبقات فقیرتر نبود؟ آیا علم آموزش نمی‌دهد که چون سرواژ لغو شده است، هیچ‌کس نباید فقیر باشد، مگر به دلیل رذائل خودش؟ و در حالی که شمار بسیاری آموزش می‌دادند که رنج فقرا و حتی بردگی کاکاسیاه‌ها، بخشی از برنامهٔ الهی است، چطور عدهٔ اندکی در کلیسا جرأت می‌کردند که کودک‌کش‌ها را سرزنش کنند! آیا خود جنبش عدم‌همنوایی^۳ تا حد زیادی یک اعتراض مردمی علیه رفتار خشونت‌آمیز با فقرا از جانب کلیسای مستقر نبود؟

با چنین رهبران معنوی، همان‌طور که آقای پلیمسول اشاره کرد، احساسات طبقات ثروتمند ضرورتاً نه‌چندان کُند و خفیف بلکه «قشربندی» می‌شود. آن‌ها به ندرت به سوی فقرا می‌رفتند؛ کسانی که افراد مرفه با طرز زندگی خود از آن‌ها جدا

1. Paris Commune

2. *Life of the Seventh Earl of Shaftesbury* by Edwin Hodder, vol. i- PP- 137-138.

3. Nonconformism

می‌شوند، و آن‌ها را در بهترین جوانبشان، در زندگی روزمره‌شان، نمی‌شناسند. ثروتمندان در میان خودشان - که کمک‌هزینه‌هایی برای کاهش آثار سودای انباشت ثروت و هزینه‌های بیهوده‌ای که خود ثروت تحمیل می‌کند، صورت می‌گیرند - در محافل خانواده و دوستان، همان حمایت و یاری متقابل ثروتمندان را به ورطه عمل می‌گذارند که فقرا. دکترایهرینگ وال. دارگون کاملاً حق دارند که بگویند اگر بتوان رکورد آماری تمام پولی را حاصل نمود که در قالب کمک‌ها و وام‌های دوستانه دست به دست می‌شود، مجموع کل حتی در مقایسه با معاملات بازرگانی تجارت جهانی، عظیم خواهد بود. و اگر بتوانیم آن‌چه را که در مهمان‌نوازی، خدمات کوچک متقابل، مدیریت امور دیگران، هدایا و سازمان‌های خیریه صرف می‌شود، به آن بیفزاییم، کاری که به‌طور مسلم بایستی بکنیم، احتمالاً اهمیت چنین انتقال‌هایی در اقتصاد ملی ما را تحت تأثیر قرار خواهد داد. حتی در جهانی که تحت حاکمیت خودمداری تجاری است، عبارت کنونی «رفتار آن شرکت با ما خشن بوده است» نشان می‌دهد که رفتار دوستانه نیز در تقابل با رفتار خشونت‌آمیز، یعنی رفتار قانونی، وجود دارد؛ در حالی که همراه کسب و کار می‌داند که چگونه بسیاری از شرکت‌ها هر ساله با حمایت دوستانه دیگر شرکت‌ها از شکست نجات می‌یابند.

در رابطه با خیریه‌ها و میزان کارهایی برای بهروزی عمومی که به‌طور داوطلبانه توسط بسیاری از افراد مرفه و همچنین توسط کارگران، و به‌ویژه توسط متخصصین انجام می‌گیرد، همه می‌دانند که این دو دسته از نیکخواهان در حیات مدرن چه نقشی ایفا می‌کنند. اگر میل به کسب شهرت، قدرت سیاسی یا تمایز اجتماعی، اغلب سرشت حقیقی آن نوع خیرخواهی را تباه می‌کند، هیچ تردیدی درباره انگیزش ناشی از همان احساسات یاری متقابل در اکثر موارد امکان ندارد. مردانی که ثروت به دست آورده‌اند، اغلب رضایتی را که انتظار داشته‌اند در آن نمی‌یابند.

دیگران به این فکر می‌افتند که هرچه اقتصاددانان ممکن است دربارهٔ ثروتی بگویند که پاداش استعداد است، اما در پاداش خودشان اغراق شده است. وجدان همبستگی انسان، زبان به سخن می‌گشاید؛ و اگرچه حیات اجتماعی به‌گونه‌ای ترتیب یافته است تا آن احساس را از هزاران طریق هنرمندانه خفه کند، اما این احساس اغلب دست بالا را می‌یابد؛ و بعد آن‌ها تلاش می‌کنند خروجی‌ای برای آن نیاز عمیقاً انسانی پیدا کنند؛ با بخشیدن ثروت و یا نیروهای خود به چیزی که به عقیدهٔ آن‌ها، رفاه عمومی را ارتقا خواهد داد.

به‌طور خلاصه، نه قدرت‌های خردکنندهٔ دولت متمرکز و نه تعالیم کینهٔ متقابل و نبرد بی‌رحمانه که مزین به صفات علم از فلاسفه و جامعه‌شناسان آماده به خدمت نشأت می‌گرفتند، نمی‌توانستند احساس همبستگی انسانی را که عمیقاً در مغز و قلب آدمیان جای گرفته است، ریشه‌کن کنند؛ زیرا تمام‌تطور پیشین ما آن را پرورش داده است. آن‌چه را که نتیجهٔ تطور از مراحل اولیه‌اش بود، نمی‌توان با یکی از سویه‌های همان‌تطور مغلوب کرد. و نیاز به حمایت و یاری متقابل که اخیراً در محفل محدود خانواده، یا همسایگان زاغه در روستا، یا اتحادیهٔ مخفی کارگران پناه گرفته بود، مجدداً خودش را حتی در جامعهٔ مدرن ما اظهار می‌کند و مدعی حقوق خود می‌شود، که مانند همیشه به رهبر اصلی در جهت پیشرفت بیشتر بدل شود؛ وقتی به‌دقت دربارهٔ هر گروه از واقعیات که به‌طور خلاصه در دو فصل قبل برشمرده شده است، تأمل کنیم، لزوماً به چنین نتایجی می‌رسیم.

خاتمه

اگر اکنون به تعالیمی توجه کنیم که می‌توان از تحلیل جامعه مدرن در ارتباط با شواهد مربوط به اهمیت یاری متقابل در تطور دنیای حیوانات و بشریت وام گرفت، می‌توانیم تحقیق خود را به شرح ذیل جمع‌بندی نماییم.

در دنیای حیوانات شاهد بوده‌ایم که اکثر قریب به اتفاق گونه‌ها در جوامع زندگی می‌کنند و اتحاد را بهترین سلاح برای تنازع بقا می‌یابند؛ البته به معنای وسیع داروینی آن؛ نه صرفاً به عنوان مبارزه‌ای برای وسایل معاش، بلکه مبارزه‌ای علیه تمام شرایط طبیعی نامطلوب برای گونه. گونه‌های جانوری که مبارزه فردی در آن‌ها به تنگ‌ترین حدود تقلیل یافته است، و اعمال یاری متقابل به بیشترین رشد نائل شده‌اند، همواره پرشمارترین، کامیاب‌ترین و گشوده‌ترین گونه به روی پیشرفت بیشتر هستند. حفاظت متقابل که در این باره به دست می‌آید؛ امکان نیل به سن پیری و انباشت تجربه؛ رشد فکری والاتر؛ و رشد بیشتر عادات اجتماعی؛ موجب تضمین حفظ گونه و گسترش و تکامل بیشتر آن می‌شوند. بالعکس، گونه‌های غیراجتماعی محکوم به فنا هستند.

بعد، به سراغ انسان رفتیم و او را در سپیده دم عصر حجر در حال زندگی در کلان‌ها و قبایل یافتیم. شاهد مجموعه‌ای گسترده از نهادهای اجتماعی بودیم که

از پیش در سطح پایین وحشیان، در کلان و قبیله، گسترش می‌یافت؛ و دریافتیم که نخستین عادات و رسوم قبیله‌ای، نطفه تمام نهادهایی را که بعداً جنبه‌های اصلی پیشرفت بیشتر را قوام بخشیدند، به بشریت ارزانی داشتند. اجتماع روستایی بربرها از قبیله وحشیان رشد پیدا کرد؛ و حلقه جدید و باز هم گسترده‌تری از رسوم، عادات و نهادهای اجتماعی، که شماری از آن‌ها هنوز در میان خودمان زنده هستند، تحت اصول مالکیت اشتراکی بر قلمروی معین و دفاع مشترک از آن، در حوزه قضایی انجمن روستا و در فدراسیون روستاها - که به یک دودمان تعلق داشتند یا فرض بر این بود که تعلق دارند - گسترش یافتند. و هنگامی که الزامات جدیدی افراد را ترغیب کرد که از نوبیاغازند، در شهر همین کار را انجام دادند: شبکه مضاعفی از واحدهای ارضی (اجتماعات روستایی) مرتبط با گیلدها، که از تعقیب مشترک هنر یا پیشه‌ای خاص، یا برای حمایت و دفاع متقابل، به ظهور رسیده بودند.

و در نهایت در دو فصل گذشته، واقعیاتی ارائه شدند تا نشان دهند که اگرچه رشد دولت بر اساس الگوی امپراطوری روم با خشونت به تمام نهادهای قرون وسطایی برای حمایت متقابل پایان داده بود، اما این وجهه جدید تمدن نمی‌توانست ادامه یابد. دولت مبتنی بر تجمع سستی از افراد، که مصمم بود تنها پیوند وحدت آنان باشد، پاسخگوی هدف خود نبود. گرایش یاری متقابل سرانجام قواعد آهنین آن را درهم شکست؛ از نو ظاهر شد و خودش را در بی‌نهایت اتحادیه ابراز کرد، که اکنون تمایل دارند تمام جنبه‌های زندگی را دربرگیرند و تمام آن چیزی را به تصاحب خود درآورند که انسان برای زندگی و بازتولید تلفات ناشی از زندگی لازم دارد.

شاید گفته شود که گرچه ممکن است یاری متقابل یکی از عوامل تطور را بازنمایی کند، اما فقط یک سویه از روابط انسانی را پوشش می‌دهد. بدین معنا که

در کنار این جریان - هر چقدر هم که قدرتمند باشد - جریان دیگری وجود دارد و همیشه وجود داشته است؛ خودخواهی فرد، نه تنها در تلاش‌های او برای کسب برتری کاستی یا شخصی اقتصادی، سیاسی و معنوی، بلکه همچنین در کارکرد بسیار مهم‌تر - گرچه کمتر آشکار - آن برای گسستن پیوندهایی که همیشه مستعد تصلب هستند، و توسط قبیله، اجتماع روستایی، شهر و دولت بر فرد تحمیل می‌شوند. به عبارت دیگر، خودخواهی فرد به عنوان عنصری مترقی در نظر گرفته می‌شود.

بدیهی است که هیچ بررسی دربارهٔ تطور نمی‌تواند کامل باشد، مگر این دو جریان غالب را تحلیل کند. با این حال، خودخواهی فرد یا گروه‌هایی از افراد، مبارزات آن‌ها برای برتری، و درگیری‌هایی که حاصل می‌شد، قبلاً از زمان بسیار قدیم موضوع تحلیل، توصیف و تحسین قرار گرفته‌اند. در واقع تاکنون این جریان به تنهایی توجه شاعر حماسی، مترجم، مورخ و جامعه‌شناس را به خود جلب کرده است. تاریخ چنانچه تاکنون نوشته شده است، تقریباً به طور کامل توصیف راه‌ها و وسایلی است که یزدان سالاری، قدرت نظامی، حکومت مطلقه و بعدها حاکمیت طبقات ثروتمند، از طریق آن‌ها ترویج، مستقر و حفظ می‌شود. در واقع نبرد میان این نیروها گوهر تاریخ را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب، می‌توانیم دانش از عامل فردی را در تاریخ بشری مسلم بگیریم، حتی با اینکه فضای کاملی برای مطالعهٔ جدید این موضوع - در راستای خطوطی که اینک به آن اشاره شد - وجود دارد؛ در حالی که از سوی دیگر، عامل یاری متقابل تاکنون کاملاً از نظر دور مانده است؛ نویسندگان نسل فعلی و گذشته به سادگی آن را انکار یا حتی تمسخر می‌کردند. بنابراین لازم بود که اول از همه، سهم شگرفی که این عامل در تطور دنیای حیوانات و جوامع انسانی ایفا می‌کند، نشان داده شود. تنها پس از آنکه این موضوع کاملاً به رسمیت شناخته شود، پیشروی به سوی مقایسه میان این دو عامل ممکن است.

حتی برآوردی خام از اهمیت نسبی آن‌ها با هر روش کم‌وبیش آماری، آشکارا غیرممکن است. یک جنگ واحد - ما همه می‌دانیم - ممکن است مولد شر مستقیم و متعاقب بیشتر از نیکی‌ای باشد که ممکن است صدها سال کنش بی‌وقفه اصل یاری متقابل به بار آورد. اما وقتی می‌بینیم در دنیای حیوانات، پیشرفت و یاری متقابل دست در دست هم گام برمی‌دارند، در حالی که نبرد داخلی درون گونه با پس‌رفت همراه است؛ هنگامی که متوجه می‌شویم که در انسان‌ها حتی موفقیت در مبارزه و جنگ، متناسب با رشد یاری متقابل در هریک از دو کشور، شهر، حزب یا قبیله متعارض است و خود جنگ در فرایند تطور آن (تا جایی که بتوان چنین عنوان کرد) تابع غایات پیشرفت در یاری متقابل درون ملت، شهر یا قبیله گشته است؛ از پیش درکی از تفوق عامل یاری متقابل به عنوان عنصر پیشرفت به دست می‌آوریم. اما همچنین می‌بینیم که اعمال یاری متقابل و تحولات پی‌درپی آن، شرایط زندگی اجتماعی را خلق کرده که انسان توانسته است هنر، دانش و هوش خود را توسعه دهد. و دوره‌هایی که نهادهای مبتنی بر گرایش یاری متقابل به بیشترین توسعه خود نائل شدند، دوره‌هایی از بیشترین پیشرفت در هنر، صنعت و علم نیز بودند. در واقع، مطالعه زندگی درونی شهر قرون وسطایی و شهرهای یونان باستان این واقعیت را آشکار می‌سازد که ترکیب یاری متقابل - چنان که درون گیلد و کلان یونانی به اجرا درمی‌آمد - با ابتکار عمل زیادی که به وسیله اصل فدرال به فرد و گروه وا گذاشته می‌شد، دو تا از بزرگ‌ترین دوره‌های تاریخ بشریت را به آن ارزانی داشتند: شهر یونان باستان و دوره‌های شهر قرون وسطایی؛ در حالی که ویرانی نهادهای فوق در طی دوره‌های دولتی تاریخ که به دنبال آمد، در هر دو نمونه متناظر با افول سریع بود.

پیشرفت ناگهانی صنعت که در طی قرن خودمان به دست آمده است و معمولاً به پیروزی فردگرایی و رقابت نسبت داده می‌شود، به طور مسلم دارای خاستگاهی

بسیار عمیق‌تر از آن است. هنگامی که اکتشافات بزرگ قرن پانزدهم، به‌ویژه فشار اتمسفر، صورت گرفتند و با حمایت سلسله‌ای از پیشرفت‌ها در فلسفه طبیعی روبه‌رو شدند - رخدادهایی که تحت سازمان شهرهای قرون وسطی رخ دادند - اختراع موتور بخار و تمام انقلاب‌هایی که فتح قدرتی جدید از آن‌ها نشان داشت، ضرورتاً به دنبال می‌آمدند. اگر شهرهای قرون وسطی دوام آورده بودند تا اکتشافات خود را به آن نقطه برسانند، پیامدهای اخلاقی انقلاب ناشی از بخار ممکن بود متفاوت باشد؛ اما همان انقلاب در فنون و علم ناگزیر رخ می‌داد.

به‌راستی این سؤال گشوده می‌ماند که آیا افول کلی صنایع که به دنبال ویرانی شهرهای آزاد آمد - و به‌ویژه در نیمه اول قرن هجدهم شایان توجه بود - ظهور موتور بخار و همچنین انقلاب متعاقب آن را در هنرها به شکل قابل ملاحظه‌ای به تأخیر نینداخت؟ اگر سرعت حیرت‌آور پیشرفت صنعتی را از قرن دوازدهم تا قرن پانزدهم - در بافندگی، فلزکاری، معماری و ناوبری - در نظر بگیریم و درباره اکتشافات علمی تأمل کنیم که پیشرفت صنعتی در پایان قرن پانزدهم به آن‌ها منجر شد، باید از خودمان بپرسیم که وقتی رکود عمومی هنرها و صنایع در اروپا پس از افول تمدن قرون وسطایی به وقوع پیوست، آیا بهره‌گیری کامل بشریت از این فتوحات به تأخیر نیافتاد؟

به‌طور مسلم، ناپدید شدن هنرمند-صنعت‌گر، یا ویرانی شهرهای بزرگ و انقراض تعامل میان آن‌ها، نمی‌توانست برای انقلاب صنعتی مساعد باشد؛ و به‌راستی می‌دانیم که جیمزوات بیست سال یا بیشتر از عمر خود را برای سودمند ساختن اختراع خود صرف کرد، زیرا نمی‌توانست در قرن گذشته آنچه را بیابد که به راحتی در فلورانس یا بروژ قرون وسطایی می‌یافت؛ یعنی صنعت‌گرانی توانا به تحقق توصیه‌های او با فلز، و بخشیدن دقت و پرداخت هنری‌ای که موتور بخار به آن نیاز دارد.

بنابراین، نسبت دادن پیشرفت صنعتی قرن ما به «جنگ هریک علیه همه» که اعلام شده است، به معنای استدلال کردن مانند مردی است که بی اطلاع از علل باران، آن را به قربانی که در پیشگاه بت سفالی خود ذبح کرده است، نسبت می دهد. برای پیشرفت صنعتی، همانند هریک از فتوحات دیگر بر طبیعت، یاری متقابل و تعامل نزدیک به طور مسلم بسیار مفیدتر از نبرد متقابل بوده اند.

با این حال، به ویژه در حوزه اخلاق است که اهمیت برجسته اصل یاری متقابل به طور کامل ظاهر می شود. این که یاری متقابل پایه و اساس واقعی مفاهیم اخلاقی ما است، به قدر کافی بدیهی به نظر می رسد. اما عقاید در رابطه با نخستین منشأ احساس یا غریزه یاری متقابل هر چه ممکن است باشند - خواه به علت بیولوژیک منسوب گردد یا به علت فراطبیعی - ما باید وجود آن را تا پایین ترین سطوح حیات جانوری پی بگیریم؛ و از این مراحل می توانیم تطور لاینقطع آن را در تضاد با شماری از عوامل مخالف، در خلال تمام درجات رشد انسانی، تا زمانه حاضر دنبال کنیم. حتی مذاهب جدیدی که گاه به گاه متولد می شدند - همیشه در اعصاری که اصل یاری متقابل در دوران حکومت های دینی و دولت های مطلقه شرق و یا فروپاشی امپراتوری روم رو به افول می رفت - صرفاً همان اصل را تأیید کرده اند. آن ها نخستین حامیان خود را در میان فروتنان، در پست ترین و پایمال شده ترین لایه های جامعه می یافتند - جایی که اصل یاری متقابل، پایه و اساس ضروری زندگی روزمره است - و اشکال جدید وحدت که در نخستین اجتماعات بودایی و مسیحی؛ در اخوت های موراویایی؛ و غیره معرفی شد، حاکی از بازگشت به بهترین جنبه های یاری متقابل در زندگی قبیله ای اولیه بودند.

با وجود این، هربار که تلاش برای بازگشت به این اصل قدیمی انجام گرفت، ایده بنیادین آن گسترش یافت. از کلان به دودمان، به فدراسیونی از دودمان ها، به ملت و سرانجام - حداقل در آرمان - به کل بشریت بسط داده شد. همچنین

همزمان پالایش یافت. در بودیسم ابتدایی، مسیحیت ابتدایی، نوشته‌های برخی از معلمان مسلمان، جنبش‌های اولیه اصلاحات و به‌ویژه جنبش‌های اخلاقی و فلسفی قرن گذشته و زمان خود ما، ترک کامل ایده انتقام یا «پاداش معهود» - خیر در برابر خیر و شر در برابر شر - با نیروی بیشتر و بیشتری تأیید می‌شود. مفهوم والا تر «عدم انتقام جویی برای اشتباهات» و بخشیدن آزادانه بیش از آن چیزی که فرد انتظار دارد از همسایگانش دریافت کند، به عنوان اصل واقعی اخلاقیات اعلام می‌شود؛ اصلی برتر از توازن، انصاف یا عدالت صرف، و سودمندتر برای سعادت و شادمانی. و انسان جذب می‌شود تا در اعمال خود نه صرفاً با عشق که همیشه شخصی یا در بهترین حالت قبیله‌ای است، بلکه با درک یگانگی خود با هر انسان هدایت شود. بدین ترتیب، در عمل یاری متقابل که می‌توانیم تا نخستین سرآغازهای تطور پی بگیریم، منشأ ایجابی و یقینی مفاهیم اخلاقی را پیدا می‌کنیم؛ و می‌توانیم تأیید کنیم که در پیشرفت اخلاقی انسان، حمایت متقابل - نه نبرد متقابل - نقش عمده را داشته است. در گستره وسیع آن، حتی در زمان کنونی، همچنین بهترین تضمینِ تطورِ باز هم عالی‌ترِ نژادِ خودمان را می‌بینیم.

پایان

نمایه

اشخاص

الف	Steffen ۲۰۸ پا
آرنولد، ویلهلم / Wilhelm Arnold ۱۴۰ پا، ۱۶۹ پا	استنسبری، هوارد / Howard Stansbury ۷۸ اسکات، مایکل / Michael Scot ۲۲۷
آرنولد، ویلیام توماس / William Thomas ۱۷۶ Arnold	اسمیت، تولمین / Toulmin Smith ۱۸۷ پا، ۱۸۹ پا، ۲۱۰ پا، ۲۱۲ پا، ۲۷۲ اشتler، گئورگ ویلهلم /
آیشهورن، کارل / Karl Eichhorn ۱۸۰ پا ابر، ژاک رنه / Jacques René Hébert ادوارد سوم / Edward the Third ۲۳۱ ادوارد ششم / Edward the Sixth ۲۷۲، ۲۷۳ پا	۶۰ Georg Wilhelm Steller اشتولتس، فردریش / Friedrich Stoltze ۱۲۸ افیمنکو، الکساندرا یاکوفلونا / Aleksandra Ĭakovlevna Efimenko ۱۴۰ پا اکرتس، گوتفرید / Gottfried Eckertz ۱۹۵ اکرمان، یوهان پیتر / Johann Peter Eckermann ۱۱
اسپنسر، هربرت / Herbert Spencer ۲۱، ۱۴، ۷۲، ۸۳ اسپونر، لیساندر / Lysander Spooner اسپیناس، آلفرد / Alfred Espinas ۱۱، ۱۲، ۲۵ پا، ۷۱ استفن، گوستاو فردریک / Gustaf Fredrik	آلتوم، یوهان برنارد تشودور / Johann Bernard Theodor Altum ۸۸ الیگیری، دانته / Dante Alighieri ۲۲۷

بوت، چارلز / Charles Booth ۱۷۶ پا
 بوٽا، کارلو جوزپه گوليلمو / Carlo Giuseppe
 ۱۷۶ Guglielmo Botta
 بودريار، آلفر / Alfred Baudrillart ۲۵۷
 بورچل، ويليام جان / William John
 ۱۰۶ Burchell
 بوشر، کارل / Karl Bücher ۱۴۰ پا، ۲۵۰ پا،
 ۲۵۸ پا
 بوشنبرگر، آدولف / Adolf Buchenberger ۲۵۹
 بوشنر، لودويگ / Ludwig Büchner ۱۱، ۱۲،
 ۱۷، ۲۵ پا، ۳۰، ۷۸، ۲۹۱ پا
 بوک، کارل آلفرد / Carl Alfred Bock ۱۲۷
 بونمر، ژوزف-اوجين /

Joseph-Eugène Bonnemère

۲۴۳ پا

بيٽس، هنري ويليام / Henry Walter Bates
 ۸۸، ۳۶

بيسمارک، اتوفون / Otto von Bismarck
 بيکر، ساموئل وايت / Samuel White Baker
 ۶۸ پا

بيکن، راجر / Roger Bacon ۲۲۷
 بيکن، فرانسیس / Francis Bacon ۲۲۷
 بينک، جی. ال / G. L. Bink ۱۱۰

پ

پاتر، بئاتريس / Beatrice Potter ۲۹۶ پا
 پاسکينوف، الکساندر سرگئيويچ / Aleksandr
 ۱۴۰ Sergeevich Posnikov پا

انت، جان جی. / John J. Ennett ۲۲۳ پا
 انن، لئونارد / Leonard Ennen ۱۸۶ پا
 اودوبون، جان جيمز / John James Audubon
 ۶۳، ۶۲، ۵۹، ۴۸، ۳۷، ۲۳
 اوری، پل / Paul Ory ۱۴۴ پا
 اوٽن، رابرٽ / Robert Owen ۲۷۵، ۲۲۵
 اييسن، هنريک / Henrik Ibsen
 اينومنٽ سوم / Innocent the Third ۲۳۲
 ايوانيشف، نيکلای دميتريويچ / Nikolai
 ۱۴۰ Dmitrievich Ivanishev پا
 ايهرينگ، رودلف فون / Rudolf von Ihering
 ۲۹۹ پا، ۲۹۱

ب

بابو، آلبر / Albert Babeau ۲۴۳، ۲۴۲ پا
 باخوفن، يوهان ياکوب / Johann Jakob
 ۱۰۲، ۹۶ Bachofen پا
 بارباروسا، فردريک / Frederick Barbarossa
 ۲۱۷

باستين، آدولف / Adolf Bastian ۱۲۶ پا
 بايلائف، ايوان دميتريويچ / Ivan Dmitrievich
 ۱۸۱، ۱۷۶ Byelaeff پا

برم، آلفرد / Alfred Brehm ۴۴، ۴۰، ۳۹، ۱۱،
 ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۶۱، ۷۱، ۷۵ پا، ۷۸ پا،
 ۹۷ پا

برنتانو، لوجو / Lujo Brentano ۲۳۰ پا، ۲۱۲ پا
 بليت، ادوارد / Edward Blyth ۷۸ پا
 بنتام، جرمی / Jeremy Bentham ۱۳۰

پاولف، مادام ماری / Madame Marie
۸۴ Pavloff

پرتی، ماکسیمیلیان / Maximilian Perty
۷۸، ۲۵ پا

پرنز، فرانسو-تامی / François-Tommy
۲۱۲ پا Perrens

پری، ادموند / Edmond Perrier ۷۲
پست، آلبرت هرمان / Albert Hermann
۹۶، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۵۰ پا، Post
۲۶۹

پلیمسول، ساموئل / Samuel Plimsoll ۲۹۶،
۲۹۷، ۲۹۸

پورتر، جورج ریچاردسن /
۲۴۵ پا George Richardson Porter

پولیاکف، ایوان سمنوویچ /
۲۷، ۲۹۷ Ivan Semenovitch Poliakov
۶۶

ت

تاکیتوس، پوبلیوس کرنلیوس / Publius
۱۰۴ Cornelius Tacitus

تورگو، ان رابرژاک / Anne Robert Jacques
۱۳۹ Turgot

توسنل، آلفونس / Alphonse Toussenel
۲۵ پا

تولون، ژرار / Giraud Teulon ۱۰۲ پا
تیلور، ادوارد بورنت / Edward Burnett Tylor
۹۶، ۱۰۰

تی، آگوستین / Augustin Thierry ۱۷۶

ج

جردون، توماس کاورهیل /
۴۴، ۳۲ Thomas Caverhill Jerdon

چ

چرنیشفسکی، نیکلای گاوریلوویچ / Nikolay
۹۱ Gavrilovich Chernyshevsky
چودی، یوهان یاکوب / Johann Jakob von
۵۹ Tschudi

د

دارست، آنتوان-الیزابت-کلئوفاس /
Antoine-Élisabeth-Cléophas
۲۴۳ پا Daresté

دارگون، لوتار / Lotar Dargun ۱۰۲، ۱۴۰ پا،
۲۹۹، ۲۹۱

داروین، اراسموس / Erasmus Darwin ۳۰
داروین، چارلز / Charles Robert Darwin ۷،
۸، ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۸،
۳۳، ۳۹، ۵۰، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰،
۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۷، ۱۲۹

داسنت، جورج وب / George Webbe
۱۵۱ Dasent

دال، ویلیام هیللی / William Healey Dall
۱۱۵، ۱۱۶ پا، ۱۱۷ پا

دان، فلیکس / Felix Dahn ۱۴۰ پا
دانیول، ژان آنری آنتوان / Jean Henri

۲۴۳ پا Antoine Doniol

دراموند، هنری / Henry Drummond ۱۷

ژ
Émile Jobbé-Duval / ژوبه-دووال، امیل / ۱۴۴ پا

س
Alexander Sutherland / ساترلند، الکساندر / ۱۷

ساونارولا، جیرولامو /
۲۳۳ Gieronimo Savonarola
Friedrich Savigny / ساویگنی، فردریش / ۱۸۰ پا
سایکس، کلنل ویلیام هنری /
Colonel William Henry Sykes / ۳۲ پا

Vassily Sergeevich / سرگشیویچ، واسیلی /
سمیشون، ارنست /
۱۸۱ Ernest Sémichon / ۱۸۱ پا
سنت. آدالبرت / ۱۸۱ St. Adalbert / ۱۸۱ پا
سنت. آگوستین / ۲۹۰ St. Augustin / ۲۹۰ پا
سنت. اوتلرد / ۱۸۱ St. Uthelred / ۱۸۱ پا
سنت. اولریک / ۱۸۱ St. Ulrik / ۱۸۱ پا
سنت. ولفگانگ / ۱۸۱ St. Wolfgang / ۱۸۱ پا
سنت. هربرت / ۱۸۱ St. Heribert / ۱۸۱ پا
شم، رودلف / ۱۴۰ Rudolf Sohm / ۱۴۰ پا
سوکولفسکی، واسیلی گریگوریویچ / Vasily /
۱۴۰ Grigorievich Sokolovsky / ۱۴۰ پا
سیسموندی، ژان-شارل-لئونارد دو /
Jean Charles Léonard de Sismondi / ۲۰۳ پا، ۲۱۶، ۲۲۵ پا، ۲۲۸ پا

دواستوئرز، ویکتور / ۱۶۶ Victor de Stuers / ۱۶۶ پا
دوربیژنی، السید / ۲۳ Alcide d'Orbigny / ۲۳ پا

دونوژان، گیبِر / ۱۹۲ Guibert de Nogent / ۱۹۲ پا
دیکسون، چارلز / ۵۲، ۴۰ Charles Dixon / ۵۲، ۴۰ پا، ۵۶ پا، ۸۹

ر
رراجرز، تورولد / ۲۰۹، ۲۰۷ Thorold Rogers / ۲۰۹، ۲۰۷ پا
راس، دنمان / ۱۳۹ Denman Ross / ۱۳۹ پا
رانکه، لئوپولد فون / Leopold von Ranke / ۲۲۸ پا
رکلو، الی / ۱۲۰ Élie Reclus / ۱۲۰ پا
رمبو، آلفرنیکلا / Alfred Nicolas Rambaud / ۱۸۱ پا
روسو، ژان ژاک / Jean-Jacques Rousseau / ۱۲۹، ۹۵، ۷۳ پا، ۲۳
روسوس، یوهانس / ۲۴۴ Johannes Rossus / ۲۴۴ پا
رومنس، جورج جان /
George John Romanes / ۲۵ پا، ۳۲ پا
ریشتر، ژان پل / ۱۸۹ Jean Paul Richter / ۱۸۹ پا
رینک، هاینریش یوهانس /
Hinrich Johannes Rink / ۱۵۵ پا، ۱۱۶ پا، ۱۱۹

ز
زارودنی، ان. / Zaroudnoi [Zarudnyi], N / ۳۹

فردیناند اول / Ferdinand the First ۲۰۹
 فن در والت، یوهان / Johan van der Walt
 ۱۰۶
 فوربز، جیمز / James Forbes ۷۰
 فورل، آگوست / Auguste Forel ۳۰، ۳۱،
 ۳۲، ۳۳، ۳۶
 فی، آنتوان لورن آپولینر / Antoine Laurent
 ۲۰ Apollinaire Fée
 فیر، جان باد / John Budd Phear ۱۴۰
 فیستر، کریستین / Christian Pfister ۲۱۴
 فیسون، لوریمر / Lorimer Fison ۱۰۲، ۱۰۹
 فیلیپ، کنت فلاتدرز / Philip, Count of
 ۱۹۱ Flanders
 فیلیپز-وولی، کلایو / Clive Phillips-Wolley
 ۶۶
 فینش، اتو / Otto Finsch ۱۱۲

ی

کاپونی، جینو / Gino Capponi ۲۱۲
 کاترین دوم / Catherine the Second ۲۱۱
 کارل کبیر (شارلمانی) / Karl the Great
 ۱۷۹ Charlemagne
 کافمن، الکساندر / Alexander Kaufmann
 ۱۷۶
 کانو، هاینریش / Heinrich Cunow ۱۴۴
 کانوت / Canute ۱۷۶
 کاولین، کنستانتین / Konstantin Kavelin
 ۱۴۰
 کسلر، کارل فدروویچ / Karl Fedorovich
 ۱۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۶
 Kessler

سیکولوس، دیودوروس / Diodorus Siculus
 ۱۴۳

سیلوستر، ژول / Jules Silvestre ۱۴۴
 سیمونی، مایکل آنجلودی لودوویچو بوناروتی /
 Michelangelo di Lodovico Buonarroti
 ۲۲۵ Simoni

سیورتسوف، نیکلای آلکسیویچ / Nikolai
 ۲۶، ۳۸ Alekseevich Severtzov

ش

شاپوف، افاناسی پروکوپویچ / Afanasiy
 ۱۵۴ Prokopievich Shchapov
 شاه آرتور / King Arthur ۱۵۱
 شاه رابرت / King Robert ۲۱۴
 شرنک، الکساندر فون / Alexander von
 ۱۱۹ Schrenk
 شونبرگ، گوستاو فون /

Gustav von Schönberg ۲۰۷،
 ۲۰۸، ۲۱۰

ف

فالکه، یوهان فردریش گاتلیب / Johann
 ۲۰۷ Friedrich Gottlieb Falke
 ۲۰۸
 فایفر، آیدالورا / Ida Laura Pfeiffer ۱۲۷،
 ۱۲۸
 فراری، جوزپه / Giuseppe Ferrari ۲۰۴،
 ۲۱۶، ۲۱۷

فردریک دوم / Frederick the Second ۲۴۶

گ

گاتریج، جوزف / Joseph Gutteridge ۲۹۵،
۲۹۶

گاليله، گاليلئو / Galileo Galilei ۲۲۷
گايوس جولئوس سزار / Gaius Julius Caesar
۱۴۳

گده، پاتريك / Patrick Geddes ۸۵
گراس، چارلز / Charles Gross ۲۱۲ پا
گراس، كارل / Carl Gross ۷۳ پا، ۱۹۷ پا، ۱۹۸،
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵ پا

گرلاند، گئورگ كورنليوس كارل / Georg
Cornelius Karl Gerland ۱۲۰ پا
گرين، آليس استاپفورد / Alice Stopford
Green ۱۷۶، ۱۹۰ پا، ۲۰۵ پا
گرين، جان ريچارد / John Richard Green
۱۷۶، ۱۹۰ پا، ۱۹۵

گلابر، راؤول / Raoul Glaber ۱۸۳
گلدیش، يوهان گاتليب / Johann Gottlieb
Gleditsch ۲۹

گوته، يوهان ولفگانگ فون /
Johann Wolfgang von Goethe ۱۱
گورنى، جان هنرى / John Henry Gurney
۴۲

گوم، جورج لارنس / George Laurence
Gomme ۱۸۲ پا، ۲۴۷

گيدينگز، فرانكلى هنرى / Franklin Henry
Giddings ۱۷

ل

لارته، ادوار / Édouard Lartet ۹۸

كلاوز، الكساندر اگوستوويچ / Alexander
Augustovich Klaus ۱۴۰ پا

كلر، لودويگ / Ludwig Keller ۲۳۷

كلمنتز، دميتري / Dmitri Clements ۱۳۷ پا

كلوكوهن، آگوست / August Kluckhohn
۱۸۲ پا

كنراد / Conrad ۲۱۸
كوپرنيكوس، نيكلاس /

Nicolaus Copernicus ۲۲۷
كورنليوس، كارل آدولف /

Carl Adolf Cornelius ۲۳۷ پا
كوزلوف، پيتر كوزميچ /

Petr Kuzmich Kozloff ۷۱ پا
كوستوماروف، نيكلا / Nicolas Kostomaroff

Nikolay Kostomarov ۱۸۱ پا
كولانژ، فوستل دو / Fustel de Coulanges

۱۳۹ پا
كولبن، پيتر / Peter Kolben ۱۰۷، ۱۰۸

Martin Kulischer ۲۰۴ پا
كووالفسكى، ولاديمير اونوفريويچ / Vladimir

Onufrievich Kovalevsky ۹۶،
۱۰۲ پا، ۱۳۹ پا، ۱۴۰ پا، ۱۶۲، ۱۸۱ پا

كونيگسوارتر، لويى-ژان /
Louis-Jean Koenigswarter ۱۵۰ پا

Elliott Coues ۴۳، ۵۴
كينگزلى، ماري / Mary Kingsley ۱۲۷ پا

- لانسان، ژان لویی /
Jean-Louis De Lanessan ۱۱، ۱۲، ۲۵ پا
- لاو، هیو / Hugh Law ۱۲۷ پا
- لرد شافتسبری / Lord Shaftesbury ۲۹۶ پا،
۲۹۸
- لوباک، سرجان / Sir John Lubbock ۳۰،
۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱ پا، ۱۰۶
- لودس / Laudes ۱۴۴ پا
- لورو، امیل / Émile Luro ۱۴۴ پا
- لوشر، آشیل / Achilles Luchaire ۱۷۶،
۱۸۲ پا، ۲۰۳ پا، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰ پا
- لومهلتز، کارل سوفوس /
Carl Sofus Lumholtz ۱۰۹
- لوویان، فرانسو / François Levaillant ۲۳
- لوئی چاق (لویی ششم) / Louis le Gros ۱۸۲ پا
- لویی چهاردهم / Louis the Fourteenth ۲۴۱، ۲۴۲ پا
- لیپرت، جولیس / Julius Lippert ۱۰۲ پا،
۱۴۰ پا
- لیختن اشتاین، مارتین هاینریش کارل /
Martin Hinrich Carl Lichtenstein ۱۰۶
- لینائوس، کارل / Carl Linnaeus ۳۲
- لینسکوم، گیدئون / Gideon Lincecum ۳۲ پا
- لئو، هاینریش / Heinrich Leo ۱۷۶
- ماک، یوهان ریشارد / Johann Richard
Mucke ۱۰۲ پا
- مالتوس، توماس رابرت / Thomas Robert
Malthus ۸۵
- مک کوک، هنری کریستوفر /
Henry Christopher McCook ۳۲ پا، ۳۶
- مک لنان، جان فرگوسن /
John Ferguson McLennan ۹۶،
۱۰۲ پا
- ملویل، ماکسیمیلیان /
Maximilien Melleville ۲۱۹ پا
- مورر، لودویگ فون / Ludwig Von Maurer
۱۴۰، ۱۴۹، ۱۷۹، ۱۸۰ پا
- مورگان، لوئیس هنری / Lewis Henry
Morgan ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۵ پا، ۱۴۰ پا
- موفات، جان اسمیت / John Smith Moffat
۱۰۶، ۱۲۲
- موگریج، جان تراهرن / John Traherne
Moggridge ۳۲ پا
- میاسکوفسکی، آگوست فون / August von
Miaskowski ۲۳۰ پا
- میشله، ژول / Jules Michelet ۱۷۶
- میکلوهو-مکلی، نیکلا /
Nicholas Miklouho-Maclay ۱۱۲
- میدندورف، الکساندر فون / Alexander von
Middendorff ۱۱۹ پا
- مین، هنری جیمز سامنر / Sir Henry James
Sumner Maine ۹۶، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۴۸، ۱۵۳، ۲۴۸
- مارشال، ویلیام / William Marshall ۲۴۸

ن

نابلیون سوم / Napoleon the Third ، ۲۴۳

۲۴۴

ناس، اروین / Erwin Nasse ، ۱۳۹، ۲۴۸

نایس، ارنست / Ernest Nys ، ۱۲۶ پا

نوردمان، الکساندر / Alexander von

۴۰ Nordmann

نولز، جیمز / James Knowles ، ۱۴، ۱۸

نیچ، کارل ویلهلم / Karl Wilhelm Nitzsch

۱۶۹ پا، ۱۷۶، ۲۱۹ پا

نیکلای اول / Nicholas the First ، ۲۶۵

نیوتن، آلفرد / Alfred Newton ، ۸۰ پا

و

واگنر، موریتس / Moritz Wagner ، ۸۳

والاس، آلفرد راسل / Alfred Russel Wallace

۱۹، ۶۹، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲

۸۳، ۹۲

وانیامینوف، جان یوسیویچ پوپوف /

John Yevseyevich Popov-Veniaminov

۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱

وب، سیدنی / Sidney Webb ، ۲۷۵ پا

ودل، هیو الگرنون / Hugh Algernon

۷۸ Weddell

وود، جان جورج / John George Wood ، ۷۸

وورونتسوف، واسیلی پاولوویچ / Vasilii

۲۶۵ Pavlovich Vorontsov

ویتالیس، اردریک / Orderic Vitalis ، ۱۸۲ پا

ویتز، گئورگ / Georg Waitz ، ۱۶۶

وید، پرنس / Prince Maximilian of Wied-

۴۴ Neuwied

ویلیامسن، ویلیام کرافورد /

William Crawford Williamson

۶۰

ویلیس، رابرت / Robert Willis ، ۲۲۳ پا

وینکل، دیتریش / Dietrich de Winckell ، ۶۵

وینوگرادف، پل گاوریلوویچ /

Paul Gavrilovitch Vinogradoff ، ۱۳۹ پا

ویول، ویلیام / William Whewell ، ۲۲۳ پا،

۲۲۶

ویولت، پل / Paul Viollet ، ۱۴۰ پا

ه

هوبر، پییر / Pierre Huber ، ۳۱ پا، ۳۲ پا، ۷۴

هابز، توماس / Thomas Hobbes ، ۱۴، ۹۴

۹۵، ۱۰۰

هادسن، ویلیام هنری / William Henry

Hudson ، ۶۴ پا، ۶۹ پا، ۷۳ پا، ۷۴

هاکسلی، تامس هنری / Thomas Henry

Huxley ، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۷۳ پا، ۹۵

هاینریش پنجم / Heinrich V ، ۲۱۴

هنری هفتم / Henry the Seventh ، ۲۴۵

هنری هشتم / Henry the Eighth ، ۲۴۵، ۲۷۲

هوزو، ژان-شارل / Jean-Charles Houzeau

۲۵ پا، ۷۱

هولم، گوستاو فردریک / Gustav Frederik

Holm ، ۱۱۴ پا

هومبالت، الکساندر /

Alexander von Humboldt ، ۷۰

هومر / Homer ، ۱۰۴

هوویت، آلفرد ویلیام / Alfred William

Howitt ۱۰۲پا، ۱۰۹پا

هیث، ریچارد / Richard Heath ۲۳۷پا

ی

یادرینتسف، نیکلای / Nicholai Yadrintseff

۱۳۶پا

یاکوبسن، یوهان آدریان /

Johan Adrian Jacobsen ۱۱۶پا

یانسن، یوهان / Johannes Janssen ۱۴۰پا،

۱۷۶، ۲۰۳پا، ۲۰۹، ۲۳۷پا

یانگ، آرتور / Arthur Young ۲۴۲پا

کتاب‌ها و نشریات

ایزوستیا (نشریه) / Izvestia ۱۵۴ پا	الف
	آلاسکا (کتاب) / Alaska ۱۱۸ پا
ب	آنا‌بپتیسم از ظهور در تسویکاو تا سقوط در
بازی جانوران (کتاب) / Play of Animals	مونستر (کتاب) / Anabaptism
۷۳ پا	from its Rise at Zwickau to it's
	fall at monster
پ	اصول جامعه‌شناسی (کتاب) /
پادشاهی‌های آلمانی قدیم (کتاب) /	The Principles of Sociology;
Altdeutsche Reichs- und Gerichts-	An Analysis of the Phenomena
۱۴۰ پا Verfassung	of Association and of Social
پیگ رسمی (کتاب) / Official Messenger	۱۷ Organization
۲۶۷ پا	اگو و خویشتن آن (کتاب) / Ego and Its
ت	Own
تاریخ اقوام آلمانی (کتاب) / Geschichte des	انسان در تاریخ (کتاب) / Der Mensch in
deutschen Volkes	۱۲۶ پا der Geschichte
تاریخ آنا‌بپتیست‌ها و پادشاهی آنان در مونستر	انسان‌شناسی (کتاب) / Anthropologie
des münsterischen (کتاب)	۱۲۰ پا
۲۳۷ پا Aufruhrs der wiedert ufer	

- Bearing upon Man ۱۴، ۲۲
- تاریخ جمهوری‌های ایتالیا (کتاب) / Histoire des républiques italiennes du moyen âge ۲۰۳ پا
- ج
- Ancient Society / جامعه باستان (کتاب) ۱۴۰ پا
- The History of / تاریخ روسیه (کتاب) Russia ۱۸۱ پا
- Les Sociétés / جوامع حیوانی (کتاب) ۱۱، ۱۲، ۲۵ پا
- Historia / تاریخ شاهان انگلستان (کتاب) regum Angliæ ۲۴۴
- Animales ۱۱، ۱۲، ۲۵ پا
- تاریخ صلح خداوند (کتاب) / Geschichte des Gottesfrieden ۱۸۲ پا
- ح
- حق خصوصی (کتاب) / Droit privé ۱۴۰ پا
- تاریخ علوم استقرایی (کتاب) / History of the inductive sciences from the earliest to the present time ۲۲۳ پا، ۲۲۶
- حق عمومی (کتاب) / Droit public ۱۴۰ پا
- حیوانات وحشی و راه‌های آنان (کتاب) / Wild Beasts and their Ways ۶۸ پا
- Kulturgeschichte / تاریخ فرهنگی (کتاب) ۱۴۰ پا
- خ
- تاریخ قانون اساسی مارک (کتاب) / Geschichte der Markverfassung ۱۴۹ پا
- خاستگاه و رشد غریزه اخلاقی (کتاب) / The Origin and Growth of the Moral Instinct ۱۷
- تبارانسان (کتاب) / The Descent of Man ۱۰، ۲۰، ۲۱، ۷۴
- خاطرات (کتاب) / Zapiski ۲۸۲ پا
- تجارت گیلد / The Guild Merchant ۲۰۵ پا
- خودمداری و نوع دوستی در اقتصاد ملی (کتاب) / Egoismus und Altruismus in der Nationalökonomie ۲۹۱ پا
- تطور ذهنی در حیوانات (کتاب) / Mental Evolution in Animals ۲۵ پا
- تنارع برای بقا و اتحاد برای تنارع (کتاب) / La Lutte pour l'existence et l'association pour la lute ۱۱، ۲۵ پا
- د
- داده‌های اخلاق (کتاب) / The Data of Ethics ۲۱
- تنارع بقا و نسبت آن با انسان (کتاب) / Struggle for Existence and its
- داروینیسیم (کتاب) / Darwinism ۸۰ پا، ۸۳

س
سخنرانی‌های لوول دربارهٔ عروج انسان (کتاب)
The Lowell Lectures on the /
۱۷ Ascent of Man
سرآغازهای حکومت مطلقه در روسیه (کتاب)
The Beginnings of Autocracy /
۱۸۱ in Russia

ش
شکار گروهی (کتاب) / Big Game Shooting
۶۶ پا

ص
صلح و آتش بس خداوند (کتاب) / La paix
۱۸۲ et la trêve de Dieu

ط
طبیعت‌گرا در لا پلاتا (کتاب) / Naturalist
۷۳ on the La Plata

ع
عزیمت‌ها و اقامت‌های قبایل آلمان (کتاب) /
Wanderungen und Siedlungen
۱۶۹ der deutschen Stämme
عشق و حیات عاشقانه در دنیای جانوران
(کتاب) / Liebe und Liebes-
۲۵ Leben in der Thierwelt

ف
فلسفهٔ اخلاق (کتاب) / ۱۳ Ethics

داستان‌هایی از تاریخ روسیه (کتاب) / Tales
۱۸۱ from Russian History
دایره‌المعارف چمبرز (کتاب) / Chambers's
۱۸۱ Encydopcedia
درباب زندگی فکری حیوانات (کتاب) / Aus
dent Geistesleben der Thiere
۲۵ پا

دربارهٔ زندگی روانی حیوانات (کتاب) / Ueber
۲۵ das Seelenleben der Tiere
دوران پیشاتاریخ؛ مهاجرت‌ها، مطالعاتی در
اقوام لمباردی (کتاب) /

Urzeit, Völkerwanderung,
۱۴۰, Langobardische Studien
دوست خانوادگی (کتاب) / Hausfreund
۷۸ پا

دیلی کرونیکل (نشریه) / Daily Chronicle
۲۷۸ پا
دیلی نیوز (نشریه) / ۲۷۸ Daily News

ر
روستای آریایی (کتاب) / ۱۴۰ Aryan Village

ز
زندگی شهر در قرن پانزدهم (کتاب) / Town
Life in the Fifteenth Century
۲۱۲ پا

زندگی و کار در لندن (کتاب) / Life and
Labour of the People in London
۲۹۶ پا

- فهرست قوانین (کتاب) /
R pertoire de / مرجع حقوق (کتاب)
jurisprudence ۲۴۳ پا
Répertoire pratique de législation
de doctrine et de jurisprudence
۲۴۳ پا
- ق
قبایل اسکیمو (کتاب) /
The Eskimo Tribes ۱۱۵ پا
Nineteenth Century / قرن نوزدهم (نشریه)
۱۴ پا، ۲۳ پا
Les Facultés / قوای ذهنی جانوران (کتاب)
mentales des animaux ۲۵ پا
- ک
کامیلاروی و کورنای (کتاب) /
Kamilaroi and Kurnai ۱۰۹ پا
کلمی‌های حیوانات و شکل‌گیری ارگانیسم‌ها
(کتاب) / Les colonies animales
et la formation des organismes
۷۲
کمون‌های فرانسه (کتاب) /
Les Communes françaises ۱۸۲ پا
- م
مالکیت بدوی (کتاب) /
Primitive Property، Das ureigenthum
۱۴۰ پا، ۲۶۰ پا
Ein Apostel / مبلغی از آنا بابتیسم (کتاب)
der Wiedert ufer ۲۳۷ پا
- ن
نامه‌هایی در باب تاریخ فرانسه (کتاب) /
Lettres sur l'histoire de France
۱۷۵ پا، ۲۰۳ پا
نشریه اقتصاددانان (نشریه) /
Journal des Economistes ۲۴۴ پا، ۲۵۶ پا
- و
والیس باستان (کتاب) /
Das alte Wallis ۱۴۰ پا
وایچ و شاهزاده (کتاب) /
The Vyeche and the Prince ۱۸۱ پا

هـ

هاواییایی (کتاب) / Hawaiian ۱۰۵ پا

هدف در قانون (کتاب) / Purpose in Law

Der Zweck im Rechte ۲۹۱ پا

هوش حیوانات (کتاب) /

Animal Intelligence ۲۵ پا

رخداده‌ها، گروه‌ها و احزاب، مکاتب و اصطلاحات

Grand National Union / اتحادیه بزرگ ملی	الف
← اتحادیه صنفی یکپارچه بزرگ ملی	آرتل / Artel ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲
اتحادیه شاگردان / ۲۷۳ Gesellenverbande	آرجیپایین / Argippaeon ۲۰۴ پا
اتحادیه صنفی یکپارچه بزرگ ملی / Grand National Consolidated Trades' Union ۲۷۵	آرک / Arch ۱۵۸
اتحادیه عمومی تعاون کشاورزی / The General Union of Agricultural Co-operation ۲۵۹ پا	آریایی / Aryan ۱۰۴ پا، ۱۳۹، ۱۴۴
اتحادیه ملی برای حفاظت از کار / The National Association for the Protection of Labour ۲۷۵ پا	آکر / Acre ۲۴۳، ۲۴۸ پا، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹ پا، ۲۶۲ پا، ۲۶۴
اتوپیایی / ۲۰۸ Utopian	آلتینگ / Allthing ۱۷۳
اجتماع خاستگاه / Community of origin ۱۵۸، ۱۴۲	آمی / Ami ۲۰۶
اجتماع روستایی / Village Community ۱۵، ۱۶، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰ پا، ۱۴۱، ۲۸۹	آمیناس / Amatas ۲۰۶
	آبا / Aba ۱۵۷
	اتحادیه‌گرایان / Unionists ۲۷۵
	اتحادیه‌های کشاورزان / Syndicats agricoles ۲۵۶
	اتحادیه‌های شاه‌ماهی / Herring unions ۲۲۰
	اتحادیه‌های فریبل / Froebel Unions ۲۸۹

اصلاحات / Reform ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۸، پ، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۶۳، ۲۶۶، ۳۰۷	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، پ، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، پ، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۸، پ، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۰۲، ۳۰۳
اصلاح / Fittest ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۹۰، اضافه-تولید / Over-production اعتصابات همدردی / Sympathy strikes ۲۷۷	اخوت‌ها / Fraternities ۱۷۰، ۲۹۰ ارگانیکی / Organic ۱۹، ۲۶، ۲۸، ۶۳، ۹۰، ۲۱۱، ۲۳۸
الفوروهای میناهاسا / Alfurus of Minahasa ۱۶۵	اسامنامه / Statute ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، پ استدلال حسابی / Arithmetical argument ۸۵
الن‌ها / Alans الیگارشی / Oligarchy ۲۰۵، ۲۱۲ آلیوت / Aleout ۱۱۷، ۱۱۹ امکاری / Amkari ۱۸۴، ۲۸۲ انایا / Anaya ۱۶۱، ۱۶۳، ۲۰۳ انتقام خون / Blood-revenge ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۷، پ انجمن انسان‌شناسی پاریس / Paris Anthropological Society ۱۰۹، ۱۲۴ انجمن برای انتشار دانش غیرانتفاعی / Verein für Verbreitung gemeinnütziger Kenntnisse ۲۸۹، پ انجمن بین‌المللی پرنده‌شناسی / International Ornithological Society ۲۸۸ انجمن روستا / Folknote ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۳۹، ۲۴۲، ۳۰۲ انجمن عموتوبی / Uncle Toby's Society ۲۸۸	استقلال قضایی / Self-jurisdiction ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۷۲ استیاک‌ها / Ostyaks ۱۱۹، پ اسقف اعظم / Archbishop ۲۱۴ اسکابینو / Scabino ۱۸۵، ۲۲۰ اسکرا / Skraa ۱۸۶ اسلوونیایی / Slavonian ۱۴۷، پ، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۶۰ اسکاندیناوی‌ها / Scandinavians ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، پ اسکوروی / Scurvy ۱۲۴ اسکیمو / Eskimo ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۲ اسنایف / Esnaif ۱۸۴

باند سیاه / Bannes noires ۲۴۳ پا
 برادران بولینگ / Brothers of the Nine
 ۲۸۷ Pins: KegelBrüder
 بربرها / Barbarians ۱۴، ۱۸، ۱۳۳، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴،
 ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹،
 ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۲۸،
 ۲۳۴، ۲۳۹، ۳۰۲
 برمن / Bremen ۱۸۳، ۲۲۵
 بورگشافت / Bürgschaft ۱۶۱
 بوریات / Buriate ۸۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۰
 بوریشتر / Burrichter ۱۹۵
 بوئمن / Bushman ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۹
 بووار / Bouvard ۲۰۸
 بهروزی / Well-Being ۳۴، ۷۶، ۲۰۸، ۲۲۲،
 ۲۳۶، ۲۹۹
 بیزانسی / Byzantine ۱۴۳
 پ
 پابرهنگان / Capite censi ۱۹۲
 پاپوا / Papua ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،
 ۱۱۳
 پادشاهان اسرائیل / Kings of Israel ۲۹۹
 پادشاه تورها / Not-kong ۱۷۵
 پارینه سنگی / Paleolithic ۹۷، ۹۸، ۱۱۴،
 ۱۳۳
 پاسداران / Hirdmen ۱۷۱
 پان‌تئیستی / Pantheistic ۱۱

انجمن‌های ژیمناستیک /
 ۲۸۷ Gymnasts' Societies
 انصاف / Equity ۱۳، ۱۳۲، ۱۵۲، ۳۰۷
 اورال-آلتائی‌ها / Ural-Altayans ۱۳۷
 اوست‌ها / Ossetes ۱۶۲
 اوغری‌ها / Ugrians ۱۷۹
 اوکاگاها / Oucagas ۱۶۵
 اولوز / Oulous ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۶
 اولیتزا / Ulitsa ۱۹۵
 اولیچانسکیه استاروستی /
 ۱۹۵ Ulichanskiye starosty
 ائتلاف کشاورزان / Farmers' Alliance ۱۰۵
 ایل / Gente ۱۰۳
 اینکا / Inca ۱۴۴ پا
 ب
 باپتیست‌ها / Baptists ۲۶۴
 بارلا / Barla ۱۱۲
 بارون / Baron ۲۱۶، ۲۱۷ پا
 باسیلیکاها / Basilicae ۱۸۳
 باشگاه ائتلاف دوچرخه‌سواران / Cyclists'
 ۲۸۷ Alliance Club
 باشگاه رادیکال متحد / United Radical
 ۲۹۴ Club
 باشگاه‌های آلپ / The Alpine Clubs ۲۸۸
 باغ‌های جانورشناسی لندن /
 ۷۴ London Zoological Gardens
 بالای / Balai ۱۱۲

تنارع بقا / Struggle for existence ۷، ۱۰،
۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۵۰،
۶۶، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲،
۹۰، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۶۷، ۳۰۱

توپى / Tupi ۱۶۵

توفا / Tofa ۱۳۹

توتن‌ها / Teutons

تئوکراتیک / Theocratic ۲۲۸

ج

جامعه‌پذیری / Sociability ۱۰، ۱۹، ۲۴، ۳۵،
۳۹، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۷،
۱۰۷، ۱۶۸

جماعه / Djemmâa ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۵۵

جنگ‌هابزی / Hobbesian war ۲۳، ۳۲، ۹۵

جوندگان / Rodents ۸، ۲۷، ۵۰، ۵۸، ۶۱، ۶۴،
۷۲، ۷۷، ۸۷، ۹۲

چ

چروسک‌ها / Cherusques ۱۵۳

چندهمسری / Polygamous ۹۶، ۹۷، ۱۱۰

چوکچی‌ها / Tchuktchis ۱۰۸، ۱۲۱

ح

حاره / Torrid ۱۰۱

حوزه قضایی / Jurisdiction ۱۴۹، ۱۹۵، ۳۰۲

خ

خاروبا / Kharouba ۱۵۸

خاص‌گرایی / Particularism ۲۲۱، ۲۳۸

پخت‌انباشت / Shell-heap ۹۹

پرریال / Prairial ۲۴۳

پرنده‌شناسان / Ornithologists ۲۶

پسا-پلیوسن / Post-Pliocene ۱۳۶

پسا-ترشیاری / Post-Tertiary ۸۵

پلیوسن / Pliocene ۹۵

پورا / Purra ۲۶۹

پولینزی‌ها / Polynesians ۱۰۴

پوولنیکی / Povolniki ۲۰۵

پیتایا / Pittäyâ, Pitäjää ۱۳۹

پیش‌خرید / Preempcio ۱۹۶

ت

تادارت / Thadart ۱۵۸

تاک‌ایبیل / Thak'ebilt ۱۵۸

تانگوس‌ها / Tunguses ۱۰۸

تایگا / Urman ۱۰۱

تجمع / Aggregation ۲۸، ۳۹، ۴۱، ۵۴، ۶۳،

۷۷، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۶۸،

۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۵،

۲۳۶، ۲۳۸، ۲۷۴، ۳۰۲

تحلیف مشترک / Co-juration ۱۷۸

تراست / Trust ۲۳۰

تطورگرا / Evolutionist ۱۴، ۲۸

تفحص بزرگ / Great Inquest ۲۴۵

تکثیر بیش از حد / Over-multiplication ۸،

۲۱، ۵۰، ۸۸

تک‌همسری / Monogamous ۹۶

تلینکت‌ها / Thlinkets ۱۱۴

دیرینه-قوم‌شناسی / ۹۶ Palaeo-ethnology	خاندان / ۱۸۴، ۱۱۰ Gen
ذ	خانواده پیوسته / ۱۵۵، ۱۴۰ Joint family
۱۱۵ Nith-song / ذم‌نامه	۱۶۵
ر	خانواده مرکب / ۱۴۱، ۲۶۰ Compound family
ران‌ریگ / ۲۴۷ Runrig	خانه طویل / ۱۱۴، ۱۱۲ Long house
رایش‌تاگ اتریش / Austrian Reichstag	خودقانون‌گذاری / ۱۷۹ Self-legislation
۲۷۷ پا	خودگردانی / ۱۷۹ Self-administration
رنسانس قرن دوازدهم / Twelfth Century	۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۶
۱۸۳ Renaissance	خودمدارانه / ۲۹۱، ۲۷۸، ۷۲ Egotistic
روتاری / ۱۷۶ Rothari	د
روریک / ۱۸۱ Rurik	دادستان / ۱۷۵، ۱۷۳ Sentence-finder
رویه قضایی / ۱۳۳ Judicial procedure	۱۹۵، ۱۷۹
۱۴۷	دارایی منقول / ۱۴۱ Movable property
ره / ۱۷۵ Rex	داروینیست / ۷۶، ۲۷، ۱۴، ۸ Darwinist
ز	دایاک / ۱۲۸، ۱۲۷، ۹۳ Dayak
زادروگا / ۱۴۱ Zadruga	دروژستوا / ۱۸۴ Druzhestva
زمستوا / ۲۶۶، ۲۶۰ Zemstvo	دسا / ۱۳۹ Dessa
س	دستگاه قضایی / ۲۰۴، ۱۹۴ Jurisdiction
سارمات‌ها / Sarmates	۲۱۰ پا
ساکسون / ۱۹۰، ۱۵۱، ۱۳۹ Saxon	دموکراتیسم / ۱۹۴ Democratism
سالی / ۱۷۱، ۱۶۳ Salic	دوازده ماده / ۲۳۷ Twelve Articles
سامی‌ها / ۱۰۴ Semites	دوج / ۲۱۱، ۱۹۴ Doge
سرخی‌پوستان / ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۱۲ Red Indians	دودمان / ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۴ Stem
سرواژ / ۲۱۶، ۱۹۲، ۱۶۸، ۱۵۴، ۱۳۹ Serfdom	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳
۲۹۸، ۲۶۵، ۲۶۴	۱۷۴، ۳۰۲، ۳۰۶
	دوره دریاچه‌ای / ۹۹ Lacustrine period

شولا / Shola ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹

شهر رومی / Municipium ۱۸۰ پا

شهر قرون وسطی / Mediaeval city ۱۶۸،

۱۶۹، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۲،

۲۲۷

شهرنشین / Burghess ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴،

۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۲۹،

۲۳۰، ۲۵۰

شهرهای رومی / Municipia ← شهر رومی

ص

صلح خداوند / God's peace ۱۸۲

صندوق دختران گل و شاهی / Flowers and

Watercress Girls' Fund ۲۹۶ پا

ط

طایفه / Gens ۱۰۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۰۳،

طایفه‌ای / Gentile ۹۶، ۱۰۲، ۱۶۲،

طبیعت‌گرا / Naturalist ۱۱، ۲۵، ۳۹، ۴۸،

۵۷، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۷۸

ع

عدم هم‌نوایی / Nonconformism ۲۹۸

عقل‌گرایی قرن دوازدهم / Twelfth Century

Rationalism ۱۸۳

عید تمام قدیسیان / All Saints' Day ۲۱۴

عید مریم باکره / Lady Day ۲۱۴

سفرنامه / Periplus ۵۲، ۷۱،

سلت-ایبری / Celt-Iberian ۱۴۳

سلت‌ها / Celts ۱۰۴

سلطنت / Monarchy ۱۶۴، ۱۷۷،

سمویدها / Samoyeds ۱۰۸، ۱۱۹ پا

سندی‌کای من‌ژیرونه /

St. Gironnais syndicate ۲۵۷ پا

سوف / Çof ۱۶۱، ۱۸۶

سوکا / Suka ۱۶۵

سوها / Sioux ۱۰۸

سوئوها / Sueves ۱۴۳، ۱۵۳

سه‌گانه / Triad ۱۵۲

سیستم تناوب کشت / Rotation of crops

system ۲۶۷

سیستم سه-مزرعه / Three-fields system

۲۶۷

سیکامبرها / Sicambers ۱۵۳

سینین / Cynin ۱۷۵

سینیوریا / Signoria ۲۳۳

سیوار / Cyvar ۱۴۳

ش

شار / Schaar ۲۱۱

شاروی / Charroi ۲۵۳

شمن / Shaman ۱۳۲، ۱۵۲

شمنیست / Shamanist ← شمن

شوالیه‌های کار / Knights of Labour ۲۷۶

شوفن / Schöffen ۱۹۵

قانون‌گذار / Legislator ۱۲۶
 قبیله / Tribe ۱۶، ۵۹، ۶۲، ۷۰، ۷۳، ۹۳، ۹۸،
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱،
 ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰،
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶،
 ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۶۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴،
 ۳۰۶

قزاق / Cossack ۶۷
 قصاص / Lex talionis ۱۷، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۷۴
 قصبه / Burg ۱۹۳، ۲۴۸
 قوانین ائتلاف / Combination Laws ۲۷۵
 قوانین حصارکشی / Enclosure Acts ۲۴۵
 قوم‌شناسی تطبیقی /
 Comparative ethnology ۱۳۵

ک
 کابيله‌ها / Kabyles ۱۳۳، ۱۵۹، ۱۶۱
 کادا / Kada ۱۵۷
 کارپ‌ها / Carpes
 کاست / Caste ۱۲۵، ۱۳۲، ۳۰۳
 کالبدشناسانه / Anatomical ۱۹
 کالگیا / Collegia ۱۸۴
 کالموک / Kalmuck ۱۴۷، ۱۴۸
 کامیلاروی / Kamilaroi ۱۰۹، ۱۱۰
 کانتون / Canton ۵۹، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۱
 کانویوی / Convivii ۱۸۹، ۱۸۸

غ
 غرامت / Compensation ۱۷، ۱۲۶، ۱۴۸،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۸۸، ۱۷۵

ف
 فدراتیو / Federative ← فدرالیسم
 فدرالیستی / Federalist ← فدرالیسم
 فدرالیسم / Federalism ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۲،
 ۲۳۸

فرانک‌ها / Franks
 فرد / Fred ۱۴۸، ۱۵۰
 فردگرایی / Individualism ۱۶، ۱۰۵، ۱۴۵،
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۵۹، ۳۰۴
 فردگرایی سهامی /
 Joint-stock individualism ۲۸۰
 فروتیرها / Fruitières ۲۵۷
 فلیباستر / Filibuster ۲۶۹
 فن‌ها / Fans ۱۲۷، ۱۲۸
 فور بانال / Four banal ۱۵۶، ۱۹۷
 فوئزی / Fuegian ۹۹، ۱۰۱

ق
 قانون ارباب و خدمتگذار /
 Master and Servant Act ۲۷۵
 قانون عرفی / Common law ۹۳، ۱۳۰، ۱۳۱،
 ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۸،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۶۳، ۲۶۹،
 ۲۷۶

کشاورزان آزاد /	گی
Free agriculturists, Volnyie	گبورشافتن / ۱۹۴ Geburschaften
۲۶۴ khlebopashtsy	گرو / ۱۹۵ Greve
کلان / ۱۵ Clan, ۹۶, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۹, ۱۱۰,	گزل / ۲۰۸, ۲۰۷ Geselle
۱۱۴پا, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۲۶, ۱۲۸, ۱۳۰,	گگیلدن / ۱۶۱ Gegilden
۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۴۰,	گونه / ۸, ۷ Species و بسیاری صفحات
۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۵۵, ۱۵۶, ۱۵۷,	گوئلف / ۲۱۷ Guelf
۱۵۸, ۱۶۱, ۱۶۳, ۱۶۶, ۱۶۸, ۱۷۳,	گیبلین / ۲۱۷ Gibelin
۱۹۰, ۲۳۴, ۳۰۲, ۳۰۴, ۳۰۶,	گیلد / ۱۶ Guild, ۱۳۲, ۱۶۰, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۸,
کلنی / ۱۰ Colony, ۳۱, ۳۶, ۵۴, ۵۸, ۶۲,	۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۸۹,
۷۲, ۹۸	۱۹۰, ۱۹۱, ۱۹۳, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۹, ۲۰۰,
کمپاین / ۲۰۷ Compayne	۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۳پا, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۸,
کمر بند وحشیان / ۱۰۴ Savage girdle	۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲پا, ۲۱۷, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۴,
کمون پاریس / ۲۹۸ Paris Commune	۲۲۵, ۲۳۶, ۲۳۸, ۲۳۹, ۲۷۱, ۲۷۲,
کمیسیون کشاورزان /	۲۷۳, ۲۸۰, ۲۸۲, ۳۰۲, ۳۰۴
۲۴۷ Crofters' Commission	
کمیسیون‌های سلطنتی /	ل
۱۲۳ Royal Commissions	لامارکی‌ها / ۸۳ Lamarckians
کنت‌نشین / ۲۱۵ Contado, ۲۱۹	لانپرونت / ۲۵۳ l'emprunt
کنگره‌های کارگری / Labour Congresses	لزگین‌ها / ۱۶۲ Lezghines, ۱۶۳
۲۰۹, ۲۱۰	لسهولزتاگ / ۲۵۸ Lesholztag
کوادها / ۱۵۳ Quades	لمباردها / ۱۶۳ Longobards
کوتا / ۱۳۹ Kota, ۱۶۵	لوفسوگماتر / ۱۷۳ Lövsögmathr
کورها / ۱۳۹ Coures, ۱۴۰پا	لیوها / ۱۳۹ Lives
کولوش‌ها / ۱۱۴ Koloshes	
کونتس / ۱۹۵ Konets	م
کونونگ / ۱۷۵ Konung	ماتابله‌ها / ۱۷۰ Matabeles, ۲۶۹
کونینگ / ۱۷۵ Koning	مارکت کراس / ۲۰۴ Mercet crossپا
کیلا-کونتا / ۱۳۹ Kihla-kunta	مال / ۱۸۳ Mahl, ۱۹۰

ن	مالایاها / ۱۲۸ Malays
نابودی، انهدام / Extermination ۸۲، ۸۳،	مالتوسی / ۲۰، ۲۱، ۸۴ Malthusian
۸۴، ۸۵، ۱۱۶، ۱۶۸، ۲۲۱، ۲۴۷، ۲۹۶	مالوم / ۱۹۰ Malum
نظریه انسان اجتماعی / Theory of the	متری / ۲۵۳ Métairie
sociable man ۲۹۱ پا	مجلس عوام / ۲۲۳ Communal House
نظریه انحطاط / ۱۰۰ Degeneration theory	۲۲۵
نگاریا / ۱۶۵ Negaria	مجلس موسسان انقلابی / Revolutionary
نگوریا / ۱۱۱ Negoria	۲۴۲ Assemblée Constituante
نمایشگاه پاریس / ۳۴ Paris Exhibition	مجمع / ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۰ Forum
نورمن / ۱۳۹، ۱۷۳، ۱۸۲ پا	۲۴۲، ۲۱۱
نوسنگی / ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۳۳ Neolithic	مرغزار / ۲۶۷ Campo
نووگورود / ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۵ پا	مرکاتی پرسوناتی / ۲۰۵ Mercati personati
و	مرگ سیاه / ۲۲۶ Black death
وایچ / ۱۸۱ پا، ۱۹۳، ۲۰۴ Vych	مرووینیان / ۱۵۳ Merovingian
وجه المصالحه / ۱۷۲، ۱۸۸ Composition	معاهدات / ۱۳۵، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۲۰ Treaties
وحشی / ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۵۱، ۵۷، ۵۸،	ملانزی / ۱۴۴ Melanesian
۶۰، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۷، ۸۴، ۸۶، ۹۳،	منشور / ۱۶۸، ۱۷۵ پا، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳ Chart
۱۰۰، ۱۰۲ پا، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸،	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹
۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳ پا، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،	منونیت‌ها / ۲۶۴ Mennonites
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،	موردویایی / ۱۵۲، ۱۵۹ پا
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴،	میانجی / ۵۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵،
۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲ پا، ۲۹۱، ۳۰۲	۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۴ پا،
ورگلد / ۱۵۰، ۱۷۲ Wergild, Wergeld	۲۸۱، ۲۲۰
وضعیت طبیعی / ۲۳، ۸۶ State of nature	میر / ۱۴۳ Mir
۹۴، ۶۵، ۱۲۹	میکروارگانیسم / ۲۸ Micro-organism
وقایع نگار / ۱۳۵، ۱۷۳ Annalist	میلیشیا / ۱۷۵، ۱۹۵ Militia
وگت / ۱۸۵، ۱۹۵ Vogt	میوسن / ۹۵ Miocene
	مین / ۱۸۴ Minne

وندال‌ها / Vandals ۱۵۲

ویانندیات‌ها / Wyandots ۱۶۵

ویسینیا / Viciniæ ۱۹۴

ویشبیلد / Weichbild ۲۰۴

ه

هانتئات / Hottentot ۱۰۷

هانز / Hansa ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۸۴

هانزی / Hanseatic ← هانز

هایمشافتن / Heimschaften ۱۹۴

همبستگی / Solidarity ۱۲، ۱۳، ۳۵، ۱۱۹،

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۲، ۲۸۰،

۲۸۵، ۲۹۰، ۳۰۰

هم‌خونی / Consanguinity ۱۰۳، ۱۰۵ پا

هوسیت / Hussite ۲۳۱

هون‌ها / Huns ۱۵۳

ی

یخ‌بندان / Glacial ۷، ۸۹

جانداران

بارج / Barge ۵۲
 باسترک / Thrush ۵۷ پا
 باسترک خواننده / Song-thrush ۸۰ پا
 باقرقره / Grouse ۸۹
 بالن / Cetacean ۶۹
 ببر / Tiger ۵۸، ۶۰، ۷۷، ۹۵
 بز / Goat
 بزکوهی / Antelope ۴۳، ۵۷، ۶۶ پا،
 بزکوهی افریقایی / Hartebeest ۵۷
 بوزینه / Ape ۷۱، ۹۷ پا
 بوفالو / Buffalo ۵۷، ۶۰، ۶۸، ۸۶، ۹۲
 بید کاج / Pine-moth ، Bombyx pini ۸۸
 بی مهرگان / Invertebrates ۱۹، ۲۸، ۳۶

پ

پرستو / Swallow ۵۴، ۵۵، ۷۷، ۸۰ پا، ۹۸
 پرستوی صخره‌زی / Cliff-swallow ۵۴

الف

آبچلیک طوقی / Ringed-plover ۴۱
 آنتلوپیدها / Antelopides ۶۶
 احشام / Cattle ۹۱، ۲۱۳، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴،
 ۲۵۶ پا، ۲۵۷ پا، ۲۵۹
 اردک شمالی / Eider-duck ۵۳
 اردک کاسارکی / Casarki duck ۵۱
 اردک مخملی / Velvet-duck ۵۳
 اسب آبی / Hippopotamus ۶۹
 اسب وحشی /
 Wild horse ، Equus Przewalski
 ۸۴، ۵۸
 الاغ / Donkey ۵۸
 اورانگوتان / Orang-outan ۷۱، ۹۶
 اوویدها / Ovides ۶۶

ب

بابون / Baboon ۷۰

جیرجیرک / ۳۳ Cricket	پرندگان / ۸، ۱۳، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۴،
جیغ زن کاکل دار / ۷۴ Crested screamer	۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
	۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴،
ج	۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۷۰، ۷۱، ۷۲،
چرخ ریسک / ۹۲ Tit-mouse	۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۳، ۸۶، ۸۸،
چکاوک شاخدار / ۵۵ Horned lark	۸۹، ۹۱، ۱۰۵، ۱۳۱، ۲۸۷، ۲۸۸،
چلچله دریایی / ۵۱ Tern	پروانه / ۲۸، ۳۳، ۷۴ Vanessa، Butterfly
چین چینلا / ۶۴ Chinchilla	پستانداران / ۲۶، ۳۶، ۴۸، ۴۹،
	۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴،
ح	۷۵، ۷۷، ۸۶، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۳۱،
حشره خواران / ۶۱ Insectivores	پشه / ۳۳ Gnat
	پلنگ / ۵۸ Leopard
خ	پلیکان / ۷۸ Pelican
خرچنگ زمینی / ۲۹ Land-crab	پنجه بلندها / ۵۵ Longspurs
خرچنگ ملوک / ۲۹ Molucca crab، Limulus	پنگوئن / ۵۳، ۷۷ Penguin
خرس / ۶۶، ۳۴ Bear	ت
خرس قطبی / ۶۰ Polar bear	تلیله شکم سیاه / ۴۱ Dunlin
خرگوش صحرایی / ۶۶، ۶۵، ۴۳ Hare	تلیله کوچک / ۴۱ Stint
خرگوش / ۶۵، ۶۴ Rabbit	تلیله سفید / ۴۱ Sanderling
خز / ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۶، ۶۷، ۶۱ Polecat	توشکان / ۶۴ Tushkan
خوک / ۶۹ Pig	توکان / ۴۴ Toucan
د	تیتی / ۷۰ Tee-tee
دارخزک / ۵۵ Tree-creeper	تیزبال / ۴۳، ۴۴، ۵۱ Sand courser
دارکوب / ۵۵ Wood-pecker	ج
دانه خواران / ۵۵ Buntings	جاکانا / ۷۴ Jacana
دلیجه / ۵۵، ۴۰ Kestrel، Tinnunculus cenchris	جونندگان / ۸، ۲۷، ۵۰، ۵۸، ۶۱، ۶۴،
	۷۲، ۷۷، ۸۷، ۹۲،

- سنجاب / Squirrel ۸۹، ۶۱، ۹
 سنجاب زمینی / Ground-squirrel ۶۱، ۵۸
 سنجاب سیاه / Black squirrel ۶۱
 سنقر / Buzzard ۴۴، ۴۳
 سنگ گردان / Turnstone ۵۲
 سوسک ببری / Cicindela ۲۸
 سوسک سرگین غلطان / Dung-beetle ۲۹
 سوسک گورکن /
 Burying Beetle، Necrophorus ۲۸، ۲۶
 سوسلیک / Souslik ۹۰، ۸۹، ۶۲
 سهره / Chaffinche ۵۷ پا
 سیمارون / Cimarron ۶۵
 سینه سرخ / Redbreast ۱۱
 ش
 شامپانزه / Chimpanzee ۷۱
 شاهین / Falcon ۵۴، ۵۱، ۴۴، ۴۰، ۲۶
 شاهین چمنزار / Prairie Falcon ، Falco ۵۴ polyargus
 شاهین گلو قرمز / Red-throated falcon ۴۰
 شتر / Camel ۷۸، ۵۸
 شتر مرغ / Ostrich ۶۶ پا
 شته / Aphid ۳۰
 شغال / Jackal ۶۰
 شوکا / Roebuck ۶۷، ۶۶
 شیر / Lion ۹۵، ۷۷، ۶۶، ۵۹، ۵۸، ۵۰
 شیر ماهی / Morse ۷۷، ۵۸
 دم جنبانک دشت / Meadow-wagtail ۴۴
 دم جنبانک سفید /
 White wagtail، Motucilla alba ۴۴
 ر
 راسو / Weasel ۷۸، ۵۹
 رویاه / Fox ۶۵، ۶۰، ۳۷
 ز
 زاغ / Jay ۱۲۳
 زاغچه / Jackdaw ۴۴
 زباد / Civet ۵۹
 زنبور / Bee، Wasp ۳۴، ۳۳، ۳۰، ۲۸، ۱۹، ۱۲، ۷۲، ۶۳، ۳۵
 زنبور بی نیش / Stingless bee ۸۰ پا
 زنبور عسل / Hive-bee ۸۰، ۳۵، ۳۴ پا
 زنجره / Cicada ۲۸
 زغن برزیلی / Brazilian Kite ۳۹
 زغن گاویندا / Gowinda-kite ۴۴
 س
 ساجو / Sajou ۷۰
 سار آفریقایی / Buphagus ۴۳
 ساکی / Saki ۷۰
 سسک / Wren-fledging ۱۱
 سگ / Dog ۲۸۵، ۱۲۱
 سگ آبی / Beaver ۱۱۵، ۹۲، ۶۴، ۵۸
 سگ چمنزار / Prairie-dog ۶۳، ۶۲
 سگ وحشی آفریقایی / Painted lycaon ۶۰
 سم داران / Ungulata ۶۱

ط	ک
طوطی / Parrot ۴۸، ۴۶، ۴۵	کاپریدها / Caprides ۶۶
طوطی خاکستری / Gray Parrot ۴۸	کاپوچین / Capuchin ۶۹
	کاسکی / Cassique ۴۴
	کاکادو / Cacadoo ۴۸، ۴۷
ع	کبک / Covey ۵۳
عقاب / Eagle ۴۴، ۴۳، ۳۸	کبک هندی / Chakar ۷۴
عقاب برزیلی / Urubitinga ۴۴	کبوتر / Pigeon ۲۸۷، ۵۵
عقاب دم سفید /	کرکس / Percnopters ۳۹
White-tailed eagle ، Haliaeetus	کرگدن / Rhinoceros ۶۹
۳۹، ۳۸ albicilla	کروکودیل / Crocodile ۴۶
عقاب رزمی / Martial eagle ۴۳	کفتار / Hyena ۶۰، ۵۸
عقاب طاس / Bald eagle ۳۷	کلاغ / Crow ۹۰، ۷۸، ۵۳، ۴۳
عنکبوت / Spider ۳۳	کمرکولی / Nuthatcher ، Sitta caesia ۵۵
	کورویا / Coroya ۵۳
غ	گ
غاز / Goose ۵۳	گاکي / Kittiwake-gull ۵۳
غراب / Rook ۴۴	گاو / Cow ۹۱، ۹۰، ۸۷، ۸۶، ۸۱، ۷۷، ۵۹
غزال / Gazelle ۶۷، ۶۶، ۵۷	۱۷۱، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۵، ۱۰۷، ۱۰۵
غزلاغ / Skylark ۵۵	۱۸۷، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴
ف	۲۵۷
فوک / Seal ۵۸	گاو عنبر / Musk-ox ۵۸
فیل / Elephant ۶۸	گاو میش / Bison ۸۱، ۷۲
ق	گراز ماهی / Walruse ۶۹
قارچ انگلی / Parasitic fungi ۸۸	گراز وحشی / Wild boar ۶۸
قرقی / Sparrow-hawk ۴۴	گرگ / Wolf ۱۱۵، ۶۶، ۵۹
قو / Swan ۵۳	گرگ چمنزار / Prairie-wolf ۵۹
قوش ماهی خوار / Fishing-hawk ۴۴، ۴۳	

م

- ۶۶ Ibex / مارال
۵۲ Fowl / ماکیان
۷۰ Mandrill / ماندریل
ماهی خوار / Crane ۴۰ پا، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
۴۸، ۵۶ پا
مرغ آلاچیق / Satin bower-bird ۷۴
مرغ باران / Dotterel ۵۳
مرغ داروش / Mistle thrush ۸۰ پا
مرغ دریایی / Sea-hen ۴۳
مرغ صدف‌گیر / Oyster-catcher ۵۲
مرغ مگس‌خوار / Fly-catcher ۵۵
مرغ نوروزی / Gull ۴۳، ۵۱، ۵۴ پا
مگس / Fly ۳۳
ملخ / Locust، Grasshopper ۲۸
مورچه / Ant ۳۰، ۳۱، ۳۲ پا، ۳۳، ۷۲، ۸۸، ۹۱
مورچه‌خوار / Ant-eater ۳۳
مورچه‌آتش /
Formica de fuego ، Myrmica saevissima

۸۸

- مورچه‌بالدار / Winged ant ۸۸
مورچه‌تپه‌ساز / Mound-making ant ۳۶
موریانه / Termite ۳۲، ۳۳، ۳۶
موش / Mouse ۲۸، ۸۶، ۸۹، ۱۰۵
موش آبی / Musk-rat ۶۳، ۶۴
موش خرما / Marmot ۶۲، ۶۳
موش خرمای قطبی / Polar marmot ۶۳
موش دوپا / Jerboa ۶۴

گرگ لابرادور / Labrador wolf ۵۹

گنجشک خانگی / House-sparrow ۴۲

گنون / Guenon، Cercopithecus ۹۷ پا

گوراسب / Mustang ۶۵

گورخر / Zebra ۵۷، ۶۵، ۶۶

گورخر کواگا / Quagga zebra ۶۶ پا

گورخر معمولی / Dauw zebra ۶۶ پا

گورکن / Badger ۷۸ پا

گوریل / Gorilla ۷۱، ۹۷

گوزن / Deer ۱۳، ۵۷، ۶۷، ۶۸، ۱۲۴

گوزن زرد / Fallow deer ۵۷، ۶۶، ۶۷

گوزن شمالی / Reindeer ۶۶، ۹۲

گوزن یالدار / Gnu ۶۶ پا

گوسفند / Sheep ۵۷، ۵۸، ۱۰۷، ۱۵۰، ۱۵۹ پا،

۱۶۰، ۲۰۸، ۲۵۴

گوشت‌خواران / Carnivores ۳۷، ۵۷، ۵۸

۶۰، ۶۶، ۷۰، ۹۵، ۹۶، ۹۸

گیله‌مات / Guillemot ۵۳

ل

لارو / Larva ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳

لاشخور / Vulture ۳۹

لاشخور اجتماعی / Sociable Vulture ۳۹

لاشخور سیاه برزیلی / Urubu' vulture of

۴۰ Brazil

لاشخور کوچک مصری / Little Egyptian

۴۰ vulture

موش صحرایی / Rat ۵۲، ۶۳، ۸۰ پا

مونو / Mono ۶۹

میمون / Monkey ۵۸، ۷۰، ۹۷ پا

میمون جاززن / Howling monkey ۶۹

ن

نشخوارکنندگان / Ruminants ۹، ۱۲، ۲۷، ۳۶،

۵۰، ۶۱، ۶۶، ۷۲، ۸۶

نوتریا / Beaver-rat ۶۳

و

وزغ / Toad ۲۹

ویسکاچه / Biscacha ۶۴

ه

هامادریا / Hamadrya ۷۰، ۷۱

هدهد / Lapwing ، Vanellus cristatus ۴۳،

جای‌ها

آنتورپ / Antwerp ۱۹۸ پا
 آپه‌نین / Apennines ۱۷۸
 آتن / Athens ۲۲۴
 آخن / Aachen ۲۱۸ پا
 ادسا / Odessa ۲۶۱ پا
 آرانی / Arani ۱۶۵
 ارخون / Orkhon ۱۳۷ پا
 آردن / Ardennes ۲۵۲
 آریژ / Ariège ۲۵۷، ۲۵۴، ۲۵۳
 اتریش / Austria ۲۷۷، ۲۶۰، ۲۴۶ پا
 اختوسک / Okhotsk ۱۲۱
 ابویل / Abbeville ۲۲۰، ۱۹۲ پا
 ابیسنیا / Abyssinia ۱۶۵، ۱۳۹، ۷۱
 اپنزل / Appenzell ۲۴۹
 اسپانیا / Spain ۲۲۹، ۲۲۲، ۱۷۸، ۱۵۳، ۵۵
 استپ کودینسک / Kudinsk Steppe ۱۵۴،
 ۲۶۰، ۲۴۸

الف

آکروپولیس / Acropolis ۲۲۴
 آکسفوردشایر / Oxfordshire ۲۴۸ پا
 آگسبورگ / Augsburg ۲۴۸ پا
 آلپ / Alps ۲۸۸، ۲۵۱، ۲۴۹، ۱۷۸، ۵۷
 آلمان / Germany ۸، ۹۸، ۱۴۴ پا، ۱۶۹ پا،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۳ پا، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷،
 ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۰،
 ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱ پا
 آمالفی / Amalfi ۱۸۲
 آمریکای شمالی / North America ۸۰ پا، ۱۰۱
 آمو / Amu ۱۳۶ پا
 آمور / Amur ۹، ۲۷، ۶۷، ۶۸، ۱۴۶
 آمیان / Amiens ۱۹۲، ۱۹۷ پا، ۱۹۸، ۲۰۷،
 ۲۰۸ پا، ۲۲۰ پا
 آنام / Annam ۱۴۴ پا

اوسوری / Usuri ۸، ۲۷، ۱۵۷	استراسبورگ / Strasburg ۲۱۸
اوگاندا / Uganda ۱۶۵	استرالیا / Australia ۴۷، ۷۷، ۸۰، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴
اولم / Ulm ۲۱۸	استرالاسیا / Australasia ۱۰۱
اونتروالدن / Unterwalden ۵۹، ۲۴۹	اسکاتلند / Scotland ۵۹، ۸۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۴۷
ایالات متحده آمریکا / United States of America ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۵	اسکاندیناوی / Scandinavia ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۴۸
ایپسویچ / Ipswich ۲۰۰	اسلاویانوسربسک / Slavyanoserbsk ۲۶۶
ایتالیا / Italy ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۰	اسمولنسک / Smolensk ۲۶۷
اینورنس / Inverness ۲۴۷	اشپیر / Speier ۲۱۸، ۲۱۴
آیر / Aire ۱۹۱	اشتارکنبرگ / Starkenberg ۲۵۸
ایران / Persia ۲۶۹	اقیانوس آرام / Pacific Ocean ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۴
ایرلند / Ireland ۱۳۹، ۱۷۳، ۱۹۷، ۲۴۷	اقیانوس اطلس / Atlantic Ocean ۱۷۷
ایسلند / Iceland ۱۷۳	اقیانوس هند / Indian Ocean ۱۰۱
ب	الجزایر / Algeria ۱۶۰
بادن / Baden ۲۵۷، ۲۵۸	الکساندروفسک / Alexandrovsk ۲۶۶
بازل / Basel ۲۱۸، ۲۲۴	الیزابت گراد / Elisabethgrad ۲۶۶
باسانو / Bassano ۱۸۹	انگلستان / England ۵۶، ۵۷، ۸۹، ۱۳۹، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۳
باغ لوکزامبورگ / Luxembourg Garden ۴۲	۲۸۷
بالتیک / Baltic ۱۷۷	اوراسیا / Eurasia ۷، ۲۲۶
بالکان / Balkan ۲۶۰، ۲۸۲	اورال / Ural ۲۸۱
باواریا / Bavaria ۲۵۹	اورل / Orel ۲۶۴
بایون / Bayonne ۲۱۴	اوری / Uri ۲۱۱، ۲۴۸
برانوشوایگ / Braunschweig ۲۱۲	اورینیاک / Aurignac ۹۸
بردیانسک / Berdyansk ۲۶۴	اوستروگوزسک / Ostrogozhsk ۲۶۵، ۲۶۶

برزیل / Brazilia ۱۴۴، ۱۰۱، ۴۰، ۳۱	پرو / Peru ۱۴۴، ۷۸ پا
برشیا / Brescia ۲۱۷	پروس / Prussia ۲۵۹، ۲۴۶ پا
برشلا / Breslau ۲۲۲	پسکوف / Pskov ۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۶۷، ۲۱۹
برکشایر / Berkshire ۲۴۸ پا	پنسیلوانیا / Pennsylvania ۳۶
برن / Bern ۲۱۲ پا، ۲۱۶ پا	پیاچنزا / Piacenza ۲۱۷
بروز / Brügge ۳۰۵، ۲۱۱، ۱۸۳	پیزا / Pisa ۱۸۳، ۲۱۷ پا
بریتانی / Brittany ۱۴۳	پیستویا / Pistoia ۲۱۸
بریتانیای کبیر / Great Britain ۶۸، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۷۴	ت
بريستول / Bristol ۲۷۸	تاگنروگ / Taganrog ۲۶۱ پا
بزانسون / Besançon ۲۱۴	تامبوف / Tambov ۲۶۴
بلژیک / Belgium ۲۷۶، ۲۴۶، ۱۹۳	تان / Thun ۲۱۶ پا
بورگدورف / Burgdorf ۲۱۶ پا	تاندرا / Tendre ۳۶
بورگوندی / Burgundy ۲۲۹	تاووربریج / Tower Bridge ۲۲۴
بورنو / Bornu ۱۶۵	تاووریدا / Taurida ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱
بورنئو / Borneo ۱۲۷، ۷۱	تبت / Thibet ۶۶
بوگو / Bogos ۱۶۵	ترکستان / Turkestan ۱۳۶
بولونیا / Bologna ۲۱۵، ۲۱۶ پا، ۲۳۲، ۲۱۸	ترکیه / Turkey ۱۸۴، ۲۶۹، ۲۸۲
بولیوی / Bolivia ۷۸	ترویزو / Treviso ۱۸۹ پا، ۲۱۷
بومون / Beaumont ۱۹۳	تزاره ووکوکشایسک / Tsarevokokshaisk ۲۱۱
بوهمیا / Bohemia ۲۱۵، ۲۲۳، ۱۸۱	تسینو / Tessino ۲۲۵ پا
پ	تفلیس / Tiflis ۲۸۲
پاتاگونیا / Patagonia ۱۰۱	توبولسک / Tobolsk ۲۶۷ پا
پادوا / Padua ۱۸۹ پا، ۲۱۷	تومسک / Tomsk ۲۶۷ پا
پارک کانتری / Park Country ۶۸ پا	تور / Tver ۲۶۷، ۲۲۹
پامپاس / Pampas ۶۵	تورتونا / Tortona ۲۱۷
پراگ / Prague ۱۸۱	تورسو / Thurso ۱۹۷ پا، ۱۹۸

دریاچه نوشاتل / Lake of Neuchâtel ۱۰۰
 دریای شمال / North Sea ۱۷۷
 دلیس / Dellys ۱۶۰
 دوردوین / Dordogne ۹۷
 دوس / Dousse ۶۷
 دوس-آلین / Dousse-alin ← خینقان کوچک

ر

راتیسبن / Ratisbon ۱۸۱
 رادستاک / Radstock ۲۷۸
 راستاک / Rostock ۲۱۲ پا
 راونا / Ravenna ۱۸۳، ۲۲۰
 رایمز / Rheims ۲۲۵
 راین / Rhine ۲۸۰، ۲۱۸، ۲۰۰، ۱۵۲
 روسیه / Russia ۱۰، ۲۵، ۲۷، ۳۸، ۴۰، ۵۴ پا،
 ۵۹، ۶۲، ۸۰ پا، ۸۵، ۹۰، ۹۸، ۱۴۱
 ۱۴۲، ۱۴۴ پا، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۱
 ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰ پا، ۱۸۱، ۱۸۴
 ۱۸۷ پا، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۷
 ۲۲۵، ۲۴۲، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳
 ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۱

۲۸۹، ۲۸۲

رم / Rome ۱۳۶، ۱۸۰ پا، ۲۱۵
 ریازان / Ryazan ۲۶۴

ز

زانتن / Xanten ۲۰۸ پا
 زکاتالی / Zakataly ۱۶۲
 زلاندنو / New Zealand ۸۶

توسکانی / Tuscany ۲۱۶ پا، ۲۱۸
 تیراسپول / Tiraspol ۲۶۴

ج

جاوه / Java ۲۶۹
 جزایر لیپاری / Lipari Islands ۱۴۳
 جنگل سیاه / Black Forest ۱۷۸

چ

چرنیگوف / Chernigov ۲۶۳
 چین / China ۱۱۶، ۱۴۱، ۲۶۹

خ

خرسون / Kherson ۲۶۷
 خلیج جیلوینک / Geelwink Bay ۱۱۰
 خلیج مکزیک / Gulf of Mexico ۱۰۱
 خوسور / Khevsoure ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴
 خینقان بزرگ / Great Khingan ۶۷
 خینقان کوچک / Little Khingan ۶۷

د

داغستان / Daghestan ۱۶۲
 دانمارک / Denmark ۹۹، ۱۴۱، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۰
 دره روندا / Rhonda Valley ۲۸۴
 دریاچه آرال / Lake Aral ۱۳۶ پا
 دریاچه بایکال / Lake Baikal ۱۵۷
 دریاچه چانی /

Lake Chany، Tchany ۱۳۶ پا

دریاچه کنستانس / Lake of Constance ۱۰۰
 دریاچه لمان / Lake Leman ۱۰۰، ۲۴۹

سیبری / Siberia ۷، ۲۷، ۵۰، ۵۷، ۶۵، ۸۷ پا،
۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۳۶ پا، ۱۵۴ پا، ۱۵۵،
۱۵۶، ۲۶۷ پا، ۲۸۰، ۲۸۱

سیدنی / Sydney ۱۰۹ پا
سیلسیا / Silesia ۲۴۶، ۲۵۹ پا
سینا / Sienna ۲۱۶ پا
سینسیناتی / Cincinnati

ش
شفیلد / Sheffield ۸۹، ۲۷۴
شمالگان / Arctic ۶۶، ۱۰۱
شویتز / Schwytz ۲۴۹

غ
غازان / Kazan ۱۳۶ پا، ۱۵۴ پا

ف

فالکنائو / Falkenau ۲۷۷ پا
فرانسه / France ۸، ۱۳، ۳۶ پا، ۵۹، ۹۸، ۱۴۱،
۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳،
۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱۰ پا، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰،
۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳ پا، ۲۴۴،
۲۴۵ پا، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶،
۲۵۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۶ پا

فرانکفورت / Frankfort ۲۵۸
فلورانس / Florence ۲۱۱، ۲۱۲ پا، ۲۱۵، ۲۱۶ پا،
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲ پا، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳

۳۰۵

فورفارشایر / Forfarshire ۲۴۷

خ

خیرونا / Gerona ۲۲۲

ژ

ژنو / Geneva ۲۱۱

س

ساراتوف / Saratov ۲۶۷

سارپتا / Sarepta ۸۹

سالیو / Salève ۳۶

سامارا / Samara ۲۶۴

سرپنتین / Serpentine ۲۸۵

سرویا / Servia ۱۸۴

سزاریزم / Caesarism ۲۲۸، ۲۳۶

سن اوئن / St. Ouen ۲۲۵

سنت پترزبورگ / Saint Petersburg ۲۴

سنت کیلدا / St. Kilda ۵۲ پا

سنلیس / Senlis ۱۹۲

سواییا / Suabia ۲۱۸

سواسون / Soissons ۱۹۲، ۲۱۹

سودان / Sudan ۱۳۹

سوری / Surrey ۲۴۸ پا

سوماترا / Sumatra ۷۱، ۱۶۵

سونگاری / Sungari ۶۷

سوئیس / Switzerland ۳۶ پا، ۵۹، ۹۹، ۱۰۰،

۱۴۶، ۲۱۱، ۲۱۶ پا، ۲۱۹، ۲۳۰ پا، ۲۳۵،

۲۴۶ پا، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲،

۲۵۳، ۲۸۷

گ	فورلی / ۲۲۰ Forli
گالیسیا / ۲۲۳ Galicia	فونتنای-له-اویه / ۲۱۱ Fontenay-les-Oies
گرامپیان / ۱۷۸ Grampians	فیجی / ۱۲۴، ۱۲۵ Fiji
گرجستان / ۱۵۹، ۱۸۴ Georgia	ق
گرینلند / ۱۰۱، ۱۱۴ Greenland	قفقاز / ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۸
گلاروس / ۲۴۹، ۲۵۱ Glarus	قسطنطنیه / ۲۲۹ Constantinople
گنت / ۱۸۳، ۲۵۶ Ghent	ک
گوتیک / ۱۹۳، ۲۰۲ Gothic	کارپاتیان / ۱۷۸ Carpathians
گینه نو / ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ New Guinea	کالدونیای جدید / ۱۴۴ New Caledonia
ل	کامبرا / ۲۱۳ Cambrai
لائون / ۲۱۹، ۲۲۵ Laon	کامچاکا / ۶۰ Kamchatka
لنا / ۱۵۴، ۱۵۶ Lena	کانادا / ۶۳، ۹۸ Canada
لندن / ۱۷، ۷۴، ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۷۷ London	کرگولن / ۴۳ Kerguelen
لوپک / ۲۱۲ Lübeck	کرما / ۲۱۷ Crema
لوری / ۱۹۳ Lorris	کریمه / ۲۶۱ Crimea
لوزره / ۲۵۶ Lozère	کلرادو / ۵۴ Colorado
لوکا / ۲۱۶، ۲۱۸ Lucca	کلن / ۱۸۱، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۴ Cologne
لوکچون / ۱۳۷ Lukchun	کنت / ۲۸۳ Kent
لمباردی / ۲۱۵، ۲۲۵ Lombardy	کنستانس / ۲۱۸ Constance
له بورن / ۲۵۶ La Borne	کوتنبرگ / ۲۰۸ Kuttentberg
لهستان / ۲۲۹، ۲۶۲ Poland	کورسک / ۲۶۴، ۲۶۵ Kursk
لیتوانی / ۲۲۹ Lithuania	کومپین / ۱۹۲ Compiègne
لینلیتگو / ۱۹۷ Linlithgow	کوئینزلند شمالی / ۱۰۹ North Queensland
م	کیلکنی / ۱۹۸ Kilkenny
مادرید / ۲۲۸ Madrid	کیلمور / ۲۴۷ Kilmorie
مانیتوبا / ۱۴۶ Manitoba	

- ۲۴۸ Northamptonshire
 نورنبرگ / Nuremberg ۲۲۶ پا، ۲۲۷
 نووزن / Novouzen ۲۶۸
 نیث / Neath ۱۹۷ پا
 نیکلایفسک / Nikolayevsk ۲۶۶ پا
 نیوکاسل / Newcastle ۲۸۸
 و
 واترفورد / Waterford ۱۹۷ پا، ۱۹۹
 وارویک‌شایر / Warwickshire ۲۴۸ پا
 وایتچپل / Whitechapel ۲۹۳
 ورونا / Verona ۱۸۹ پا، ۲۱۷
 وستفاليا / Westphalia ۲۱۸
 ولز / Wales ۱۳۹، ۱۴۰ پا، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۹۷،
 ۲۷۳ پا
 ولگا / Volga ۲۸۱
 وله / Valais ۲۵۰
 ونیز / Venice ۱۸۳، ۱۸۹ پا، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۱۷
 وود / Vaud ۲۴۹، ۲۵۰
 ووتکینسک / Votkinsk ۲۸۲
 وورتسبورگ / Würzburg ۱۹۶ پا
 وورتمبرگ / Württemberg ۲۵۷، ۲۵۸ پا
 ویاتکا / Vyatka ۲۶۷
 ویچنزا / Vicenza ۲۱۷
 ویتیم / Vitim ۲۷
 ویلتشایر / Wiltshire ۲۴۸ پا
 وینچستر / Winchester ۱۸۱
 ماورای بایکال / Transbaikalia ۶۷، ۸۷، ۹۰
 ماوراءخزر / Transcaspiian ۳۹
 ماینتس / Mainz ۲۱۸، ۲۲۰ پا
 مجارستان / Hungary ۱۷۸
 مجمع‌الجزایر شمالگان /
 ۵۲ Arctic archipelagoes
 مدیترانه / Mediterranean ۵۶ پا، ۱۰۱، ۱۷۷،
 ۲۲۲
 مراکش / Morocco ۱۶۰
 مرغن / Merghen ۶۷
 مسکو / Moscow ۱۵۶، ۱۸۲ پا، ۲۲۸، ۲۲۹،
 ۲۶۶، ۲۶۸
 مغولستان / Mongolia ۶۵، ۱۳۶، ۱۳۷ پا
 مکزیک / Mexico ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۴
 ملبورن / Melbourne ۱۰۹ پا
 منچوری شمالی / Northern Manchuria ۷
 منسا / Mensa ۷۱
 موراویا / Moravia ۲۳۷
 موریان / Morbihan ۱۴۳
 مورها / Maures ۲۲۹
 می‌سی‌سی‌پی / Mississippi
 میلان / Milan ۱۸۳، ۲۱۷
 میلگارد / Milgaard ۹۹
 میناهاسا / Minahasa ۱۶۵
 ن
 ناسو / Nassau ۲۵۸
 ناویلیوگرانده / Naviglio Grande ۲۵۵ پا
 نورث‌هامپتون‌شایر /

۳۴۶ | یاری متقابل: عامل تکامل

ه

هامبر / ۴۰ Humber

هامبورگ / ۲۱۲ Hamburg

هانتینگدون شایر / ۲۴۸ Huntingdonshire

هبریدس نو / ۱۲۰ New Hebrides

هس / ۲۵۸ Hesse

هلند / ۲۳۷، ۲۸۰ Netherlands

هند غربی / ۲۹، ۳۵ West India

هوهن تسولرن / ۲۵۷، ۲۵۸ Hohenzollern

هوهن تسولرن-هشینگن /

۲۵۸ Hohenzollern-Hechingen

همالیا / ۱۰۱ Himalayas

ی

ینیزی / ۵۶ Yenisei

یوتا / ۷۸ Utah

یورکشایر / ۲۴۸، ۲۷۷، ۲۷۸ Yorkshire

۲۹۷

یوکون / ۱۱۵ Yukon

یونان / ۱۳۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۳۱ Greek

۲۳۲، ۳۰۴

